کل دوره فروع کافی ترجمه مرحوم ملا خلیل [illegible] ۱۳۴۳

جلد	۱۱	زکوة
«	۱۲	صوم
«	۱۳	حج و زیار[ت]
«	۱۷	عقیقه
«	۱۸	طلاق
«	۱۹	عتق و تدبیر و مکاتبه
«	۲۰	صید و ذبایح

یکدوره فروع چهل ترجمه مرحوم ملا خلیل از کتاب ... لیلة شنبه ۵ محرم ۱۳۶۳

جلد	۱۱	زکوة
"	۱۲	صوم
"	۱۳	حج و زیارت
"	۱۷	عقیقه
"	۱۸	طلاق
"	۱۹	عتق و تدبیر و مکاتبه
"	۲۰	صید و ذبایح

شرح کتاب الطبیعه و شرح [illegible]
من مصنفات [illegible]

قیمت

چهار قران

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله على نعمه المبسوطة على بريته والصلاة على سيد خليقته محمد وعترته وبعد چون فقير حقير خليل بن
الغازي القزويني عفا الله تعالى عنه ومن اسرته ماموز شد بنا(?) در شرح كافي ابي جعفر محمد بن يعقوب ابن
اسحق الرازي الكليني رضي الله عنهم بزبان فارسي وبا تمام رسيد شرح بيست ودو كتاب از جملهٔ سي وسه يا سي ودو پنجاه
كتاب كه جزء كافيست شروع نمود بعون الله تعالى در شرح كتاب بيست وسوم اصل كتاب الاطعمة شرح اين كتاب
احاديث متعلقه بخوردنيهاست ودراين كتاب صد وسي وچهار باب است اول باب علل التحريم دوم باب
جامع في الدواب التي لا يؤكل لحمها سوم باب اخر منه وفيه ما يعرف به ما يؤكل من الطير وما لا يؤكل چهارم باب ما يعرف
به البيض پنجم باب الحمل والجدي يرضعان من لبن الخنزيرة ششم باب لحوم الجلالات وبيضهن والشاة تشرب
الخمر هفتم باب ما لا يؤكل من الشاة وغيرها هشتم باب ما يقطع من اليات الضان وما يقطع من الصيد بنصفين
نهم باب ما لا ينتفع به من الميتة وما ينتفع منها دهم باب انه لا يحل لحم البهيمة التي تنكح يازدهم باب في لحم
الفيل عند اعتلامه(?) دوازدهم باب اختلاط الميتة بالذكي سيزدهم باب اخر منه چهاردهم باب الفارة تموت
في الطعام والشراب پانزدهم باب اختلاط الحلال بغيره في الشيء شانزدهم باب طعام اهل الذمة ومواكلتهم وآنيتهم
هفدهم باب ذكر الباغي والعادي هجدهم باب اكل الطين نوزدهم باب الاكل والشرب في آنية الذهب
والفضة بيستم كراهية الاكل على مائدة يشرب عليها الخمر بيست ويكم باب كراهية كثرة الاكل بيست ودوم
باب من مشى الى الطعام لم يدع اليه بيست وسوم باب الاكل متكئا بيست وچهارم باب الاكل باليسار بيست و
پنجم باب الاكل ماشيا بيست وششم باب اجتماع الايدي على الطعام بيست وهفتم باب حرمة الطعام
بيست وهشتم باب اجابة دعوة المسلم بيست ونهم باب العرض سي ام باب انس الرجل في منزل اخيه
سي ويكم باب الاكل في منزل الرجل بغير اذنه سي ودوم باب سي وسوم باب آخر في التقدير(?) ان الطعام لا يحاسب
به سي وچهارم باب الولائم سي وپنجم باب الرجل اذا دخل بلدة فهو ضيف على من بها من اخوانه سي و
ششم باب ان الضيافة ثلثة ايام سي وهفتم باب كراهية استخدام الضيف سي وهشتم باب ان الضيف
ياتي رزقه معه سي ونهم باب حق الضيف وكرامته چهلم باب الاكل مع الضيف چهل ويكم باب
ان ابن آدم اجوف لا بد له من الطعام چهل ودوم باب الغداء والعشاء چهل وسوم باب فضل العشاء

وكراهية

وكراهية تركه چهل وچهارم باب الوضوء قبل الطعام وبعده چهل وپنجم باب ... قبل الطعام چهل و
ششم باب التمندل ومسح الوجه بعد الطعام چهل وهفتم باب التسمية والتحميد والدعاء على الطعام چهل و
هشتم باب نوادر چهل ونهم باب اكل ما يسقط من الخوان پنجاهم باب فضل الخبز پنجاه ويكم باب
خبز الشعير پنجاه ودوم باب خبز الارز(?) پنجاه وسوم باب الاسوقة وفضل سويق الحنطة پنجاه وچهارم
باب سويق العدس پنجاه وپنجم باب فضل اللحم پنجاه وششم باب ان اكل اللحم اربعين يوما تغير(?)
خلقه پنجاه وهفتم باب فضل لحم الضان على المعز پنجاه وهشتم باب لحم البقر وشحومها پنجاه ونهم باب
لحم الجزور والبخت شصتم باب لحوم الطير شصت ويكم باب لحوم الحمر الوحشية شصت ودوم باب
لحوم الجواميس شصت وسوم باب كراهية اكل لحم الغريض يعني النيء شصت وچهارم باب القديد شصت و
پنجم باب فضل الذراع على سائر الاعضاء شصت وششم باب الطبيخ شصت وهفتم باب الثريد شصت و
هشتم باب الشواء والكباب والرؤوس شصت ونهم باب الهريسة هفتادم باب الثلثة(?) والاحساء هفتاد و
يكم باب الحلواء هفتاد ودوم باب الطعام الحار هفتاد وسوم باب نهك العظام هفتاد وچهارم باب
السمك هفتاد وپنجم باب بيض الدجاج هفتاد وششم باب فضل الملح هفتاد وهفتم باب الخل والزيت
هفتاد وهشتم باب الخل هفتاد ونهم باب المري هشتادم باب الزيت والزيتون هشتاد ويكم باب
العسل هشتاد ودوم باب السكر هشتاد وسوم باب السمن هشتاد وچهارم باب الالبان هشتاد وپنجم
باب البان البقر هشتاد وششم باب الماست هشتاد وهفتم باب البان الابل هشتاد وهشتم باب
البان الاتن هشتاد ونهم باب الجبن نودم باب الجبن والجوز نود ويكم ابواب الحبوب باب الارز نود و
دوم باب الحمص نود وسوم باب العدس نود وچهارم باب الباقلاء واللوبياء نود وپنجم باب الماش نود
ششم باب الجاورس نود وهفتم باب التمر نود وهشتم باب الفواكه نود ونهم باب العنب صدم
باب الزبيب صد ويكم باب الرمان صد ودوم باب التفاح صد وسوم باب السفرجل صد وچهارم
باب التين صد وپنجم باب الكمثرى صد وششم باب الاجاص صد وهفتم باب الاترج صد وهشتم باب
الموز صد ونهم باب الغبيرا صد ودهم باب البطيخ صد ويازدهم باب البقول صد ودوازدهم باب
ما جاء في الهندباء صد وسيزدهم باب الباذروج صد وچهاردهم باب الكراث صد وپانزدهم باب الكرفس
صد وشانزدهم باب الكرنب(?) صد وهفدهم باب الفرفخ صد وهجدهم باب الخس صد ونوزدهم(?) باب

الدواب صد و بیستم باب الجبن صد و بیست و یکم باب السلق صد و بیست و دوم باب الکماة صد و
بیست و سوم باب القرع صد و بیست و چهارم باب الفجل صد و بیست و پنجم باب الجزر صد و بیست و
ششم باب الشلجم صد و بیست و هفتم باب القثاء صد و بیست و هشتم باب الباذنجان صد و بیست و نهم
باب البصل صد و سی ام باب الثوم صد و سی و یکم باب الصعتر صد و سی و دوم باب الخلال صد و سی و
سوم باب ما یخرج من الاسنان صد و سی و چهارم باب الاشنان والسعد باب اول اصل باب
علل التحریم شرح این باب بیان سببهای حرام کردن خوردنیهای حرام است در این باب یک حدیث است اصل عدة
من اصحابنا عن سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم عن ابیه جمیعا عن عمرو بن عثمان عن محمد بن عبد الله عن
بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام و عدة من اصحابنا ایضا عن احمد بن محمد بن خالد عن محمد بن
اسمعیل عن عبد الرحمن بن سالم عن مفضل بن عمر قال قلت له اخبرنی جعلت فداک لم حرم الله تبارک و تعالی لابی عبد الله علیه السلام
الخمر والمیتة والدم ولحم الخنزیر شرح عدة بکسر عین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه در اول عبارتست از علی بن محمد بن
علان و محمد بن ابی عبد الله و محمد بن الحسن و محمد بن عقیل الکلینی و در دوم عبارتست از علی بن ابرهیم و علی بن محمد بن
عبد الله بن اذینة و احمد بن عبد الله بن ابیه و علی بن الحسن یعنی روایت کرد جماعتی از یاران ما از سهل بن زیاد
و روایت کرد علی بن ابرهیم از پدرش پس همگی سهل و ابرهیم از عمرو بن عثمان از محمد بن عبد الله از بعض یاران ما از امام جعفر
صادق علیه السلام و روایت کرد جماعتی از یاران ما نیز از احمد بن محمد بن خالد از محمد بن اسمعیل از عبد الرحمن بن سالم از
مفضل بضم میم و فتح فا و تشدید ضاد با نقطه مفتوحه بن عمر که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که خبر ده مرا فدایت
شوم که چرا حرام کرده الله تبارک و تعالی خمر و حیوان مرده و خون و گوشت خوک را اصل فقال ان الله سبحانه
و تعالی لم یحرم ذلک علی عباده و احل لهم سواه من رغبة منه فیما حرم علیهم و لا زهد فیما احل لهم زهدا
ولکنه خلق الخلق و علم عز وجل ما تقوم به ابدانهم و ما یصلحهم فاحله لهم و اباحه تفضلا منه تبارک
و تعالی علیهم به لمصلحتهم و علم ما یضرهم فنهاهم عنه و حرمه علیهم ثم اباحه للمضطر و احله له فی الوقت الذی
لا یقوم بدنه الا به فامره ان ینال منه بقدر البلغة لا غیر ذلک شرح و احل بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال
عطف است بر مدخول لم و من در من رغبة برای سببیت است و در بعض نسخ نیست و در این نسخه رغبة و زهدا
منصوبست یقوم بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است یصلح از باب نصر یا باب افعال است ثم اباحه تا آخر اشارتست
باقسام تکلیفات الله تعالی بنده را که شی را دو قسم اول آنچه بعنوان عزیمت است و در غیر محل ضرورت تقیه و مانند آنست

دوم آنچه بعنوان رخصت و اذن است و آن در محل ضرورت تقیه و مانند آنست البلغة بضم بای یک نقطه و سکون لام
و غین با نقطه آنچه از محل هلاکت بکنار رساند یعنی پس امام گفت که بدرستی که الله سبحانه و تعالی نیست اینکه حرام
کرده باشد آنرا برای ایشان غیر آنها را بسبب خواهشی از آنجناب در آنچه حرام کرده بر ایشان و نه بسبب بی خواهشی
در آنچه حلال کرده برای ایشان ولیکن او آفریده آفریدگان را و دانست عز وجل آنچه را که ایستد بآن بدنهای ایشان و
آنچه را که اصلاح کند ایشان را پس حلال کرد آنرا برای ایشان و مباح کرد آنرا از روی تفضل از جناب او تبارک و تعالی
بر ایشان بآن حلال برای مصلحت ایشان و دانست آنچه را که ضرر میکند ایشان را پس نهی کرد ایشان را از آن و حرام کرد آنرا
بر ایشان بعد از آن مباح کرد آنرا برای کسی که ناچار باشد و حلال کرد آنرا برای او در وقتی که نایستد بدن او مگر بآن پس امر کرد آن
ناچار را باینکه در یابد از آن بقدر رسانیده بکنار از ورطه هلاکت نه بقدر زیاده از آن اصل ثم قال اما المیتة فانه لا یدنیها
احد الا ضعف بدنه و نحل جسمه و ذهبت قوته و انقطع نسله و لا یموت آکل المیتة الا فجاءة شرح یدنیها بضم یای یک نقطه
و نون بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الادمان پیوسته کردن و اینجا عبارتست از کردن کاری چند بار و در بعضی
ضرورت نیز موافق آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث نهم باب النوادر که باب دویست و دوازدهم است ضعف بصیغه ماضی
غایب معلوم باب حسن و نصر است نحل بنون و حای بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع و علم و نصر و حسن است فجاءة بضم
فا و تخفیف جیم و الف و همزه بمعنی ناگهانست و بفتح فا و سکون جیم و همزه مصدر باب علم و منع بمعنی ناگهان آمدنست و بنا بر اول
منصوب بنیابت مفعول مطلق است تقدیره موت الفجاءة و بنا بر دوم منصوب بنیابت ظرف زمانست تقدیره وقت فجاءة الموت
یعنی پس حرف اول را مصدر باب علم گرفته است یعنی بعد از آن امام گفت که اما حیوان مرده از پس هر دو نزدیک شان اینست
که بوست نزدیک نشود بخوردن آن کسی مگر آنکه سست شود بدن او ولاغر شود تن او و برود قوت او و بریده شود نسل او و نمیرد خورنده
حیوان مرده بضرورت نیز مگر مردن ناگهانی اصل و اما الدم فانه یورث آکله الماء الاصفر و یبخر الفم و ینتن الریح
و یسیء الخلق و یورث الکلب و القسوة فی القلب و قلة الرأفة و الرحمة حتی لا یؤمن ان یقتل ولده و والدیه و لا یؤمن
علی حمیمه و لا یؤمن علی من یصحبه شرح یورث بواو و رای بی نقطه و ثای سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست
الکل بهمزه و الف و کسرها منصوب و مفعول اول یورث است یبخر بفتح همزه و سکون کاف بر وزن ... و تشدید ... و کسر خا و را بی نقطه
و را بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الفم منصوب و مفعولست ینتن بنون و تا و نون دو نقطه و بالا بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعالست الکلب بفتح کاف و فتح لام و بای یک نقطه مصدر باب علم تشنگی و هراس که عارض میشود
بسیاری سیر شدن و گرسنگی و مانند آنهاست القسوة بفتح قاف و سکون سین بی نقطه مصدر باب نصر سنگدلی الرافة

بفتح راء بی‌نقطه و سکون و فتح هزه و نا مصدر باب حسن و علم و نصر کال مهراق الرجه بفتح راء بی‌نقطه و سکون و فتح هاء بی‌نقطه مصدر باب
علم مهراق لاتؤمن هرسه با بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم مرفوع است ان بفتح هزه و سکون نون مصدریه است و مصدر باب
فاعلت والرجه بصیغه تثنیه است و بصیغه مونث میتواند بود و باب فاعل در لاتؤمن در دوم و سوم ضمیر مستتر راجع با کلا است جمیعه
بفتح ها بی‌نقطه و کسر میم اول و تاء تانیث عبارتست از زنی که محرم باشد مثل مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله بجمیعه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب علم است مراد اینست که احتمال زنا با محارم و لواطه با کوره رادهست **یعنی** و اما خوف پس بود ستی که آن میوه
خورنده آن را شراب و درشکم و کنده میکند و مهن را و کنده میکند بوی سا ثر جنت را و بد میکند خوی را و مبتلا میشود و ستی و مره لا و کی
کامل مهراق و اصل مهراق را آنکه ایمن نمیشود از اینکه او کشتن مرد را و دید و مادر ش را و او ایمن نمیشود ببرد ف که محرم او باشد
و ایمن نمیشود و کسی که همراه او باشد **اصل** وَاَمَّا الْحُمَّا الْخِنْزِيرُ فَاِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى مَسَخَ قَوْمًا فِي صُوَرٍ شَتّٰى شِبْهِ الْخِنْزِيرِ
وَالْقِرْدِ وَالدُّبِّ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُسُوخِ ثُمَّ نَهٰى عَنْ اَكْلِ الْمَثْلَةِ لِكَيْلَا يَنْتَفِعَ النَّاسُ بِهَا وَلَا يَسْتَخِفَّ بِعُقُوبَتِهِ **شرح** المسخ بفتح
میم و سکون سین بی‌نقطه و خاء با نقطه مصدر باب منع زشت صورت کردن کسی را که صورت خوب دارد و صور بضم صاد و فتح
واو بی تنوین است شتی بفتح شین با نقطه و تشدید تاء دو نقطه و بالا و الف مضاف الیه یا صفت است و بر هر تقدیر جمع شتیت بفتح شین
و کسر تاء اول است بمعنی پراکنده شبه بکسر شین با نقطه و سکون باء یکنقطه و بفتح شین و فتح باء بمعنی مثل است و آن مکسور و بدل
یا عطف بیان شتی است و چون شبه و مثل کسب تعریف با ضافه نمیکند میتواند بود که صفت باشد یا مرفوع است و آن خبر مبتدای
محذوف است تقدیر هی شبه القرده بکسر قاف و سکون راء بی‌نقطه و دال بی‌نقطه است و دب بضم دال بی‌نقطه و تشدید باء یکنقطه است
و ما کان تقدیر و سائر ما کان است المسوخ بضم میم و ضم سین بی‌نقطه و سکون واو و خاء با نقطه جمع مسخ بکسر میم و سکون سین مسخ
کرده شده ها ضمیر اکل راجع شد با ما کان است و ما حاصل هر دو یکیست المثله بضم میم و سکون ثاء سه نقطه مصدر باب نصر بمعنی
کرده رسوا کننده است و لا یستخف خاء با نقطه و تشدید فاء بصیغه مضارع غایب مجهول باب استفعال منصوبست **یعنی**
و اما گوشت خوک پس بود ستی که الله تبارک و تعالی مسخ کرده جمعی را در پیکرهای حیوانات متفرقه مثل خوک و کپی و خرس و سائر
آنچه شد از جمله مسخ کرده شدها بعد از آن نهی کرد از خوردن آن برای آن عذاب تا آنکه بهره نشوند مردمان با آن و سبکی کرده
نشود بعذاب الله تعالی **اصل** وَاَمَّا الْخَمْرُ فَاِنَّهُ حَرَّمَهَا لِفِعْلِهَا وَفَسَادِهَا وَقَالَ مُدْمِنُ الْخَمْرِ كَعَابِدِ وَثَنٍ تُورِثُهُ الْاِرْتِعَاشَ
وَتُذْهِبُ بِنُورِهِ وَتَهْدِمُ مُرُوَّتَهُ وَتَحْمِلُهُ عَلٰى اَنْ يَجْسُرَ عَلَى الْمَحَارِمِ مِنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ وَرُكُوبِ الزِّنَا وَلَا يُؤْمَنُ اِذَا سَكِرَ اَنْ
يَثِبَ عَلٰى حُرَمِهِ وَهُوَ لَا يَعْقِلُ ذٰلِكَ وَالْخَمْرُ لَا تَزِيدُ شَارِبَهَا اِلَّا كُلَّ شَرٍّ **شرح** فعل بکسر فا و سکون عین بمعنی منعولست
و فتح فا مصدر باب منع است تقطرع و نوع فساد بفتح فا مصدر باب نصر و ضرب و حسن است یا اسم مصدر باب افعال است

ادم

و بر هر تقدیر اضافه در فعلها و فسادها مبنی بر تاثیر طبیعت نیست زیرا که برهان دلالت بر بطلان آن میکند مبنی و اجراء
عادت الله تعالی بتاثیر خود شی در وقت شرب خمر است ضمیر قال راجع بالله تعالی است و این اشارتست بتفسیر سوره حج
فاجتنبوا الرجس من الاوثان بنابر اینکه رجس عبارت از خمر و میسر و ازلام باشد و من برای تبعیض مجاز خواهد بود و اراده موافقت
و ما ثلث کنی مثل انما من علی طریقی و اوثان عبارت از انصاب باشد چنانچه بیان میشود در کتاب الاشربه و در شرح حدیث
دوم آخر ابواب سوم من بدال بی‌نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال است تورثه تا آخر خارج از منقول قول است و کلام امام است
تقدم از باب ضرب است المروه بضم میم و ضم راء بی‌نقطه و سکون واو و هزه مصدر باب حسن انسانیت یجسر بجیم و سین
و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است سکر بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است الحرم بضم حاء بی‌نقطه و ضم
راء بی‌نقطه جمع حرم یا جمع حرام است و بر هر تقدیر مراد مادر و خواهر و مانند اینهاست لا تزید زاء با نقطه و دال منقلب از تاء افتعال
و الف و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال است الازدیاد بیشتر شدن شاربها مرفوع و فاعل است الا برای
استثنای مفرغ است کل منصوب و تمیز نسبت تزاید شاربهاست السوء بضم سین و سکون واو و هزه آفت **یعنی** و اما شراب
انگور پس بود ستی که الله تعالی حرام کرد آن را برای اثر آن و تباهی آن و گفت در حدیث قدسی که شراب خواره مانند عبادت کننده
بتست شراب میدهد شاربش را رعشه در اعضا و میبرد نور او را و خراب میکند او میگوید او را و وا میدارد او را بر اینکه جرات
کند بر حرامها که ریختن خونهاست و ارتکاب زناست و ایمن نمیشود چون مست شود از اینکه بجهد بر حرمهای خود در
حالی که او نمیداند آن را و شراب زیاد نمیشود شاربش آن مگر باعتبار هر عیب و آفت **باب** دوم **اصل**
بَابُ جَامِعٍ فِي الدَّوَابِّ الَّتِي لَا تُؤْكَلُ لَحْمُهَا **شرح** این بابیست جمع کننده فواید در بیان جانورانی که خورده نمیشود گوشت
آنها در این باب شانزده حدیث است **اول اصل** عَنْ اَبِي هٰرُونَ عَنْ اَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ اَنَّهُ سُئِلَ مَا تَقُولُ
فِي هٰذَا التَّيْلِ الَّذِي يَزْعُمُ اُخْوَانُنَا مِنْ اَهْلِ الْكُوفَةِ اَنَّهُ حَرَامٌ فَقَالَ اَبُو سَعِيدٍ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ
الْكُوفَةُ جُمْجُمَةُ الْعَرَبِ وَرُمْحُ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى وَكَنْزُ الْاِيمَانِ فَخُذْ عَنْهُمْ **شرح** هٰذری بضم هاء با نقطه و سکون دال
بی‌نقطه و راء بی‌نقطه منسوبست بخدره و آن قبیله ایست از اهل مدینه مشار الیه هٰذه التیل حرث است و آن خزی است
که بیان شود در کتاب الصید و در حدیث اول باب آخر که باب دوازدهم است یزعم از باب نصر است اخواننا عبارتست از شیعه
امامیه الجمجمه بضم جیم و سکون میم و ضم جیم دوم و تخفیف میم جای مغز سر که دماغ در آنجاست و وجه است باعتبار اینست که اکثر علماء
کوفه از شیعه امامیه اند و چون کوفه دار هجرت امیر المؤمنین علیه السلام است پس و اهمین وجه ایشان میشکانند دل مخالفان الحق
منهم کلام ابو سعید ست ظاهر اینست که در شب اسراء جبرئیل احوال کوفه را برسول الله صلی الله علیه و آله گفته باشد و مناسب

این گذشت در کتاب الصلوة در حدیث اول باب فضل المسجد الاعظم بالکوفة تا آخر کتاب صوده دوم است یعنی روایت
از ابو هرون از ابو سعید خدری اینکه او پرسیده شد که چیست سخن تو درباره ماهی که دعوی میکنند راویان ما از جمله
اهل کوفه اینکه آن حرام است پس گفت ابو سعید که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت که گرده های خلاصه
عرب است و نزد الله تبارک و تعالی [illegible] پس فراکیرایات راوی راند اصل اخبرت ان رسول الله صلى الله
عليه وآله مكث بمكة يوما وليلة يطوي ثم خرج وخرجت معه فمررنا برفقة جلوس يتغدون فقالوا يا رسول الله الغداء فقال
اهجروا انيتكم فجلس عليه السلام بين رجلين وجلست وتناول رغيفا فصدع نصفه ثم نظر الى ادمهم فقال
ما ادمكم هذا فقالوا الجريث يا رسول الله فرمى بالكسرة من يده وقام شرح اخبرت بخاء با نقطه و باء یک نقطه و راء بی نقطه
بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال است ان بفتح و کسر همزه میتواند بود مکث با ثاء سه نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب
نصر ینصر است بمکه یعنی بمسجد مکه است و این واقعه در عمرة القضاء یا در فتح مکه یا در حجة الوداع بوده و یطوی بسکون
طاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب علم جمله حالیه است و بنا بر اول مراد اینست که دامنه گرسنه
میبود تا حاجت بنقض وضوء نشود و شغل عبادت در مسجد الحرام منقطع نشود و میتواند بود که بعرف جر و فتح طاء و واو
والف ساقط تنوین بصیغه مصدر باب علم باشد الرفقة بکسر و فتح و ضم راء بی نقطه و سکون فاء و تاء جمع یا اسم جمع رفیق
همراهان جلوس بضم جیم جمع جالس صفت رفقة است یتغدون بغین با نقطه و فتح دال بی نقطه مشدده بصیغه مضارع
جمع مذکر غایب معلوم معتل اللام باب تفعل صفت دیگر رفقه است الغداء بفتح غین با نقطه و تخفیف دال بی نقطه و الف
ممدوده منصوب باغراء است تقدیره احضر الغداء مثل الصلوة جامعة اهجروا بهاء و جیم بی نقطه بصیغه امر باب افعال است
صدع بصاد بی نقطه و دال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است نصفه بنون و صاد بی نقطه و فاء
بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر جمله حالیه است یا بعرف جر و فتح نون و سکون صاد بصیغه مصدر باب نصر است
النصف نزدیکتر نیمه چیزی و بنا بر دوم با واو ملابست است الادم بضم همزه و سکون دال بی نقطه نان خورش الجريث
بکسر جیم و تشدید راء بی نقطه مکسوره و سکون یاء دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه نوعی از ماهی که فلوس ندارد الکسرة بکسر کاف
و سکون سین بی نقطه و راء بی نقطه [illegible] پاره شده از چیزی شکسته یعنی خبر دادم تو را اینکه رسول الله صلی الله
علیه و آله درنگ کرده در مسجد الحرام در مکه یکروز و یک شب در حالیکه چیزی نخورد بعد از آن از مسجد بیرون آمد و بیرون
آمدم با او پس گذشتیم بهمراهای که نشسته بودند چاشت میخوردند پس گفتند که ای رسول الله حاضر شو چاشت را پس
گفت ایشان را که باز کنید برای خبر شما پس نشست علیه السلام میان دو مرد و نشستم و برداشت گرده را پس شکست

میگفت

میگفت نیمه آن را و بطرف آن نگاه کرد بسوی نان خورش ایشان پس گفت که چیست این نان خورش شما پس گفتند
که جریث است ای رسول الله پس انداخت پاره نان را از دست خود و برخاست اصل قال ابو سعيد وتخلفت
بعده لانظر ما يرى الناس فاختلف الناس فيما بينهم فقالت طائفة حرم رسول الله صلى الله عليه وآله
الجريث وقالت طائفة لم يحرمه ولكن عافه ولو كان حرمه لنهانا عن اكله قال فحفظت مقالتهم وتبعت
رسول الله صلى الله عليه وآله جوادا حتى لحقته شرح تخلفت بخاء با نقطه و فاء بصیغه ماضی متکلم معلوم باب
تفعل است ما در اول استفهامیه و خبر مقدم است یری بفتح راء و سکون همزه مرفوع و محتمل است و مقابلت ما در فیما
موصوله است و عبارت است از فعل رسول الله یا عبارت است از سخن خود شان عافه بعین بی نقطه و الف منقلب
از یاء و فاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب و علم است جوادا بفتح جیم و تخفیف واو و الف و دال بی نقطه حال فاعل
بمعنی تند روندگان یعنی گفت ابو سعید که واپس ماندم بعد از رفتن او برای اینکه نگاه کنم که چیست دید آن
مردمان پس اختلاف کردند آن مردمان در آنچه واقع شد میان ایشان پس گفتند بعضی که حرام کرده رسول الله صلی الله
علیه و آله جریث را و گفتند بعضی که حرام نکرده او را ولیکن دوست نداشت او را و اگر بوده که حرام کرده باشد او را هر آینه نهی میکرد
ما را از خوردن آن ابو سعید گفت که پس یاد نگاه داشتم سخن ایشان را و در پی رفتم رسول الله صلی الله علیه و آله
دوان دوان تا آنکه رسیدم باو اصل ثم غشينا رفقة اخرى يتغدون فقالوا يا رسول الله الغداء فقال نعم اهجروا انيتكم
فجلس بين رجلين وجلست معه فلما ان تناول كسرة نظر الى ادم القوم فقال ما ادمكم قالوا الضب يا رسول الله
فرمى بالكسرة وقام شرح غشينا بغین با نقطه و شین با نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی متکلم مع الغیر معلوم باب
علم است ان بفتح همزه و سکون نون زائده است برای تاکید اتصال جواب لما بعرضه الضب بفتح ضاد با نقطه و تشدید باء
یک نقطه است یعنی بعد از آن در یافتیم همراهان دیگر را که چاشت میخوردند پس گفتند که ای رسول الله حاضر شو چاشت را
پس گفت که آری راه واکنید برای خبر شما پس نشست میان دو مرد و نشستم با او پس وقتی که برداشت پاره نانی را
نگاه کرد بسوی نان خورش آن جماعت پس گفت که چیست نان خورش شما گفتند که سوسمار است ای رسول الله پس
انداخت آن پاره نان را و برخاست اصل قال ابو سعيد فتخلفت بعده فاذا [illegible] فقالت طائفة حرمه رسول
الله صلى الله عليه وآله فمن هناك لم ياكله وقالت فرقة انما عافه ولو حرمه لنهانا عن اكله قال ثم تبعت رسول
الله صلى الله عليه وآله حتى لحقته شرح و گفت ابو سعید که پس واپس ماندم بعد از رفتن پس ناگاه آن مردمان
در قیل و قال بودند پس گفتند برخی که حرام کرده است آن را رسول الله صلی الله علیه و آله پس بسبب این قائم نخورده آن را و گفتند برخی

که خرا این نیست که دوست نداشت آنرا و اگر حرام میکرد ما را از خوردن آن گفت ابو سعید که بعد از آن
اذن داد ما را رسول الله صلی الله علیه و آله تا آنکه رسیدیم باو اصل قربنا باصل الصفا فبینما نحن نتعالوا اذا رسول الله
لو عرضت علینا حتی تدرک قدورنا فقال لهم وما فی قدورکم فقالوا حمر لنا کنا نرکبها فقامت فذبحناها فدنا رسول
الله صلی الله علیه و آله من القدور فاکفاها برجلیه ثم انطلق جوادا شرح اصل الصفا جا و قست از نقعه که در دامنه
کوه صفا که جزو کوه ابو قبیس است و اتعست یعنی تانیث ضمیرها باعتبار نقعه است تعلق یعنی بانقطه بصیغه مضارع
غایبه معلوم باب ضرب است لو برای تمنی است عرجت بعین بی نقطه و راء بی نقطه و جیم بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب
تفعیل است الفرج لمکث کردن و مراد اینجا ماخذ و سبب جزییست جوهری گفته که الفرج علی الشیء الاقامة علیه یقال الفرج فلان
علی المنزل اذا احبس مطیته علیه و اقام تدرک بصیغه مضارع غایبه یا مخاطب معلوم باب افعال است الادراک
رسیدن چیزی بحد کمال و در یافتن قدور دنا مرفوع یا منصوب است حمر بضم حاء بی نقطه و ضم و سکون میم و راء بی نقطه
جمع حمار است اکفاها بفاء و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است یعنی پس گذشتیم با قسمتی صفا و در آنجا بود
دیگهای که میجوشید پس طعامهای گفتند که ای رسول الله کاش درنگ کنی و ما تا آنکه برسد دیگهای ما پس گفت
ایشانرا که چیست در دیگهای شما پس گفتند که خرانیست از ما که بودیم که سوار میشدیم آنها را پس مانده شدند
پس ذبح کردیم آنها را پس نزدیک شد رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت بدیگها پس سرنگون کرد آنها را بپای
خود بعد از آن روانه شد اصل وتخلفت بعده فقال بعضهم حرّم رسول الله صلی الله علیه و آله لحم الحمیر و قال
بعضهم کلا انما افرغ قدورکم حتی لا تعودوا فتعودوا لمثلها شرح حمیر بفتح حاء بی نقطه و کسر میم و سکون یاء دو نقطه
در پایین و راء بی نقطه جمع حمار است کلا بفتح کاف و تشدید لام است افرغ بفاء و راء بی نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی
غایب معلوم باب افعال است تعودوا بعین بی نقطه و واو و دال بی نقطه بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب معلوم
باب نصر یا باب تفعل بحذف یکی از دو تاء است العود بفتح عین و سکون واو و دال العود عادت کردن تا دشتن بجای
بیت است و فعل منصوب است بتقدیر ان بعد از فاء و انکم برای عموم است و مراد جمیع الامنات مخاطبان است
یعنی و وا پس ماندیم بعد از او پس گفتند بعض ایشان که حرام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله گوشت این خرها را
و گفتند بعضی ایشان که هرگز این نیست که ریخت دیگهای شما را تا آنکه عادت نکنید پس کنید جمیع الامنات خود را
اصل قال ابو سعید بعث الیّ رسول الله صلی الله علیه و آله فلما جئته قال یا ابا سعید ادع لی بلالا فلما جئته ببلال
قال یا بلال اصعد ابا قبیس فناد علیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله حرّم الجرّیّ والضب والحمیر الاهلیة شرح

جری

جری بکسر جیم و تشدید راء بی نقطه و تشدید یاء ماهی حریث است یعنی گفت ابو سعید که پس کسی فرستاد رسول الله
صلی الله علیه و آله بسوی من پس رفتم که آمدم نزد او گفت که ای ابو سعید بخوان برای من بلال را پس خواندم
که آوردم نزد او بلال را گفت که ای بلال بالا رو بکوه ابو قبیس و بانگ زن بر بالای آن که حرام کرد رسول الله صلی الله
علیه و آله حرام کرد جری را و سوسمار را و خران خانگی را اصل الا ایها الناس اتقوا الله جل و عز و لا تاکلوا من السمک الا ما کانت
له قشر و مع القشر فلوس فان الله تبارک و تعالی مسخ سبعمائة امة عصوا الاوصیاء بعد الرسل فاخذ اربعمائة منهم
برا و ثلثمائة بحرا ثم تلا هذه الایة فجعلناهم احادیث و مزقناهم کل ممزق شرح این تتمه کلام رسول الله صلی الله علیه
و آله است یا کلام ابو سعید است و بنابر اول تا آخر کلام ابو سعید است و ضمیر مستتر راجع برسول الله است و بنابر دوم
کلام ابو هرون است و ضمیر مستتر راجع با ابو سعید است الا حرف اول بفتح همزه و تخفیف لام است و دوم بکسر همزه و تشدید لام
در نسخ مع بفتح میم و تنعه عین است و میتواند بود که از سهو کاتبان باشد و بجای آن معنی بفتح میم و سکون
عین و نون و الف باید فان الله تبارک و تعالی تا آخر برای بیان نیست که هر ممسوخ حرام است و از این لازم می
آید که ضب نیز حرام باشد و ترک ذکر جری اینجا اشعار است بانکه حرام بودن آنها مخصوص است بوقت کمال عادت
بر کوب آنها مثلا چنانچه می آید در حدیث دوم و یازدهم و بیست و دوم این باب و آنکه در سوره سبا چنین است وجعلنا
بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین
فقالوا ربنا باعد بین اسفارنا و ظلموا انفسهم فجعلناهم احادیث و مزقناهم کل ممزق ان فی ذلک لایات لکل صبار
شکور و از جمع میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث بیست و سوم باب صد و یازدهم که باب
الذنوب است ظاهر میشود که آنچه گذشت تفسیر ظاهر است و آنچه در این حدیث است تفسیر باطن است یا بر عکس
که القری التی بارکنا فیها عبارت از اوصیاء عالمین بجمیع کتاب الهی و احکام او باشد و قری ظاهرة عبارت از محکمات
کتاب الهی باشد که در آنها نهی از اجتهاد و پیروی ظن و اختلاف از پیروی ظن صریح شده و قایلان در شبها و روزها
رات میکردند بمعانی که ایمن از تلبیس ابلیس و مساعد و بیان اسفار عبارت از تجویز اجتهاد و قیاس و انکار جدید
دقیقه و طریق آنها باشد که جمیع آنها مخالف محکمات کتاب الهی است و باعث سرگردانی در بیابان ضلالت است
و کردن بیرون ایشان احادیث عبارت از مسخ ایشان باشد و یا قطع هست یعنی آگاه باشید پس پرهیز کنید از عذاب
الله جل و عز و بخورید از ماهی مگر آنچه که بوده برای آن پوست و همراه که با آن پوست بوده فلوس چه بدرستی که الله تبارک و تعالی
مسخ کرد هفتصد گروه را که مخالفت کردند اوصیا را بعد از رسولان پس گرفت چهار صد از ایشان موافق امت

[illegible] وسلط [illegible] لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل پس گرفتن چهارصد گروه از ایشان
صحرا [illegible] کرده [illegible] آیات [illegible] آیت [illegible] سوره [illegible] پس کرده ایشان را [illegible] میان مردمان
دستور [illegible] کردیم ایشان را هر متفرق کردن یعنی اینکه هر کدام ایشان بحال خود در ماندند [illegible] نوشت اصلا
دوم اصل عن داود بن فرقد عن ابي عبد الله عليه السلام قال كل ذي ناب من السباع و مخلب من الطير
حرام شرح الناب بنون والف و تخفیف با یک نقطه دندانی که در پهلوی دهن سگ و مانند آن باشد السباع بکسر سین
بی نقطه و تخفیف با یک نقطه والف و عین بی نقطه جمع سبع بفتح سین و ضم و فتح و سکون باء درندگان المخلب بکسر میم و سکون
خاء با نقطه و فتح لام و تخفیف باء یک نقطه چنگال درنده یعنی روایتست از داود بن فرقد بفتح فاء و سکون راء بی نقطه و فتح قاف
ودال بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر صاحب دندان پهلو از درندگان و صاحب چنگال از مرغان حرام
است سوم اصل عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال كل ذي ناب
من السباع و مخلب من الطير حرام وقال عليه السلام لا تأكل من السباع شيئا شرح این ظاهرست از شرح سابق چهارم
اصل عن الحسين بن خالد قال قلت لابي الحسن عليه السلام یعنی موسی بن جعفر علیه السلام ايحل اكل لحم
الفيل فقال لا قلت ولم قال لانه مثلة وقد حرم الله عز وجل الامساخ ولحم ما مثل به في صورها شرح مثلة بفتح میم و سکون
و ضم ثاء سه نقطه و تاء تانیث کسی که عذاب و مسخ کرده وارد و واقع شده و آن عذاب را مثله بضم میم و سکون ثاء [illegible]
بیان شده در شرح حدیث باب سابق الامساخ بفتح همزه و سکون میم و سین بی نقطه و الف و خاء با نقطه جمع مسخ بکسر میم
و سکون سین بمعنی ممسوخ مثل جمل بکسرها بی نقطه و سکون میم و اجمال ما موصوله و مضاف الیها است مثل ثاء سه نقطه بصیغه
ماضی غایب مجهول باب تفعیل است به نایب فاعل است و ضمیر راجع بما موصوله است و قیل بحرف عبارتست از مسخ کردن
تغییر باعتبار تقبیح صورت التحریف برای سببیت است و ظرف متعلق بمثل است صورها بضم صاد و فتح واو و ضمیر راجع
بامساخ است و این اشارتست باینکه جمعی از مردمان که بغضب [illegible] منقرض شدند و این حیوانات شبیه ایشان شده
صورتهاو ای اعتبار تمثیل متعلق باین حیوانات تحریم شده یعنی روایتست از حسین بن خالد گفت که گفتم ابو الحسن
علیه السلام را یعنی موسی بن جعفر علیه السلام که آیا حلال میشود خوردن گوشت فیل پس امام گفت نه گفتم که چرا امام گفت
زیرا که آن مسخ است و بتحقیق حرام کرده است خدای عز وجل مسوخات را و گوشت آنچه را که مسخ کرده شده بآن سبب صورتهای
ممسوخان پنجم اصل عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن اكل الضب فقال ان الضب
والفارة والقردة والخنازير مسوخ شرح مسوخ بضم میم و ضم سین بی نقطه و سکون واو و خاء با نقطه جمع مسخ بکسر میم

والقرده

و سکون

و سکون سین بمعنی ممسوخ است مثل جمل بکسرها بی نقطه و حمول یعنی روایتست از حلبی از امام [illegible]
گفت که پرسیدم امام را از خوردن سوسمار پس امام گفت که بدرستی که سوسمار و موش و کپان و [illegible]
که حرامند ششم اصل عن ابي سهل القرشي قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن لحم الكلب فقال هو مسخ
قلت هو حرام قال هو نجس اعيدها عليه ثلث مرات كل ذلك يقول هو نجس شرح مسخ بکسر میم و سکون سین
بی نقطه و خاء با نقطه است بمعنی ممسوخ کل منصوب و مضاف است یعنی روایتست از ابی سهل قرشی گفت که پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از گوشت سگ پس امام گفت که مسخ است گفتم که آیا آن حرامست امام گفت که آن نجس است
تکرار میکردم آن کلمه را بر امام سه باره هر بار میگفت که آن نجس است مراد اینست که دو چیز در سگ باعث حرام بودن
یکی مسخ و دیگری نجاست هفتم اصل عن غياث بن ابرهيم عن ابي عبد الله عليه السلام انه كره اكل لحم الجري
شرح کره بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل [illegible] است الجری بضم جاء بی نقطه و تخفیف و تشدید میم و تاء تانیث
که عوض لام الفعل محذوف است [illegible] ابن اثیر در نهایه گفته که الحمة بالتخفيف السم
وقد يشدد و يطلق على ابرة العقرب للمجاورة لان السم منها يخرج واصلها حمو او حمى بوزن صرد والهاء فيها عوض من
الواو المحذوفة او الياء یعنی روایتست از غیاث بکسر غین با نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه
ابرهیم از امام جعفر صادق علیه السلام انکه او حرام شمرد خوردن صاحب زهری را هشتم اصل عن علي بن جعفر عن
اخيه ابي الحسن عليه السلام قال سألته عن الغراب الابقع والاسود ايحل اكلهما فقال لا يحل اكل شيء من
الغربان زاغ ولا غيره شرح غراب بضم غین با نقطه و تخفیف راء بی نقطه معروفست و آن چند قسم است
الابقع بفتح همزه و سکون باء یک نقطه و فتح قاف و عین بی نقطه مرغ دو رنگ غربان بکسر غین و سکون راء است زاغ بزای
با نقطه والف و غین با نقطه کلاغیست کوچک و آن سیاه میباشد و الف میباشد و صاحب قاموس گفته که الزاغ غراب
صغير الى البياض و آن مجرور و بدل شيء است غيره مجرور بعطف بر زاغ است یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادر
امام موسی کاظم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از کلاغ ابلق و کلاغ سیاه که آیا حلال میشود خوردن گوشت آنها پس
امام گفت که حلال نمیشود خوردن چیزی از کلاغان زاغ و نه غیر زاغ نهم اصل عن ابي الحسن الرضا عليه السلام
قال الطاوس لا يحل اكله ولا بيضه شرح طاوس بروزن فاعول مرغیست معروف که در هند میباشد و رنگهای
زیبا میدارد بیضه بفتح باء یک نقطه و سکون یاء و نقطه در پایین و ضاد با نقطه ضمیر غایب مجرور است بعطف و ضمیر اکله و آن
موافق مذهب کوفیین است مگر [illegible] اعاده جار داشته باشد یعنی روایتست از سلیمان که از اولاد جعفر

طاهر است از امام رضا علیه السلام گفت که طاووس حلال نمی‌شود خوردن آن و نه خوردن تخمهای آن دوم اصل
عن محمد بن مسلم و زرارة عن ابی جعفر علیه السلام انهما سألاه عن لحوم الحمر الاهلیة فقال نهی رسول الله
صلی الله علیه و آله عن اکلها یوم خیبر و انما نهی عن اکلها فی ذلک الوقت لانها کانت حمولة الناس و انما الحرام ما حرم الله
عز و جل فی القرآن شرح الحمولة بفتح حاء بی نقطه و تخفیف میم مضمومه و سکون واو و تخفیف لام مرکوب خواه باری دیگر روان
باشد و خواه نباشد انما الحرام تا آخر برای بیان اینست که حرام بودن لحم حمیر مذکور نیست در مثبت در مصاحف از جمله قرآن خواه
محکم و خواه متشابه و نه در ساقط از جمله قرآن مذکور شده در حدیث آخر کتاب فضل القرآن پس این حدیث منافات ندارد
با حرام بودن مسوخات و غربان و طاووس و مانند آنها با وجود آنکه حرام بودن آنها مذکور نیست صریحا در مثبت در مصاحف
از جمله قرآن مثل آیت سوره مائده حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردیة والنطیحة
وما اکل السبع الا ما ذکیتم وما ذبح علی النصب وان تستقسموا بالازلام ذلکم فسق و ایضا الیوم احل لکم الطیبات وطعام الذین
اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم و آیت سوره انعام قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما
مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به و ایضا و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق وان الشیاطین
لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم وان اطعتموهم انکم لمشرکون و آیت سوره اعراف و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث
یعنی روایت است از محمد بن مسلم و زراره از امام محمد باقر علیه السلام اینکه ایشان پرسیدند امام را از گوشتهای خران خانگی پس
امام گفت که نهی کرده رسول الله صلی الله علیه و آله از خوردن آنها در روز کارزار جنگ خیبر و جز این نیست که نهی کرده از خوردن
آنها در آن وقت برای اینکه خران بوده‌اند محل سواری لشکر و جز این نیست که حرام چیزیست که حرام کرده آن را الله تعالی عز و جل در قرآن
یازدهم اصل عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول ان المسلمین کانوا اجهدوا فی خیبر فاسرع
المسلمون فی دوابهم فامرهم رسول الله صلی الله علیه و آله باکفاء القدور ولم یقل انها حرام وکان ذلک ابقاء علی
الدواب شرح اجهدوا بجیم و دال بی نقطه بصیغه ماضی جمع مذکر غایب معلوم یا مجهول باب افعال است الاجهاد صاحب
مشقت شدن و کسی را در مشقت انداختن و ما اصل هر دو یکیست اسرع بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است و در اینجا
عبارتست از خوردن و لم یقل انها حرام منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول این باب که آن رسول الله صلی الله
علیه و آله حرم الجری والضب والحمیر الاهلیة زیرا که آن در وقت دیگر بوده و در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله ناسخ و
منسوخ می‌باشد چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب اختلاف الحدیث که باب بیست و دوم است کان
تا آخر بیانا قصه است و منافات ندارد ابقا منقول له است و منافات دوم خبر که ان یعنی روایت است از ابی الجارود از امام

محمد باقر

محمد باقر علیه السلام گفت که شنیدم از امام می‌گفت که بدرستی که مسلمانان بودند که تنگ معاش شدند در خیبر پس شتاب کردند مسلمانان
در کشتن الاغان خود پس امر کرد ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله به برگردانیدن دیگها که می‌جوشید در آنها گوشت خران
و نگفت که آنها حرام است و بود آن برای باقی داشتن الاغان دوازدهم اصل عن ابان بن تغلب عمن اخبره
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن لحوم الخیل فقال لا تاکل الا ان تصیبک ضرورة و لحوم الحمر الاهلیة فقال
فی کتاب علی علیه السلام انه منع اکلها شرح ولحوم مجرور است بعطف بر لحوم اول بفتح همزه و ضمیر منصوب مستتر منع بصیغه ماضی مجهول
مجرور است اکلها بهمزه والف و کسر کاف مرفوع نایب فاعلست و مستتر نبوده که بفتح همزه و سکون کاف باشد و از قبیل اسناد مجازی
باشد یعنی روایت است از ابان بفتح همزه و تخفیف باء یک نقطه ابن تغلب بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون غین با نقطه و کسر
لام و باء یک نقطه از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از گوشتهای اسبان پس امام گفت که
مخور مگر آنکه بخورد ترا ضرورتی و پرسیدم از گوشتهای خران خانگی پس امام گفت که در کتاب علی علیه السلام اینست که ایشان است
که منع کرده شد خوردن آنها از خوردن آنها اشارتست بقصه مکه و خیبر که مذکور شد سیزدهم اصل عن ابن مسکان
قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن لحوم الحمر فقال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن اکلها یوم خیبر قال و سألته تا الها نقط
عن اکل الخیل والبغال فقال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عنها فلا تاکلوها الا ان تضطروا الیها شرح تضطروا
بضم تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب مجهول باب افتعال است یعنی روایت است از عبد الله ابن
مسکان بضم میم و سکون سین بی نقطه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از گوشتهای خران پس گفت که نهی
کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از خوردن آنها در روز جنگ خیبر راوی گفت که پرسیدم امام را از خوردن اسبان و استران
پس امام گفت که نهی کرده رسول الله صلی الله علیه و آله از آنها پس مخورید آنها را مگر آنکه ناچار شوید بسوی آنها اشارتست
باینکه لحوم این دواب حلال و مکروه هست موافق آنچه گذشت در کتاب الطهارة در حدیث چهارم باب ابوال الدواب
و اراثها که باب سی و هفتم است که من احدهما علیهما السلام فی ابوال الدواب تصیب الثوب فکرهه فقلت الیس
لحومها حلالا قال بلی و لکن لیس مما جعله الله للاکل چهاردهم اصل عن محمد بن الحسن الاشعری عن ابی الحسن
الرضا علیه السلام قال الفیل مسخ کان ملکا زناء والذئب مسخ کان اعرابیا دیوثا والارنب مسخ کانت امرأة تخون
زوجها و لا تغتسل من حیضها والوطواط مسخ کان یسرق تمور الناس والقردة والخنازیر قوم من بنی اسرائیل اعتدوا
فی السبت شرح مسخ بکسر میم و سکون سین است بمعنی ممسوخ یا بصیغه ماضی مجهول باب منع است ملکا بفتح میم و کسر لام
زناء بفتح زای با نقطه و تشدید نون و الف ممدوده است الدیوث بفتح دال بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین

وسکون واو و ثا سه نقطه چنانچه [illegible] الوطواط بفتح واو و سکون طا [illegible] اول شب پره و [illegible]

از وزغ که [illegible] باشد یعنی روایت از محمد بن حسن اشعری از ابو الحسن امام رضا علیه السلام گفت

که فیل مسخ کرده شده است بوده پادشاهی زناکار و گرگ مسخ کرده شده است بوده عرب صحرانشین [illegible]

و خرگوش مسخ کرده شده است بوده زنی که خیانت میکرد شوهر خود را و غسل نمیکرد از حیض و شب پره مسخ کرده شده

بود که میدزدید خرماهای مردمان را [illegible] جمعی بودند از بنی اسرائیل که تجاوز کردند از [illegible]

ماهی [illegible] چنانچه مذکور است در سوره بقره و نسا و اعراف و نحل **اصل** والجریث والضب فرقة من بنی

اسرائیل لم یؤمنوا حین نزلت المائدة علی عیسی بن مریم علیهما السلام فتاهوا فوقعت فرقة فی البحر وفرقة فی البر و

الفارة فهی الفویسقة والعقرب کان نماما والدب والوزغ والزنبور کان لحاما یسرق فی المیزان **شرح** جریث بکسر جیم

وتشدید را [illegible] و سکون یا دو نقطه در پایین و ثا سه نقطه قسمی از ماهی بی فلوس است مائده بمعنی [illegible]

بمعنی سفره یا طعام یا بمعنی طعام بر سفره است و نزول مائده مذکور است در سوره مائده فتاهوا با دو نقطه در بالا و الف و ضم

ها از باب ضرب است فاره بفتح فا و سکون همزه است الفویسقه بضم فا و فتح واو و سکون یا دو نقطه در پایین و کسر سین

بی نقطه و قاف مصغر فاسقه زنی که فساد کند [illegible] است این اشارت باینست که موش زنی مفسده بوده النمام بفتح نون و تشدید

میم اول سخن چین **یعنی** [illegible] جمعی بودند از بنی اسرائیل که [illegible] در وقتی که فرود آمد سفره بر عیسی بن مریم علیهما

السلام پس بعد از مسخ سرگردان شدند پس واقع شد فرقه از ایشان در دریا و فرقه در صحرا و موش پس آن [illegible]

و عقرب بوده سخن چین [illegible] و زنبور بوده گوشت [illegible] **یازدهم اصل** عن

ابی یحیی الواسطی قال سئل الرضا علیه السلام عن الغراب الابقع فقال انه لا یؤکل وقال ومن احل لک الاسود **شرح**

روایت از ابو یحیی واسطی گفت که پرسیده شد امام رضا علیه السلام از کلاغ ابلق گفت که بدرستی که آن خورده نمیشود و امام

گفت که و که حلال کرده برای تو کلاغ سیاه را مراد اینست که هر دو حرام است **دوازدهم اصل** عن سلیمان الجعفری

عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال الطاووس مسخ کان رجلا جمیلا فکابر امرأة رجل مؤمن تحبه فوقع بها ثم

راسلته بعد فمسخهما الله عز وجل طاووسین انثی وذکرا فلا تؤکل لحمه ولا بیضه **شرح** روایت از سلیمان که از اولاد جعفر

طیار است از ابی الحسن امام رضا علیه السلام گفت که طاوس مسخ شده بوده مرد خوشروی بوده زن مردی مؤمن که دوست

میداشت آن مرد را پس جماع کرد با آن زن بعد از آن زن پیغام طلب میکرد او را پس مسخ کرد ایشان را الله عز وجل

دو طاووس نر و ماده پس خورده نمیشود گوشت طاووس و نه تخمهای آن **باب سوم اصل** باب احل

منه وفیه ما یعرف به ما یؤکل من الطیر وما لا یؤکل **شرح** این باب دیگر است از [illegible] باب [illegible] و شناخت آنچه

شناخته میشود بآن آنچه خورده میشود از جمله مرغان و آنچه خورده نمیشود و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن

سماعة بن مهران قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الماکول من الطیر والوحش فقال حرم رسول الله صلی الله

علیه وآله کل ذی مخلب من الطیر وکل ذی ناب من الوحش فقلت ان الناس یقولون من السبع فقال لی یا سماعة

السبع کله حرام وان کان سبعا لا ناب له وانما قال رسول الله صلی الله علیه وآله هذا تفصیلا وحرم الله عز وجل ورسوله

صلی الله علیه وآله المسوخ جمیعها **شرح** طیر بفتح طا و سکون یا جمع طائر است و وحش بفتح واو و سکون حا اسم جنس یا جمع وحشی

مخلب بکسر میم و سکون خا با نقطه و فتح لام و با یک نقطه است ناب بنون و الف و با یک نقطه عبارت است از نیش و آن دندان

پهلوی دهن [illegible] الناس عبارت است از مخالفان که من السبع روایت کرده اند [illegible] من الوحش تفصیلا

وصاد بی نقطه مفعول له است و مراد اینست که در کلام [illegible] تمیز حلال از حرام باشد [illegible] السبع [illegible]

جمع ممسوخ بکسر میم و سکون سین است **یعنی** روایت از سماعه بفتح سین و تخفیف میم ابن مهران بکسر میم و سکون ها گفت

که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه خورده میشود از جمله مرغان و درندگان پس امام گفت که حرام کرده رسول الله صلی الله علیه

وآله هر صاحب چنگال را از جمله مرغان و هر صاحب نیش را از جمله درندگان پس گفتم که بدرستی که مردمان میگویند که از جمله درندگان

پس امام گفت مرا که ای سماعه درنده همگی حرام است هر چند که باشد درنده که نیش نداشته باشد و جز این نیست که گفت رسول

الله صلی الله علیه وآله این سخن را تفصیل و حرام کرده الله عز وجل و رسول او صلی الله علیه وآله مسخ شدها را همگی ایشان را **اصل** کل [illegible] من

الطیر ما کانت له [illegible] ومن الطیر ما کانت له قانصة کقانصة الحمام لا معدة کمعدة الانسان وکل ما صف فهو ذو مخلب

فهو حرام والصفیف کما یطیر البازی والصقر والحداة وما اشبه ذلک وکل ما دف فهو حلال والحوصلة والقانصة یمتحن بهما

من الطیر ما لا یعرف طیرانه وکل طیر مجهول **شرح** [illegible] حوصله بفتح حا بی نقطه و سکون واو و فتح

صاد بی نقطه و تخفیف و تشدید لام [illegible] مرغ [illegible] است [illegible] صاحب

قاموس گفت والحوصل والحوصلاء والحوصلة [illegible] للطیر کالمعدة للانسان القانصة [illegible] و کسر نون و صاد

بی نقطه [illegible] مرغ صحرائی [illegible] پس [illegible]

[illegible]

[illegible]

عین بی نقطه و بکسر میم و سکون عین [illegible]

معده است و در اینکه اول لاحق زانه و دران قرار میگیرد و ممتاز است از معده در اینکه مانند کیسه است بخلاف معده زیراکه
در پایین آن راه انحدار فضلاست و باین امتیاز اشارت شده که لا معده کمعدة الانسان صاحب قاموس گفته و
المعدة ککلمة و بالکسر موضع الطعام قبل انحداره الی الامعاء وهو لنا بمنزلة الکرش للاظلاف والاخفاف الجمع معد وککتف
وعنب صف بصاد بی نقطه و تشدید فا بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الصفیف بفتح صاد و کسر فاء اول
مصدر باب نصر است داشتن مرغ دو بال خود را در وقت حرکت در هوا الحدا بکسر حاء بی نقطه و همزه سوی سکون
و ازا کوده [illegible] دف بدال بی نقطه و تشدید فاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الدفیف بفتح دال
و کسر فاء اول جنبانیدن مرغ دو بال را در وقت حرکت در هوا و کل ما دف فهو حلال اشارتست باینکه هرچه دفیف
دارد مخلب ندارد پس هرچه صفیف دارد مخلب دارد پس ذکر وهو ذو مخلب برای توضیح است یعنی بجاء بی نقطه
بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است لا یعرف بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است طیرانه بفتح طاء
و فتح یاء دو نقطه در پایین است کل مرفوع و مضاف است بمجهول مجرور است یعنی پس بخور از پرندهای از جمله مرغان
صحرا آنچه را که باشد آنرا سنگدان و از جمله مرغ آب آنچه را که باشد آنرا چینه دان مانند چینه دان کبوتر آن نه معده مانند
معده آدمی و هرچه صفیف کرد غالبا و آن صاحب چنگال است پس آن حرام است و صفیف چنانست که پیچد بال و
جمع دموسکیر و آنچه مانند آنهاست در اینکه غالبا راست میدارد دو بال را و هرچه غالبا دفیف کرد مثل کبوتر و کنجشک
پس آن حلالست و سنگدان و چینه دان آزموده میشود بآنها از جمله مرغان آنچه شناخته نمیشود بودن آن که آیا
صفیف غالب است در آن یا دفیف و هر مرغی که مجهول الحال باشد دوم اصل عن عبد الله بن سنان
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له الطیر ما یؤکل منه فقال لا تؤکل منه ما لم له قانصة شرح روایتست
از عبد الله بن سنان بکسر سین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را که مرغ کدام خورده میشود از جمله
آن پس امام گفت که خورده نمیشود از جمله آن آنچه نباشد آنرا چینه دان بدانکه منافات نیست میان این حدیث
و حدیث سابق زیراکه قانصه در مرغ صحرا نیز باعث تمیز حلال از حرام میتواند بود و ذکر حوصله در حدیث سابق برای
فایده دیگر است و آن امتیاز میان مرغ حلال صحرا و مرغ حلال آب است چنانچه بیان شد در شرح آن سوم اصل
عن زرارة انه قال والله ما رایت مثل ابی جعفر علیه السلام قط و ذلک انی سالته فقلت له اصلحک الله ما یؤکل
من الطیر فقال کل ما دف ولا تاکل ما صف قلت فالبیض فی الآجام فقال ما استوی طرفاه فلا تاکله وما اختلف
طرفاه فکل قلت فطیر الماء قال ما کانت له قانصة فکل وما لم تکن له قانصة فلا تاکل شرح روایتست از زراره

ایکه

ایکه او گفت که بخدا قسم که ندیدم مثل امام محمد باقر علیه السلام را هرگز و آن برای اینست که من پرسیدم او را پس گفتم
او را که نگاهدارد ترا الله تعالی کدام خورده میشود از جمله مرغان پس امام گفت که بخور آنچه را که دفیف کرد غالبا و مخور
آنچه را که صفیف کرد غالبا گفتم که پس تخمهای بیشه ها چگونه است در دو تخم که معلوم نباشد که از مرغ دفیف کننده است
یا نه پس امام گفت که تخمی که برابر شود دو سرش در کوچکی و بزرگی پس مخور آنرا و آنچه تفاوت کرده دو سرش پس بخور گفتم
که پس مرغان آب چگونه است امام گفت که آنچه باشد آنرا چینه دان پس بخور و آنچه نباشد آنرا چینه دان پس مخور
چهارم اصل عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل من الطیر ما کانت له قانصة ولا مخلب
له قال و سئل عن طیر الماء فقال مثل ذلک شرح ولا مخلب له برای توضیح است نظیر آنچه گذشت در شرح حدیث اول
این باب یعنی روایتست از مسعدة بفتح میم و سکون سین بی نقطه و فتح عین بی نقطه و دال بی نقطه ابن صدقه بفتح صاد و فتح
دال از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که بخور از جمله مرغان آنچه را که باشد آنرا چینه دان و نیست چنگال آنرا و راوی گفت
که پرسیدم امام را از مرغان آب پس امام گفت که مثل مرغ صحراست در اینکه اگر چینه دان دارد حلالست والا فلا پنجم
اصل عن ابن بکیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل من الطیر ما کانت له قانصة او صیصیة او حوصلة شرح الصیصیة
بکسر صاد بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و کسر صاد بی نقطه و تخفیف و تشدید یاء دو نقطه در پایین ناخن خروس
و مانند آن که در پای آن پیدا شود و آن در غیر مرغ صاحب قانصه پیدا شود پس مناط فرق میان حلال و حرام قانصه است
و باقی علامت آنست یعنی روایتست از عبد الله بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بخور از جمله مرغان آنچه را
که باشد آنرا چینه دان یا [illegible] یا سنگدان ششم اصل عن عبد الله بن ابی یعفور قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
انی اکون فی الآجام فیختلف علی الطیر فما آکل منه فقال کل ما دف ولا تاکل ما صف فقلت انی اوتی به مذبوحا فقال
کل ما کانت له قانصة شرح الآجام بهمزه و الف و جیم جمع اجم بضم همزه و ضم جیم و تخفیف میم جمع اجمه و اجمه عبارتست
از بیشه ها فیختلف بخاء با نقطه و فا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعالست علی بتشدید یاء دو نقطه در پایین متعلق است
و تعدیه اختلاف بعلی بتضمین معنی ورود یا معنی اشتباه است فما استفهامیه و ثانیه میتواند بود تذکیر ضمیر منه و به باعتبار
اینست که طیر اینجا مستعمل شده در جنس طایر اگرچه گاهی مستعمل میشود در جمع طایر اوتی بضم همزه و سکون واو و تاء دو
نقطه در بالا و الف بصیغه مضارع متکلم مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر نایب فاعلست باء به برای تعدیه است
یعنی روایتست از عبد الله بن ابی یعفور گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که من میباشم در بیشه ها
پس مختلف میشود بر من مرغ شکاری پس کدام را بخورم از آن پس امام گفت که بخور آنچه را که دفیف کرد غالبا و

آنچه را که ضعیف کرده غالبا پس گفتم که بدرستی که من داده میشوم آن مرغ را در حالی که مذبوح است پس امام گفت که بخور آنچه را
که باشد از آن چینه دان **باب** چهارم **اصل** بَابُ مَا يُعْرَفُ بِهِ الْبَيْضُ **شرح** بیض بفتح باء یک نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه اسم جمع یا جمع بیضه است **یعنی** این باب بیان چیزیست که شناخته میشود بآن تخمهای
مرغان که کدام حلال است و کدام حرام و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
قَالَ إِذَا دَخَلْتَ أَجَمَةً فَوَجَدْتَ بَيْضاً فَلَا تَأْكُلْ مِنْهُ إِلَّا مَا اخْتَلَفَ طَرَفَاهُ **شرح** الاجمه بفتح همزه و فتح جیم و تخفیف میم بیشه
درختان انبوه و نیستان **یعنی** روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت که چون داخل
شوی بیشه را پس یافتی تخمهائی را پس مخور از آن مگر آنرا که مختلف باشد دو سر آن در کوچکی و بزرگی **دوم اصل** عَنْ
زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبَيْضُ فِي الْآجَامِ فَقَالَ مَا اسْتَوَى طَرَفَاهُ فَلَا تَأْكُلْ وَمَا اخْتَلَفَ طَرَفَاهُ فَكُلْ **شرح** البیض
موضوع و مبتداست فی الاجام خبر مبتداست و مقصود اینست که بگو کدام حلالست و کدام حرام است آجام بفتح همزه و الف
و کسر همزه بی الف جمع اجمه بفتح همزه و فتح جیم و تخفیف میم و تا تانیث بتوسط جمع آن اجم بضم همزه و ضم جیم و اجام بفتح همزه و فتح جیم
نظیر عنق و اعناق و جبل و جبال و میتواند بود که آجام بمد همزه و الف جمع اجم بضم همزه و ضم جیم باشد یعنی دهها موافق حدیث ششم
باب سابق و متن روایت احتمال است حدیث اول این باب **یعنی** روایتست از زراره گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که تخمها در
بیشهها یافت شود پس امام گفت که آنچه برابر شود دو سر آن پس مخور و آنچه مختلف شود دو سر آن پس بخور **سوم اصل** عَنْ زُرَارَةَ
عَنْ أَبِي الْخَطَّابِ قَالَ سَأَلْتُهُ يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ يَدْخُلُ الْأَجَمَةَ فَيَجِدُ بِهَا بَيْضاً مُخْتَلِفاً لَا يَدْرِي بَيْضُ مَا هُوَ
أَبَيْضُ مَا يُكْرَهُ مِنَ الطَّيْرِ أَوْ يُسْتَحَبُّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ فِيهِ عَلَماً لَا يَخْفَى انْظُرْ إِلَى كُلِّ بَيْضَةٍ تَعْرِفُ رَأْسَهَا مِنْ أَسْفَلِهَا فَكُلْ وَمَا
سِوَى ذَلِكَ فَدَعْهُ **شرح** بیض در اول مرفوع و مضاف است و خبر مبتداست و مقدم بر مبتداست ما استفهامیه و مضاف
الیها است هو مبتداست بیض در دوم مرفوع و خبر مبتداء محذوف است بتقدیر هو و استفهام نیز مقدر است العلم بفتح عین
و فتح لام نشانی که باعث تمیز شود **یعنی** روایتست از زراره از ابو الخطاب بفتح خاء با نقطه و تشدید طاء بی نقطه که از خطابات
گفت که پرسیدم او را یعنی امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که داخل میشود بیشه را پس مییابد در آن تخمهائی را که انواع
مختلف است نمیداند که تخمهای چیست آن آیا آن تخمهای چیزیست که حرام است از جمله مرغان یا حلالست پس گفت
امام علیه السلام که بدرستی که در آن نشانیست که پنهان نمیشود نظر کن بسوی هر تخمی که بشناسی سر او را از پایین آن پس
بخور و آنچه غیر آنست پس واگذار آنرا **چهارم اصل** عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ
كُلْ مِنَ الْبَيْضِ مَا لَمْ يَسْتَوِ رَأْسَاهُ وَقَالَ مَا كَانَ مِنْ بَيْضِ طَيْرِ الْمَاءِ مِثْلُ بَيْضِ الدَّجَاجِ وَعَلَى خِلْقَتِهِ إِحْدَى رَأْسَيْهِ مُفَرْطَحٌ مفرطح

والا

وَإِلَّا فَلَا تَأْكُلْ **شرح** ما در دوم موصول و مفعول فعل محذوف است بتقدیر لا تخف بکسر فاء با نقطه و سکون لام و قاف آفرینش یعنی
چگونگی از نوع شدن المفرطح بفاء و طاء بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل پهن کرده شده و در بعضی نسخ مفلطح
بلام بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب فعلله است بهمان معنی **یعنی** روایتست از مسعدة بن صدقه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت که بخور از تخمهای مرغان آنچه برابر نباشد دو سر آن و امام گفت که بخور آنچه را که باشد از جمله تخمهای مرغان آب
مانند تخمهای ماکیان در مختلف بودن دو سر و در آفرینش تخمهای ماکیان یعنی این که یکی از دو سر آن پهن کرده شده باشد و اگر
نباشد چنان پس مخور **پنجم اصل** عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي آكُلُ فِي الْآجَامِ فَتَخْتَلِفُ
عَلَيَّ الْبَيْضُ فَمَا آكُلُ مِنْهُ قَالَ مَا اخْتَلَفَ طَرَفَاهُ **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث دوم این باب **باب** پنجم **اصل**
بَابُ الْحَمَلِ وَالْجَدْيِ يَرْضَعَانِ مِنْ لَبَنِ الْخِنْزِيرَةِ **شرح** حمل بفتح حاء بی نقطه و فتح میم است بچه میش جدی بفتح جیم و سکون دال
بی نقطه بزغاله و یرضعان بصیغه مجهول باب افعال یا معلوم باب ضرب و علم است **یعنی** این باب بیان بره و بزغاله است
که شیر داده میشوند از شیر خوک ماده و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا حَاضِرُهُ عَنْ جَدْيٍ رَضَعَ مِنْ خِنْزِيرَةٍ حَتَّى كَبُرَ وَشَبَّ وَاشْتَدَّ عَظْمُهُ ثُمَّ إِنَّ رَجُلاً اسْتَفْحَلَهُ فِي غَنَمِهِ فَأُخْرِجَ
لَهُ نَسْلٌ فَقَالَ أَمَّا مَا عَرَفْتَ مِنْ نَسْلِهِ بِعَيْنِهِ فَلَا تَقْرَبَنَّهُ وَأَمَّا مَا لَمْ تَعْرِفْهُ فَكُلْهُ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الْجُبُنِّ وَلَا تَسْأَلْ عَنْهُ **شرح**
رضع بصیغه ماضی معلوم باب ضرب و علم است کبر بصیغه ماضی معلوم باب حسب است شب بشین با نقطه و
باء یک نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است از کبر جوان است استفحل بفاء و حاء بی نقطه بصیغه ماضی باب استفعال
ماخوذ است از فحل بفتح فاء و سکون حاء بمعنی گشن و آن حیوانیست نر که برای تخم در گله رها میشود اخرج بصیغه ماضی
مجهول باب افعال است ضمیر در راجع است یا راجع بجدی است اما بفتح همزه و تشدید میم است فلا تقربنه بصیغه نهی مخاطب
معلوم باب علم با نون تاکید ثقیله یا خفیفه است الجبن بضم جیم و ضم باء یک نقطه و تشدید نون و بسکون و ضم باء و تخفیف
نون پنیر و می آید در شرح حدیث اول باب نهم که باب ما لا ینتفع به من المیتة و ما ینتفع به منها است تحقیق وجه
آنکه است یعنی پنیرهای بازار باید که تفتیش آن نکرد و نیست موافق آنچه می آید در باب الجبن که باب هشتاد و نهم
یعنی روایتست از حنان بفتح حاء بی نقطه و تخفیف نون ابن سدیر بفتح سین بی نقطه و کسر دال بی نقطه گفت که پرسیده
شد امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که من حاضر بودم نزد او از بزغاله که شیر خورده بود از ماده خوکی تا آنکه بزرگ شد و جوان
شد و سخت شد استخوانش بعد از آن بدرستی که مردی گشن کرد آنرا در گله گوسفندان خود پس بیرون آورده شد
از جانب او اولادی پس امام گفت که اما آنچه شناختی از اولاد آن بعینه در بازار مسلمانان پس نزدیک مشو

آنرا و اما آنچه نشناختی آنرا پس بخور آنرا چه آن مادام که نشناسی حلال است و میرسد از آن دوم اصل عَنْ بَشِيرِ بْنِ مَسْلَمَةَ عَنْ
أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَدْيٍ رَضَعَ مِنْ خِنْزِيرَةٍ ثُمَّ ضَرَبَ فِي الْغَنَمِ قَالَ هُوَ بِمَنْزِلَةِ الْجُبْنِ فَمَا عَرَفْتَ أَنَّهُ ضَرْبُهُ فَلَا تَأْكُلْهُ وَمَا لَمْ
تَعْرِفْهُ فَكُلْهُ شرح ضرب بصیغه ماضی معلوم مجرد است الضرب جستن نر بر ماده ضربه بفتح ضاد و سکون راء مهمله و مضاف
بضمیر غایب است و مراد حاصل ضرب آنست یعنی روایتست از بشیر بکسر باء یکنقطه و سکون شین با نقطه و راء بی نقطه ابن
مسلمه بفتح میم و سکون سین بی نقطه و فتح لام از امام موسی کاظم علیه السلام در بزغاله که شیر خورده از ماده خوکی بعد از آن جست
بر ماده کان در گله گوسفندی امام گفت که آن مانند پنیر است پس آنچه شناختی بآنکه آن حاصل جستن آن بزغاله است
پس مخور آنرا و آنچه نشناختی آنرا پس بخور آنرا سوم اصل عَنْ أَبِي حَمْزَةَ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ لَا تَأْكُلْ مِنْ لَحْمِ حَمَلٍ رَضَعَ مِنْ
لَبَنِ خِنْزِيرَةٍ شرح ابوحمزه ثمالی از اصحاب امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهم السلام
است الرفع بالا بردن یعنی نسبت حدیث بسوی امام معصوم یعنی روایتست از ابوحمزه بالا برد حدیث را گفت که امام
گفت که مخور از گوشت بره که شیر خورده از شیر ماده خوکی چهارم اصل عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
جُعِلْتُ فِدَاكَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ امْرَأَةٌ أَرْضَعَتْ عَنَاقاً حَتَّى فُطِمَتْ وَكَبِرَتْ وَضَرَبَهَا الْفَحْلُ ثُمَّ وَضَعَتْ أَيَجُوزُ أَنْ يُؤْكَلَ
لَحْمُهَا وَلَبَنُهَا فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِعْلٌ مَكْرُوهٌ وَلَا بَأْسَ بِهِ شرح احمد بن محمد بن عیسی از اصحاب امام رضا و امام محمد تقی
و امام علی نقی علیهم السلام است العناق بفتح عین بی نقطه و تخفیف نون و قاف بزغاله ماده فطمت بفا و طاء بی نقطه بصیغه
ماضی غایبه مجهول یا معلوم باب ضرب است یعنی روایتست از احمد بن محمد گفت که نوشتم بسوی امام علیه السلام که شوم فدایت
تو از هر بلای زنی شیر داد بزغاله ماده را تا آنکه بریده شد از شیر و بزرگ شد و جست بر او کشی بعد از آن زایید آیا روا میشود اینکه خورده
شود گوشت آن و شیر آن پس نوشت امام علیه السلام که آن خوردن کاریست مکروه و نیست پروایی بآن بدانکه ذکر این حدیث
در تحت عنوان این باب برای بیان اینست که حکم جدی و خنزیره سرایت نمیکند بعناق و مراة پس قیاس نباید کرد پنجم اصل
عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ سُئِلَ عَنْ حَمَلٍ غُذِّيَ بِلَبَنِ خِنْزِيرَةٍ فَقَالَ
قَيِّدُوهُ وَاعْلِفُوهُ الْكُسْبَ وَالنَّوَى وَالشَّعِيرَ وَالْخُبْزَ إِنْ كَانَ اسْتَغْنَى عَنِ اللَّبَنِ وَإِنْ لَمْ يَكُنِ اسْتَغْنَى عَنِ اللَّبَنِ فَيُلْقَى عَلَى
ضَرْعِ شَاةٍ سَبْعَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ يُؤْكَلُ لَحْمُهُ شرح غذی بغین با نقطه و ذال با نقطه و یاء مشدده از وی اصلیه بصیغه ماضی غایب
مجهول باب تفعیل است التغذیه خوراک دادن چیزی خوردنی بحیوان خود اگرا و مراد اینجا معنی اول است بقرینه با در بلبن
ممکن آنکه برای تعدیت باشد پس غذی بصیغه معلوم باب تفعیل و باب ضرب و نصر تواند بود قیدوه بقاف و یاء دو نقطه
در زیر و دال بی نقطه بصیغه امر باب تفعیل است التقیید بند کردن و مراد اینجا مانع شدن از رفتن نزد خوک است

اعلفوه

اعلفوه بعین بی نقطه و فا بصیغه امر باب ضرب یا باب افعال است الکسب بضم کاف و سکون سین بی نقطه و با یکنقطه آنچه باقی ماند
از کنجد و مانند آن بعد از گرفتن روغن از آن النوی بفتح نون دانه خرما [illegible] ایام ظرف [illegible] اعلفوه و
یلقی است شاید که فرق میان این جواب و جوابی که گذشت در حدیث اول این باب آنست که [illegible]
و اینجا نیست یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام که امیرالمؤمنین [illegible] شد از بره که خورد
داده شد بشیر ماده خوکی پس گفت که بند کنید آنرا و علف دهید او را کسب و استخوان خرما و جو و نان مثلا اگر باشد که بی نیاز شده
باشد از شیر و اگر نباشد که بی نیاز شده باشد از شیر پس انداخته میشود بر پستان گوسفندی در هفت روز تا بعد از آن
خورده میشود گوشت آن باب شش اصل بَابُ لُحُومِ الْجَلَّالَاتِ وَبُيُوضِهِنَّ وَالشَّاةِ تَشْرَبُ الْخَمْرَ
شرح جلالات بفتح جیم و تشدید لام اول است بیوض بفتح با یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در زیر و ضاد با نقطه جمع بیضه است
یا اسم جنس بیضه است بنا بر اول غایب و ضمیر راجع بآن تانیث است و بمعنی اضافی اولست و در مراد از مقابله آن با لحوم
که جمع است دوم ذکر حدیث دوم در تحت عنوان این باب چنانچه بیان میشود تشرب بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم یعلم
باب افعال است یعنی این باب بیان گوشتهای حیوانات مردارخوار است و تخمهای آنها و گوسفندی که می آشامد شراب در این
باب ده دانه حدیث است اول اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تَأْكُلُوا لُحُومَ الْجَلَّالَاتِ وَإِنْ أَصَابَكَ
مِنْ عَرَقِهَا فَاغْسِلْهُ شرح روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مخورید گوشتهای مردارخوار را
و اگر رسد ترا بعضی از عرق آنها پس بشوی آنرا دوم اصل عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تَشْرَبْ
مِنْ أَلْبَانِ الْإِبِلِ الْجَلَّالَةِ وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ مِنْ عَرَقِهَا فَاغْسِلْهُ شرح روایتست از حفص بفتح حاء بی نقطه و سکون فاء
و صاد بی نقطه ابن بختری بفتح باء یکنقطه و سکون خاء با نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه و تشدید یاء از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که میاشام از شیرهای شتران مردارخوار و اگر رسید بتو چیزی از عرق آنها پس بشوی آنرا سوم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الدَّجَاجَةُ الْجَلَّالَةُ لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهَا حَتَّى تُقَيَّدَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ
وَالْبَطَّةُ الْجَلَّالَةُ بِخَمْسَةِ أَيَّامٍ وَالشَّاةُ الْجَلَّالَةُ عَشَرَةَ أَيَّامٍ وَالْبَقَرَةُ الْجَلَّالَةُ عِشْرِينَ يَوْماً وَالنَّاقَةُ أَرْبَعِينَ يَوْماً شرح
روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که مرغ خانگی مردارخوار خورده
نمیشود گوشت آن تا آنکه بسته شود در سه روز از شب و اردک مردارخوار در پنج روز از شب و گوسفند مردارخوار
در ده روز از شب و گاو مردارخوار در بیست روز از شب و شتر ماده مثلا در چهل روز از شب چهارم اصل عَنْ
زَيْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شَاةٍ شَرِبَتْ خَمْراً حَتَّى سَكِرَتْ ثُمَّ ذُبِحَتْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ قَالَ لَا يُؤْكَلُ مَا فِي بَطْنِهَا

شرح روایتست از زید بن فرقد از امام جعفر صادق علیه السلام در گوشت گوسفندی که آشامید خمر را تا مست شد بعد از آن
ذبح کرده شد پس از آن حال گفت که خورده میشود آنچه در شکم آنست شسته و دیگر شیر ها آن و ما فی انها پنجم اصل عن
بعض اصحابنا عن ابی جعفر علیه السلام فی شاة شربت بولا ثم ذبحت قال فقال یغسل ما فی جوفها ثم لا بأس به وکذلک اذا
اعتلفت العذرة ما لم تکن جلالة والجلالة هی التی یکون ذلک غذاءها شرح اعتلفت بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال
العذرة بکسر عین بانقطه و ذال بانقطه والف ممدوده و آنچه جزو بدن شود از جمله خوراک یعنی که از نگراه خورده باشد آن گوشت
دیده و احتراز حجت شود نظیر آنچه گذشت در کتاب النکاح در احادیث باب حد الرضاع الذی یحرم که باب هشتاد و هشتم
یعنی روایتست از بعض یاران ما از امام محمد باقر علیه السلام در گوسفندی که آشامید بول را بعد از آن ذبح کرده شد راوی گفت که پس
امام گفت که شسته میشود آنچه در شکم آنست بعد از آن نیست پروایی با آن و همچنانست چون گوسفند خورده نجاست آدمی را
چند انکه نباشد مرده خوار و مرده خوار آنست که باشد مرده خوار غذای آن ششم اصل عن یعقوب بن یزید رفعه قال
قال ابو عبد الله علیه السلام الابل الجلالة اذا اردت نحرها تحبس البعیر اربعین یوما والبقرة ثلثین یوما والشاة عشرة
ایام شرح یعقوب بن یزید از راویان امام محمد تقی و امام علی نقی علیهما السلام است ابل بکسر همزه و کسر باء یکنقطه و تخفیف لام در اصل
بمعنی گروهست و جمع آن ابال است لیکن چون اکثر دواب عرب گروه شترانست مخصوص شده بآن نظیر مال که مستعمل
میشود در شتران بر صاحب قاموس گفته و ابل ترکیب جمع لا واحد و ابل در این حدیث مستعمل شده بمعنی اصلی و مراد گروه
مرکب از شتر و گاو و گوسفند است پس ذکر نحرها بعنوان مثالست ثلثین یوما منافات ندارد با عشرین یوما که گذشت
در حدیث سیوم این باب زیرا که زیادتی محمول بر استحبابست یعنی روایتست از یعقوب بن یزید بالا برده حدیث را که گفت
که گفت امام جعفر صادق علیه السلام اگر شتر و گاو و گوسفند مرده خوار چون خواهی که نحر کنی شتر را بند کنی شتر را در چهل
روز از شب و گاو را در سی روز از شب و گوسفند را ده روز از شب هفتم اصل عن علی بن اسباط عمن روی فی
الجلالات قال لا بأس باکلهن اذا کن تخلطن شرح روی بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل یا باب ضرب و بنا بر اول
ضمیر مستتر راجع بمن موصول است که عبارتست از امام علیه السلام و بنا بر دوم راجع بجلالاتست و عاید محذوفست تقدیر عنه و ضمیر قال
ضمیر قال راجع بمن است تخلطن بتاء بانقطه و طاء بی نقطه بصیغه مضارع جمع مؤنث غایبه معلوم یا مجهول از باب ضرب یا باب
تفعیل است و بنا بر اول مراد اینست که آمیخته کنند و غیر مردار نیز خورده باشند و بنا بر دوم مراد اینست که اگر مشتبه شود بغیر
مردار خوار احتراز از جمیع لازم نیست و تمییز بقرعه نیز لازم نیست یعنی روایتست از علی بن اسباط از کسی که روایت کرده
از امام در مرده خوار ها که گفت که نیست پروایی بخوردن آنها هرگاه باشند که آمیخته کنند بغیر مردار هشتم اصل عن سعد

سعد الاشعری عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سألته عن اکل لحوم الدجاج الدساکر وهم لا یمنعونها من شیء تمر
علی العذرة مخلی عنها وعن اکل بیضهن فقال لا بأس به شرح سعد بفتح سین بی نقطه و سکون عین بی نقطه است اشعری بفتح همزه
و سکون شین بانقطه و فتح عین بی نقطه و راء بی نقطه و یاء نسبت دجاج بفتح دال بی نقطه و تخفیف جیم اسم جنس جمع دجاجه
دار جاج ضمیر مفرد مؤنث و جمع مؤنث و مفرد مذکر مثل این جمع جایز است نظیر نخل خاویه در سوره الحاقه و نخل منقعر در سوره القمر
الدساکر بفتح دال بی نقطه و تخفیف سین بی نقطه و کسر کاف و راء بی نقطه جمع دسکره بفتح دال و سکون سین و فتح کاف و راست ها ضیعه
داریع بر روستاهاست مخلی بضاء بانقطه والف سائله تنوین بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است عنها نایب فاعل است بیض
بفتح باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد بانقطه اسم جنس جمع بیضه است یعنی روایتست از سعد بن سعد اشعری
از ابو الحسن امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از خوردن گوشتهای مرغان خانگی دهها را هل دهها منع نمیکنند آنها را از
چیزی بیان این آنکه آنها میکنند بر نجاست آدمی و رها کرده اند و پرسیدم از خوردن تخمهای آنها پس امام در جواب فرمود
گفت که نیست پروایی بآن خوردن نهم اصل عن السیاری عن احمد بن الفضل عن یونس عن الرضا علیه السلام فی
السمک الجلال انه سألته عنه فقال ینتظر به یوما ولیلة وقال السیاری ان هذا لا یکون الا بالبصرة وقال فی الدجاج تحبس
ثلثة ایام والبطة سبعة ایام والشاة اربعة عشر یوما والبقرة ثلثین یوما والابل اربعین یوما ثم تذبح شرح سیاری بفتح سین
بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه و تشدید یاء و دوم احمد بن محمد بن سیار است جلال بفتح جیم و تشدید لام اول
در جمله بودن حمل جلال در بصره اینست که آن در کنار شط العرب است و از جزر و مد دریا در آنجا ها هست و در وقت مد نهرها
بصره پر آب میشود و در وقت جزر کم آب میشود و سبب این مردمان آنجا غایط در آن نهرها میریزند تا وقت برگشتن
آب بیرون رود و ماهیان آن نهرها از آنها میخورند البطه مرغ آبی بزرگ است و جمع میان سبعه و اربعه عشر و
میان خمسه که گذشت در حدیث سوم این باب و خمسه که گذشت در حدیث سوم مشعر است باب محمول سبعه و اربعه عشر بر استحباب
بیشتر بوده یعنی روایتست از سیاری از احمد بن فضل از یونس از امام رضا علیه السلام در ماهی مرده خوار انکه یونس پرسید امام را
از آن پس امام گفت که انتظار کشیده میشود بآن ماهی روزی و شبی و گفت سیاری که مرده خوار
که این ماهی مرده خوار نمیباشد مگر در بصره و امام گفت در مرغان خانگی مرده خوار که بند کرده میشود سه روز از شب و در
در هفت روز از شب و گوسفند در چهارده روز از شب و شتران در چهل روز از شب بعد از آن ذبح
ذبح کرده میشود دهم اصل عن ابی اسمعیل قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن بیض الغراب فقال لا تأکله
شرح ذکر این حدیث در عنوان این باب مبنی اینست که لا تاکل بصیغه نهی مخاطب باب نصر است و ضمیر راجع بیض

بغرابت زیرا که غالب در ضمیر راجع به بعض تانیث است چنانچه مذکور شده در شرح عنوان این باب پس اراده
این میکنند که هر حیوانی که گوشت آن خورده نشود تخمهای آن حرام است و از این معلوم میشود که تخمهای جلالات حرام است
یعنی روایتست از ابو اسمعیل گفت که پرسیدم ابو الحسن امام رضا علیه السلام را از تخمهای کلاغ پس گفت که نخوری کلاغ را پس
چگونه جایز باشد خوردن تخمهای آن یازدهم اصل عن هشام الصراف عن ابی جعفر علیه السلام فی الابل الجلالة
قال لا یؤکل لحمها و لا ترکب اربعین یوما شرح هشام بفتح هاء و تشدید شین بی نقطه است اربعین یوما ظرف حرکت
از دو فعل است یعنی روایتست از هشام صراف از امام محمد باقر علیه السلام در شتران مردارخوار گفت که خورده نمیشود گوشت
آنها و سواری کرده نمیشود در چهل روز دوازدهم اصل عن مسمع عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه الناقة الجلالة لا یؤکل لحمها و لا یشرب لبنها حتی تغذی اربعین یوما و البقرة الجلالة لا یؤکل لحمها و لا
یشرب لبنها حتی تغذی ثلثین یوما و الشاة الجلالة لا یؤکل لحمها و لا یشرب لبنها حتی تغذی عشرة ایام و البطة الجلالة لا یؤکل
لحمها حتی تربط خمسة ایام و الدجاجة ثلاثة ایام شرح تغذی بضم تا و فتح غین با نقطه و دال با نقطه و الف منقلب از واو بصیغه
مضارع غایبه مجهول باب تفعیل است الغذو بفتح غین و سکون ذال و التغذیة پروردن و مراد اینجا باز داشتن از
خوردن مردار است جمع میان عشر و خمسه و میان اربعین و سبعه گذشت در شرح حدیث نهم این باب یعنی روایتست
از مسمع بکسر میم و سکون سین بی نقطه و فتح میم دوم و عین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که شتر ماده مردارخوار خورده نمیشود گوشت آن و آشامیده نمیشود شیر آن تا آنکه پرورده شود در چهل روز و
شب و گاو ماده مردارخوار خورده نمیشود گوشت آن و آشامیده نمیشود شیر آن تا آنکه پرورده شود سی شبانه روز و گوسفند
مردارخوار خورده نمیشود گوشت آن و آشامیده نمیشود شیر آن تا آنکه پرورده شود ده روز و شب و اردک مردارخوار خورده
نمیشود گوشت آن تا آنکه بسته شود در پنج روز و شب و مرغ خانگی در سه روز و شب باب هفتم اصل باب
ما لا یؤکل من الشاة و غیرها شرح این باب بیان چیزیست که خورده نمیشود از جمله گوسفند و غیر آن جماعتی اختلاف
کرده در بعض احادیث این باب باعتبار اختلاف اقتضاء مقام است اهتمام را بنا بر آنچه تساهل رواج میشود و ما لا یؤکل من الجزء
دیگر هست بقرینه حدیث آخر این باب و مجموع آنچه در احادیث این باب است شانزده چیز یا هفده چیز است بنا بر احتمالی که مذکور
میشود در شرح حدیث چهارم این باب و در توضیح مع العروق در کتب فقهیه ذات الاشاجع نیز مذکور است و آن پی دماغ
آنست که در مغز گوسفند میباشد و این باب شش حدیث است اول اصل عن ابرهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن
الرضا علیه السلام قال حرم من الشاة سبعة اشیاء الدم و الخصیتان و القضیب و المثانة و الغدد و الطحال و المرارة شرح

حرم بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل یا معلوم باب حسن است الغدد بضم غین با نقطه و فتح دال بی نقطه اول جمع غده بضم غین و تشدید
دال گوشتهاى خرد در میان عصب و عروق که در دو پهلوی گردن میباشد المرارة بفتح میم و تخفیف راء بی نقطه زهره
که در میان مشتمل است بر تلخی میباشد در پهلوی جگر یعنی روایتست از ابرهیم بن عبد الحمید از ابو الحسن امام رضا علیه السلام گفت که حرام
کرده شد از جمله گوسفند هفت چیز خون و دو خایه و آلت بول و مثانه و غدد و سپرز و زهره دوم اصل عن ابی یحیی الواسطی
رفعه قال مر امیر المؤمنین علیه السلام بالقصابین فنهاهم عن بیع سبعة اشیاء من الشاة نهاهم عن بیع الدم و الغدد و آذان
الفؤاد و الطحال و النخاع و الخصی و القضیب فقال له بعض القصابین یا امیر المؤمنین ما الکبد و الطحال الا سواء فقال له
کذبت یا لکع ایتونی بتورین من ماء اُنبئک بخلاف ما بینهما شرح ابو یحیی واسطی راوی امام رضا علیه السلام است پس
ضمیر مستتر در قال راجع با امام رضا علیه السلام است و راجع با ابو یحیی میتواند بود آذان بمد همزه و الف جمع اذن بضم همزه و سکون ذال است
و مستعمل شده بمعنی تثنیه نخاع بضم و فتح و کسر نون و خاء با نقطه و عین بی نقطه است الخصی بضم و کسر خاء با نقطه و سکون صاد بی نقطه و یاء
خایه و جمعش بضم خاء و فتح صاد و الف است کبد بفتح کاف و کسر و سکون باء یک نقطه و دال بی نقطه و بکسر کاف و سکون باء است
سواء بفتح سین بی نقطه و الف ممدوده منصوب و مستثنی مفرغ است کذبت بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب ضرب است
لکع بضم لام و تخفیف کاف مفتوحه و عین بی نقطه است التور بفتح تا دو نقطه در بالا و سکون واو و را بی نقطه ظرف آب که سرش
فراخ باشد انبئک بنون و باء یک نقطه و همزه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال یا باب تفعیل مرفوع است اماده بیرون است بیان
مغایرت مضاف الیه بینهما بجهت تغیر نشان بینهما یعنی روایتست از ابو یحیی واسطی نسبت با امام و در حدیث
امام گفت که گذشت امیر المؤمنین علیه السلام بقصابان پس نهی کرد ایشانرا از فروختن هفت چیز از جمله گوسفند نهی کرد ایشانرا
از فروختن خون و گرهها و گوشهای دل و سپرز و حرام مغز و خایه و آلت پس گفت او را بعض قصابان که ای امیر المؤمنین
نیست جگر و سپرز مگر برابر پس گفت او را که دروغ گفتی ای احمق بیارید نزد من دو ظرف آب را تا بیاورم برای شما بمخالفت
آن دو اصل قال فأتی بکبد و طحال و تورین من ماء فقال علیه السلام شقوا الطحال من وسطه و شقوا الکبد من وسطه ثم امر علیه السلام
فمرسا فی الماء جمیعا فابیضت الکبد و لم ینقص شیء منها و لم یبیض الطحال و خرج ما فیه کله و صار دما کله و بقی جلد الطحال و عروقه
فقال له هذا خلاف ما بینهما هذا لحم و هذا دم شرح فاتی بصیغه ماضی مجهول باب ضرب است و نائب فاعل ضمیر
مستتر یا نائب فاعل بکبد است شقوا بضم شین با نقطه و تشدید قاف مضمومه بصیغه امر باب نصر است مرسا
براء بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه ماضی تثنیه غایب مجهول باب نصر است المرس در آب آغشته کردن و ادویه را تا ذوبان ابیضت
باء یک نقطه و یاء دو نقطه در پایین و تشدید ضاد با نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افعلال است تانیث و تذکیر کبد جایز است

یعنی آورده شود نزد او جگری و سپرزی در ظرفی از آب پس گفت علیه السلام که شکافته شود سپرز را در میانش و شکافته شود جگر را
در میانش بعد از آن امر کرد علیه السلام پس نهاده شد هر دو در آب بهم پس مایل بسفیدی شد جگر و کم نشد چیزی از آن
و مایل بسفیدی نشد سپرز و بیرون رفت آنچه در آن بود همه آن و گردید خون همه آن و باقی ماند پوست و رگها پس
گفت آن قصاب را که این مخالفت میان آن دو است بیان این آنکه آن گوشت است و این خون است **سوم اصل** عن
بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یؤکل من الشاة عشرة اشیاء الفرث والدم والطحال والنخاع والعلباء
والغدد والقضیب والانثیان والحیاء والمرارة **شرح** فرث بفتح فا و سکون را بی نقطه و ثا سه نقطه است العلباء بکسر عین
بی نقطه و سکون لام و با یک نقطه و الف ممدوده پی زردی که از گردن دو پیوسته تا نزدیک دنبه و تو بر تو باریک شده و آن در میان گوشت
و پوست پشت است و اول آن در شاخ است و در پهلوی یکدیگر انثیان بضم همزه و سکون نون و فتح تا سه نقطه و یاء دو نقطه
در پایین است الحیاء بفتح حا بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و الف ممدوده و مقصوره فرج شتر و گاو و گوسفند و مانند آن
و بعضی حیا را ممدوده گفته و تفسیر برحم ناقه کرده **یعنی** روایتست از بعضی یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خورده
نمیشود از گوسفند ده چیز سرگین و خون و سپرز و حرام مغز و پی زردی که از گردن تا دنبه میرود و غدها و نره و خایه و فرج و زهره **چهارم اصل** عن
اسمعیل بن مرار عنهم علیهما السلام قال لا تؤکل مما یکون من الابل والبقر والغنم وغیر ذلک مما لحمه حلال الفرج بما فیه
ظاهره وباطنه والقضیب والبیضتان والمشیمة وهی موضع الولد والطحال لانه دم والغدد مع العروق والمخ الذی یکون
فی الصلب والمرارة والحدق والخرزة التی تکون فی الدماغ والدم **شرح** اسمعیل بن مرار بفتح میم و تشدید را بی نقطه او را
راوی یونس بن عبد الرحمن است و او راوی امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است ضمیر قال راجع باسمعیل است
یا راجع بامام است و فاعل هر دو یکیست من در مما راوی تبعیضیه است و در من الابل ابتدائیه است یکون تامه است
بمعنی یحصل من در مما دوم تبعیضیه است یا بیانیه است الفرج مرفوع و نایب فاعل لا تؤکل است با در بما بمعنی مع است
ظاهره مجرور بدل است مشیمه بفتح میم و کسر شین بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین است مع العروق اشارتست
بعرق بیان حرام بودن طحال و حرام بودن غدد یا آنکه عروق طحال حرام نیست زیرا که آن خون نیست و باین اشارت شده بقول
بقول امام علیه السلام لانه دم و عروق غدد حرام است ما تو سایر غدد و میتواند بود که مراد رگهای گوشت باشد و تفسیر ساقیات
جای اشارت بکراهت آنها باشد موافق ظاهر آنچه می آید در حدیث اول باب السلق که باب سیوم بیستم صاحب لمعه
گفته که ویکره الکلا واذنا القلب والعروق مخ بضم میم و تشدید خاء بانقطه عبارتست از مغز صلب بضم صاد بی نقطه و سکون
لام و با یک نقطه عبارتست از استخوان مهره پشت و مخ صلب عبارتست از مغزی سفید که آن را مغز حرام می نامند الحدق

بفتح

بفتح حاء بی نقطه و فتح دال بی نقطه و تخفیف قاف جمع حدقه سیاهیهای چشمها الخرزه بفتح خاء بانقطه و فتح راء بی نقطه و زاء
بانقطه مهره و مراد گره کوچک است در دماغ بکسر دال بی نقطه و تخفیف میم و غین بانقطه است **یعنی** روایتست از اسمعیل بن
مرار از ائمه علیهم السلام گفت که خورده نمیشود از جمله آنچه بهم میرسد از شتران و گاوان و گوسفندان و غیر آنها از جمله آنچه گوشت
آن حلال است فرج با آنچه در آنست ظاهر آن و باطن آن و نره و خایه ها و بچه دان و سپرز زیرا که
آن خونست و گرهها با رگها و مغزی که میباشد در مهره پشت و زهره و سیاهیهای چشمها و مهره که میباشد در مغز سر و خون **پنجم اصل**
عن بنیح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام اذا اشتری احدکم لحما فلیخرج منه الغدد فانه یحرک
عرق الجذام **شرح** ضمیر فانه راجع بمصدر است و ظاهر اینست که پیش از فلیخرج اخراج غدد باید کرد تا از خوردن محفوظ شود **یعنی**
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که چون خرید یکی از شما گوشتی را پس باید که بیرون کند از آن
گرهها را زیرا که آن گوشت بجنباند رگ خوره را **ششم اصل** عن بعض اصحابنا انه کره الکلیتین وقال انهما مجمع البول **شرح**
بعض اصحابنا میتواند بود که عبارت از بعض معصومین باشد و ضمیر انه راجع بمصاحب الزمان علیه صلوات الرحمن باشد الکلیه بضم کاف
و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین گرده و آن گوشتی سرخ است که در شاخ است **یعنی** روایتست از بعضی یاران ما که امام علیه السلام مکروه
داشت دو گرده را و گفت که جز این نیست که آنها موضع جمع شدن بول است **باب** **هفتم اصل** باب ما ینتفع به من
الالیات الضان وما یقطع من الغنم وهی احیاء **شرح** باب مرفوع یا مجرور است بتقدیر هذا و جار بیضه مضاف و باب مجهول
باب نفع است من در اول ابتدائیه یا بیانیه است و در دوم تبعیضیه است الیات بفتح همزه و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین
جمع الیه بفتح همزه و سکون لام بمعنی دنبه است الضان بفتح ضاد با نقطه و سکون و فتح همزه جمع ضائن میشان خواه نر و خواه ماده
یعنی این بابیست در بیان چیزیست که بهره برده میشود از دنبه های گوسفندان و از آنچه بریده میشود از ایشان و حال آنکه زنده اند و در این باب هفت حدیث
اول اصل عن الکاهلی قال سأل رجل ابا عبد الله علیه السلام وانا عنده عن قطع الیات الغنم فقال لا بأس بقطعها اذا کنت
تصلح بها مالک ثم قال ان فی کتاب علی علیه السلام ان ما قطع منها میت لا ینتفع به **شرح** بها بمعنی بسببها است مالک مرکب
است از مال و ضمیر یا مرکب است از اسم موصول و حرف جر و ضمیر و بر هر تقدیر عبارتست از گوسفندانی که بسبب آن اسباب بیرون
دنبهای آنها بابت صلاح مال آنها میشوده من در منها ابتدائیه و یا بیانیه میتواند بود و ضمیر منها و اول ضمیر راجع بالیات در راجع بغنم میتواند بود
و ما در مورد دوم راجع بالیات است **یعنی** روایتست از کاهلی گفت که پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلام را در حالی که من نزد او بودم
از بریدن دنبهای گوسفندان پس امام گفت که نیست پروایی در بریدن آنها چون باشی که اصلاح کنی ببریدن آنها مال خود را بعد از آن
امام گفت که بدرستی که در کتاب علی علیه السلام است اینکه آنچه بریده شود از آنها مرده است بیان این آنکه بهره برده نمیشود از آن

دوم اصل عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال في أليات الضأن تقطع وهي أحياء إنها ميتة شرح
ميتة بفتح ميم و تشديد و تخفيف ياء دو نقطه در پايين مكسوره و تاء دو نقطه در بالا و تاء تانيث است يعنى روايتست
از ابو بصير از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه او گفت در دنبهاى ميشها كه بريده ميشوند و حالى كه آن ميشها زنده باشند كه بدرستى
كه آن دنبها مردارهاست سوم اصل عن الحسن بن علي قال سألت أبا الحسن عليه السلام فقلت جعلت فداك
إن أهل الجبل تثقل عندهم أليات الغنم فيقطعونها فقال حرام هي فقلت جعلت فداك فنستصبح بها فقال أما علمت أنه
يصيب اليد والثوب وهو حرام شرح جبل بفتح جيم و فتح باء يكنقطه عبارتست از كوهستان مثل كردستان و مثل عراق عجم
تثقل بثاء سه نقطه و قاف بصيغه مضارع غايب معلوم باب حسن است نستصبح بصاد بى نقطه و طاء بى نقطه از باب افتعال
و باء يكنقطه و حاء بى نقطه بصيغه مضارع متكلم معلوم يا غايب مجهول باب افتعال بتقدير استفهام است ضمير راجع است
باصطباح و واو حاليه است مراد اينست كه اصطباح مستلزم ميشود از نجاست دست و جامه و درين وقت نماز خواندن حرام است
يعنى روايتست از حسن بن على كه گفت پرسيدم امام على نقى عليه السلام را يا امام رضا عليه السلام را پس گفتم كه فدايت شوم بدرستى
كه اهل كوهستان سنگين ميشود نزد ايشان دنبهاى گوسفندان پس ميبرند آنها را پس امام گفت كه حرام است
آنها پس گفتم كه فدايت شوم آيا پس چراغ روشن كنيم بآنها پس امام گفت كه آيا ندانستى كه آن چراغ روشن كردن در مى يابد
دست و جامه را و حالى كه آن حرام است چهارم اصل عن إسحاق بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام في رجل ضرب غنما لا
يستطيع حتى بانت أيأكله قال نعم يأكل مما يلي الرأس ويدع الذنب شرح روايتست از اسحاق بن عمار از امام جعفر صادق
عليه السلام در مردى كه زد آهو را بشمشير تا آنكه جدا كرد آنرا آيا بخورد آنرا امام گفت كه آرى بخورد از آنچه از جانب سر است
و وا گذارد جانب دم را تفصيل اين مى آيد در حديث آينده پنجم اصل عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام
قال قلت له ربما رميت بالمعراض فأقتل فقال إذا قطعه جدلين فارم بأصغرهما وكل الأكبر وإن اعتدلا فكلهما شرح
المعراض بكسر ميم و سكون عين بى نقطه و راء بى نقطه و الف و ضاد بانقطه است تعريف تيرى بى پر و بى پيكان است كه سر دو كرده است صاحب
قاموس گفته كه المعراض كسهم بلا ريش دقيق الطرفين غليظ الوسط مراد بمعراض اينجا تيغ تيز است كه مانند تيغ حجام است و مراد در تير معراض
تير زدن است أقتل بقاف و با يكنقطه بصيغه ماضى غايب معلوم باب افعال است و ضمير مستتر راجع بمعراض است الاقبال
رو آوردن و مراد اينجا بودن است انتهائى ديگر است الجدل بفتح و كسر جيم و سكون دال بى نقطه عضو جدا شده و مراد اينجا قطعات
از بدن كه جدا شده باشد كلها بسكون لام و تشديد لام مفتوحه ميتواند بود و بنابر اول بصيغه امر است و بنابر دوم مفعول است
يعنى روايتست از بعض ياران ما از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه گفتم امام را كه بسا كه تير زدم شكار را بتيغ پس

بردن آهو از جانبى ديگر پس امام گفت كه چون بدو نيم كرد آنرا پس بينداز كوچكتر آن دو را و بخور بزرگتر را
و اگر برابر يكديگر شوند پس بخور هر دو را ششم اصل عن بعض أصحابنا رفعه في الظبي وحمار الوحش يعترضان بالسيف
فيقدان فقال لا بأس بأكلهما ما لم يتحرك أحد النصفين فإن تحرك أحدهما لم يؤكل الآخر لأنه ميتة شرح يعترضان بعين
بى نقطه و راء بى نقطه و ضاد با نقطه بصيغه مضارع تثنيه غايبه مجهول باب افتعال است الاعتراض زدن شمشير بپهلوى جانور و بريدن
جانب عرض آن يقدان بقاف و تشديد دال بى نقطه بصيغه مضارع تثنيه غايب مجهول باب نصر است القد بفتح قاف و تشديد دال
دو نيم كردن يعنى روايتست از بعض ياران ما نسبت داده حديث را در آهو و خر كوهى كه زده ميشوند بشمشير بپهلو پس جدا كرده
بريده ميشوند پس امام گفت كه نيست پروايى بخوردن آن دو نصف هرگاه حركت نكرده باشد يكى از دو نيم پس اگر حركت كرده يكى
از آن دو نيم پس بخورد ديگرى را زيرا كه آن مردار است هفتم اصل عن غياث بن إبراهيم عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل
يضرب الصيد فيقده نصفين قال يأكلهما جميعا وإن ضربه وأبان منه عضوا لم يأكل منه ما أبان منه وأكل سائره شرح روايتست
از غياث بن ابراهيم از امام جعفر صادق عليه السلام در مردى كه ميزند شكار را پس يكبارگى ميبرد آنرا دو نيم امام گفت كه بخورد آن دو را همگى
و اگر زد شكار را پس جدا كرد از آن عضوى را نخورد از آن آنچه را جدا كرده از آن و بخورد باقى آنرا باب
نهم اصل باب ما لا ينتفع به من الميتة وما ينتفع به منها شرح ينتفع هر دو جا بصيغه مضارع غايب مجهول باب افتعال
است هر دو جا تصحيف است يعنى اين باب بيان چيزيست كه بهره برده نميشود از آن از جمله جانوران مردار و چيزى كه بهره برده
ميشود از آن از جمله جانوران مردار و درين باب هفت حديث است اول اصل عن أبي حمزة الثمالي قال كنت جالسا في
مسجد الرسول صلى الله عليه وآله إذ أقبل رجل فسلم فقال من أنت يا عبد الله قلت رجل من أهل الكوفة
فقلت ما حاجتك فقال لي أتعرف أبا جعفر محمد بن علي عليه السلام فقلت نعم فما حاجتك إليه قال هيأت له أربعين
مسألة أسأله عنها فما كان من حق أخذته وما كان من باطل تركته شرح روايتست از ابو حمزه ثمالى بثاء سه
نقطه و تخفيف ميم گفت كه بودم نشسته در مدينه در مسجد رسول صلى الله عليه وآله و ناگاه آمد مردى پس سلام كرد پس
گفت كه چه كسى تو اى بنده خدا گفتم كه مردى ام از اهل كوفه پس گفتم كه چيست حاجت تو پس گفت مرا كه آيا ميشناسى ابو جعفر
محمد بن على را عليهما السلام پس گفتم كه آرى پس چيست حاجت تو بسوى او گفت كه آماده كرده ام براى او چهل مسئله كه سوال
كنم او را از آنها پس هرچه باشد از حق فرا گيرم آنرا و هرچه باشد از باطل بگذارم آنرا اصل قال أبو حمزة فقلت له هل تعرف ما بين
الحق والباطل قال نعم فقلت له فما حاجتك إليه إذا كنت تعرف ما بين الحق والباطل فقال لي يا أهل الكوفة أنتم
أنتم قوم ما تطاقون إذا رأيت أبا جعفر عليه السلام فأخبرني فما انقطع كلامي معه حتى أقبل أبو جعفر عليه السلام وحوله أهل خراسان وغيرهم

١٧

يسألونه عن مناسك الحج فمضى حتى جلس مجلسه وجلس الرجل قريبا منه شرح قطانون بطاء بی نقطه و الف منقلبه از واو
و قاف بمعنی منافع جمع مذکر مخاطب مجهول باب افعالست الاقامة توانا شدن مراد اینست که کسی طاقت دفع گفتگوی
شما ندارد و شما غالب میشوید بر دیگران به سخن وری یعنی گفت ابو حمزه که گفتم او را که آیا میشناسی فرق میان حق و باطل را گفت
که آری پس گفتم او را که پس چیست حاجت تو بسوی ابو جعفر چون باشی که شناسی فرق میان حق و باطل را پس گفت مرا که
ای اهل کوفه شما جمعی که کسی توانا نیست و شما ندارد چون دیدی ابو جعفر را پس خبر ده مرا پس برده نشد سخن آخر تا آنکه
در آمد بر ابو جعفر علیه السلام و حالی که دور و بر او بودند اهل خراسان و غیر ایشان میپرسیدند او را از آداب و اعمال حج پس ابو جعفر
رفت تا آنکه نشست در جای مقرر او و نشست آنمرد نزدیک نسبت باو اصل قال ابو حمزة فجعلت اسمع الكلام
وحوله عالم من الناس فلما قضى حوائجهم وانصرفوا التفت الى الرجل فقال له من انت قال انا قتادة بن دعامة
البصري فقال له ابو جعفر عليه السلام انت فقيه اهل البصرة قال نعم شرح عالم بفتح لام است بمعنی جماعت بسیار دعامه بکسر
منقلبه از یاء منقلبه از واو است برای کراهت اجتماع سه حرف علّه قتاده بفتح قاف و تخفیف تاء دو نقطه در بالا و الف
و دال بی نقطه است دعامه بکسر دال بی نقطه و تخفیف عین بی نقطه است بصری بکسر باء یک نقطه منسوب است بصره بفتح باء
یعنی گفت ابو حمزه که پس نشستم در جایی که شنوم سخن را و دور ابو جعفر بودند جماعتی بسیار از مردمان پس وقتی که تمام
کرد حاجتهای ایشان را و بر گشتند در گوشه اطراف آنمرد پس گفت او را که چه کسی تو گفت که من قتاده بن دعامه بصری ام
پس گفت او را ابو جعفر علیه السلام که آیا توئی مفتی اهل بصره گفت که آری اصل فقال له ابو جعفر عليه السلام ويحك يا قتادة ان الله
عز وجل خلق خلقا من خلقه فجعلهم حججا على خلقه فهم اوتاد في ارضه قوام بامره نجباء في علمه اصطفاهم قبل
خلقه اظلة عن يمين عرشه قال فسكت قتادة طويلا ثم قال اصلحك الله والله لقد جلست بين يدي الفقهاء وقدام
ابن عباس فما اضطرب قلبي قدام واحد منهم ما اضطرب قدامك شرح ويحك بفتح واو و سکون یاء دو نقطه در
پایین و حاء بی نقطه و ضمیر مخاطب منادای مضافست بحذف حرف ندا و ویح بمعنی تعجب است و اضافه آن بمخاطب باعتبار
تعلق آن بحال مخاطب است زیرا که چون فتوی میدهد از روی ظن و بی آنکه حجة الله باشد و بی آنکه حجة الله تعلیم او کرده
باشد سزاوار تعجب بسیار است اوتاد اشارتست بآیت سورة النبأ والجبال اوتادا و مراد اینست که چنانچه کوهها
میخهای زمین است باین معنی که مانع حرکت زمین است بسبب احاطه هوا و آب و دور کوهها همچنان ائمه مانع اند
از اختلال احوال اهل زمین و اگر یکی از ایشان در روی زمین نباشد هیچ یک از مردمان باقی نمانند چنانچه در حدیث
قوام بضم قاف و تشدید واو است امر ایشان یعنی اراده و ملائکة الهی است نجباء بضم نون و فتح جیم و باء یک نقطه و الف

ممدوده

ممدوده و معنی منصرف است الاظلة بفتح همزه و کسر ظاء با نقطه و تشدید لام جمع ظلال بکسر ظاء و تخفیف لام که جمع ظل است
سایه ها و مراد اینجا نورها است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب فيه نتف وجوامع من الرواية في
الولاية که باب صد و هشتم است و در حدیث هفتم مولد النبي صلى الله عليه وآله ووفاته اسم است یعنی باب معانی
عرش گذشت در کتاب التوحید در باب العرش والکرسی که باب بیستم است و یمین عرش عبارتست از اهل سعادت
قدام بضم قاف و تشدید دال بی نقطه است ما در ما اضطرب مصدریه است و مصدر مفعول مطلق برای نوع است یعنی
پس گفت او را ابو جعفر علیه السلام که ای تعجب برای تو ای قتاده بدرستی که الله جل و عز آفرید از آفریدگان را از جمله آفریدگان خود پس
گردانید ایشان را حجتها بر همه آفریدگان خود پس ایشان میخها اند در زمین او ایستاده کنندگان امر او
او نجیبان اند در علم او برگزید ایشان را پیش از سایر آفریدگان خود در حالی که نورها بودند در جانب عرش او ابو حمزه گفت که
پس خاموش شد قتاده دیر مانی دراز بعد از آن گفت که نگاهدارد ترا الله تعالی بخدا قسم که هر آینه بتحقیق نشستم
در پیش مفتیان و پیش عبد الله بن عباس پس مضطرب نشد دل من پیش هیچ کس از ایشان مانند اضطرابی که
پیش تو دارد اصل فقال له ابو جعفر عليه السلام ويحك اتدري اين انت انت بين يدي بيوت اذن الله ان ترفع
ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والآصال رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله واقام الصلاة وايتاء
الزكاة فانت ثم ونحن اولئك فقال له قتادة صدقت والله جعلني الله فداك والله ما هي بيوت حجارة ولا طين
شرح انت بين يدي بيوت تا آخر اشارتست بآیت سوره نور که بیان شد در کتاب الحجة در حدیث ششم باب
هفتم که باب معرفة الامام والرد اليه است ثم بفتح ثاء سه نقطه و تشدید میم مفتوحه بمعنی آنجاست و ظرف مکان است
یعنی پس گفت او را ابو جعفر علیه السلام که ای تعجب برای تو آیا میدانی که در کجایی تو در پیش خانهای چند
آنها که اذن داد الله تعالی که آنها بلند مرتبه کرده شود و یاد آورده شود نام او که رب العالمین است
تسبیح کنند برای او بسبب آنها در اول روزها و آخر روزها مردانی که غافل نمیکند ایشان را تجارتی و نه فروختن
از یاد الله تعالی و برپا داشتن نماز و دادن زکوة پس تو در آنجایی و ما آن خانهایم پس گفت او را قتاده که
راست گفتی بخدا قسم که فدا سازد الله تعالی مرا بجای تو بخدا قسم که نیست آنها خانهای سنگی و نه گلی اصل
قال قتادة اخبرني عن الجبن قال فتبسم ابو جعفر عليه السلام ثم قال رجعت مسائلك الى هذا قال ضلت علي فقال
لا بأس به فقال انه ربما جعلت فيه انفحة الميت قال ليس بها بأس ان الانفحة ليس لها عروق ولا فيها دم
ولا لها عظم انما تخرج من بين فرث ودم شرح جبن بضم جیم و ضم باء یک نقطه و تشدید نون و بسکون باء و تخفیف

است رجعت بصیغه ماضی غایبه معلوم باب ضرب است مسألک عبارت از جهول مسئله است و این مبنی بر اینست که امام
با و علیه السلام دانسته که این سوال در این وقت بخاطر قتاده رسیده و ده اخل جهول مسئله بوده و گفت بضاد با نقطه و تشدید لام بصیغه
ماضی غایبه معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بمجهول مسئله است ضمیر به راجع بمعنی است ضمیر انه راجع بشأنست جعلت بصیغه
ماضی غایبه مجهول باب منع است الانفحة بکسر همزه و سکون نون و فتح و کسر فاء و تشدید و تخفیف حاء بیقطه پنیرمایه دان اجسامی
منجمد و متفرق است که در شیردان بره و بزغاله میباشد پیش از آنکه علف خورده و مطرزی در مغرب گفته که انفحة الجدی بکسر الهمزة و فتح
الفاء و تخفیف الحاء و تشدیدها و قد یقال منفحة و هو شیء یستخرج من بطن الجدی اصفر یعصر فی صوفة مبتلة فی اللبن فیغلظ
کالجبن و لا یکون الا لکل ذی کرش و یقال هی کرشه الا انه ما دام رضیعا سمی ذلک الشیء انفحة فاذا فطم و رعی فی العشب قیل استکرش
ای صارت انفحته کرشا و گفته الکرش لذی الخف و الظلف و کل مجتر کالمعدة للانسان و این ناخوشی است زیرا که شیردان غیر شکنبه
و شکنبه ماتقدم است و شیردان جای نافه سرخ صحرایی میباشد پیش از وصل چنانچه بیان شود در شرح حدیث اول باب
سوم که باب آخر منه و فیه ما یعرف به ما أخرجت **حاصل** قول امام علیه السلام ان الانفحة تاخر اینست که پنیرمایه غیر شیردان است
و آن منجمد مانند پوست بیرون تخم مرغ و جزء بدن بره و بزغاله نیست و از شیرها در شیردان پس اگر ظاهر آن نجس شده
باشد بملاقات مانع که در شیردان بره و بزغاله مرده میباشد تطهیر آن ممکن است پس اگر شاهد شهادت دهد در خصوص
پنیری که پنیرمایه آن از میته است و بی تطهیر در شیر داخل شده و آن شیر پنیر شده اجتناب از آن پنیر میباید کرد و الا فلا **یعنی** گفت
قتاده که خود مسائل از پنیر ابو جعفر گفت که پس لب خند کرد امام محمد باقر علیه السلام از کمال اضطراب دل قتاده و گفت که برگشت سوالهای
تو بسوی من سوال قتاده و گفت که ناسیاس شود آن سوالها از من پس امام گفت که نیست پروای بخوردن پنیرهاده گفت که حدیث کسی
بمن نیست که بسا که داخل کرده شود در آن پنیرمایه بره و بزغاله مرده امام گفت که نیست آن پنیرمایه بر مردار پروایی بیان این
آنکه بدرستی که پنیرمایه نیست آن را رگهای و نیست در آن خون و نیست آن را استخوانی جز این نیست که بیرون میاید از میان
سرگین و خون که در شکم مادر بره و بزغاله است مراد اینست که آن شیرست و شیر از میان سرگین و خون بیرون میاید موافق
آیت سوره نحل و ان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا سائغا للشاربین **اصل** ثم قال و انما
الانفحة بمنزلة دجاجة میتة خرجت منها بیضة فهل تاکل تلک البیضة فقال قتاده لا و لا امرک بها فقال ابو جعفر
علیه السلام و لم فقال لانها من المیتة قال له فان حضنت تلک البیضة فخرجت منها دجاجة اتاکلها قال نعم
قال فما حرم علیک البیضة و حلل لک الدجاجة ثم قال علیه السلام فکذلک الانفحة مثل البیضة فاشتر الجبن من اسواق
المسلمین من ایدی المصلین و لا تسأل عنه الا ان یاتیک من یخبرک عنه **شرح** مضموما بای توانی

دیده می توانی و مراد اینست که این کلام بعنوان تکرار قتاده در اعتراف او بصدق کلام امام مذکور شده از امام منزله دجاجه
الانفحة بیضه و تشبیه در بزغاله مرده به دجاجه مرده است نظیر ما للناس الا کالاولاد و اهلها حضنت بحاء بی نقطه و ضاد
و نون بصیغه ماضی غایبه مجهول باب نصر است الحضن بکسرها و سکون ضاد در بر گرفتن مرغ تخم را برای جوجه بیرون آوردن
مادر فما برای استفهام انکاری است و مراد اینست که هو دلیل که دلالت بکند بحلال بودن دجاجه دلالت میکند بحلال بودن بیضه نیز
مثل ترتیب و بدل که گفت است که جز این نیست الا برای استثنای متصل و منقطع میتواند بود و بنا بر اول من موصوله عبارتست
از مخبر عنه و بی ثبوت شرعی و بنا بر دوم عبارت است از کسی که مذکور میشود در حدیث دوم باب هشتاد و نهم که باب الجبن
یعنی بعد از آن امام گفت که و بدرستی که پنیرمایه مانند تخم مرغ خانگی مرده ایست که بیرون آمد از آن تخم پس آیا میخوری
آن تخم را پس گفت قتاده که نمیخورم و امر نمیکنم دیگری را بخوردن آن پس گفت او را امام محمد باقر علیه السلام که چرا پس قتاده گفت
که زیرا که آن از مردار است امام گفت او را که پس اگر پرورده شود آن تخم پس بیرون آید از آن مرغ خانگی آیا میخوری آن
مرغ را قتاده گفت که آری امام گفت که پس چه چیز حرام کرده بر تو تخم را و حلال کرده برای تو مرغ را بعد از آن گفت امام علیه السلام که پس
چنانست پنیرمایه مانند آن تخم است پس بخر پنیر را از بازارهای مسلمانان از دستهای نمازگزاران و مپرس از آن مگر آنکه بیاید
نزد تو کسی که خبر دهد ترا از آن یعنی که چون ثابت شود نزد تو که آن پنیر از مسلمان نیست یا پنیرمایه میته بی تطهیر آن داخل شده
اجتناب کن از آن چنانچه بیان شود در شرح فقره سابقه **دوم اصل** عن یونس عنهم علیهم السلام قالوا خمسة اشیاء ذکیة
مما فیها منافع الخلق الانفحة و البیضة و الصوف و الشعر و الوبر و لا باس باکل الجبن کله مما عمله مسلم او غیره **شرح** یونس
بن عبد الرحمن از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است من در جاده اولی برای بیعیت است و ما مصدریه است
ده اخل و مرفوع شده و برای آنکه در آن را انفحة فعل است کل بضم کاف و سکون لام و ضمیر راجع بجبن است من در جاده دوم برای تبعیض
است و ما عبارتست از پنیرمایه که مجهول الحال و مشکوک فیه است مراد مسلم اعلی کننده بحکم اسلام است چنانچه بیان میشود در شرح
حدیث دوم باب الجبن که باب هشتاد و نهم است او برای تقسیم است مثل ارسلناه الی مائة الف او یزیدون پس مراد اینست
که بعضی اقسام پنیرمایه از مجهول مسلم است و بعضی آن مجهول کافر است و چون مشتبه است خورده میشود همه آنها جایز است چنانکه
معلوم شود موافق آنچه گذشت در آخر حدیث سابق و میاید در حدیث اول باب الجبن که باب هشتاد و نهم است **یعنی**
روایتست از یونس از ائمه معصومین علیهم السلام گفتند که پنج چیز از جانوران حلال مرده از شده پاکیزه است برای آنکه در آنها است
منفعتهای مردمان پنیرمایه و تخم مرغ و پشم و موی که در بز و مانند آنست و پشم شتر و نیست پروایی بخوردن پنیر همه آن از جمله پنیرمایه
که ساخته آن را عمل کننده بحکم اسلام یا غیر او و تو غیر او **اصل** و انما یکره ان یوکل سوی الانفحة مما فی آنیة المجوس و اهل الکتاب

حلال لا تتوقون الميتة والدم والخمر شرح ظاهر اينست كه اين كلام يونس باشد و ممكن باشد كه غفلت از آنچه گفتيم در شرح
غيره و ميتواند بود كه ولا بأس نيز تا آخر كلام يونس باشد و مراد نفى بأس بر غيره تعميم باشد و بر هر تقدير خيال يونس اينست
كه مجوس و اهل كتاب نجاست اصليه ندارند بلكه نجاست ايشان عارضى است بسبب ملاقات خمر و مانند آن و شايد كه اين
بالنا شى شده از امور ايشان باعتقاد و در بعضى مواضع ضرورت مثل الله الخ كه گذشت در كتاب الجنائز در حديث دوازدهم
باب الرجل يغسل المرأة تا آخر كه باب بيست و نهم است و از آنچه مى آيد در بعضى احاديث باب شانزدهم كه باب طعام اهل
الذمة ومواكلتهم وآنيتهم است يكره بصيغه مضارع غايب مجهول باب علم است سوى بفتح سين بى نقطه و كسر واو و تشديد
است يعنى ساخته و اصلاح كرده شده مطرزى در مغرب گفته كه وغلام سوى مستوى الخلق لا داء به ولا عيب وآن مرفوع
خافضت وسوى الانفحة عبارتست از غير و ده و ما تبوانها من ده ره ما بيانيه است و ما موصوله است الانفحة بهمزه
الف وكسر نون و تخفيف باء دو نقطه و در پايين جمع اناء بكسر همزه والف ممدوده ظرفهاى آب و مراد اينجا ظرفهايى است
كه استعمال آنها رطوبات ميشود مثل ظرف آب لا تتوقون بواو و تشديد قاف مفتوحه بصيغه مضارع جمع مذكر غايب معلوم
التقار معتل اللام باب تفعل است التوقى نگاه داشتن خود از چيزى يعنى پرهيز نيست كه آنچه داشته ميشود
خورده شود ساخته شده باشد كه جنس است كه در ظرفهاى آب كبران يهود و نصارى است براى آنكه ايشان نگاه نمى دارند
از مردار و مذبوح و شراب انگور سوم اصل عن ابن بكير عن الحسين بن زرارة قال كنت عند ابى عبد الله عليه
السلام وابى يسأله عن اللبن من الميتة والبيضة من الميتة وانفحة الميتة فقال كل هذا ذكى قال فقلت له فشعر الخنزير
يعمل حبلا ويستقى به من البئر التى يشرب منها او يتوضأ منها فقال لا بأس به وزاد فيه على بن عقبة وعلى بن الحسن بن
رباط قال والشعر والصوف كله ذكى وفى رواية صفوان عن الحسين بن زرارة عن ابى عبد الله عليه السلام قال الشعر
والصوف والوبر والريش وكل نابت لا يكون ميتا شرح الذكى بفتح ذال با نقطه وكسر كاف و تشديد يا ضد نجس العين و ضد
مردار و اينجا مناسب است جواب آنكه ذكى بر دو قسم است اول آنچه متنجس باشد بسببى عارضى مثل شير و تخم و پنيرمايه
كه از درون ميته بيرون آيد دوم آنچه متنجس نباشد و متنجس بر دو قسم است يكى آنچه قابل تطهير نيست مثل شير
دوم آنچه قابل تطهير است مثل تخم و پنيرمايه چنانچه گذشت در شرح حديث اول اين باب پس امثال اين حديث منافات ندارد
با احاديث داله بر حرام بودن و نجاست شيره ميته چنانچه جمعى توهم كرده اند و مذكور است در شرح شرايع شيخ زين الدين زيرا كه سوال
و جواب در امثال اين حديث بسبب كفايت نجاسة كه قياس كرده اند حرام و ميته بودن تخم و پنيرمايه را بر حرام و ميته بودن
بلكه مقصود از امثال اين حديث اينست كه اصل ايشان نجس نيست چنانچه بيان شده در حديث اول اين

باب

باب لا بأس به مبنى بر اينست كه آب قليل بملاقات نجاست نجس نشود مگر با تغيير و مبنى بر اينست كه آب ملاقى كه نو باشد
بعضى ميگويند كه ما لا تحله الحيوة از نجس العين نجس نيست والله اعلم و مثل اين گذشت در كتاب الطهارة در شرح حديث
باب البئر وما يقع فيها كه باب چهارم است على بن عقبه بضم عين و سكون قاف و باء يك نقطه راوى امام جعفر صادق عليه السلام است
رباط بكسر راء بى نقطه و تخفيف باء يك نقطه والف و طاء بى نقطه است يعنى روايتست از عبد الله بن بكير از حسين بن زراره كه گفت كه بودم
نزد امام جعفر صادق عليه السلام و پدرم مى پرسيد او را از شير كه از مرده در باشد و تخم كه از مرده بيرون آيد و پنيرمايه مرده پس امام گفت كه همه
اين غير نجس العين يا طاهر است حسين گفت كه پس گفتم امام را كه پس موى خوك ساخته ميشود ريسمانى و آب كشيده ميشود
بآن از چاهى كه آشاميده ميشود از آن چاه يا وضو ساخته ميشود از آن چاه امام گفت كه نيست پروائى بآن آب و زياد كرده در آن
حديث على بن عقبة وعلى بن الحسن بن رباط اينكه امام جعفر صادق عليه السلام گفت موى و پشم همگى آن غير نجس العين يا طاهر است و در
روايت صفوان بن يحيى از حسين بن زراره از امام جعفر صادق عليه السلام اينست كه امام گفت كه موى و پشم گوسفند و پشم شتر و موى
... و هر روينده اى كه مرده نباشد اصل قال وسألته عن الانفحة تخرج من بطن الجدى الميت قال لا بأس بها شرح تخرج بصيغه
مضارع غايب مجهول باب افعال يا معلوم باب نصر است يعنى حسين گفت كه و پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام از آنچه كه بيرون
آورده ميشود از شكم بزغاله مرده امام گفت كه پروائى نيست چهارم اصل عن حريز قال قال ابو عبد الله عليه السلام
لزرارة ومحمد بن مسلم اللبن واللبا والبيضة والشعر والصوف والقرن والناب والحافر وكل شىء يفصل من الشاة والدابة
فهو ذكى وان اخذته منها بعد ان تموت فاغسله وصل فيه شرح اللبا بكسر لام و تخفيف باء يك نقطه مقصور و همزه آغوز و آن
اول شيرى كه دوشيده ميشود و آن شيريست كه در اول زاييدن در پستان ماده ميباشد الناب بنون والف و تخفيف باء يك نقطه دندان
نيش كه در پهلوى دهن شتر و مانند آن ميباشد و كل از قبيل تعميم بعد از تخصيص است يفصل بفاء و صاد بى نقطه بصيغه مضارع
غايب معلوم باب نصر است الفصل بفتح فاء و سكون صاد بى نقطه بيرون بودن از چيزى مثل پشم و شكل و مانند آنها
گوسفند زنده و گوسفند مرده ... از قبيل تعميم بعد از تخصيص است و شامل گاو و شتر و آهو و مانند آنها است فاغسله بصيغه امر باب
ضرب است و مراد شستن پشم و مانند آنست باعتبار كثرت ملاقات ... از آن ... باشد غالبا چنانچه بيان ميشود در شرح حديث
ششم اين باب يعنى روايتست از حريز بفتح حاء بى نقطه و كسر راء بى نقطه و سكون ياء دو نقطه در پايين و زاى با نقطه كه گفت كه گفت
امام جعفر صادق عليه السلام زراره و محمد بن مسلم را كه شير و آغوز و تخم و مو و پشم و شاخ و دندان نيش و سم و هر چيزى كه جدا ميشود
از گوسفند زنده يا مذبوح يا مرده ... مثلا پس آن پاكيزه است و اگر فرا گرفتى آنرا از چيزى بعد از مرده او شدن آن
پس بشوى قابل شستن را مثل پشم و نماز گذار در لباسى كه از آن باشد پنجم اصل عن غياث بن ابراهيم

ابی عبد الله علیه السلام فی بیضة خرجت من است دجاجة میتة فقال ان کانت البیضة اکتست الجلد الغلیظ
فلا بأس بها شرح الاست بکسر همزه و سکون سین بی‌نقطه و تاء دو نقطه در بالا سوراخ دنبال جانور اکتست بسین بی‌نقطه بصیغه
ماضی غایب معلوم معتل اللام باب افتعال است الجلد الغلیظ عبارتست از پوستی که مانع شود از ملاقات مایعی که در درون
باشد با میته یعنی روایتست از غیاث بن ابرهیم از امام جعفر صادق علیه السلام در تخم که بیرون آید از دبر مرغ خانگی که مرده
امام گفت که اگر باشد آن تخم که پوشیده باشد پوست کلفت را پس نیست بدی در خوردن آن ششم اصل عن الفتح بن
یزید الجرجانی عن ابی الحسن علیه السلام قال کتبت الیه اسأله عن جلود المیتة التی یؤکل لحمها ان ذکی فکتب لا
ینتفع من المیتة باهاب ولا عصب وکل ما کان من السخال من الصوف وان جز والشعر والوبر والانفحة والقرن
ولا یتعدی الی غیرها ان شاء الله شرح جرجان بضم جیم و سکون راء بی‌نقطه و جیم دوم معرب گرگان است و آن استرآباد
ذکی بذال بانقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل یا باب نصر است و ضمیر مستتر راجع بلحم است و تذکیه عبارتست
از مشترک میان ذبح و نحر و در بعض نسخ ذکیا است بجای ان ذکی و آن حال ملحوظ است یا آنکه در تفعیل یعنی
در آن تأنیث و تذکیر مساویست و تذکیه عبارتست از ذبح یا نحر و روایت مخالفان که ایما اهاب دبغ فقد طهر و بتوان
حال لحمها باشد زیرا که آن یعنی لا استثنائیه نباشد ما دام استثنائیه نباشد لا ینتفع بصیغه مضارع غایب مجهول باب
افتعال است من در اول برای تبعیض است اهاب بکسر همزه و تخفیف هاء و الف و باء یکنقطه یعنی پوست است عصب
بعین بی‌نقطه و فتح صاد بی‌نقطه و باء یکنقطه یعنی پی است و ذکر عصب با وجود آنکه در سؤال مذکور نیست برای اشارتست
بحدیثی که مخالفان نیز روایت کرده‌اند از رسول الله صلی الله علیه و آله که لا تنتفعوا باهاب ولا عصب و تخصیص ذکر اهاب
و عصب در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله برای اینست که در میان مردمان انتفاع بآن دو متعارف بوده در آن
زمان و از باقی اجتناب میکرده‌اند کل بضم کاف و تشدید لام سور عموم است و مضافست و خبرش محذوفست چنانچه
بیان میشود ما موصولست من در دوم نیز تبعیضیه است سخال بضم سین بی‌نقطه و تخفیف خاء بانقطه و الف جمع یا اسم
جنس سخل بضم سین و تخفیف خاء است نظیر سخله جمع یا اسم جنس سخل است چنانچه بیان شود در شرح حدیث هشتم
باب ششم و عبارتست از ریختها یعنی چیزهایی که ریخته میشود از دی چیزی مثل پشمها و موهایی که ریخته میشود
در قطع اهاب خواه بیرون رود و خواه نیافته من در سوم بیانیه است و برای بیان ما موصولست و او در ان
در بعض نسخ نیست و میباید زیرا که ان وصلیه است جز بجیم و تشدید زای بانقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب
نصر بمعنی بریدن بمقراض و مانند آن و ذکر ان جز اشارتست باینکه اگر صوف بریده باشد

پاکنون

پاکنون ریخته شده باشد همین حکم دارد چنانچه ظاهر حدیث چهارم این باب است و آن بطریق اولی است
چنانچه بیان میشود و الشعر و الوبر مجرورست بعطف بر الصوف و وصل و ان جز در اینها نیز مقدرست و الانفحة و القرن
منصوب و مرفوع میتواند بود نظیر منصوبند بکل بعمل و منصوبا و اول واو در و الانفحة بمعنی مع است و خبر مبتدا مقدرست
پیش از واو و آن مقرون است و بنابر دوم واو در و الانفحة نیز عاطفه است و خبر مبتدا مقدرست بعد از ان و القرن و آن
مقرونانست و حاصل هر دو یکیست و مراد اینست که صوف و شعر و وبر مانند انفحه و قرنست در اینکه اگر موضع نجس
آنها بسبب اتصال آنها بمیته شسته شود پاک میشود و انتفاع بآنها جائزست و بیان وجوب شستن و انفحه گذشت در شرح
حدیث اول این باب و لا یتعدی بصیغه مضارع غایب یا مخاطب معلوم معتل اللام باب تفعل است و بنابر اول ضمیر مستتر راجع
بحکم انفحه و قرنست و آن جواز انتفاع بعد از پاک شدن بشستن است ضمیر غیرها راجع بصوف و دو بعدست و مراد اینست
که نطع اهاب و شیر پستان میته حکم انفحه و قرن ندارد زیرا که اول داخل ما لا تحله الحیوة نیست تا بشستن پاک شود و دوم قابل
تطهیر نیست اگر گویی که وجه نجاست صوف میته مثلا در صورت نیافتن پاکنون ظاهرست و وجه نجاست آن در صورت
بریدن بمقراض و مانند آن ظاهر نیست پس چرا مخفی باشد گوییم که ان وصلیه در این حدیث برای اشعار باین تفاوت است
و دلالت نمیکند بر اینکه در صورت بریدن البته نجسست بلکه دلالت بر این میکند که در مرتبه نجاست است پس فرق مخفی
شود بسبب از اسباب مثل اینکه دست کسی که صوف را میبرد چرب شود بملاقات نطع اهاب و چربی از دست او سرایت بصوف
بریده کند و تطهیر آن میتوان کرد پس انتفاع بآن باطل نمیشود مثل شاخ یعنی روایتست از فتح بن یزید جرجانی از امام رضا علیه
السلام گفت که نوشتم بسوی امام میپرسیدم از او از پوستهای مرداری که خورده میشود گوشت آن اگر پاکیزه کرده شود یعنی ذبح
یا نحر پس نوشت که بهره برده نمیشود از مردار بپوستی و نه بپی و هر چه باشد از بره بچه‌ها که پشم گوسفند است اگر چه بریده شود
و موست و پشم شترست و در شکم پنیرمایه و شاخ است در اینکه قابل تطهیر و انتفاع است و این حکم تجاوز نمیکند بسوی غیر صوف
و شعر و وبر و انشاء الله هفتم اصل عن علی بن ابی المغیرة قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک المیتة ینتفع
منها بشیء فقال لا قلت بلغنا ان رسول الله صلی الله علیه وآله مر بشاة میتة فقال ما کان علی اهل هذه الشاة اذا
لم ینتفعوا بلحمها ان ینتفعوا باهابها شرح مضمون این حدیث گذشت در کتاب الصلوة در حدیث ششم باب اللباس
الذی تکره الصلوة فیه و ما لا تکره و کتاب ششم است ای در بعض نسخ کافی نیست و هر دو در کتب رجال مذکورست قال
لا ینتفع یا اینست که صوف و شعر و وبر و انفحه و قرن داخل میته نیست در حقیقت اگر چه گاهی از آن شمرده میشود و آن بر
مجازست زیرا که میته در آنها حلول نکرده پس آیت حرمت علیکم المیتة شامل آنها نیست با استثنای اینها نیست

میتواند بود و بوهم تقویر علی برای اضراست و بنابر اول ان تقویر فی ان است و بنابر دوم مصدر اسم کان است و قرابت
جهت که مقوم شده یعنی روایتست از علی بن ابی المغیره گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که قرابت شوم آیا مرده او بخوره
بره میشود از آن چیزی پس امام گفت که گفتم که دیدم با اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله گوشت بگوسفندی مرده در پس گفت
که چه ضرر بود ضرر برا هل این گوسفند چون بهره مند نشوند بگوشت آن در اینکه بهره مند شوند به پوست آن اصل تلک
شاة کانت لسودة بنت زمعة زوج النبی صلی الله علیه و آله وکانت شاة مهزولة لا ینتفع بلحمها فترکوها حتی ماتت
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ما کان علی اهلها اذا لم ینتفعوا بلحمها ان ینتفعوا باهابها ای تذکی شرح سودة
بفتح سین بی نقطه و سکون واو و دال بی نقطه مذکور شد در کتاب النکاح در حدیث پنجم باب ما احل للنبی صلی الله علیه و آله من
النساء که باب پنجاه و پنجم است زمعة بفتح زای با نقطه و سکون میم زنیست منقلات زوج محمد است و آن ... مرده و زن
میشود یعنی پس امام گفت که آن گوسفندیست که بود از سوده بنت زمعه جفت نبی صلی الله علیه و آله و بود گوسفندی لاغر
که بهره برده نمیشود بگوشت آن پس واگذاشتند آنرا تا آنکه مرد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که چه ضرر بود برا هل
آن چون بهره مند نشوند بگوشت آن در اینکه بهره مند شوند بپوست آن مراد اینست که تذکیه کرده شود برای پوست آن
باب دوم اصل باب انه لا یؤکل لحم البهیمة التی تنکح شرح این باب بیان اینست که شان اینست
که حلال نمیشود گوشت ستوری که جماع کرده شود از آدمی و در این باب یک حدیثست اصل عن مسمع عن ابی عبد الله علیه
السلام ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه سئل عن البهیمة التی تنکح فقال حرام لحمها ولبنها شرح روایتست از مسمع از
امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیده شد از ستوری که جماع کرده میشود پس گفت که حرام است
گوشت آن و شیر آن باب یازدهم اصل باب فی لحم الفحل عند اغتلامه شرح الاغتلام بغین با نقطه
باب افتعال از غلمه ... سبب تندی شهوت جستن بر ماده یعنی این بابیست در بیان گوشت جانور
نر در تندی شهوت آن و در این باب یک حدیثست اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله
علیه و آله عن اکل لحم الفحل وقت اغتلامه یعنی روایتست از سکونی بفتح سین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از خوردن گوشت جانور نر در وقت تندی شهوت آن باب دوازدهم
اصل باب اختلاط المیتة بالذکی شرح این باب آمیخته شدن گوشت مردار بگوشت پاکیزه کرده شده است و در این باب
دو حدیثست اول اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن رجل کانت له غنم وبقر وکان یدرک
الذکی منها فیعزله ویعزل المیتة ثم ان المیتة والذکی اختلطا فکیف یصنع فقال یبیعه ممن یستحل المیتة ویاکل ثمنه فانه

لابن

لا بأس به شرح یدرک بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفاعلست یعزل ... و زای با نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب ضرب است اختلطا ... که گفتی ... باشد
بردن گوشت ... بصیغه مضارع ... میتواند بود ... اینست که از جمله
نقود ... باقی ... دوم این حدیث تخصیص ... در کتاب المعیشة
در حدیث دوم باب السحت که باب چهل و دوم است یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد
از مردی که بود او را گوسفندان و گاوان و بود که می یافت پاکیزه شده از آنها پس جدا میکرد آنرا و جدا میکرد مردار را بعد از آن
بدرستیکه مردار و پاکیزه کرده شده آمیخته شدند پس چگونه میکند پس امام گفت که میفروشد آنرا بکسی که حلال میشمرد مردار را
و میخورد بهای آنرا چه بدرستیکه شان اینست که نیست پروائی بآن خوردن بها دوم اصل عن الحلبی قال سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول اذا اختلط الذکی والمیتة باعه ممن یستحل المیتة واکل ثمنه شرح این ظاهرست از شرح حدیث سابق
باب سیزدهم اصل باب آخر منه شرح این باب دیگریست از جمله ... در این باب یک حدیثست
اصل عن شعیب عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل دخل قریة فاصاب بها لحما لم یدر اذکی هو ام میت قال یطرحه علی
النار فکلما انقبض فهو ذکی وکلما انبسط فهو میت یعنی روایتست از شعیب از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی
که داخل شود دهی پس بر خورد در آن گوشتی که نمیداند که آیا پاکیزه کرده شده است آن یا مرده است امام گفت
که می اندازد آنرا بر آتش پس هر چه در هم کشیده شود پس آن پاکیزه کرده شده است و هر چه در هم کشیده نشود پس آن مردارست
باب چهاردهم اصل باب الفارة تموت فی الطعام والشراب اصل این باب بیان موشیست که بمیرد
در طعام ... و در این باب چهار حدیثست اول اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا وقعت
الفارة فی السمن فماتت فیه فان کان جامدا فالقها وما یلیها وکل ما بقی وان کان ذائبا فلا تاکله واستصبح به والزیت
مثل ذلک شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون افتاد موشی در روغن گوسفند و گاو پس مرد در آن
پس اگر روغن بسته باشد پس بینداز موش را ... پس مخور آنرا و چراغ
روشن کن از آن روغن و روغن زیتون مثل آنست ... ظاهر اینست که ... روغن ...
گوشت و در حدیث سوم باب ما ینتفع من الالبان ... کتاب ... است دوم اصل عن معویة بن وهب
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له جرذ مات فی سمن او زیت او عسل فقال علیه السلام اما السمن والعسل
فیؤخذ الجرذ وما حوله والزیت یستصبح به شرح الجرذ بضم جیم و فتح راء بی نقطه ...

وآن نوعی از موش است که بزرگست و در صحرا میباشد یعنی روایتست از معویة بن وهب بفتح واو و سکون هاء
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفتم امام را که کلاکموش مرده در روغن گوسفند یا گاو یا در روغن زیتون یا در عسل پس
گفت امام علیه السلم که اما در روغن گوسفند یا گاو و عسل پس گرفته میشود آن کلاکموش و آنچه پیوسته بآنست و در روغن
زیتون چراغ روشن کرده میشود و آن این بنی بر غالب است که زیت روان میباشد و آنها بسته میباشد سوم اصل
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه سئل عن قدر طبخت فاذا
فی القدر فارة قال یهراق مرقها و یغسل اللحم و یؤکل شرح روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
بدرستی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیده شد از دیگی که پخته شد پس ناگاه در آن دیگ موشی است گفت که ریخته
میشود شوربای آن و شسته میشود گوشت و خورده میشود چهارم اصل عن سعید الاعرج قال سألت ابا عبد الله
علیه السلم عن الفارة والکلب تقع فی السمن والزیت ثم یخرج منه حیا فقال لا بأس باکله شرح والکلب
در نسخ کافی هست و در تهذیب نیست و بنا بر وجوه بفتح کاف و کسر لام و باء یکنقطه ایضا عبارتست از گربه باعتبار اینکه
در اصل بمعنی درنده است گربه درنده موش است و سکون لام آن نیز جایزست مثل کتف و کتف اگرچه بنا بر آن اکثر استعمال
آن در سگ است صاحب قاموس گفت که الکلب کل سبع عقور و غلب علی هذا النابح یا باعتبار اینکه ماخوذ است از کلب
بفتح کاف و سکون لام بمعنی بوی [illegible] و الف لام الکلب برای عهد خارجی است یعنی
روایتست از سعید لنگ گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از موش و درنده موش که میافتد در روغن گوسفند یا
و در روغن زیتون بعد از آن بیرون می آید از آن زنده پس امام گفت که نیست باکی بخوردن آن روغن این
[illegible] کراهت موافق ظاهر آنچه گذشت در کتاب الطهارة در حدیث سوم باب الکلب یصیب الثوب تا آخر که
باب سی و نهم است باب یازدهم اصل باب اختلاط الحلال بغیره فی الشیء شرح این باب بیان
آمیخته شدن حلال بغیر حلال و هر چیزیست در این باب دو حدیث است اول اصل عن عمار بن موسی عن ابی
عبد الله علیه السلم قال سئل عن الجری یکون فی السفود مع السمک فقال یؤکل ما کان فوق الجری و یرمی ما سال
علیه الجری شرح الجری بکسر جیم و تشدید راء بینقطه و تشدید یا نوعی از ماهی بی فلوس است سفود بفتح سین بینقطه
و تشدید فا و سکون واو و دال بینقطه است یعنی روایتست از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که امام پرسیده
شد از جری که میباشد در سیخ کباب با ماهی حلال پس امام گفت که خورده میشود آنچه بوده در بالای جری و انداخته میشود
آنچه روان شده بر آن روغن جری اصل قال و سئل علیه السلم عن الطحال فی سفود مع اللحم و تحته خبز و هو الجوذاب

ایؤکل

ایؤکل ما تحته قال نعم یؤکل اللحم والجوذاب و یرمی بالطحال لان الطحال فی حجاب لا یسیل منه فان کان الطحال
مثقوبا او مشقوقا فلا تأکل مما یسیل علیه الطحال شرح ضمیر مرفوع راجع بخبزست جوذاب بضم جیم و سکون واو و ذال
با نقطه و الف و باء یکنقطه طعامیست که در زیر کباب یا پختن بریان گذاشته شود برای اینکه آن چربی آن بخود کشد
خواه آن طعام نان باشد و خواه غیر آن باشد ماخوذ است از جذب بفتح جیم و سکون ذال با نقطه که مصدر باب ضرب است
بمعنی کشیدن باعتبار اینکه آن طعام چربی را بخود میکشد و بعضی اعتقاد اینست که مخصوص نان است و آن ظاهر تر شهید
در دروس است و صاحب جواهر اللغة گفت که الجوذاب کل شیء یا یطلق علیه من الحیوانات شیء حتی تشوی [illegible]
پس در زیر کباب را بخود میکشد و حجاب مبنی و زینت که سیخ بند الطحال را سوراخ کرده و خود شد را سوراخ نکرده و ضمیر یسیل
در لا یسیل راجع بطحال است و ضمیر منه راجع بحجاب است مثقوبا با ثاء سه نقطه و قاف و باء یکنقطه است مشقوقا بشین با نقطه و دو
قاف است یعنی عمار گفت که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از سپرزی که در حجابست یا پوست و در پایین آنست نان و آن
نان کشنده چربی بخود که آیا خورده میشود آنچه در پایین سپرزست امام گفت که آری خورده میشود گوشت و آن نان و بیرون انداخته
میشود سپرز زیرا که سپرز در غلافیست که روان نمیشود از آن غلاف پس اگر باشد سپرز سوراخ کرده شده یا شکافته شده
پاره مثلا پس مخور از آنچه روان میشود بر آن سپرز دوم اصل عن یونس عن رجل منهم علیهما السلم قال سئل عن [illegible]
[illegible] ذات علیها لحم الخنزیر قال ان تقدروا علی غسلها الیوکل وان لم یقدروا علی غسلها فلا تؤکل و قبل [illegible]
تنبت شرح یونس بن عبد الرحمن راوی امام موسی و امام رضا علیهما السلم است ضمیر قالا راجع بیونس است قبل کلام
یونس است و اشارتست باینکه در روایتی دیگر از ائمه علیهم السلم این حدیث هست تنور با تاء یکنقطه و دال با نقطه و راء بینقطه
و بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر یا باب تفعیل است تنبت نون و باء یکنقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر مضروب است یعنی روایتست از یونس از ائمه معصومین علیهم السلم گفت که امام پرسیده شد از [illegible]
آورده شود و دیگها که [illegible] امام گفت که اگر [illegible] شستن آن خورده میشود و اگر توانا
نشوند بر شستن آن خورده نمیشود و گفت شود که کاشته میشود [illegible] ماحاصل آن خورده شود باب شانزدهم
اصل باب طعام اهل الذمة و مواکلتهم و آنیتهم شرح الآنیة بهمزه و الف و کسر نون و تخفیف یاء دو نقطه در پایین
جمع اناء بکسر همزه و الف ممدوده ظرفهای آب [illegible] و مراد [illegible] است که استعمال آنها با رطوبت میباشد [illegible]
یعنی این باب بیان خوردن طعام یهود و نصاری و هم کاسه گی ایشان [illegible] ایشانست در این باب ده حدیث
اول اصل عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن طعام اهل الکتاب و ما یحل منه قال الحبوب

شرح روایتست از جماعة از امام جعفر صادق علیه السلم کفت که پرسیدم امام را از خوردن طعام یهود و نصاری و آنچه حلال
میشود از جملهٔ آن برای مسلمان امام کفت که دانه‌هاست مثل کندم و نخود و مانند آنها موافق این می‌آید در حدیث پنجم این
باب دوم اصل عن سماعة قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن طعام اهل الکتاب وما یحل منه قال الحبوب
شرح این ظاهرست از شرح سابق سوم اصل عن عیص بن القاسم قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن
مؤاکلة الیهودی والنصرانی والمجوسی فقال ان کان من طعامک وتوضأ فلا بأس به شرح ضمیر مستتر در کان راجع است
بطعام که مفهوم است از مؤاکله من برای تبعیض است طعامک عبارتست از آنچه حلالست برای مسلمان متنجس نشود بسبب
ملاقات مشرک مثل حبوب و مثل آن موضوع بود و در بعض نسخ بجای واو در و توضأ فاست و آن بیانیه است توضأ بصیغهٔ مضارع
مخاطب معلوم باب تفعل بحذف یک تاست الوضاءة پاکیزه بودن و مراد اینجا اجتناب از مایع متنجس بملاقات مشرکست
مثل اشربه و امثال آن که با طعامهای دیگر ممزوج میباشد یعنی روایتست از عیص بکسر عین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در
پایین و صاد بی نقطه ابن قاسم کفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از همکاسکی جهود و ترسا و کبر پس امام کفت که اکر باشد
از جملهٔ طعامی که حلالست برای تو و اجتناب کنی از متنجس پس نیست پروایی بآن چهارم اصل عن عیص بن
القاسم قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن قوم مسلمین یأکلون وحضرهم رجل مجوسی أیدعونه الی طعامهم
فقال اما انا فلا اؤاکل المجوسی واکره ان احرم علیکم شیئا تصنعونه فی بلادکم شرح روایتست از عیص بن قاسم
که او کفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از جمعی مسلمانان که طعام میخورند و حاضر شود نزد ایشان مردی کبر آیا بخوانند او را بسوی
طعام ایشان پس امام کفت که اما من پس همکاسکی نمیکنم کبر را و کراهت دارم اینکه حرام کنم چیزی را که میکنید آنرا در شهرهای
شما مراد اینست که آن جائزست بتفصیلی که مذکور شد در شرح حدیث سابق اما مکروه هست و من اجتناب از آن میکنم پنجم اصل
عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلم عن آنیة اهل الذمة والمجوس فقال لا تأکلوا فی آنیتهم ولا من طعامهم
الذی یطبخون ولا فی آنیتهم التی یشربون فیها الخمر شرح ولا فی آنیتهم یعنی ولا تشربوا فی آنیتهم است بقرینهٔ ما بعد
القرینه و کلا تأکلوا فی آنیتهم یعنی از این دو کونه شرب خمر بعضی از آن میسر نبود پس شاید که کلام حضرت پر هیز حکم داشته باشد
بر هر تقدیر در این کلام اشارتست باینکه آشامیدن آب در آنیهٔ ایشان که در آنها شرب خمر کرده اند مکروهست و این مبنی
بر اینست که آب قلیل بملاقات نجاست نجس نشود یعنی روایتست از محمد بن مسلم کفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را
از ظرفهای با طهارت یهود و نصاری و کبران پس کفت که طعام مخورید در ظرفهای با طهارت ایشان و نه از طعام ایشان که میپزند
و نه در ظرفهای ایشان که میخوردند در آنها آب یا آشامیدند در ظرفهای با طهارت ایشان که می آشامند در آنها خمر را ششم

اصل عن ابی الجارود قال سألت ابا جعفر علیه السلم عن قول الله عز وجل وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل
لهم فقال علیه السلم الحبوب والبقول شرح روایتست از ابو الجارود که کفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از قول الله عزوجل در سورهٔ
مائده که خوردنی جهودی که داده شده اند کتاب حلالست برای شما و خوردنی شما حلال باشد برای ایشان پس کفت امام علیه السلم
که دانه‌ها و تره‌هاست بیان این شده در کتاب الذبائح در شرح حدیث دوم باب دوم که باب ذبائح اهل الکتاب است هفتم
اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن موسی علیه السلم قال سألته عن مؤاکلة المجوسی فی قصعة واحدة وارقد معه علی فراش
واحد واصافحه قال لا شرح وارقد براء بی نقطه و قاف و دال بی نقطه بصیغهٔ مضارع متکلم معلوم باب نصر یقعد بودن از قعود است
بقرینهٔ عطف بر مواکله پس منصوب و مرفوع میتواند بود و روایت ثانی است امالی یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش
ابی الحسن امام موسی کاظم علیه السلم کفت که پرسیدم امام را از همکاسکی کبر در یک کاسه و از اینکه خوابم با او در یک خوابکاه و از اینکه مصافحه
کنم او را امام کفت که روا نیست هشتم اصل عن هارون بن خارجة قال قلت لابی عبد الله علیه السلم انی اخالط
المجوس فآکل من طعامهم فقال لا شرح روایتست از هارون بن خارجه بخاء با نقطه و کسر راء بی نقطه و جیم کفت که کفتم امام
جعفر صادق علیه السلم را که من دوستی کننده ام با شریک و در تجارت میشوم کبران را پس آیا بخورم از طعام ایشان پس امام کفت که نه نهم اصل
عن اسماعیل بن جابر قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ما تقول فی طعام اهل الکتاب فقال لا تأکله ثم سکت هنیئة
ثم قال لا تأکله ولا تترکه تقول انه حرام ولکن تترکه تنزها عنه ان فی آنیتهم الخمر ولحم الخنزیر شرح مراد بطعام اینجا حبوب
و بقول است که مذکور شد در حدیث پنجم این باب یا آنکه در ظروف اهل کتاب باشد لا دو جهار جائیست و میتواند بود که در سه
جای اول نا هی باشد بخلاف چهارم بقرینهٔ و لکن تترکه هنیئه بضم هاء و فتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه و کاف بجای
همزه یا باشد اندک زمانی تقول در دو جا بصیغهٔ مخاطب مرفوع است و حال ضمیر مستتر در لا تترکه است و حاصلش منع ملاقات
الا که حرام است و حل مشمول تقول است یعنی روایتست از اسمعیل بن جابر کفت که کفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چه میکویی
در خوردنی اهل کتاب پس امام کفت که مخور آنرا بعد از آن خاموش شد اندک زمانی بعد از آن کفت که مخور آنرا و
خاموش شد اندک زمانی بعد از آن کفت که مخور آنرا و ترک مکن آنرا و حال آنکه کویی که حرام است که آن حرام است و لیک
ترک بکن آنرا از روی پاکیزکی از آن بآنکه میباشد در ظرفهای ایشان شراب انکور و کوشت خوک میباشد دهم اصل
عن زکریا بن ابراهیم قال کنت نصرانیا فاسلمت فقلت لابی عبد الله علیه السلم ان اهل بیتی علی دین النصرانیة فاکون
معهم فی بیت واحد وآکل فی آنیتهم فقال لی علیه السلم أیأکلون لحم الخنزیر قلت لا قال لا بأس شرح مضمون این
کذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث یازدهم باب البر بالوالدین که باب شصت و نهم است مراد باهل [illegible]

حبوب و بقول است که مذکور شود در حدیث پنجم این باب و مراد با تیتهم ظرفهاییست که ایشان سقات آنها کرده‌اند با رطوبت اما خشک
شده و در کتاب الایمان والکفر ذکر شد ولا یسعوه است و بیان شد ترک ذکر حرمتی بوانیست که چون ظرف خشک شود بجس بیمکند
حبوب و بقول را بجاء نظرت تم زیرا که چرب آن سرایت میکند یعنی روایتست از زکریا بن ابرهیم گفت که بودم ترسا پس مسلمان شدم
پس گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که پدر و مادر و خانواده من بر دین ترسایی اند پس بیاشامم با ایشان در یک ظرف و بخورم از طعام
ایشان پس گفت مرا امام علیه السلام که آیا میخورند گوشت خوک را گفتم که نه دست نمی‌آورند و نه نمی‌آورند آن را امام گفت که نیست پروایی

باب هفتم اصل باب ذکر الباغی والعادی شرح این باب بیان باغی و عادی است که مذکورست در آیت
سوره بقره و در این باب یک حدیثست اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله
تبارک وتعالی فمن اضطر غیر باغ ولا عاد قال الباغی الذی یخرج علی الامام والعادی الذی یقطع الطریق لا یحل له المیتة
شرح در سوره بقره چنین است انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم
علیه ان الله غفور رحیم تفسیر باغی و عادی انچه اینجا تفسیر مناسب تر بود انچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث هشتم باب
صلوة الملاحین تا آخر که باب هشتادم است یعنی روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از کسی که ذکر کرد حدیث را از امام جعفر صادق
علیه السلام در قول الله تبارک وتعالی در سوره بقره که پس هر که بیچاره بحالی که غیر باغی و نه عادی باشد امام گفت که باغی کسی است
که خروج میکند بر امام حق و عادی کسی است که راهزنی میکند حلال نمیشود برای یکی از ایشان میته مثلا

باب هجدهم اصل باب اکل الطین شرح این باب بیان خوردن گل است و در این باب نه حدیثست اول اصل عن ابی
یحیی الواسطی عن رجل قال قال ابو عبد الله علیه السلام الطین حرام کله کلحم الخنزیر ومن اکله ثم مات فیه لم اصل علیه
الا طین القبر فان فیه شفاء من کل داء ومن اکله بشهوة لم یکن فیه شفاء شرح روایتست از ابو یحیی واسطی از مردی
گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گل حرام است همه آن مانند گوشت خوک و هر که خورده آن را بعد از آن مرده در آن یعنی که توبه
نکرده با یعنی که آن خورده سبب او است نماز نمیکنم بر او مگر گل قبر امام حسین علیه السلام چه بدرستی در آنست شفا از هر دردی و هر که
خورده آن را از روی خواهش نفس پس نیست شفا نشود برای او ودادن شفا پس آن نیز باو حرام است مثل سایر گلها دوم اصل عن
طلحة بن زید عن ابی عبد الله علیه السلام قال اکل الطین یورث النفاق شرح روایتست از طلحه بن زید بفتح زای با نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوردن گل باعث میشود نفاق را سوم اصل عن طلحة بن زید عن
ابی عبد الله علیه السلام ان علیا علیه السلام قال من انهمک فی اکل الطین فقد شرک فی دم نفسه شرح انهمک بصیغه
ماضی غایب معلوم باب انفعال است شرک از باب علم است یعنی روایتست از طلحه بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام که

علی

علی علیه السلام گفت که هر که حریص شد در خوردن گل پس تحقیق شریک شد با کسی که خون خود ریخت چهارم اصل عن هشام بن
سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل خلق آدم علیه السلام من الطین فحرم اکل الطین علی ذریته شرح
روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز وجل آفرید آدم علیه السلام را از گل پس حرام کرد خوردن
گل را بر نسل او پنجم اصل عن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قیل لامیر المؤمنین صلوات الله علیه فی رجل یاکل
الطین فنهاه فقال لا تاکله فان اکلته ومت کنت قد اعنت علی نفسک شرح قداح بفتح قاف و تشدید دال بی نقطه و حاء
بی نقطه یعنی تیر تراشنده [illegible] است یا یعنی تیر تراشنده تیر است یا یعنی میل دهنده [illegible] است و اسمش عبد الله
بن میمون است حمل با کل الطین نایب فاعل قیل است [illegible] بضم [illegible] و تشدید [illegible] و نقطه [illegible] باب
معلوم [illegible] باب نصر [illegible] است یعنی روایتست از قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفته شد امیر المؤمنین
صلوات الله علیه را در مردی که میخورد گل را پس نهی کرد او را پس گفت که مخور پس اگر خوردی آن را و مردی پس تحقیق
مدد کرده باشی [illegible] ششم اصل عن احمد بن محمد عن جده زیاد بن ابی زیاد عن ابی جعفر علیه السلام
قال ان التمنی عمل الوسوسة واکثر مصاید الشیطان اکل الطین وهو یورث السقم فی الجسد ویهیج الداء ومن اکل الطین
فضعف عن قوته التی کانت قبل ان یاکله وضعف عن العمل الذی کان یعمله قبل ان یاکله حوسب علی ما بین قوته وضعفه
وعذب علیه شرح التمنی [illegible] است [illegible] بیشتر [illegible]
[illegible] است [illegible] خوردن گل [illegible] که خوردن گل باعث نفاقست
[illegible] مصاید بفتح میم و صاد بی نقطه و کسر یاء دو نقطه [illegible] جمع مصید بکسر میم و سکون
صاد بی نقطه [illegible] و فتح یاء [illegible] شکار [illegible] است [illegible]
[illegible] بفتح میم [illegible] و سکون [illegible]
[illegible] باب تفعیل یا باب ضرب است یعنی
روایتست از احمد بن محمد از جدش زیاد بن ابی زیاد از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستی که آرزو کار وسوسه
شیطانست و بیشتر دامهای شیطان خوردن گل است و آن باعث میشود مرض در بدن [illegible] و هر که خورد گل را
پس سست شود از قوتی که بوده پیش از آنکه خورده باشد و سست شود از عبادتی که بود که میکرد آن را پیش از آنکه خورده گل را حساب
کرده میشود در روز قیامت بر تفاوت میان قوت او و سستی او و عذاب کرده میشود بر آن تفاوت هفتم اصل عن معمر بن
خلاد عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت له ما یروی الناس فی اکل الطین وکراهیته فقال انما ذاک المبلول وذاک المدر

شرح مامور و معطوف و منصوب است و عبارتست از حدیثی که در حرام بودن طین است و روی بصیغه مضارع غایب معلوم معتل العین
واوی و معتل اللام یائی از باب ضرب است و الاشبه اسم تفضیل است که اهیه بفتح کاف و تخفیف یاء دو نقطه در پایین مجرور است و ضمیر
راجع باکل الطین است و ذلک هو وجه مبتداست و مشار الیه آن طین است المدر بفتح میم و فتح دال بی نقطه و راء بی نقطه کلوخ
و مراد اینجا خاک خشک است و عطف طین در اصل بمعنی گل است و راوی خیال کرده بوده که خشک حرام نیست و امام علیه السلام
در جواب تعمیم کرده یعنی روایتست از معمر بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید میم مفتوحه و راء بی نقطه ابن خلاد بفتح خاء با نقطه
و تشدید لام و دال بی نقطه از امام رضا علیه السلام گفت که گفتم امام را که آنچه روایت میکنند مردمان در خوردن گل و ناخوش شمردن
آنست پس امام گفت که جز این نیست که آن طین ترک کرده شده است و آن طین خاک خشک است مقصود اینست که مراد
بطین در آن روایت عموم مشترک میان تر و خشک است و بخصوص تر نیست هشتم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اکل الطین فمات فقد اعان علی نفسه شرح روایتست از سکونی
بفتح سین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که خورد گل را پس مرد پس تحقیق مدد کرده
کشنده خود را بر کشتن خود نهم اصل عن سعد بن سعد قال سألت ابا الحسن علیه السلام عن الطین فقال اکل الطین
حرام مثل المیتة و الدم و لحم الخنزیر الا طین الحائر فان فیه شفاء من کل داء و امنا من کل خوف شرح الحائر بحاء بی نقطه و الف
و کسر همزه و راء بی نقطه موضع قبر امام حسین علیه السلام از هر جانب هفتاد ذراع و اشرف آن از هر جانب بیست و پنج ذراع است چنانچه گذشت
در کتاب الحج در شرح حدیث پنجم و ششم آخر ابواب یعنی روایتست از سعد بن سعد گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را از گل پس گفت
که خوردن گل حرام است مانند مردار و خون و گوشت خوک مگر گل موضع قبر امام حسین علیه السلام چه بدرستی که در آنست شفا از هر دردی
و ایمنی از هر بیمی

فی الحسین علیه السلام

باب نوزدهم اصل باب الاکل و الشرب فی آنیة الذهب و الفضة شرح این باب بیان خوردن
و آشامیدن در ظرفهای زر و سیم است و در این باب هفت حدیث است اول اصل عن داود بن سرحان عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لا تأکل فی آنیة الذهب و الفضة شرح روایتست از داود بن سرحان بکسر سین بی نقطه و سکون راء بی نقطه از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که مخور در ظرفهای زر و سیم دوم اصل عن محمد بن اسماعیل بن بزیع قال سألت ابا الحسن
الرضا علیه السلام عن آنیة الذهب و الفضة فکرههما فقلت قد روی بعض اصحابنا انه کان لابی الحسن علیه السلام مرآة
ملبسة فضة فقال لا و الحمد لله انما کانت لها حلقة من فضة و هی عندی ثم قال ان العباس حین عذر عمل له قضیب
ملبس من فضة من نحو ما یعمل للصبیان تکون فضته نحوا من عشرة دراهم فامر به ابو الحسن علیه السلام فکسر شرح کرههما
از باب تفعیل یا باب علم است مرآة بکسر میم و سکون راء بی نقطه و همزه و الف مرفوع است ملبسة بصیغه اسم مفعول باب افعال

نقشه

نقشه منصوب و مفعول دوم ملبسة است عباس پسر امام موسی کاظم علیه السلام است و معارض او امام رضا علیه السلام گذشت
در کتاب الحجة در حدیث یازدهم باب الاشارة و النص علی ابی الحسن الرضا علیه السلام که باب هفتاد دوم است عذر بعین
بی نقطه و ذال با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول از باب ضرب است و مجهول باب سمع است القضیب بفتح قاف
و کسر ضاد با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه چوب دستی درم مسکوکی است از نقره که هم وزن چهل و هشت دانه
جو میانه است یعنی روایتست از محمد بن اسماعیل بن بزیع بفتح باء یک نقطه و کسر زای با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین
بی نقطه گفت که پرسیدم ابو الحسن امام رضا علیه السلام را از ظرفهای زر و سیم پس ناخوش شمرد آنها را پس گفتم تحقیق روایت کرده بعض
یاران ما اینکه آنچه بود برای امام موسی کاظم علیه السلام آینه که پوشانیده شده بود سیم پس امام گفت که نه و الحمد لله جز این
نیست که بود آن آینه را حلقه از سیم و آن آینه نزد منست بعد از آن امام گفت که بدرستی که عباس در وقتی که ختنه کرده شد ساخته شد
برای او چوب دستی که پوشانیده شده بود از سیم از جنس آنچه ساخته میشود برای کودکان میباشد سیم آن نزدیک بوزن ده درم
پس امر کرد بآن چوب دستی امام موسی کاظم علیه السلام پس شکسته شد سوم اصل عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا
تأکل فی آنیة من فضة و لا فی آنیة مفضضة شرح مفضضة بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است بمعنی بسیم گرفته شده خواه
بآن دور و خواه بغیر آن یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مخور در ظرفهای که از سیم است و نه در ظرفهای که بسیم
گرفته شده است چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام انه نهی عن آنیة الذهب و الفضة شرح نهی بصیغه معلوم
و مجهول میتواند بود و بنابر دوم ضمیر انه برای شأن است و در هر تقدیر نهی عبارت ساختن و استعمال و هر دو میتواند بود یعنی روایتست از
محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام اینکه او نهی کرد از ظرفهای زر و سیم پنجم اصل عن بریدة عن ابی عبد الله علیه السلام انه کره الشرب
فی الفضة و فی القدح المفضض و کذلک ان یدهن فی مدهن مفضض و المشط کذلک شرح قدح بفتح قاف و فتح دال بی نقطه و
حاء بی نقطه است و هو ظرف شرب و دال بی نقطه که در روغن منقلب از تاست بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعالست و کرفت باب
ما علت المدهن بضم میم و سکون دال و ضم هاء جای که در روغن مشط بفتح و ضم و کسر میم و سکون شین با نقطه و تخفیف طاء بی نقطه
و فتح میم و کسر شین و تخفیف طاء و بضم میم و ضم شین و تخفیف و تشدید طاء است یعنی روایتست از بریده بضم باء یک نقطه
و فتح راء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او ناخوش شمرد آشامیدن را در ظرف سیم و در کاسه چوبین بسیم گرفته شده و همچنانکه
روغن بخود مالیده شود در روغن دانی که بسیم گرفته شده باشد و شانه همچنانست ششم اصل عن عمرو بن ابی
المقدام قال رأیت ابا عبد الله علیه السلام قد اتی بقدح من ماء فیه ضبة من فضة فرأیته ینزعها باسنانه شرح
اتی بصیغه مجهول باب ضرب است با باء یک نقطه ضبة بفتح ضاد با نقطه و تشدید باء یک نقطه آهن پاره که بر

ده روماشوان کرفته میشود نیز معها جون وزای بانقطه رمین بنقطه از باب ضرب است یعنی روایتست از عمرو بن ابی المقدام
بکسر میم و سکون قاف کفت که دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که تحقیق آورده شد نزد او کاسه چوبینی از آبی که در آن بود حلقهٔ
حلقه از سیم پس دیدم او را که میکند آن حلقه را با دندانهای خود هفتم اصل عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ آنِيَةُ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ مَتَاعُ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ شرح روایتست از موسی بن بکر از ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام
کفت که ظرفهای زر و سیم بهره جمعیست که یقین بوجود قیامت ندارند باب پنجم اصل بَابُ كَرَاهِيَةِ الْأَكْلِ
عَلَى مَائِدَةٍ يُشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ شرح این باب بیان ناخوش شمردن خوردنست بر سفره که آشامیده میشود بر آن شراب انکور مثلا و درین
باب دو حدیثست اول اصل عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ كُنَّا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْحِيرَةِ حِينَ قَدِمَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ
فَخَتَنَ بَعْضُ الْقُوَّادِ ابْنًا لَهُ وَصَنَعَ طَعَامًا وَدَعَا النَّاسَ وَكَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَنْ دُعِيَ فَبَيْنَا هُوَ عَلَى الْمَائِدَةِ يَأْكُلُ وَمَعَهُ عِدَّةٌ عَلَى
الْمَائِدَةِ فَاسْتَسْقَى رَجُلٌ مِنْهُمْ مَاءً فَأُتِيَ بِقَدَحٍ فِيهِ شَرَابٌ لَهُمْ شرح حیره بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه
شهریست نزدیک کوفه قدم بفتح قاف ماضی غایب معلوم باب علم است و تقدیم این بمعنی تخفیف معنوی دو است القواد بضم قاف و تشدید
واو و دال بی نقطه جمع قائد سرداران لشکر که لشکر کشانند ختنا بالف اشباع تنحه منانست محلا با در نا ستسقی از نزا دق کاسات بجاده
یعنی روایتست از هارون بن جهم بفتح جیم و سکون ها کفت که بودیم با امام جعفر صادق علیه السلام در حیره در وقتی که آمد بدرآن شهر منصور
دوانیقی پس ختنه کرد بعض لشکرکشان پسری که از او بود و ساخت طعامی را و خواند مردم را و بود امام امام جعفر صادق علیه السلام
در جمعی که خوانده شده بودند پس میان آنکه امام بر سفره طعام میخورد با او بودند جمعی بر سر سفره طلب آب نمود یکی از مردان
آورده شد از برای او قدحی که در آن بود شرابی مست کننده از ایشان را است اصل فَلَمَّا أَنْ صَارَ الْقَدَحُ فِي يَدِ الرَّجُلِ قَامَ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَائِدَةِ فَسُئِلَ عَنْ قِيَامِهِ فَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَلْعُونٌ مَنْ جَلَسَ عَلَى مَائِدَةٍ يُشْرَبُ
عَلَيْهَا الْخَمْرُ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ جَلَسَ طَائِعًا عَلَى مَائِدَةٍ يُشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ شرح ان بفتح همزه و سکون نون
زائده است برای تاکید اتصال جواب لما بمدخول لما یعنی پس هنگامی که کردید آن قدح در دست آن مرد برخاست امام
جعفر صادق علیه السلام از سر سفره پس پرسیده شد از وجه برخاستن او پس کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ملعونست
کسی که نشست بر سر سفره که آشامیده میشود بر آن سفره شراب انکور مثلا و در روایتی دیگر غیر روایت هارون بن جهم اینست
که ملعونست ملعونست کسی که نشست برضا بر سر سفره که آشامیده میشود بر آن شراب انکور مثلا دوم اصل عَنْ جَرَّاحٍ
الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَأْكُلْ عَلَى
مَائِدَةٍ يُشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ شرح مداین بفتح میم و دال بی نقطه و کسر همزه شهریست نزدیک بغداد فلا یاکل بصیغه نهی

میتوانو بود

میتوانو بود یعنی روایتست از جراح بفتح جیم و تشدید راء بی نقطه و حاء بی نقطه مداینی از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که کفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که باشد که کرویده باشد بخدای تعالی و بروز آخر که روز حسابست پس باید که طعام نخورد بر سر سفره که آشامیده
میشود بر آن شراب انکور مثلا باب بیست و ششم اصل بَابُ كَرَاهِيَةِ كَثْرَةِ الْأَكْلِ شرح این باب بیان ناخوش
شمردن بسیاری خوردنست و درین باب یازده حدیثست اول اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُعْمَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي كَلَامٍ لَهُ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي سُمْنَةٌ يَأْكُلُ الْمُؤْمِنُ فِي مِعًى وَاحِدٍ وَيَأْكُلُ الْكَافِرُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ شرح عمرو بن نعمه از
راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است السمنة بضم سین بی نقطه و سکون میم و نون آنچه باعث فربهی شود
مثل بسیار خوردن ابن اثیر در نهایه کفته که فیه یکون فی آخر الزمان قوم یتسمنون ای یتکثرون بما لیس فیهم
من الشرف وقیل اراد جمعهم الاموال وقیل یحبون التوسع فی الماکل والمشرب وهی اسباب السمن ومنه الحدیث الآخر ویظهر فیهم
السمن وفیه ویل للمسمنات یوم القیامة من فترة فی العظام ای اللاتی یستعملن السمنة وهو دواء یتسمن به النساء و در بعض نسخ بعد میم
است و بنابراین بفتح سین و تخفیف نون و بضم سین و تشدید نون میتواند بود و بنابر اول مراد سال قحط است و بنابر دوم مراد طریقت
زشت است مثل [illegible] معی بکسر میم و تخفیف عین بی نقطه و الف مقصوره منقلبه از یاء و بفتح میم و سکون عین
و یاء روده و الامعاء بفتح همزه و الف ممدوده روده ها است که مراد این باشد که آنچه در یک روده مؤمن قرار میگیرد در یک روده
زانچه در روده کافر قرار میگیرد نکنجد مکرر در هفت روده و کثرت اکل معروف مشهورست و ابن اثیر در نهایه کفته که فیه المؤمن
یاکل فی معی واحد والکافر یاکل فی سبعة امعاء هذا مثل ضرب للمؤمن وزهده فی الدنیا والکافر وحرصه علیها ولیس معناه کثرة الاکل
دون الاتساع فی الدنیا ولهذا قیل الرغب شوم لانه یحمل صاحبه علی اقتحام النار وقیل هو تخصیص للمؤمن وتحامی ما یجره
الشبع من القسوة وطاعة الشهوة ووصف الکافر بکثرة الاکل اغلاظ علی المؤمن وتاکید لما رسم له وقیل هو خاص فی رجل
بعینه کان یاکل کثیرا فاسلم فقل اکله یعنی روایتست از عمرو بن نعمه بسند که حدیث را بسوی امامی که روایت از اوست
امام کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله در سخنی از او که زود پیدا شود بعد از من سمنه یعنی فربهیات این میخورد
مؤمن در یک روده و میخورد کافر در هفت روده دوم اصل عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
كَثْرَةُ الْأَكْلِ مَكْرُوهٌ شرح این ظاهرست سوم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِئْسَ الْعَوْنُ عَلَى الدِّينِ قَلْبٌ نَخِيبٌ وَبَطْنٌ رَغِيبٌ وَنَعْظٌ شَدِيدٌ شرح العون بفتح عین بی نقطه
و سکون واو مددکار و یاری و تعدی بعلی شود مراد مددکار دین است و نخیب که ضعیف است نخیب بفتح نون
و فتح و کسر خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه ضعیف دل بی جرات و نخیب بمعنی انکه جرات منزل و دز

کنز ازار او وابن اثیر در نهایه گفته که در فی حدیث ابی الدرداء بئس العون علی الدین قلب نخیب وبطن رغیب النخیب
الجبان الذی لا فؤاد له وقیل الفاسد الفعل الرغیب بفتح را بی نقطه وکسر غین با نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین و باء
یک نقطه فراخ ومراد اینجا عادت کرده بسیار خوردن است الفظ بفتح نون وکسر وسکون عین بی نقطه وظاء با نقطه [illegible]
یعنی روایتست از سکونی بفتح سین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که بد مرد بیست
[illegible] از بدین اسلام [illegible] چهارم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال
قال لی یا ابا محمد ان البطن لیطغی من اکله واقرب ما یکون العبد من الله جل وعز اذا خف بطنه وابغض ما یکون العبد
الی الله جل وعز اذا امتلأ بطنه شرح لیطغی بفتح لام وطاء بی نقطه وغین با نقطه والف از باب منع است اقرب [illegible] منصوب
[illegible] ما بودن [illegible] است [illegible] معطوف والبطن است [illegible] مضاف الیه است [illegible]
من مع اقرب است [illegible] تفضیلیه نیست [illegible] افعل التفضیل اینجا مضاف است [illegible] است یعنی رقت [illegible] است
[illegible] معطوف [illegible] است [illegible] مضاف [illegible] است [illegible] مستعمل [illegible]
یعنی روایتست از ابو بصیر که کنیت دیگر او ابو محمد است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام گفت مرا که ای ابو محمد [illegible]
شکم [illegible] سرکشی میکند از خوردن [illegible] نسبت بالله [illegible] که [illegible]
بنده بسوی الله جل وعز [illegible] است که [illegible] پنجم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
ابو ذر رحمه الله علیه قال رسول الله صلی الله علیه وآله اطولکم جشاء فی الدنیا اطولکم جوعا فی الآخرة او قال یوم القیمة شرح
جشاء بضم جیم [illegible] بتخفیف شین [illegible] والف ممدوده منصوب [illegible] است [illegible] سکونی است [illegible]
[illegible] یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت ابو ذر رحمه الله علیه که گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله که [illegible] اعتبار [illegible] دنیا [illegible] امام گفت [illegible]
ششم اصل وباسناده عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا اجتمعت [illegible]
جشاء کم الی السماء شرح [illegible] روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
که چون [illegible] بسوی آسمان مراد اینست که [illegible] است هفتم اصل عن عبد الله
بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال الاکل علی الشبع یورث البرص شرح روایتست از عبد الله بن سنان که گفت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که [illegible] هشتم اصل عن ابن سنان عن ذکره عن
ابی عبد الله علیه السلام قال کل داء من التخمة ما خلا الحمی فانها ترد ورودا شرح التخمة بضم تاء دو نقطه در بالا [illegible]

وعم

وفتح وسکون خاء با نقطه امتلاء معده از طعام یعنی روایتست از ابن سنان از کسی که ذکر کرده حدیث را از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که [illegible] است [illegible] که [illegible] وارد میشود [illegible]
مثل [illegible] نهم اصل عن صالح النیلی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل یبغض کثرة الاکل وقال
ابو عبد الله علیه السلام لیس لابن آدم بد من اکلة یقیم بها صلبه فاذا اکل احدکم طعاما فلیجعل ثلث بطنه للطعام وثلث
بطنه للشراب وثلثه للنفس ولا تسمنوا تسمن الخنازیر للذبح شرح [illegible] بکسر نون وسکون یاء دو نقطه در پایین [illegible]
از کوفه [illegible] میان بغداد وواسط [illegible] از باب انفعال [illegible] بکسر همزه وسکون [illegible] مصدر [illegible] است [illegible]
از باب افعال است لا تسمنوا بصیغه نهی از باب تفعل است لام در للذبح لام عاقبت است مثل لدوا للموت ذبح بفتح ذال
با نقطه است یعنی روایتست از صالح نیلی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که الله عز وجل دشمن میدارد [illegible]
خوردن را وگفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست برای [illegible] آدم چاره از [illegible] خوردن [illegible] است [illegible]
خود را پس چون خورد [illegible] باید که گرداند ثلث شکم خود را برای [illegible] وثلث شکم خود را برای آب
وثلث او را برای نفس کشیدن [illegible] دهم اصل عن ابی عبیدة عن ابی جعفر
علیه السلام قال اذا شبع البطن طغی شرح شبع بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است طغی بصیغه ماضی غایب معلوم باب
منع است یعنی روایتست از ابو عبیده [illegible] از امام محمد باقر علیه السلام گفت که چون سیر شود شکم سرکشی میکند یازدهم
اصل عن ابی الجارود قال قال ابو جعفر علیه السلام ما من شیء ابغض الی الله عز وجل من بطن مملوء شرح ما
[illegible] است [illegible] است [illegible] یعنی روایتست از ابو الجارود
[illegible] گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که نیست هیچ چیزی [illegible] بسوی الله عز وجل از
شکم [illegible] کرده شود [illegible] از طعام باب [illegible] دوم شرح باب من مشی الی طعام لم یدع الیه
شرح مشی بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است لم یدع بصیغه مضارع غایب مجهول معتل اللام باب نصر است
طعام است یعنی این باب بیان کسی است که رفت بسوی طعامی که خوانده نشده [illegible] در این باب [illegible] حدیث است اول اصل
عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دعی احدکم الی طعام فلا یستتبعن ولده فانه ان فعل ذلک اکل حراما ودخل
غاصبا شرح دعی بصیغه ماضی مجهول باب نصر است فلا یستتبعن [illegible] دو نقطه در بالا [illegible] بصیغه نهی
مضارع غایب معلوم باب استفعال موکد بنون ثقیله یا خفیفه است یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون خوانده شود یکی از شما بسوی طعامی پس باید که [illegible] البته [illegible] که [illegible]

بخورد حرام را و داخل میشود در آتش نمی‌نشست بر جای بیرون دوم اصل عن الحسين بن احمد المنقری عن
خاله قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من اكل طعاما لم يدع اليه فانما اكل قطعة من النار شرح منقری بكسر میم
و سکون نون و فتح قاف و راء بی‌نقطه بود طایفه ایست از بنی تمیم قطعه بکسر قاف و سکون طاء بی‌نقطه است یعنی روایت
از حسین بن احمد منقری از خالوی او گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که خورد طعامی را که خوانده نشود
بسوی آن پس جز این نیست که خورده پاره از آتش جهنم را باب […] پنجم و سوم اصل باب الاكل متكئا
شرح الاكل مجرور و الف و کسر کاف بصیغه اسم فاعل باب نصر […] متكئا بضم میم و تشدید تاء دو نقطه در بالای مفتوحه
که اولش منقلب از واو است و کسر کاف و همزه بصیغه اسم فاعل معتل الفاء واوی و مهموز اللام باب افتعال حال از فاعل الاكل است
[…] یعنی […] الاكل است الاتكاء تکیه کردن بجای خسته شدن از طول […] و میتواند بود که الاكل بفتح همزه و سکون کاف مصدر
باشد و متكئا بفتح کاف مصدر میمی یا ظرف زمان باشد یعنی این باب بیان کیفیت که طعام خورده شود حالی که تکیه کرده است
در اجتناب و ممنوعیت اول اصل عن زيد الشحام عن ابي عبد الله عليه السلام قال ما اكل رسول الله صلى الله عليه
و آله متكئا منذ بعثه الله عز و جل الى ان قبضه و كان ياكل اكلة العبد و يجلس جلسة العبد قلت و لم ذلك قال تواضعا
لله عز و جل شرح متكئا بیان شده در شرح عنوان این باب ابن اثیر در نهایه گفته که فيه لا آكل متكئا المتكئ في العربية كل من
استوى قاعدا على وطاء متمكنا و العامة لا تعرف المتكئ الا من مال في قعوده معتمدا على احد شقيه و التاء فيه بدل من الواو
و اصله من الوكاء و هو ما يشد به الكيس و غيره كانه اوكا مقعدته و شدها بالقعود على الوطاء الذي تحته و معنى الحديث اني
اذا اكلت لم اقعد متمكنا فعل من يريد الاستكثار منه و لكن آكل بلغة فيكون قعودي له مستوفزا و من حمل الاتكاء على الميل الى احد
الشقين تاوله على مذهب الطب فانه لا ينحدر في مجاري الطعام سهلا و لا يسيغه هنيئا و ربما تاذى به و صاحب قاموس
گفته که و قوله صلى الله عليه و آله و سلم اما انا فلا آكل متكئا اى جالسا جلوس المتمكن المتربع و نحوه من الهيئات المستوجبة لكثرة
الاكل بل كان جلوسه للاكل مستوفزا مقعيا غير متربع و لا متمكن و ليس المراد الميل على شق كما يظنه عوام الطلبة منذ بضم میم و سکون
نون و ذال بانقطه مبنی بر ضم است و اسم است و ظرف زمانست بمعنی ابتداء وقت و منصوب است محلا و مضافست
بجمله بعثه بباء یکنقطه و عین بی‌نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است و این اشارتست بانکه پیش
از رسالت کاهی تکیه میبوده و شاید که در شریعت عیسی علیه السلام منع از آن واقع نشده باشد ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است
و مصدر نایب ظرف زمانست قبضه بقاف و باء یکنقطه و ضاد بانقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است الاكلة بکسر
همزه و سکون کاف مصدر برای نوع است و منصوب و مفعول مطلق است و مضافست و روایت قیاس است جلسة تواضعا

منقول

منقول له است و تعلیل مقررست تقول و کان یاکل تا آخر یعنی روایت از زید شحام از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که نخورد رسول الله صلى الله عليه و آله در حالی که تکیه کرده باشد در ابتدای وقتی که رسول کرد او را الله عز و جل تا وقتی
که گرفت او را از دنیا و بود که میخورد در روش خوردن بنده و مینشست در روش نشستن بنده گفتم که چرا است آن امام گفت
که بسبب فروتنی برای الله عز و جل دوم اصل عن الحسن الصيقل قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول مرت
امراة بذية برسول الله صلى الله عليه و آله و هو ياكل و هو جالس على الحضيض فقالت يا محمد انك لتاكل اكل
العبد و تجلس جلوسه فقال لها رسول الله صلى الله عليه و آله اى عبد اعبد منى قالت فناولني لقمة
من طعامك فناولها فقالت لا و الله الا الذي في فيك فاخرج رسول الله صلى الله عليه و آله اللقمة من فيه
فناولها فاكلتها قال ابو عبد الله عليه السلام فما اصابها داء حتى فارقت الدنيا شرح صیقل بفتح صاد بی‌نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و فتح قاف است البذية بفتح باء یکنقطه و کسر ذال با نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین که در اصل منقلب
از واو است زنی که درشت سخن باشد ماخوذ است از بذاء بفتح باء و تخفیف ذال با نقطه و الف ممدوده مصدر معتل اللام
واوی باب نصر یعنی درشت گفتن الحضيض بفتح حاء بی‌نقطه و کسر ضاد با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه
دیگر پایین و مراد اینجا اینست که بر بالای مسندی نبود و مانند آن بر زمین نشسته بود و مراد اینست که روی بساط نبود [illegible]
برای تقریبست زیرا که [illegible] بدانکه فاخرج تا آخر اینست که حرام
باشد برکسی خوردن آنچه آلوده بآب دهن دیگریست در جای آب دهن خود چیزی که در بیرون دهن باشد اگر چه میتواند برد
که آب دهن رسول الله صلى الله عليه و آله مستثنی باشد و الله اعلم یعنی روایت از حسن صیقل گفت که شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که گذشت زنی درشت سخن بر رسول الله صلى الله عليه و آله در حالی که او چیزی میخورد
و او نشسته بود بر پایین پس گفت که ای محمد بدرستی که تو هر آینه میخوری خوردن بنده و مینشینی نشستن بنده پس گفت
او را رسول الله صلى الله عليه و آله که چه بنده که بنده تر است از من زن گفت که پس بده مرا لقمه از طعام
تو پس داد او را پس زن گفت که نه بخدا قسم مگر آنکه در دهن تست پس بیرون آورد رسول الله صلى الله عليه
و آله لقمه را از دهن خود پس داد او را پس زن خورد آن لقمه را گفت امام جعفر صادق علیه السلام که پس نرسید آن زن را دردی
تا آنکه جدا شد از دنیا سوم اصل عن هارون بن خارجة عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله
عليه و آله ياكل اكل العبد و يجلس جلسة العبد و يعلم انه عبد شرح یعلم بصیغه مضارع غائب معلوم باب علم است
یعنی روایت از هارون بن خارجه بخاء با نقطه و کسر راء بی‌نقطه و جیم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله

صلی الله علیه وآله چیزی خورده در حالی نشسته بود و بنشست روش نشستن بنده را اظهار میکرد اینرا که او بنده ایست **چهارم اصل**
عن سماعة قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يأكل متكئا فقال لا ولا منبطحا **شرح** يأكل بتقدير استفهام است
منبطحا بمیم مضمومه و با یکنقطه و طای بی نقطه و حای بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب انفعال بر رو افتاده **یعنی** روایتست از سماعه گفت که
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که آیا چیزی بخورد در حالی که تکیه کرده باشد پس گفت که نه و نه در حالی که بر رو افتاده باشد
پنجم اصل عن الفضيل بن يسار قال كان عباد البصري عند أبي عبد الله عليه السلام يأكل فوضع أبو عبد الله عليه السلام
يده على الأرض فقال له عباد أصلحك الله أما تعلم أن رسول الله صلى الله عليه وآله نهى عن هذا فرفع يده فأكل
ثم أعادها أيضا فقال له أيضا فرفعها ثم أكل فأعادها فقال له عباد أيضا فقال أبو عبد الله عليه السلام لا والله ما
نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن هذا قط **شرح** عباد بفتح عین بی نقطه و تشدید با یکنقطه و دال بی نقطه
صهیب از علما است بصری بکسر با یکنقطه است **یعنی** روایتست از فضیل بضم فا و فتح ضاد با نقطه ابن یسار بفتح
یا دو نقطه در پایین و تخفیف سین بی نقطه گفت که بود عباد بصری نزد امام جعفر صادق علیه السلام چیزی میخورد پس گذاشت
امام جعفر صادق علیه السلام دست خود را بر زمین پس گفت او را عباد که نیکو گرداند ترا الله تعالی آیا نمیدانی اینرا که رسول الله
صلی الله علیه وآله نهی کرده از این پس امام برداشت دست خود را بعد از آن و کرد اینرا دست خود را نیز پس عباد گفت
او را نیز پس امام برداشت دست خود را بعد از آن خورد پس امام واگردانید دست خود را پس گفت او را عباد نیز پس
گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بخدا قسم که نهی نکرده رسول الله صلی الله علیه وآله از این هرگز مراد اینست که گذاشتن
دست بر زمین نوعی از فروتنی است و آنچه نهی شده است تکیه روش متکبران است و از این ظاهر میشود که برداشتن دست
برای این بود که [illegible] **ششم اصل** عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال كان
رسول الله صلى الله عليه وآله يأكل أكل العبد ويجلس جلسة العبد وكان عليه السلام يأكل على الحضيض وينام على الحضيض
شرح این ظاهرست از شرح حدیث اول و دوم این باب **هفتم اصل** عن أبي خديجة قال سأل بشير الدهان
أبا عبد الله عليه السلام وأنا حاضر فقال هل كان رسول الله صلى الله عليه وآله يأكل متكئا على يمينه وعلى يساره فقال
ما كان رسول الله صلى الله عليه وآله يأكل متكئا على يمينه ولا على يساره ولكن كان يجلس جلسة العبد قلت ولم
ذلك قال تواضعا لله عز وجل **شرح** بشیر بفتح با یکنقطه و کسر شین با نقطه است دهان بفتح دال بی نقطه و تشدید ها
است [illegible] پس این حدیث [illegible] **یعنی** روایتست
از ابو خدیجه گفت که پرسید بشیر دهان از امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که من حاضر بودم [illegible] گفت

کیا بود

کرد آیا بود رسول الله صلی الله علیه وآله که چیزی خورد در حالی که تکیه کرده باشد بر پهلوی راست خود و بر پهلوی چپ خود پس
امام گفت که نبود رسول الله صلی الله علیه وآله که چیزی خورد در حالی که تکیه کرده باشد بر پهلوی راست خود و نه بر پهلوی
چپ خود ولیکن بود که مینشست روش نشستن بنده گفتم که چرا است آن امام گفت که بسبب فروتنی برای الله عز وجل
هشتم اصل عن معلى بن خنيس قال قال أبو عبد الله عليه السلام ما أكل نبي الله صلى الله عليه وآله وهو متكئ
منذ بعثه الله عز وجل وكان يكره أن يتشبه بالملوك ونحن لا نستطيع أن نفعل **شرح** معلی بضم میم و فتح عین بی نقطه
و تشدید لام و الف است خنیس بضم خاء با نقطه و فتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه است
یکره بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است لا نستطیع بطاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه بصیغه مضارع
متکلم مع الغیر معلوم باب استفعال است الاستطاعه وسعت و [illegible] ان بفتح همزه و سکون نون است نفعل بفاء و عین
بی نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب منع است و مقصود اینست که ما مثل او سلوک نمیتوانیم کرد بسبب تقیه زیرا که
خلفای ضلالت آن سلوک را حمل بر سالوسی و اراده خروج و اثبات [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله میکنند
یعنی روایتست از معلی بن خنیس گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نخورد رسول الله صلی الله علیه وآله در حالی که او
تکیه کرده باشد از ابتدای زمانی که رسول کرد او را الله عز وجل و بود که ناخوش میداشت اینرا که مانند شود پادشاهان
دنیا در نشست و خاست و ما استطاعت نداریم اینرا که کنیم آن سلوک را مراد اینست که ما که اهل بیتیم بسبب تقیه
نهم اصل عن الحلبي بن أبي شعبة قال أخبرني أبي أنه رأى أبا عبد الله عليه السلام كان يأكل متربعا
قال ورأيت أبا عبد الله عليه السلام يأكل متكئا قال وقال ما أكل رسول الله صلى الله عليه وآله وهو متكئ قط **شرح** اسم
حلبی عبید الله بن علی بن ابی شعبه بضم شین با نقطه و سکون عین بی نقطه و با یکنقطه است پس ابو شعبه جد حلبی است
ضمیر قال در اول و دوم و سوم راجع بحلبی است و در چهارم راجع بامام جعفر صادق علیه السلام المتربع بتاء دو نقطه و با یکنقطه و عین
بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل چهار زانو نشسته یعنی دور کند دو زانوی خود از یکدیگر در وقت نشستن بطوری
که در میان آنها دو زانوی دیگر گنجد برای اینکه سرین او بر زمین باشد پس گویا که چهار زانو دارد و دو تا را پیش کرده
یعنی روایتست از حلبی ابن ابی شعبه گفت که خبر داد مرا پدرم اینکه امام جعفر صادق علیه السلام بود که چیزی میخورد
در حالی که چهار زانو نشسته بود حلبی گفت که دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که چیزی میخورد در حالی که تکیه کرده بود حلبی
گفت که امام گفت که چیزی نخورده رسول الله صلی الله علیه وآله در حالی که او تکیه کرده باشد هرگز مراد اینست که تکیه کردن
من بسبب تقیه است چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق **دهم اصل** عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام

قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا جَلَسَ أَحَدُكُمْ عَلَى الطَّعَامِ فَلْيَجْلِسْ جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَلَا يَضَعَنَّ
أَحَدُكُمْ إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى وَيَتَرَبَّعْ فَإِنَّهَا جِلْسَةٌ يُبْغِضُهَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَيُبْغِضُ صَاحِبَهَا شرح لا يضعن بضاد
با نقطه مفتوحه وعين بی نقطه مفتوحه ونون تاکید ثقیله یا خفیفه بصیغه نهی مضارع غایب معلوم معتل الفاء واوی
باب منع است ویتربع براء بی نقطه وبا یکنقطه وعین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل منصوب است
بتقدیر ان نظیر لا تأکل السمک وتشرب اللبن ومراد اینست که میان تربع ووضع یکپا بر بالای دیگری بغایت منهی
عنه است وباید احتراز نمود از تربع بی وضع یکپا بر دیگری واز وضع یکپا بر دیگری بی تربع چنانچه گاهی در وقت نشستن
در نماز میباشد مثل آنچه گذشت در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب افتتاح الصلوة تا آخر که باب بیستم است
که ثم تقعد علی فخذک الایسر وتضع ظاهر قدمک الایمن علی بطن قدمک الایسر ودر بعض نسخ ولا یتربع بحرف نفی است
وآن از غلط کاتبان است یبغض هر دو جا از باب افعال است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله که چون نشست یکی از دو پای خود را بر بالای دیگری وچهار زانو ننشیند چه بدرستی
که آن نوعی است از نشستن که دشمن میدارد آن را الله عز وجل ودشمن میدارد صاحب آن را باب بیست وچهارم
اصل باب الاکل بالیسار شرح الاکل بفتح همزه وسکون کاف یا بضم همزه والف وکسر کاف است الیسار بفتح یاء دو نقطه
در پایین وتخفیف سین بی نقطه است چپ وترک علامت تأنیث برای اینست که در اصل مصدر باب ضرب است
بمعنی سهولت وکسر یاء جایز است بموافقت شمال یعنی این باب بیان خوردن بدست چپ است ودر این باب
سه حدیث است اول اصل عَنْ جَرَّاحٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَرِهَ لِلرَّجُلِ أَنْ يَأْكُلَ أَوْ
يَشْرَبَ بِشِمَالِهِ أَوْ يَتَنَاوَلَ بِهَا شرح کره از باب علم است شمال بکسر شین با نقطه وتخفیف میم بمعنی جانب چپ
است وارجاع ضمیر مؤنث بآن باعتبار اینست که مراد از او دست چپ است یعنی روایتست از جراح بفتح جیم وتشدید
راء بی نقطه وحاء بی نقطه مداینی از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او ناخوش شمرد برای مرد مثلا اینکه بخورد یا بیاشامد
چپ خود یا فرا گیرد چیزی را بدست چپ اگرچه بعد از آن در دست راست کند او دوم اصل
عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا تَأْكُلْ بِالْيَسَارِ وَأَنْتَ تَسْتَطِيعُ شرح روایتست از ابو بصیر از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که مخور بدست چپ در حالی که توانائی خوردن بدست راست داشته باشی سوم
اصل عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَأْكُلُ بِشِمَالِهِ أَوْ يَشْرَبُ بِهَا قَالَ لَا يَأْكُلُ
بِالْيُسْرَى وَأَنْتَ تَسْتَطِيعُ وَلَا يَتَنَاوَلُ بِهَا شَيْئاً شرح روایتست از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم

امام را

امام را از مردی که بخورد بدست چپ خود یا بیاشامد بدست چپ خود پس امام گفت که مخور بدست چپ
در حالی که توانائی داشته باشی ونگیر آن چیزی را بخوری یا آشامیدنی باب بیست وپنجم
اصل باب الاكل متكئا شرح الاکل بضم همزه والف وکسر کاف است یعنی این باب بیان کسی است که خورد در حالی
که تکیه نموده است ودر این باب دو حدیث است اول اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
خَرَجَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلَ الْغَدَاةِ وَمَعَهُ كِسْرَةٌ قَدْ غَمَسَهَا فِي اللَّبَنِ وَهُوَ يَأْكُلُ وَيَمْشِي وَبِلَالٌ يُقِيمُ
الصَّلَاةَ فَصَلَّى بِالنَّاسِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شرح الکسرة بکسر کاف وسکون سین بی نقطه وراء بی نقطه پاره از
نان خشک غمسها بغین با نقطه وسین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است بلال بکسر باء یکنقطه
مؤذن بوده یقیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الاقامه گفتن قد قامت الصلوة یا گفتن فقرات
که قد قامت الصلوة از جمله آنهاست الصلوة منصوب ومفعول به است ومراد بقیام صلوة اعتدال واستقامت
است وآن ضد اختلال بعضی شروط صحت یا شروط کمال آنست ونماز نصلی برای تعقیب بی تراخیست یعنی
ظاهر اینست که اگر مؤذن فارغ شده باشد از اذان وپیشنماز حاضر نباشد وباشد سبب مانعی مؤذن اقامت را
نیز میگوید وبعد از حضور پیشنماز اعاده اقامت لازم نیست یعنی روایتست از سکونی بفتح سین از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت از خانه بیرون آمد رسول الله صلی الله علیه وآله پیش از نماز صبح وبا او بود پاره نان
که تحقیق فرو برده بود آن را در شیر واو میخورد ومیرفت در حالی که بلال اقامت میگفت صلوة را پس نماز صبح گزارد
با مردمان صلی الله علیه وآله وسلم دوم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَرْزَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بَأْسَ أَنْ يَأْكُلَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَمْشِي كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَفْعَلُ ذَلِكَ
شرح عرزمی بفتح عین بی نقطه وسکون راء بی نقطه وفتح زای با نقطه وتخفیف میم بود طائفه از اهل کوفه است
یعنی روایتست از عبد الرحمن عرزمی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که نیست بر وی
باکی که خورد مرد در حالی که او میرود بدرستی که بود رسول الله صلی الله علیه وآله که میکرد آن را مانند این کار باب
بیست وششم اصل بَابُ اجْتِمَاعِ الْأَيْدِي عَلَى الطَّعَامِ شرح این باب بیان زیاد آمدن دستها بر طعام است
ودر این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ طَعَامُ الْوَاحِدِ يَكْفِي الِاثْنَيْنِ وَطَعَامُ الِاثْنَيْنِ يَكْفِي الثَّلَاثَةَ وَطَعَامُ الثَّلَاثَةِ يَكْفِي الْأَرْبَعَةَ شرح روایتست
از غیاث بن ابرهیم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که طعام یکنفر بس است برای

کس کفایت میکند و دو کس را طعام دو کس کفایت میکند سه کس را و طعام سه کس کفایت میکند چهار کس را و مراد
اینست که طعام مقرر برای یک کس چهار کس اکتفا میتوانند کرد بسبب برکتی که در اجتماع ایدی بر طعام است و سه کس
بهتر از چهار کس اکتفا میتوانند کرد و دو کس بهتر از سه کس اکتفا میتوانند کرد **دوم اصل** عن السکونی عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا اجتمع اربع خصال فی الطعام فقد تم اذا کان من حلال وکثرت
الایدی وسمی فی اوله وحمد الله عز وجل فی آخره **شرح** جمع بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است مثل یای یثبت
است و مراد بحلال کسب موافق شریعت است کثرت بثاء سه نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب حسن
نقل و کثرت علما است و مراد اینست که برای جمعی ساخته شده باشد و این احتراز است از طعامی که برای خوردن یک کس
مثلا ساخته شده باشد سمی بصیغه مجهول باب تفعیل است و ظرف نایب فاعلست حمد بصیغه مجهول باب علم است
یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که طعام چون جمع کرد چهار
خصلت را پس تحقیق کامل شد چون باشد بسبب کسبی حلال و بسیار شود بر آن دستها و بسم الله گفته شود در اول آن
و حمد کرده شود الله عز وجل در آخر آن **باب** بیست و هفتم **اصل** باب حرمة الطعام **شرح** الحرمة بضم حاء
بی نقطه و سکون راء و فتح میم بمعنی عزیز بودن نزد الله تعالی **یعنی** این باب بیان عزت طعام است و در این باب یک حدیث است
اصل عن ابن فضال عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما عذب الله عز وجل قوما قط وهم یاکلون
ان الله عز وجل اکرم من ان یرزقهم شیئا ثم یعذبهم علیه حتی یفرغوا منه **شرح** ان بکسر همزه و فتح همزه میتواند بود
و بنا بر اول استیناف بیان سابقست و بنا بر دوم تقدیر لام است و حاصل هر دو یکیست علیه حال مفعول یعذبهم است
و ضمیر راجع بشیء است حتی برای انتها است و ظرف متعلق است بفعل محذوف که معلوم است از سابق تقدیر آخر این از جمله
استیناف بیان سابق است یفرغوا بفاء و راء بی نقطه و غین با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر و منع و علم است
ضمیر منه راجع بمصدر یاکلون است **یعنی** روایتست از ابن فضال بفتح فا و تشدید ضاد با نقطه از بعض یاران خود از امام
جعفر صادق علیه السلام که گفت که عذاب نکرده الله عز وجل جماعتی را هرگز بحالی که ایشان چیزی میخورده باشند بیان این
آنکه بدرستی که الله عز وجل کریمتر است از اینکه روزی کند ایشانرا چیزی بعد از آن عذاب کند ایشانرا بحالی که بر سر آن چیز
باشند بیان اینکه تا آنکه فارغ شوند از خوردن **باب** بیست و هشتم **اصل** باب
اجابة دعوة المسلم **شرح** این باب بیان قبول خواندن مسلمان کسی را بسوی طعام خود است و در این باب شش حدیث
اول اصل عن ابی همام الکوفی قال قال ابو عبد الله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه وآله لو ان مؤمنا دعانی

الی

الی طعام ذراع شاة لاجبته وکان ذلک من الدین ولو ان مشرکا او منافقا دعانی الی طعام جزور
ما اجبته وکان ذلک من الدین ابی الله عز وجل لی زبد المشرکین والمنافقین وطعامهم **شرح** نظیر این
گذشت در کتاب المعیشة در حدیث دوم باب الهدیة که باب بیستم است کراع بضم کاف و سکون راء بی نقطه و خاء
با نقطه محلی است از دست طعام با تنوین و بی تنوین میتواند بود و بنا بر اول ذراع مرفوع و ضمیر مبتدای محذوف است
تقدیر هو مجرور صفت طعام است و بنا بر دوم ذراع مجرور و مضاف الیه است اضافه بیانیه الذراع بکسر ذال با نقطه
و راء بی نقطه و عین بی نقطه آنچه بالای زانوی گوسفند و گاو است و آن از سر دست میباشد الجزور بفتح جیم و ضم زاء
با نقطه و راء بی نقطه شتری که برای کشتن آماده باشد و بهتر بودن آن اعتبار اینست که انتفاع بآن بیشتر از آن میباشد
الزبد بضم زای با نقطه و سکون باء یک نقطه و دال بی نقطه عطا یعنی مالی که بخشیده شود **یعنی** روایتست از ابو همام
کوفی که گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که اگر میبود اینکه مؤمنی خواند مرا بسوی
طعامی که آن سر دست گوسفندی باشد هر آینه قبول میکردم خواندن او را و میبود آن قبول کردن از جمله احکام کیش اسلام
که مشترکست میان من و امت من و اگر میبود اینکه مشرکی صریح یا منافقی خواند مرا بسوی طعامی که آن شتری باشد قبول
نمیکردم خواندن او را و میبود آن قبول نکردن از جمله احکام کیش اسلام بیان این آنکه ابا کرد الله عز وجل برای من عطای
مشرکان صریح و منافقان را و طعام ایشانرا **دوم اصل** عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان من حق المسلم علی المسلم ان یجیبه اذا دعاه **شرح** روایتست از اسحق بن عمار بفتح عین و تشدید میم
و در روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که بدرستیکه از جمله حق مسلمان بر مسلمان اینست که قبول کند خواندن او را چون
خواند او را بسوی طعام خود **سوم اصل** عن المعلی بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان من
الحقوق الواجبات للمؤمن ان تجاب دعوته **شرح** روایتست از معلی بن خنیس از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که بدرستیکه از جمله حقهای ثابته برای مؤمن بر دیگران اینست که قبول کرده شود خواندن او دیگری را بسوی طعام خود
چهارم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اوصی الشاهد من امتی
والغائب ان یجیب دعوة المسلم ولو علی خمسة امیال فان ذلک من الدین **شرح** امیال جمع میل بکسر میم و سکون
یاء دو نقطه در پایین است و آن سه هزار یا چهار هزار ذراع است و ثلث فرسخ است پس پنج میل کم از دو ثلث
فرسخ است موافق آنچه گذشت در کتاب الصلوة در شرح حدیث سوم باب حد المسیرة الذی تقصر فیه الصلوة باب
هشتاد و هفتم است **یعنی** روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که سفارش

یکم حاضر را از جمله است حق و غایب را اینکه قبول کنی خواندن مسلمانان را هرچند که خانه آن مسلمان بر سه فرسخ میل
باشد چه بود ستی که آن قبول کردن از جمله اعمال کیش اسلام است پنجم اصل عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ مِنْ حَقِّ الْمُسْلِمِ الْوَاجِبِ عَلَى أَخِيهِ إِجَابَةَ دَعْوَتِهِ شرح روایت است از معلی بن
خنیس از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که از جمله حق مسلمان که ثابت است بر برادر مسلمان او قبول
کردن خواندن اوست بسوی طعام خود ششم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَجِبْ
فِي الْوَلِيمَةِ وَالْخِتَانِ وَلَا تُجِبْ فِي خَفْضِ الْجَوَارِي شرح اجب بجیم و باء یک نقطه بصیغه امر معتل العین باب
افعال است ولیمه بفتح واو و کسر لام و سکون یاء دو نقطه در پایین است ختان بکسر خاء با نقطه و تخفیف تاء دو نقطه در بالا
اسم مصدر باب نصر و ضرب است و ذکر این دو بعنوان مثال است لا تجب بجیم و باء یک نقطه بصیغه نهی معتل العین
باب افعال است خفض بفتح خاء با نقطه و سکون فاء و ضاد با نقطه مصدر باب نصر و ضرب است یعنی روایت است
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که قبول دعوت کن در طعام عروسی و در طعام ختنه کردن پسران و مانند آنها
و قبول دعوت مکن در طعام بریدن دختران که بیان شود در کتاب العقیقه در احادیث باب خفض الجواری که باب
بیست و چهارم است باب بیست و نهم اصل بَابُ الْعَرْضِ شرح العرض بفتح عین بی نقطه و سکون
راء بی نقطه و ضاد با نقطه مصدر باب ضرب اظهار آماده بودن طعام مثلا برکسی برای اینکه اگر خواهد تناول نماید یعنی این
باب بیان آماده بودن طعام است و در این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ دَاوُدَ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيِّ
عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ فَمَرَّ بِهِ رَكْبٌ وَهُوَ يُصَلِّي فَوَقَفُوا عَلَى أَصْحَابِ
رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَأَلُوهُمْ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدَعَوْا وَأَثْنَوْا وَقَالُوا لَوْلَا أَنَّا عِجَالٌ
لَانْتَظَرْنَا رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَقْرِئُوهُ مِنَّا السَّلَامَ وَمَضَوْا شرح المغازی بفتح میم و غین با نقطه و الف
و کسر زای با نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین جمع مغزا بفتح میم و سکون غین و زای و الف منقلبه از واو و مقاصد و
مراد اینجا مواضعی است که برای مصلحتی اینجا ها باید رفت خواه بضیافت و خواه بسفر و خواه بغیر آنها الرکب بفتح راء
بی نقطه و سکون کاف و باء یک نقطه جمع راکب شترسواران و قفوا بقاف و فاء بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است
سالوا بیاء دو نقطه در پایین و بهمزه مستوی بوده و دعوا بفتح دال بی نقطه و فتح عین بی نقطه از باب نصر است اثنوا بفتح همزه
و سکون ثاء سه نقطه و فتح نون از باب افعال است انا بفتح همزه و تشدید نون است عجال بکسر عین بی نقطه و تخفیف
جیم و بضم عین و تشدید جیم مستوی بوده فاقرئوا بصیغه امر باب افعال است یعنی روایت است از داود بن عبد الله

محمد

محمد که از اولاد جعفر طیار است از پدرش که رسول الله صلی الله علیه و آله بود در بعضی مقاصد و پس گذشتند بر او شترسواران
و حالی که او نماز میگزارد پس ایستادند نزد همراهان رسول الله صلی الله علیه و آله و پرسیدند یاران از احوال رسول الله صلی الله
علیه و آله و دعای سلامتی گفتند و ستایش کردند و گفتند که اگر نبوده اینکه ما شتاب داریم هر آینه انتظار میکشیدیم رسول
الله صلی الله علیه و آله را تا فارغ شود از نماز پس برسانید او را از جانب ما سلام و رفتند اصل فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ مُغْضَباً ثُمَّ قَالَ لَهُمْ يَقِفُ عَلَيْكُمُ الرَّكْبُ وَيَسْأَلُونَكُمْ عَنِّي وَيُبْلِغُونِّي السَّلَامَ وَلَا تَعْرِضُونَ عَلَيْهِمُ الْغَدَاءَ
لَيَعِزُّ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ خَلِيلِي جَعْفَرٌ أَنْ يَجُوزُوهُ حَتَّى يَتَغَدَّوْا عِنْدَهُ شرح اقبل بقاف و باء یک نقطه بصیغه ماضی غایب
معلوم باب افعال است مغضبا بغین با نقطه و ضاد با نقطه و باء یک نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال است یقف
بقاف و فاء بصیغه مضارع غایب معلوم معتل الفاء واوی باب ضرب تقدیر استفهام توبیخی است یبلغونی بصیغه مضارع
معلوم باب افعال یا باب تفعیل است و تشدید و تخفیف نون جایز است مثل دو قراءت در تامرونی در سوره زمر و غداء
بفتح غین با نقطه و تخفیف دال بی نقطه و الف ممدوده است لیعز بفتح لام و فتح یاء دو نقطه در پایین و کسر و فتح عین
بی نقطه و تشدید زای با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب و علم مرفوع است و عزت چون متعدی بعلی شود
بمعنی سخت آمدن و مشکل بودن است فیهم ضمیر است و ضمیر راجع بقوم است خلیلی مبتدا است جعفر عطف بیان
مبتدا است یا آن جمله صفت قوم است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر فاعل لیعز است یجوزوه بجیم
و زای با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر است و ضمیر جمع راجع برکب است و ضمیر منصوب راجع بجعفر است حتی برای استثناء
است یتغدوا بغین با نقطه و تشدید دال مفتوحه بصیغه مضارع معلوم معتل اللام باب تفعل است و ضمیر راجع برکب
است ضمیر عنده راجع بجعفر است و ظاهر این کلام اینست که جعفر طیار رحمه الله تعالی با جمعی همراه بوده با رسول الله صلی
الله علیه و آله و یاران جعفر بی سبب بوده اند و یا از آنکه با جعفر بوده اند خانه گسترده بوده اند و یا از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله
بوده اند یعنی پس رو آورد رسول الله صلی الله علیه و آله خشمناک بصحابه گفت یا دارد که آیا می ایستند [illegible] شترسواران
بعد از آن می پرسند شما را از احوال من و میرسانند مرا سلام و شما عرض نمیکنید بر ایشان چاشت را هر آینه دشوار میشود
بر قومی که در ایشانست دوست من جعفر اینکه آن شترسواران گذر کنند از جعفر مگر اینکه چاشت خورده باشند نزد
جعفر دوم اصل عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْكَ أَخُوكَ فَاعْرِضْ عَلَيْهِ
الطَّعَامَ فَإِنْ لَمْ يَأْكُلْ فَاعْرِضْ عَلَيْهِ الْمَاءَ فَإِنْ لَمْ يَشْرَبْ فَاعْرِضْ عَلَيْهِ الْوَضُوءَ شرح الوضوء بفتح واو و ضم ضاد
با نقطه و سکون واو و همزه آبی است که با آن شسته میشود دست یا رو یا پای

دفع حرج باکرد یعنی روایتست از حمرکه بالا برد او حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که چون داخل
شد بر تو برادر مؤمنت تو پس عرض کن بر او طعام را پس اگر نخورد پس عرض کن بر او آب را پس اگر نیاشامید پس
عرض کن بر او باعث با گرکی را باب سی ام اصل باب انس الرجل فی منزل اخیه شرح الانس
بضم همزه و سکون نون و سین بی نقطه و بفتح همزه و فتح نون مصدر باب علم و ضرب و حسن آرام گرفتن بچیزی و اینجا
عبارتست از خشنود شدن با آنچه حاضر باشد از خوردنی یعنی این باب بیان آرام گرفتن مرد است در خانهٔ برادر
مؤمنش با آنچه حاضر هست از خوردنی در این باب شش حدیث است اول اصل عن السکونی عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله من تکرمة الرجل لاخیه ان یقبل تحفته وان
یتحفه بما عنده ولا یتکلف له شیئا وقال رسول الله صلی الله علیه واله انی لا احب المتکلفین شرح التکرمه
بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون کاف و کسر راء بی نقطه مصدر باب تفعیل گرامی داشتن ان بفتح همزه و سکون نون
است یقبل بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است التحفه بضم تاء دو نقطه در بالا و سکون و فتح حاء بی نقطه و فا
پیش آورده تقصد تصرف کسی و ان خواه بضیافت و خواه بهدیه یتحفه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است
الاتحاف پیش آورده دادن التکلف مصدر باب تفعل بجا رسانیدن چیزی بدشواری در سوره ص چنین است
قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که از جملهٔ گرامی داشتن مرد برادر مؤمن را است اینکه قبول کند پیش آورده او را و اینکه
پیش آورد و دهد او را با آنچه حاضر است نزد او و بدشواری بهم نرساند برای او چیزی را و گفت رسول الله صلی الله علیه واله
که بدرستیکه من دوست نمیدارم اهل تکلف در پیش آوردن را دوم اصل عن جمیل بن دراج عن ابی عبد الله
علیه السلام قال المؤمن لا یحتشم من اخیه وما ادری ایهما اعجب الذی یکلف اخاه اذا دخل ان یتکلف
له او المتکلف لاخیه شرح الاحتشام بحاء بی نقطه و شین با نقطه مصدر باب افتعال هراس داشتن از کسی ما ادری
منفی و مجهول نیست بلکه برای بیان اینست که هر کدام بسیار عجیب است چنانچه گویا کسی آگاهی نیست ناتوان دانست که
کدام زیاده بود یکی نیست الذی بهمزه استفهام و الف منقلب از همزه است مثل الآن و تقدیم است با تقدیر استفهام است
یعنی روایتست از جمیل بفتح جیم پسر دراج بضم دال بی نقطه و تشدید راء بی نقطه و الف و جیم از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که مؤمن هراس نمی آرد از برادر مؤمن خود و نمیدانم که کدام دو کس عجیب تر است آیا آنکه تکلیف میکند برادر
مؤمنش را چون داخل خانهٔ او شود باینکه تکلف کند برای او یا تکلف کننده برای برادر مؤمنش سوم اصل عن

صفوان بن یحیی قال جاءنی عبد الله بن سنان فقال هل عندک شیء قلت نعم بعثت ابنی واعطیته درهما
یشتری به لحما وبیضا فقال لی این ارسلت ابنک فاخبرته فقال رده رده عندک زیت قلت نعم قال
هاته فانی سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول هلک امرؤ احتقر لاخیه ما حضره وهلک امرؤ احتقر من
اخیه ما قدم الیه شرح رده بضم راء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه مفتوحه بصیغه امر باب نصر است عندک بتقدیر
استفهام است هاته بالف و کسر تاء دو نقطه در بالا مکسوره است امر بضم و فتح راء بی نقطه است قدم بصیغه
ماضی غایب معلوم باب تفعیل است یعنی روایتست از صفوان بن یحیی گفت که آمد نزد من عبد الله بن سنان
پس گفت که آیا نزد تست چیزی از خوردنی گفتم که آری پس فرستادم پسرم را پس دادم او را درمی که بخرد
با او گوشت را و تخمهای مرغ را برای نان خورش پس گفت مرا که کجا فرستادی پسرت را پس خبر دادم او را پس گفت که برگردان
او را برگردان او را آیا نزد تست روغن زیتون برای نان خورش گفتم که آری گفت که بیار او را چه بدرستیکه من شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که تباه شود مردی که خوار شمرد برای برادر مؤمنش آنچه را که حاضر بود نزد او از خوردنی
و تباه شود مردی که خوار شمرد از برادر مؤمن خود آنچه را که پیش آورده بسوی او چهارم اصل عن مرازم بن
حکیم عمن رفعه الیه قال ان الحارث الاعور اتی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فقال یا امیر المؤمنین احب
ان تکرمنی بان تاکل عندی فقال له امیر المؤمنین صلوات الله علیه علی ان لا تتکلف لی شیئا ودخل فاتاه
الحارث بکسرة فجعل امیر المؤمنین صلوات الله علیه یاکل فقال له الحارث ان معی دراهم واظهرها فاذا هی
فی کمه فان اذنت لی اشتریت لک شیئا غیرها فقال له امیر المؤمنین صلی الله علیه واله هذه مما فی بیتک
شرح مرازم بضم میم و راء بی نقطه و الف و کسر زای با نقطه راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام
است حکیم بفتح حاء بی نقطه و کسر کاف است ضمیر الیه راجع بمن موصول است که عبارتست از امامی که روایت از او
پس ضمیر مستتر در رفعه راجع بمرازم است حارث بحاء بی نقطه و الف و کسر راء بی نقطه و ثاء سه نقطه است اعور
بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و فتح واو و راء بی نقطه است احب بحاء بی نقطه و تشدید باء یک نقطه بصیغه مضارع متکلم وحده
باب افعال است تکرمنی بصیغه مضارع مخاطب باب افعال یا باب تفعیل است علی و دخول نائبه است و متعلق
بفعل محذوف نست و مضاف محذوفش نیز محذوف است تقدیر ای عندک علی شرط ان و در کتب رجال در ترجمهٔ حارث
بجای این فقره چنین است که بشرط ان لا تدخر فی شیئا مما فی بیتک ولا تغرم لی شیئا مما وراء بابک و از آن رو که آن
ظاهر میشود که شاید الیه هذه و دراهم است و این بنحو اینست که چون کسی دعوت کند دیگری را بسیار که او تکلف

تکلف کن چنانچه می‌آید در حدیث ششم این باب یعنی روایتست از مرازم بن حکیم از امامی که مرازم نسبت
داده حدیث را بسوی امام گفت که بودستی که حارث پیشتر آمد نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس گفت که ای
امیر المؤمنین دوست میدارم که عزیز کنی مرا باینکه چیزی خوری در خانه من پس گفت او را امیر المؤمنین صلوات الله
علیه که چیزی بخورم در خانه تو با شرط اینکه زحمت نکشی برای من چیزی که در خانه تو نباشد و قرض نکنی و داخل شد
پس آورد نزد او حارث چند پاره نانرا پس شروع کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه بخوردن پس گفت او را حارث
که با دوستی که با منست درهمهای رحارث ظاهر کرد درهمها را پس ناگاه آنها در آستین حارث بود پس اگر رخصت
دهی مرا بخرم برای تو چیزی را غیر پاره‌های نان پس گفت او را امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله که این درهمها از جمله
چیزیست که در خانه تست و قرض نکنی مرا دانسته که رخصت دادم پنجم اصل عن عبد الله بن سنان
عن ابی عبد الله علیه السلام قال یهلک المرء المسلم ان یستقل ما عنده للضیف شرح یهلک بصیغه مضارع
غایب معلوم باب افعال یا باب ضرب از متعدیست المرء منصوب و مفعول است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه
است و مصدر فاعل یهلک است یستقل بقاف و تشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم باب استفعال است
یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نابود میکند مرد مسلمان را اینکه کم شمرد آنچه
که نزد اوست برای میهمان مقصود نهی از قرض کردن برای میهمان نیست و ذکر این حدیث در تحت عنوان این
باب باعتبار دلالت بر اینست که اگر استقلال کند ما حضر را هالک است بطریق اولی ششم اصل عن
هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اتاک اخوک فأته بما عندک و اذا دعوته فتکلف
له شرح فأته بسکون همزه و کسر تاء دو نقطه در بالا بصیغه امر مهموز الفاء و معتل اللام باب ضرب است باء در بما
برای تعدیه مفعول دوم است یعنی روایتست از هشام بکسر هاء و تخفیف شین ابن سالم از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که چون آمد نزد تو برادر دوست تو پس بیاور او را آنچه را که حاضرست نزد تو و چون خواندی او را پس
تکلف کن برای او بقدری که باعث قرض شود چنانچه گذشت در شرح حدیث چهارم این باب باب
سی و یکم اصل باب اکل الرجل فی منزل اخیه بغیر اذنه شرح این باب بیان جواز خوردن مرد در خانه برادر
مؤمنش بی رخصت اوست و در این باب پنج حدیثست اول اصل عن محمد الحلبی قال سألت ابا عبد الله
علیه السلام عن هذه الآیة لیس علیکم جناح ان تأکلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم الی آخر الآیة قلت ما یعنی
بقوله او صدیقکم قال هو و الله الرجل یدخل بیت صدیقه فیأکل بغیر اذنه شرح راوی این آیت را نقل بالمعنی

کرده

کرده باین قرائت غیر مشهور است و در سوره نور چنین است لیس علی الاعمی حرج و لا علی المریض حرج و لا علی انفسکم
ان تأکلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم او بیوت امهاتکم او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم او بیوت اعمامکم او بیوت
عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم او ما ملکتم مفاتحه او صدیقکم لیس علیکم جناح ان تأکلوا جمیعا او اشتاتا بیوتکم
شامل بیوت زنها و زنان نیز هست موافق آنچه گذشت در کتاب المعیشة در بعض احادیث باب الرجل یأخذ من
مال ولده و الولد یأخذ من مال ابیه که باب چهل و هفتم است و در کتاب النکاح در حدیث سوم باب الرجل یرید
ان یزوج ابنته و یرید ابوه ان یزوجها رجلا آخر که باب پنجاه و هشتم است که انت و مالک لابیک یعنی روایتست
از محمد حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از این آیت سوره نور که نیست بر شما حرجی در اینکه چیزی خورید
از خانهای شما یا خانهای پدران شما تا آخر آیت گفتم که چه میخواهد بقول او صدیقکم امام گفت که آن بخدا قسم که مردیست
که داخل میشود در خانه دوست خود پس چیزی میخورد بی رخصت او دوم اصل عن زرارة عن ابی عبد الله
علیه السلام فی قول الله عز و جل او ما ملکتم مفاتحه او صدیقکم قال هؤلاء الذین سمی الله عز و جل فی هذه الآیة
تأکل بغیر اذنهم من التمر و المأدوم و کذلک تطعم المرأة من منزل زوجها بغیر اذنه فاما ما خلا ذلک من
الطعام فلا شرح هؤلاء مبتداست الذین صفت مبتداست سمی بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است
الله مرفوع و فاعلست تأکل بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است و جمله خبر مبتداست من در من التمر
اسم است بمعنی بعض و مراد قلیل است مثل یک خرما و دو خرما المأدوم بفتح میم و سکون همزه و ضم دال بیفتد لقمه نانی
باعتبار اینکه مخلوط بنان خورده میشود تطعم بصیغه مضارع غایبه معلوم باب افعالست و الطعام زن مأدوم بهر وقت
شوهر چنانکه گذشت در کتاب المعیشة در حدیث دوم باب الرجل یأخذ من مال امرأته تا آخر که باب چهل و هشتم
است فاما ما خلا ذلک من الطعام فلا محمول بر وقت عدم احتیاج است پس منافات ندارد با اینکه هرگاه محتاج
باشد از خانه پسر بقدر قوت تواند خورد موافق آنچه در کتاب المعیشة در احادیث باب الرجل یأخذ من مال
ولده تا آخر که باب چهل و هفتم است یعنی روایتست از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل
در سوره نور که یا خانهایی که صاحب شده باشید کلیدهای آنها را مثل خانه یتیم که کلیدش در دست ولی او
باشد و خانه موکل که کلیدش در دست وکیل میباشد یا دوست شما امام گفت که این جماعتی که نام برده الله عز و جل
در این آیت میخورد بی رخصت ایشان تا قلیلی از خرما و نان خورش و همچنین اطعام میکند سائلی را زن از خانه شوهر
بی رخصت او پس اما آنچه غیر اینست از جمله خوردنی پس نمیخورد سوم اصل عن جمیل بن دراج عن

أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَأْكُلَ وَأَنْ تَتَصَدَّقَ وَلِلصَّدِيقِ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ مَنْزِلِ أَخِيهِ وَيَتَصَدَّقَ شرح
روایتست از عبد الرحمن بن حجاج بضم دال بینقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که جایزست برای زن اینکه خورد و
اینکه تصدق کند و برای دوست اینکه خورد از خانهٔ برادر مؤمنش و تصدق کند بتفصیلی که گذشت در حدیث سابق
پس این دو حدیث منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب النکاح در حدیث اول باب حق الزوج علی المرأة که باب
صدو چهل و هشتم است که و لا تصدق من بیتها الا باذنه چهارم اصل عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَحَدَهُمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
عَنْ هٰذِهِ الْآيَةِ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمُ الْآيَةَ قَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ
جُنَاحٌ فِيمَا أَطْعَمْتَ أَوْ أَكَلْتَ مِمَّا مَلَكْتَ مَفَاتِحَهُ مَا لَمْ تُفْسِدْهُ شرح این نقل آیت بالمعنی یا قرائت شاذه است
چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب یعنی روایتست از زراره که گفت که پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلام را از این آیت سورهٔ نور که نیست بر شما حرجی در اینکه چیزی خورید از خانهای شما یا خانهای پدران شما یا خانهای
مادران شما تا آخر آیت را امام گفت که نیست بر تو حرجی در آنچه طعام کردی یا خوردی از خانهای که صاحب شدی
کلیدهای آنها را چون اسراف نکرده باشی آنرا باسراف و مانند آن پنجم اصل عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ قَالَ الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ وَكِيلٌ يَقُومُ فِي مَالِهِ فَيَأْكُلُ بِغَيْرِ إِذْنِهِ
شرح روایتست از محمد بن ابی عمیر از کسی که مذکور کرد او را از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سورهٔ
نور که یا خانهای که صاحب شدید کلیدهای آنها را امام در بیان مثال این گفت که مرد میباشد او را وکیلی که ایستادگی
میکند در مال او پس میخورد بی رخصت او باب ... سی و دوم اصل باب شرح این بابیست بی عنوان
که مناسب باب سابق است و در این باب شش حدیثست اول اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ دَخَلْنَا مَعَ ابْنِ
أَبِي يَعْفُورٍ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ فَدَعَا بِالْغَدَاءِ فَتَغَدَّيْنَا وَتَغَدَّى مَعَنَا وَكُنْتُ أَحْدَثَ الْقَوْمِ
سِنّاً فَجَعَلْتُ أُقَصِّرُ وَأَنَا آكُلُ فَقَالَ لِي كُلْ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ يُعْرَفُ مَوَدَّةُ الرَّجُلِ لِأَخِيهِ بِأَكْلِهِ مِنْ طَعَامِهِ شرح احدث
افعل التفضیل و منصوبست القوم سنا و ماه بینقطه و را بینقطه بصیغهٔ مضارع متکلم معلوم باب مزید یا انعال
یا تفعیل است القصر بفتح قاف و سکون صاد و الاقتصار و التقصیر وست کوتاه کردن از کاری یعنی روایتست از هشام
بن سالم گفت که داخل شدیم با عبد الله بن ابی یعفور بر امام جعفر صادق علیه السلام و حالی که جماعتی بودیم پس امام طلب
کرد چاشت و پس چاشت خوردیم و امام چاشت خورد با ما و بودم تازه ترین مردمان باعتبار سال پس شروع کردم در
کوتاه میکردم کاهلی و حالی که من چیزی میخوردم پس امام گفت مرا که بخور آیا نشناختی اینرا که شناخته میشود

دوستی

دوستی مرد برای برادر مومنش بخوردن او از طعام آن برادر دوم اصل عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ
أَكَلْنَا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأُتِينَا بِقَصْعَةٍ مِنْ أَرُزٍّ فَجَعَلْنَا نُعَذِّرُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا صَنَعْتُمْ شَيْئاً إِنَّ
أَشَدَّكُمْ حُبّاً لَنَا أَحْسَنُكُمْ أَكْلاً عِنْدَنَا قَالَ عَبْدُ الرَّحْمٰنِ فَرَفَعْتُ كُسْحَةَ الْمَائِدَةِ فَأَكَلْتُ فَقَالَ نَعَمِ الْآنَ شرح
فاتینا بضم همزه و کسر تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین است با بای تعدیه بمفعول دوم است
ارز بضم و فتح همزه و ضم راء بینقطه و تشدید زای با نقطه است و کاهی بفتح همزه و ضم راء و تخفیف زای و بهمزه و الف
و ضم راء و تخفیف زای میباشد نعذر بعین بینقطه و ذال با نقطه و راء بینقطه بصیغهٔ مضارع متکلم مع الغیر معلوم
باب افعال یا باب تفعیل است الاعذار تقصیر کردن در کاری رفعت براء بینقطه و فاء و عین بینقطه بصیغهٔ
متکلم معلوم باب منع است کاف برای تشبیه است کسحة المائدة بفتح کاف و سکون سین و فتح حاء بینقطه
عبارتست از قاشق سفره و مراد اینست که بوست خود برداشتم از آن طعام بقدری که مانند توده باشد که بقاشق
سفره برداشته میشود برای پاک کردن طعام و این مبنی بر تشبیه قاشق سفره است بکناره و مجمع که از مس
و مانند آن ساخته میشود و بر یکدیگر زده میشود و او اصنج بکسر سین بینقطه و سکون نون و جیم نیز میباشد و این
موافق بعض نسخ کافی است و شاید که این لفظ در اصل بحاء باشد و کاهی بصحن بفتح صاد بینقطه و سکون حاء بینقطه
و نون نیز میباشد صاحب قاموس در صاد و نون و جیم گفته که الصنج شیء یتخذ من صفر یضرب احدهما بالآخر و در
سین و نون و جیم گفته سلیمان بن سعید و الطاقات ابو علی الحسین بن محمد بن ابی بکر محمد بن عمر السنجوت
بالکسر بعد نون و در صاد و حاء و نون گفته که والصحن جوف الحافر و العشق العظیم و وسط الدار و طبیان صغیران
تضرب احدیهما علی الاخری نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است الآن منصوب و ظرف زمانست
یعنی روایتست از عبد الرحمن بن حجاج بفتح حاء بینقطه و تشدید جیم اول که گفت که چیزی خوردیم با امام جعفر صادق
علیه السلام پس آورده شد نزد ما کاسه از طعام برنج پس شروع کردیم کوتاهی میکردیم در خوردن پس گفت امام
علیه السلام که نساختید کاری بودستی که سخترین شما باعتبار دوستی برای ما نیکوترین شماست باعتبار چیزی خوردن در خانهٔ ما
گفت عبد الرحمن که پس تنها برداشتم مانند قاشق سفره پس خوردم پس امام گفت که خوبست الحال سوم اصل
إِنَّمَا تُحِبُّنَا أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أُهْدِيَ إِلَيْهِ قَصْعَةُ أَرُزٍّ مِنْ نَاحِيَةِ الْأَنْصَارِ فَدَعَا سَلْمَانَ
وَالْمِقْدَادَ وَأَبَا ذَرٍّ رَحِمَهُمُ اللّٰهُ فَجَعَلُوا يُعَذِّرُونَ فِي الْأَكْلِ فَقَالَ مَا صَنَعْتُمْ شَيْئاً أَشَدُّكُمْ حُبّاً لَنَا أَحْسَنُكُمْ أَكْلاً عِنْدَنَا
فَجَعَلُوا يَأْكُلُونَ أَكْلاً جَيِّداً ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَحِمَهُمُ اللّٰهُ وَرَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَصَلَّى عَلَيْهِمْ شرح انما

بنون و شین با نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است تحدثنا از باب تفعل است از فتح همزه و
تشدید و سکون نون میتواند بود و بنا بر دوم مفسر است و رسول مرفوع است اهدی بصیغه مضارع غایب مجهول
باب افعال است **یعنی** بعد از آن امام ابتدا کرده حکایت میکفت ما را که رسول الله صلی الله علیه و آله هدیه کرده شد بسوی
او کاسه از طعام برنج از جانب انصار پس خورد سلمان و مقداد و ابوذر رحمهم الله پس شروع کرد تو که تا هی دیکر
در خوردن پس کفت که شما خبر کاری حضرت شما باعتبار دوستی برای ما انکه ترشما است باعتبار خوردن در زمانه
ما پس شروع کرد تو میخورد و تو خوردن نیکو بعد از آن کفت امام جعفر صادق علیه السلام که رحمت کناد ایشان را الله تعالی
و راضی باد الله تعالی از ایشان و درود کناد برایشان **سوم اصل** عَنْ عِیسَی بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ قَالَ أَكَلْتُ عِنْدَ أَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَعَلَ يُلْقِي بَيْنَ يَدَيَّ الشِّوَاءَ ثُمَّ قَالَ يَا عِيسَى إِنَّهُ يُقَالُ اعْتَبِرْ حُبَّ الرَّجُلِ بِأَكْلِهِ مِنْ طَعَامِ
أَخِيهِ **شرح** یلقی بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است یدی بتشدید یاء مفتوحه دوم است الشواء بکسر و ضم
شین با نقطه و الف ممدوده کوشت بریان اعتبر بصیغه امر باب افتعال است باکله با حرف جر و فتح همزه و سکون کاف است
یعنی روایت است از عیسی بن ابو منصور که کفت که چیزی خوردم در زمانه امام جعفر صادق علیه السلام پس شروع کرد می انداخت
پیش من بریان را بعد از آن کفت که ای عیسی بدرستی که شان اینست که کفته میشود که آزموده کن دوستی مرد را بخوردن او
از طعام برادر مومن او **چهارم اصل** عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سُلَيْمَانَ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَقُدِّمَ إِلَيْنَا طَعَامٌ فِيهِ شِوَاءٌ وَأَشْيَاءُ بَعْدَهُ ثُمَّ جَاءَ بِقَصْعَةٍ فِيهَا أُرْزٌ فَأَكَلْتُ مَعَهُ فَقَالَ كُلْ قُلْتُ قَدْ أَكَلْتُ
قَالَ كُلْ فَإِنَّهُ يُعْتَبَرُ حُبُّ الرَّجُلِ لِأَخِيهِ بِانْبِسَاطِهِ فِي طَعَامِهِ ثُمَّ حَازَ لِي حَوْزاً بِإِصْبَعِهِ مِنَ الْقَصْعَةِ فَقَالَ لِي لَتَأْكُلَنَّ
ذَا بَعْدَ مَا قَدْ أَكَلْتَ فَأَكَلْتُهُ **شرح** قدم بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است اشیاء منصوب و غیر منصرف است
یعتبر بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است حاز بحاء بی نقطه و الف و زای با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم
باب نصر است الحوز بفتح حاء و سکون واو جدا کردن حصه لتاکلن بفتح لام اول و دوم بصیغه مضارع مخاطب معلوم
باب نصر موکد بنون ثقیله یا خفیفه است **یعنی** روایت است از عبد الله بن سلیمان صرافی کفت که بودم نزد امام جعفر
صادق علیه السلام پس پیش آورده بسوی ما طعامی که در آن بود بریان و چیزهای دیکر بعد از آن طعام بعد از آن آورد
کاسه را که در آن بود طعام برنج پس خوردم با او پس کفت که بخور کفتم که بتحقیق خوردم کفت که بخور بدرستی که
شان اینست که آزموده میشود دوستی مرد برای برادر مومن او بشکفته بودن او در طعام آن برادر بعد از آن
حصه جدا کرد برای من جدا کردنی با انکشت خود از آن کاسه پس کفت مرا که هر آینه میخوری البته این را بعد از آنچه بتحقیق

خوردی پس خوردم آن را **پنجم اصل** حَدَّثَنِي عَنْبَسَةُ بْنُ مُصْعَبٍ قَالَ أَتَيْنَا أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ نُرِيدُ
الْخُرُوجَ إِلَى مَكَّةَ فَأَمَرَ بِسُفْرَةٍ فَوُضِعَتْ بَيْنَ أَيْدِينَا فَقَالَ كُلُوا فَأَكَلْنَا فَقَالَ أَبَيْتُمْ أَبَيْتُمْ إِنَّهُ كَانَ يُقَالُ اعْتَبِرْ حُبَّ الْقَوْمِ
بِأَكْلِهِمْ قَالَ فَأَكَلْنَا وَقَدْ ذَهَبَتِ الْحِشْمَةُ **شرح** ابیتم بهمزه و الف و باء یک نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی جمع مذکر
مخاطب معلوم باب مفاعله است المواثات بدی کردن با کسی صاحب قاموس کفته که الموق الحاصم حشمة بکسر حاء بی نقطه
و سکون شین با نقطه است **یعنی** حکایت کرد مرا عنبسه بفتح عین بی نقطه و سکون نون و فتح باء یک نقطه و سین بی نقطه
ابن مصعب بضم میم و سکون صاد بی نقطه و فتح عین بی نقطه و باء یک نقطه کفت که آمدیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام در مدینه
و حالی که اراده داشتیم که رفتن بسوی مکه را پس امر کرد بسفره پس کذاشته شد در پیش ما پس کفت
که بخورید پس خوردیم پس کفت که ابا کردید ابا کردید بدرستی که شان اینست که بود که کفته میشد که آزموده کن دوستی
جماعت را بخوردن ایشان راوی کفت که پس خوردیم و حالی که بتحقیق رفته بود شرم کردن **ششم اصل** عَنْ أَبِي
الرَّبِيعِ قَالَ دَعَا أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِطَعَامٍ فَأُتِيَ بِهَرِيسَةٍ فَقَالَ لَنَا ادْنُوا فَكُلُوا قَالَ فَأَقْبَلَ الْقَوْمُ يُقَصِّرُونَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
كُلُوا فَإِنَّمَا تَسْتَبِينُ مَوَدَّةُ الرَّجُلِ لِأَخِيهِ فِي أَكْلِهِ قَالَ فَأَقْبَلْنَا نَغُصُّ أَنْفُسَنَا كَمَا تُغَصُّ الْإِبِلُ **شرح** فاتی بصیغه ماضی
غایب مجهول باب ضرب است و باء باب فاعل ضمیر مستتر راجع بامام و ظرف میتواند بود و هریسه با راء برای تقویه
مفعول دوم است ادنوا بدال بی نقطه و ضم نون بصیغه امر مثل اللام باب نصر است اقبل بصیغه ماضی غایب معلوم
باب افعال است یقصرون بیان شود در شرح حدیث اول این باب تستبین بتاء دو نقطه و باء یک نقطه و یاء دو نقطه در پایین
بصیغه مضارع غایبه یا غایب معلوم باب استفعال است اقبلنا بصیغه ماضی متکلم مع الغیر معلوم باب افعال است
نغص بغین با نقطه و تشدید صاد بی نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب افعال است الاغصاص کلوکیر کردن
از خوردنی و اغصاص النفس انجا عبارتست از کم انکاشتن خوردن در وقت ماندن و لاشتر انفسنا منصوب
است نفس در دوم بصیغه مضارع غایبه یا غایب مجهول باب افعال است الابل مرفوع و نایب فاعل است **یعنی**
روایت است از ابو الربیع بفتح راء بی نقطه و کسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه کفت که طلب کرد
امام جعفر صادق علیه السلام طعامی را پس آورده شد هریسه و کفت که نزدیک شوید پس بخورید راوی کفت که پس
رو آورده جماعت که تا هی میکردند در خوردن پس کفت امام علیه السلام که بخورید چه جز این نیست که ظاهر میشود
دوستی مرد برای برادر مومن او در خوردن او برادر راوی کفت که پس رو آوردیم تو ... میداد هم خود ما را چنانچه
تو ... داده میشوند شتران **باب** ... **سی و سوم اصل** بَابٌ آخَرُ فِي الْغَمَرِ وَأَنَّ الطَّعَامَ لَا يُحْتَاجُ

شرح التقتیر بقاف و دال بی‌نقطه و راء بی‌نقطه مصدر باب تفعیل قرار دادن اندازه لایق حال در فراخی و تنگی ان بفتح
همزه و تشدید نون مفتوحه است الحساب بکسر حاء بی‌نقطه مصدر باب مفاعله از داشتن کسی برای او رسیدن باندازه
ومکوکی کار او باد به برای سببیت است و ضمیر راجع بطعام است یعنی این باب دیگر است مناسب باب سابق در
بیان اندازه قرار دادن و در بیان اینکه طعام ضیافت و مانند آن نیست حساب روز قیامت بسبب آن در این
باب شش حدیث است اول اصل عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُبَّمَا أَطْعَمَنَا الْفَرَانِيَّ
وَالْأَخْبِصَةَ ثُمَّ يُطْعِمُ الْخُبْزَ وَالزَّيْتَ فَقِيلَ لَهُ لَوْ دَبَّرْتَ أَمْرَكَ حَتَّى يَعْتَدِلَ فَقَالَ إِنَّمَا تَدْبِيرُنَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا وَسَّعَ عَلَيْنَا
وَسَّعْنَا وَإِذَا قَتَّرَ قَتَّرْنَا شرح فرانی بفتح فاء و تخفیف راء بی‌نقطه و الف و کسر نون و تشدید یاء جمع فرنی بضم فاء و سکون راء
و کسر نون و تشدید یاء است و آن طعامیست از برنج کوفته و شیر و شکر و کاهی نان کاج را نیز فرنی بنامند و منسوب
است بفرن و آن خانه‌ایست مستور که زیر آن سنگ است و در یک گوشه آن آتش میسوزد و در آن نان
پخته میشود الاخبصه بفتح همزه و سکون خاء با نقطه و کسر باء یک نقطه و صاد بی‌نقطه جمع خبیص بفتح خاء و کسر باء و آن
طعامیست از خرما و روغن و بعضی برای ترافی در زیر ما نسته مراد بعد از زمان الطعام فرانی و اخبصه است مثل اینکه حضرت
گذشته باشد یطعم از باب افعال است و برای تجدد است و دبرت بدال بی‌نقطه و باء یک نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه ماضی مخاطب
معلوم باب تفعیل است التدبیر قرار دادن چیزی بعاقبت اندیشی یعتدل بصیغه مضارع مخاطب معلوم یا غایب
مجهول باب تفعیل است و در بعضی نسخ بصیغه غایب معلوم باب افتعال است التدبیر مصدر باب تفعیل فهمیدن حقیقت
حال مثل آیت سوره مومنین افلم یدبروا القول یا مراد از اینها رتبت باینکه الله تعالی اسباب را برای محبوبان و اوصیای او
علیهم السلام نه پسندیده در آیت سوره حشر و چنانچه بیان میشود در حدیث اول باب آینده پس قادر نماند برای
توسعه وسع از باب تفعیل است و سعنا نیز از باب تفعیل است تقتیر بقاف و تاء دو نقطه در بالا و راء بی‌نقطه نیز
از باب تفعیل است یعنی روایت از بعضی یاران ما گفت که بود امام جعفر صادق علیه السلام که بسا میخورانید ما را فرنیها
و خبیصها بعد از آن میخورانید ما را نان و روغن زیتون پس گفته شد او را که کاش تدبیر کنی کار خود را تا اعتدال بهم رسد
پس امام گفت که جز این نیست که مضمون حقیقت کار خود را بوسیله کار الله عز وجل پس چون فراخ کرد بر ما معاش را
فراخ میکنیم و چون تنگ کرد تنگ میکنیم دوم اصل عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ثَلَاثَةُ
أَشْيَاءَ لَا يُحَاسَبُ عَلَيْهِنَّ الْمُؤْمِنُ طَعَامٌ يَأْكُلُهُ وَثَوْبٌ يَلْبَسُهُ وَزَوْجَةٌ صَالِحَةٌ تُعَاوِنُهُ وَيُحْصِنُ بِهَا فَرْجَهُ شرح
تخصیص ذکر این سه اشیاء دلالت بر مفهوم میکند و اینکه در غیر این سه چیز از نعمتها حساب هست هر چند که مباح باشد

واین

واین منافات ندارد با حدیث آینده و آنچه می‌آید در کتاب الاشربه در حدیث سوم باب اول زیرا که حساب
اینجا غیر سؤال در آن دو حدیث است بنا بر اینکه مراد بحساب اینجا موازنه بیان نعمتهای الله تعالی بر مومن و بیان
اعمال صالحه مومن است تا ظاهر شود بر مومن تو تفضل الله تعالی بر او در ثواب حسنات او و در این موازنه سه چیز
مذکور در این حدیث داخل نمیشود و باقی داخل میشود و سؤال در آن دو حدیث یعنی سرزنش عاصی است در صیانت و اتمام
حجت بر او و در نسخ علیهن است و ظاهر علیها است اگر چه کاهی مذکر از غیر ذوی العقول هم مونث میآرد طعام مرفوعست
یلبسه از باب علم است یحصن از باب افعال یا باب تفعیل یا باب حسن است و بنا بر اخیر فرجه مرفوعست یعنی روایت
از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سه چیز حساب کرده نمیشود بر آنها مومن در روز قیامت طعامی که میخورد او و
جامه که میپوشد آن را و زنی صالحه که مدد کند او را و نکاهدارد بوسیله او فرج خود را از زنا لایق مناسب اینکه گذشت در کتاب
الایمان والکفر در حدیث نوزدهم باب تقرأ المسلمین که باب صد هفتم است سوم اصل عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ
كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةً فَدَعَا بِطَعَامٍ مَا لَنَا عَهْدٌ بِمِثْلِهِ لَذَاذَةً وَطِيباً وَأُتِينَا بِتَمْرٍ نَنْظُرُ فِيهِ إِلَى وُجُوهِنَا مِنْ
صَفَائِهِ وَحُسْنِهِ فَقَالَ رَجُلٌ لَتُسْأَلُنَّ عَنْ هَذَا النَّعِيمِ الَّذِي نُعِّمْتُمْ بِهِ عِنْدَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَكْرَمُ وَأَجَلُّ مِنْ أَنْ يُطْعِمَكُمْ طَعَاماً فَيُسَوِّغَكُمُوهُ ثُمَّ يَسْأَلَكُمْ عَنْهُ وَلَكِنْ يَسْأَلُكُمْ
عَمَّا أَنْعَمَ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ شرح جماعه مرفوع و بدل ضمیر است یا مرفوع است بر مذهب اخفش
در جواز ابدال اسم ظاهر از ضمیر و بدل کل و یا منصوب بر مذهب ابو علی شیخ رضی و جواز ابدال نکره غیر موصوف از معرفه اگر فائده
جدیده رساند و جمع دراین در مقام تحاشی کرده و مانند با آن منصوب بنزع خافض دوم که است اللذاذة بفتح لام و تخفیف دو
ذال با نقطه مصدر باب نصر است خواهش بودن چیزی برای کسی و آن منصوب و تمیز است طیبا بکسر طاء بی‌نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه است اتینا بصیغه مجهول باب ضرب است یا در تمر برای تعدیه بمفعول دوم است
ننظر بنون و ظاء با نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب نصر است من در اول برای سببیت است
و در دوم تفضیلیه است لتسألن اشارت بآیت سوره تکاثر ثم لتسألن یومئذ عن النعیم و نعم مثل فرح بکسر نون
و سکون عین بمعنی با هم خوشی است نعمتم بنون و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی جمع مذکر مخاطب معلوم باب نصر یا ضرب
و یا مجهول باب تفعیل است النعم بفتح نون و سکون عین خوشی و التنعیم خوشی دادن فیسوغکموه بسین بی‌نقطه و غین
با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل منصوب است التسویغ حلال کردن و گوارا کردن و با جواز با برای بیان است
و با در دوم برای تعقیب است یسئلکم در اول منصوب است و در دوم مرفوع است ما در عما مصدریه است یعنی

روایتست از ابو حمزه گفت که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام جماعتی پس طلب کرد طعامی که نخورده بودیم مثل آنرا باعتبار
لذت و پاکیزگی و آورده شد نزد ما خرمایی که نگاه میکردیم در آن بسوی رویهای ما از صفای آن پس گفت مردی که هر آینه
پرسیده میشوید البته در روز قیامت از این نعمتی که خوشی یافتید نزد پسر رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که بدرستی که الله عز و جل کریمتر و بزرگتر است از اینکه خورانید شما را طعامی پاکیزه که حلال کند برای شما آن طعام را بعد از آن
پرسد شما را از آن طعام و لیکن میپرسد مخاطبان را از انعام او بر مخاطبان بمحمد صلی الله علیه و آله و بال محمد علیهم السلام مراد اینست
که مخاطبان در سوره الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر جمعی که غافل شوند از شناخت حق محمد و اوصیای او بسبب خواهش
تکاثر در اموال و اتباع تا آنکه رفتند بزیارت عوام و جاهلان برای بازی دادن ایشان تا تابع شوند مثل جمعی که در کعبه عهد
بستند و صحیفه نوشتند و اینکه اگر محمد بمیرد یا کشته شود ارث او و اهل بیت او را تمکین نکنند و کردند آنچه کردند چنانچه گذشت
در کتاب الحجه در حدیث بیست و هشتم باب النوادر که باب دویست و دوازدهم است و آن عوام و جاهلان دل مرده اند تا
مانند گورستانها اند چهاردهم اصل عن شهاب بن عبد ربه قال قال ابو عبد الله علیه السلام لیس فی الطعام سرف
شرح السرف بفتح سین بی نقطه و فتح راء بی نقطه و فاء اسم مصدر باب افعال خرج کردن زیاده بر قدر لایق یعنی روایتست
از شهاب بن عبد ربه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست در طعام اسرافی بدانکه در این دو احتمالست
اول آنکه برای بیان این باشد که حاضر ساختن طعام زیاده بر قدر حاجت مهمان و مانند آن اسراف نیست زیرا که مستحق
آن بهم میرسد غالبا و دادن طعام حلال بمجهول الحال داخل اسراف نیست اگر صاحب طعام وسعت داشته باشد
دوم آنکه برای نهی از اسراف در طعام و امر بتقدیر در آن باشد و موید احتمال اول است آنچه گذشت در کتاب الحجه در
حدیث اول باب مولد الائمه علیهم السلام که باب نود و دوم است که و کان اذا وضع الطعام لاصحابه اکثر و اطاب
و ایضا موید آنست آنچه می آید در حدیث اول باب آینده و الله اعلم پنجم اصل عن ابی خالد الکابلی قال
دخلت علی ابی جعفر علیه السلام فدعا بالغداء فاکلت معه طعاما ما اکلت طعاما قط انظف منه و لا اطیب
فلما فرغنا من الطعام قال یا ابا خالد کیف رایت طعامنا قلت جعلت فداک ما رایت اطیب منه و لا
انظف قط و لکنی ذکرت الآیة فی کتاب الله عز و جل ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم فقال ابو جعفر علیه السلام
لا انما تسألون عما انتم علیه من الحق شرح کابلی بالف و ضم باء یک نقطه و تخفیف لام شهریست میان قندهار
و ملتان طعامنا او قال در بعضی نسخ نیست یعنی روایتست از ابو خالد کابلی گفت که داخل شدم بر امام
محمد باقر علیه السلام پس طلب کرد چاشت را پس خوردم با او طعامی که نخورده بودم طعامی هرگز پاکیزه تر از آن و لطیفتر

پس

پس وقتی که فارغ شدیم از طعام گفت که ای ابو خالد چگونه دیدی طعام ما را گفتم که قربانت شوم ندیدم
لطیفتر از آن و نه پاکیزه تر از آن هرگز و لیکن من بیاد آوردم آن آیت را در کتاب الله عز و جل در سوره تکاثر که بعد از آن هر آینه
پرسیده میشوید در آن روز از نعمت پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که نه آنست که تو خیال کردی حرف اینست که پرسیده
مخاطبان در آن آیت از آنچه شما بر آنید از معرفت محمد و آل محمد و بیان این شد در شرح حدیث سوم این باب ششم اصل
عن شهاب بن عبد ربه قال قال ابو عبد الله علیه السلام اعمل طعاما و تنوق فیه و ادع علیه اصحابک شرح
تنوق بنون و قاف بصیغه امر باب تفعل است التنوق مبالغه در خوبی چیزی یعنی روایتست از شهاب بن
عبد ربه که صاحب مال بسیار بوده گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بساز طعامی و مبالغه کن در خوبی آن و بخوان
بر سر آن یاران خود را باب سی و چهارم اصل باب الولائم شرح الولائم بفتح واو و کسر لام جمع ولیمه بفتح
واو و کسر لام طعامهای عروسی و طعامهای ضیافت یعنی این باب بیان طعامهای عروسی است و در این باب شش
حدیث است اول اصل عن بعض اصحابنا قال اولم ابو الحسن موسی صلوات الله علیه ولیمة علی بعض ولده
فاطعم اهل المدینة ثلاثة ایام الفالوذجات فی الجفان فی المساجد و الازقة فعابه بذلک بعض اهل المدینة فبلغه
علیه السلام ذلک شرح اولم بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست و لیمه منصوب و مفعول به است و از قبیل عطف
مشابه است مثل من قتل قتیلا ولد بضم واو و سکون لام است فالوذج بفاء و الف و ضم لام و سکون واو و فتح ذال
با نقطه و جیم معرب پالوده است و جمع باعتبار انواع است و اطعام انهای الطعام طعامهای دیگر که از گوشت و برنج و
مانند آنهاست مهیا شد و حلوای مرکب از روغن و عسل در آن داخل کردند و بعد از فالوذج مذکور شد الجفان بکسر جیم و تخفیف
فاء و الف و نون جمع جفنه بفتح جیم و سکون فاء کاسها الازقه بفتح همزه و کسر زای با نقطه و تشدید قاف جمع زقاق بضم
زاء و دو قاف کوچها عابه بعین بی نقطه و الف و باء یک نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است مشار الیه
ذلک در اول مصدر اطعم است و در دوم مصدر عابه است یعنی روایتست از بعضی یاران ما گفت که طعام عروسی
کرد ابو الحسن امام موسی کاظم صلوات الله علیه طعام عروسی را برای بعضی پسران او که داماد میشد پس خورانید جمیع
اهل مدینه را در سه روز انواع پالوده در کاسها در مسجدها و کوچها پس سرزنش کرد او را بآن بعضی اهل مدینه
پس رسید او را علیه السلام خبر آن سرزنش کردن اصل فقال ما اتی الله عز و جل نبیا من انبیائه شیئا الا و قد
اتی محمدا صلی الله علیه و آله مثله و زاده ما لم یؤتهم قال لسلیمان علیه السلام هذا عطاؤنا فامنن او امسک
بغیر حساب و قال لمحمد صلی الله علیه و آله و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا شرح اتی بهمزه

و الف بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب انفعال است یعنی پس امام گفت که نداد الله عز و جل پیغمبران را از چیزی
از نیکویی مگر بحالی که بخشید داد محمد را صلی الله علیه و آله مثل آن و زیاده داد محمد را صلی الله علیه و آله آنچه نداد ایشان را گفت
برای سلیمان علیه السلام در سورهٔ ص که این بخشش ماست پس بده یا نگاه دار بی بازخواست و گفت برای محمد
صلی الله علیه و آله در سورهٔ حشر که آنچه داد شما را رسول پس فرا گیرید او را و آنچه نهی کرده شما را از آن پس خود را نگاهدارید
مراد اینست که ذکر نهی در مقابل ایتاء موافق مقتضای ظاهر مقام نیست زیرا که مقابل ایتاء امساک و نهی مقابل امر است
پس عدول از مقتضای ظاهر مقام برای نکته ایست و آن اینست که نسبت امساک بمحمد نه هو اصلا و ارضیای
او مثل او نشود در عموم امساک و تفسیر دیگر برای این روایت که منافی این تفسیر است بیان شده در کتاب الحجة
در حدیث سوم باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة علیهم السلام که باب بیستم است
و در بعض احادیث باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه و آله و الی الائمة علیهم السلام فی امر الدین که باب
پنجاه و دوم است **دوم اصل** عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال لا تجب
الدعوة الا فی اربع العرس و الخرس و الایاب و الاعذار **شرح** تانیث اربع باعتبار خصلت و مانند آنست
العرس بضم عین بی نقطه و سکون و ضم راء بی نقطه و سین بی نقطه نکاح و آن مرفوع و خبر مبتدای محذوف است
تقدیرش هی یا مجرور و بدل تفصیل اربع است و واو در هر سه جا برای عطف انسحاب است الخرس بضم خاء با نقطه
و سکون راء بی نقطه و سین بی نقطه طعام ولادت که عقیقه است و مراد اینجا ولادت است الایاب بکسر همزه و یاء
دو نقطه در پایین منقلبه از واو و باء یک نقطه مصدر بمعنی الفاء و بمعنی العین باب نصر بمعنی بازگردیدن از سفر و بنا
بر اول مراد درینجا نو شدن است و ابن اثیر در نهایه گفته که جایز است که اراده این معنی کل آب و مستقر و بنا بر دوم
مراد بر دعوت ضیافت زایران است الاعذار بعین بی نقطه و ذال با نقطه و راء بی نقطه مصدر باب افعال ختنه
کردن پسر **یعنی** روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام که امام گفت که واجب نمیشود که کسی
خواندن مردمان بسوی خانه خود و طعام خود مگر در چهار خصلت آنها نکاح و ولادت و در خانه نو شدن و ختنه کردن
پسرست **سوم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
الولیمة فی اربع العرس و الخرس و هو المولود یعق عنه و یطعم و الاعذار و هو ختان الغلام و الایاب و هو الرجل
یدعو اخوانه اذا آب من غیبته و فی روایة اخری او توکیر و هو بناء الدار و غیره **شرح** مراد بولیمه اینجا اعم
از طعام عروسی است فی اربع یعنی واجبة فی اربع است و هو تمام آن هر چهار جا کلام راوی است پس میتواند بود که

حاصل

حاصل این روایت و حدیث سابق یکی باشد المولود یعنی حال المولود یعنی حال الرجل است توکیر بواو و راء بی نقطه
مصدر باب تفعیل است ظاهرا توکیره در روایت دیگرانست که در آن روایت همه جا بجای راء واو باشد و الف لام باشد و ضمیر
بمعنی نحو است و ضمیر راجع بناء است و مراد انتقال بخانه ساخته نو بودن آن با استیجار آن یا مانند آنهاست **یعنی** روایت
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله که طعام ضیافت واجب است در چهار خصلت
آنها نکاح و خرس و آن حال مولود است که عقیقه کرده میشود از جانب او و خورانیده میشود و اعذار و آن ختنه کردن پسرست
و ایاب است و آن حال مرد است که میخواند برادران مومن خود را چون برگشت از سفری و در روایتی دیگر که غیر روایت سکونی
است از امام جعفر صادق علیه السلام او توکیر است بجای و الایاب و آن ساختن سرای و مانند آنست **چهارم اصل** عن ابی
ابراهیم علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن طعام ولیمة یخص بها الاغنیاء و یترک الفقراء
یعنی روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از طعام ضیافتی که مخصوص کرده میشوند
بدعوت آن مالداران و ترک کرده میشوند فقیران یا یعنی که مصادرات برای ایشان فرستاده میشود با وجود آنکه طلبیده نشده
پنجم اصل عن معویة بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلام انا نطعم الطعام ... لیست بالعاقبه
فیقال لم ... یکن ... حزورا او یذبح فیه بقرة او شاة الا بعث الله تبارک و تعالی ملکا معه
قیراط من مسک الجنة حتی یدیفه فی طعامهم فتلک الرائحة التی تشم لذلک **شرح** قیراط بکسر قاف و سکون یاء
دو نقطه در پایین ربع سوخ و بنار طلا ست در مکه و توابع آن مسک بکسر میم و سکون سین بی نقطه است یدیفه بدال
بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و فاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل برای مبالغه است
الدوف بفتح دال و سکون واو آمیختن چیزی با آب و مانند آنست ابن اثیر در نهایه در باب الدال مع الواو گفته که یقال
دفت الدواء و غیره اذا بللته بماء و خلطته فهو مدوف و یقال مدیف فیوصف بالیاء و الواو فیه اکثر و در باب
الدال مع الیاء گفته که یدیفون فیه من القطیعاء ای یخلطون و الواو اکثر من الیاء و هم تشم و منصوب و مرفوع
میتواند بود تشم بشین با نقطه و تشدید میم بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر و علم است لذلک ...
یعنی روایتست از معویة بن عمار که گفت که مرد امام جعفر صادق علیه السلام که ... طعام عروسی که
بوی که نیست بوی ... پس امام گفت او ... نیست هیچ عروسی که میشود ... کرده شود در آن
شتری یا ذبح کرده شود در آن گاوی یا گوسفندی مگر آنکه فرستاده الله تبارک و تعالی فرشته که با اوست قیراطی از مشک
بهشت برای اینکه ... در طعام ایشان پس آن بوی که میرسد بسبب آنست میتواند بود که این ... باشد

از توقعت اهتمام اهل عروسی در تحصیل طعام باکثرت ولطیف وخالی از عیب والله اعلم ششم اصل عَنْ جَعْفَرٍ الثَّقَفِيِّ
عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّا نَتَّخِذُ الطَّعَامَ وَنَتَجَوَّدُهُ وَنَتَنَوَّقُ فِيهِ وَلَا نَجِدُ لَهُ رَائِحَةَ
طَعَامِ الْعُرْسِ فَقَالَ ذَلِكَ لِأَنَّ طَعَامَ الْعُرْسِ فِيهِ تَهُبُّ رَائِحَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ لِأَنَّهُ طَعَامٌ اتُّخِذَ لِلْحَلَالِ شرح نتجود
بجیم ویاء دو نقطه در پایین منقلبه از واو ودال بی نقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب استفعالست
نتنوق بنون وواو وقاف بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب تفعل است تهب بتشدید باء یک نقطه بصیغه
مضارع غایبه معلوم باب نصرست الهبوب بضم هاء تنوشون اتخذ بضم همزه وصل وتشدید تاء دو نقطه در بالای
مضمومه که اولش منقلبه از همزه است وکسر خاء با نقطه ودال بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب افتعالست الحلال
بفتح حاء بی نقطه وتخفیف لام مصدر باب نصر وضرب که گشودن وضد حرام وبرهم تقدیر عبارتست از نکاح باعتبار آنکه
باعث خوشحالی ووسعت رزق ووجود اولاد ونجات از وساوس شیطان واملهای غربت ومانند آنهاست وشائبه
حرام در آن نیست یعنی روایتست از جعفر ثقفی از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام راکه
ما میسازیم طعام را ومبالغه در خوبی آن میکنیم وتکلیف میکنیم در آن ونمی یابیم رایحه آن بوی طعام عروسی را پس امام
گفت که آن رایحه اینست که طعام عروسی در آن تنور ونشات آن میشود بوی از بهشت زیراکه آن طعامیست که ساخته
شده برای کتخدائی باب سی ودوم اصل بَابُ أَنَّ الرَّجُلَ إِذَا دَخَلَ بَلْدَةً فَهُوَ ضَيْفٌ عَلَى مَنْ بِهَا مِنْ
إِخْوَانِهِ شرح این باب بیان اینست که مرد چون داخل شود شهری را پس او مهمانست بر جمعی که در آن شهرند از برادران
مؤمن او ودرین باب دو حدیثست اول اصل عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا دَخَلَ رَجُلٌ بَلْدَةً فَهُوَ ضَيْفٌ عَلَى مَنْ بِهَا مِنْ إِخْوَانِهِ وَأَهْلِ دِينِهِ حَتَّى يَرْحَلَ عَنْهُمْ
شرح یرحل براء بی نقطه وحاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است یعنی روایتست از فضیل بن یسار از
امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که چون داخل شود مردی در شهری پس او مهمانست بر هرکه
در آنست از برادران او واهل دینش تا آنکه بیرون رود از شهر ایشان دوم اصل عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ بَلْدَةً فَهُوَ ضَيْفٌ عَلَى مَنْ بِهَا مِنْ أَهْلِ
دِينِهِ حَتَّى يَرْحَلَ عَنْهُمْ شرح این ظاهرست از شرح سابق باب سی وسیم اصل بَابُ أَنَّ
الضِّيَافَةَ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ شرح این باب بیان اینست که مهمانی در سه روزست ودرین دو حدیثست اول اصل عَنْ
سُلَيْمَانَ بْنِ حَفْصٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الضَّيْفُ يُلْطَفُ

لیلتین

لَيْلَتَيْنِ فَإِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ الثَّالِثَةِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ يَأْكُلُ مَا أَدْرَكَ شرح یلطف بطاء بی نقطه وفاء بصیغه مضارع
غایب مجهول باب افعالست الالطاف نیکوداشتن کسی بچیزی تحفه ومانند آن کانت تامه است ودر
بعض نسخ فی تاء است وبنابر اول لیله مرفوع وفاعلست وبنابر دوم ضمیر مستتر راجع بضیف است ولیله منصوب است
وبر هر تقدیر اذا نعال تامه است اضافه لیله بالثالثه باعتبار اینست که مراد بالثالثه الضیافة الثالثه است واین اشارتست
بآنکه ضیافت در هر بار در سه شبانه روز نیست ادرک بدال بی نقطه وراء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب
افعالست وضمیر مستتر راجع بضیف یا با است الادراک یافتن ودر داده شدن یعنی روایتست از سلیمان بن حفص
بفتح حاء بی نقطه وسکون فاء وصاد بی نقطه بصری بکسر با یکنقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله که مهمان تحفه داده میشود در دو شبانه روز پس چون شب شب سیوم باشد از ضیافت سوم پس او از جمله اهل خانه است
میخورد آنچه را که دریافت مانند سایر اهل خانه دوم اصل عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الضِّيَافَةُ أَوَّلُ يَوْمٍ وَالثَّانِي وَالثَّالِثُ وَمَا بَعْدَ ذَلِكَ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقَ
بِهَا عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَا يَنْزِلَنَّ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ حَتَّى يُؤْثِمَهُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يُؤْثِمُهُ قَالَ حَتَّى لَا يَكُونَ عِنْدَهُ مَا يُنْفِقُ
عَلَيْهِ شرح اول روز وتطریف منصوبست یصدق بتشدید صاد بی نقطه وتشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب
مجهول باب تفعل است ودر بعض نسخ بتاء وتخفیف صاد است لا ینزلن بصیغه نهی باب ضرب است یؤثمه بجزم
وثاء سه نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال منصوبست وضمیر منصوب راجع باخیه است ضمیر مستتر وضمیر
منه راجع باحدکم است ومراد اینست که صاحب تقصیر کند در خدمت وملامت مهمان وخود گناهکار
شود حتی بمعنی کی تعلیلیه است لا یکون منصوب است یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که ضیافت در اول روز وروز دوم ودر روز سوم است وآنچه بعد از آنست
پس آن صدقه است که تصدق کرده میشود آن بر مهمان مراد اینست که هرکه عادت دارد از گرفتن صدقه
باید که بیرون رود امام گفت که بعد از آن رسول الله گفت که باید که فرود نیاید یکی از شما بر برادر مؤمن خود تا آنکه گناهکار
کند او را با خود گفته شد که ای رسول الله چگونه گناهکار میکند او را گفت که در ملت که نیابد آنکه باشد نزد میزبان آنچه خرج کند
بر او باب سی وهفتم اصل بَابُ كَرَاهِيَةِ اسْتِخْدَامِ الضَّيْفِ شرح کراهیة بفتح کاف وتخفیف راء
بی نقطه وکسر هاء وتخفیف یاء دو نقطه در پایین مصدر باب نصر است اضافه آن بمصدر بمفعول است یعنی این
باب بیان ناخوشی داشتن خدمت فرمودن مهمان است ودرین باب سه حدیثست اول اصل عَنْ

ابن أبي يعفور قال رأيت عند أبي عبد الله عليه السلام ضيفاً فقام يوماً في بعض الحوائج فنهاه عن
ذلك وقام بنفسه إلى تلك الحاجة وقال نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن أن يستخدم الضيف شرح
روایت است از عبد الله بن ابی یعفور گفت که دیدم نزد امام جعفر صادق علیه السلام مهمانی را پس مهمان برخاست
در روزی از مجلس برای بعضی حاجتها مشغول گردیدن کردن آب یا سفره نان پس امام منع کرد او را از آن حرکت و رفت
بخودی خود بسوی آن حاجت و گفت که نهی کرده رسول الله صلی الله علیه و آله از اینکه خدمت فرموده شود مهمان ظاهر
اینست که تغافل کردن از خدمت مهمان هم خدمت فرموده او است اشتباه شد دوم اصل عن عبيد بن أبي
عبد الله البغدادي عمن أخبره قال نزل بأبي الحسن الرضا عليه السلام ضيف وكان جالساً عنده يحدثه في
بعض الليل فتغير السراج فمد الرجل يده ليصلحه فزبره أبو الحسن عليه السلام ثم بادره بنفسه فأصلحه ثم قال
إنا قوم لا نستخدم أضيافنا شرح زبره بزای با نقطه و باء یک نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و
ضرب است ضمیر منصوب در بادره راجع بسراج است یعنی روایت است از عبید بضم عین بی نقطه و فتح باء یک نقطه از
ابو عبد الله بغدادی از کسی که خبر داد او را گفت که فرود آمد بامام رضا علیه السلام مهمانی و بود نشسته نزد امام حرف میزد در
باره بعض شب پس دگرگون شد چراغ پس دراز کرد آنمرد دست خود را برای اینکه روشن کند چراغ را پس منع
کرد او را امام رضا علیه السلام بعد از آن شتاب دریافت چراغ را بخودی خود و روشن کرد او را بعد از آن گفت از آنکه ما
جمعیم که خدمت نمی فرمائیم مهمانان خود را سوم اصل عن نسيح قال قال أبو جعفر عليه السلام إن من التضعيف
ترك المكافأة ومن الجفاء استخدام الضيف فإذا نزل بكم الضيف فأعينوه وإذا ارتحل فلا تعينوه فإنه
من النذالة وزودوه وطيبوا زاده فإنه من السخاء شرح التضعيف بضاد با نقطه و عین بی نقطه و فاء
مصدر باب تفعیل است کردن کسی را که دوستی کرده باشد بدشنام و مانند آن الجفاء بفتح جیم و فاء و الف ممدوده مصدر
معتل اللام باب نصر بمعنی ترک ضیافت رحل براء بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است النذالة
بفتح نون و تخفیف ذال با نقطه مصدر باب حسن بسیار خسیس بودن زودوه بزای با نقطه و دال بی نقطه بصیغه امر
باب تفعیل است طیبوا نیز از باب تفعیل است یعنی روایت است از نسیح بفتح نون و کسر سین که گفت امام محمد باقر
علیه السلام که بدرستیکه از جمله ضعیف کردن دشمن است ترک انتقام و از جمله ترک احسانست خدمت فرمودن مهمان پس
چون فرود آید بشما مهمان پس مدد کنید او را در بار زده گرفتن و چون بار کند پس مدد مکنید او را زیرا که آن از لئیم بودن است
و توشه دهید او را و پاکیزه کنید توشه او را چه بدرستیکه آن از کرم است باب سی و هشتم اصل باب

ان الضيف

إن الضيف يأتي برزقه معه شرح این باب بیان اینست که مهمان می آید همراه او روزیش با وست و درین باب
چهار حدیث است اول اصل عن سليمان بن حفص البصري عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله إن الضيف إذا جاء فنزل بالقوم جاء برزقه معه من السماء فإذا أكل غفر الله لهم بنزوله عليهم
شرح روایت است از سلیمان بن حفص بصری از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که
بدرستیکه مهمان چون آید پس فرود آید بجماعتی می آورد روزی خود را با خود از آسمان پس چون بخورد الله تعالی
بیامرزد پس چون خورد با آن جماعت می آمرزد الله تعالی برای ایشان گناهان بسبب فرود آمدن او بر ایشان
دوم اصل عن موسى بن بكر عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال إنما تنزل المعونة على القوم على قدر مؤونتهم
وإن الضيف لينزل بالقوم فينزل برزقه معه في حجره شرح معونه بفتح میم و ضم عین بی نقطه و سکون واو و نون است
مؤونة بفتح میم و ضم همزه و سکون واو و نون است الحجر بکسر حاء بی نقطه و سکون جیم و راء بی نقطه کنار دامن کنایتست
از سرعت نزول برکت یعنی روایت است از موسی بن بکر بفتح باء یک نقطه و سکون کاف از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که جز
این نیست که فرود می آید مدد از جانب الله تعالی بر جماعتی باندازه مشقت خرج لازم و بدرستیکه مهمان هر آینه فرود می آید بجماعت
پس فرود می آید روزی خود را با خود در کنار خود سوم اصل عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال
قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما من ضيف حل بقوم إلا ورزقه في حجره شرح حل بحاء بی نقطه و تشدید لام
بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر و ضرب است یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که نیست هیچ مهمانی که فرود آمد بجماعتی مگر حالی که روزی او در کنار اوست چهارم اصل
عن محمد بن قيس عن أبي عبد الله عليه السلام قال ذكر أصحابنا قوماً فقلت والله ما أتغدى ولا أتعشى
إلا ومعي منهم اثنان أو ثلاثة وأقل وأكثر فقال عليه السلام فضلهم عليك أكثر من فضلك عليهم قلت جعلت
فداك كيف وأنا أطعمهم طعامي وأنفق عليهم من مالي ويخدمهم خادمي فقال إذا دخلوا عليك
دخلوا من الله عز وجل بالرزق الكثير وإذا خرجوا خرجوا بالمغفرة لك شرح مضمون این حدیث گذشت در کتاب
الإيمان والكفر در حدیث هشتم و نهم باب اطعام المؤمن که باب هشتاد و ششم است یعنی معلوم از باب نصر و ضرب
است من الله حال رزق است که مقدم شده بر آن و آن منکر است در بالمغفرة نیز باء در بالرزق برای ملابست
و برای تعدیه میتواند بود و در بالمغفرة برای ملابست است یعنی روایت است از محمد بن قیس بفتح قاف و سکون
یاء دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که مذکور کردند یاران ما جمعی از شیعه مومنان پس

کفتم که بخدا قسم که چاشت و شام نمیخوردم مکر زمانی که با منست ازان نفر اه دو کس یا سه کس یا کمتر و بیشتر پس
کفت امام علیه السلام که احسان ایشان بر تو بیشترست از احسان تو بر ایشان کفتم که قربانت شوم چکونه است این و حال
آنکه من میخورانم ایشان را طعام خود و خرج میکنم بر ایشان از مال خود و خدمت میکنند ایشان را خدمتکاران من پس
امام کفت که چون داخل میشوند بر تو داخل میشوند از جانب الله عز و جل با روزی بسیار که زیاده است برای تو و ایشان
و چون بیرون میروند بیرون میروند با آمرزش کناهان برای تو باب سی و نهم اصل باب
حق الضيف واكرامه شرح این باب بیان حق مهمان و بیان کرامی داشتن مهمانست و در این باب سه
حدیثست اول اصل عن اسحق بن عبد العزيز وجميل وزرارة عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما علم
رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة عليها السلام قال لها يا فاطمة من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه شرح
ما در لما مصدریه است و ظرف خبر مبتدا است ان بفتح همزه و سکون نون مصدریه است و مصدر مبتدا است یعنی
روایتست از اسحق بن عبد العزیز و جمیل بن دراج و زرارة از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که از جمله تعلیم رسول الله صلی الله
علیه وآله فاطمه علیها السلام را است اینکه کفت او را که ای فاطمه هر که بوده که میکرویده باشد بالله تعالی و بروز بازپسین پس باید
که کرامی دارد مهمان خود را دوم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال ان مما علم رسول الله صلی الله علیه
وآله عليا عليه السلام قال من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه شرح ما در مما ابتدائیه موصوله است و ظرف خبر
مبتدا است و عائد موصول مقدرست تقدیر ما علمه و جمله من کان یؤمن مبتدا است باعتبار مضمونش پس در حکم مفردست
نظیر اسالك بلا اله الا الله یعنی روایتست از زرارة از امام محمد باقر علیه السلام کفت که از جمله چیزیست که تعلیم کرد رسول
الله صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را آن اینکه هر که بوده که میکرویده باشد بالله تعالی و بروز بازپسین پس باید که کرامی دارد مهمان خود را
سوم اصل عن سليمان بن جعفر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان من حق
الضيف ان تكرم وان تعد له الخلال شرح یکرم و تعد بضم تا و تشدید دال بصیغه مضارع غایب مجهول از باب افعالست خلال
بکسر خاء با نقطه و تخفیف لام معروفست یعنی روایتست از سلیمان بن حفص از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که کفت
رسول الله صلی الله علیه وآله که از جمله حق مهمانست اینکه کرامی داشته شود و اینکه آماده کرده شود برای او خلال
باب چهلم اصل باب الاكل مع الضيف شرح این باب بیان جهت خوردن با مهمانست و در این
باب چهار حدیثست اول اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال كان رسول الله صلى الله
عليه وآله اذا اكل مع القوم اول من يضع يده مع القوم وآخر من يرفعها لان يأكل القوم شرح اول دا خر

وضرکات است و جمله شرطیه واسطه میان اجزاء جمله جزائیه است یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح بفتح قاف و
تشدید دال از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله چون چیزی میخورد با مهمانان اول کسی
که میکذاشت دست خود را بطعام با مهمانان و آخر کسی که برمیداشت دست از طعام برای اینکه چیزی بخورند مهمانان
دوم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا اكل مع قوم
طعاما كان اول من يضع يده وآخر من يرفعها ليأكل القوم شرح این ظاهرست از شرح سابق سوم اصل
عن جميل بن دراج عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته يقول ان الزائر اذا زار المزور فاكل معه القى عنه الحشمة و
اذا لم يأكل معه ينقبض قليلا شرح القى بصیغه مجهول از باب افعالست حشمت بکسر حاء بی نقطه و سکون شین با نقطه
ینقبض بقاف و باء یک نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم از باب انفعال یا باب تفعل است و ضمیر مستتر راجع
بزائر قلیلا صفت مفعول مطلق محذوفست یعنی روایتست از جمیل بن دراج از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که شنیدم
از امام میکفت که بدرستیکه زیارت کننده چون زیارت کند زیارت کرده شده را پس چیزی خورد با او انداخته میشود از زائر
شرم و هراس و چون نخورد با او زائر کرفته دل میشود اندکی چهارم اصل عن علی بن جعفر عن
اخيه موسى عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان اذا اتاه الضيف اكل معه ولم يرفع يده من
الخوان حتى يرفع الضيف شرح الخوان بضم و کسر خاء با نقطه معرب خوانست آنچه طعام بران کذاشته و خورده میشود
مثل سفره یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله بود که چون
می آمد نزد او مهمان میخورد با او و برنمیداشت دست خود را از خوان تا وقتیکه بر دارد مهمان باب چهل و یکم
اصل باب ان ابن آدم اجوف لا بد له من الطعام شرح این باب بیان اینست که فرزند آدم میان تهیست
نیست چاره او را از خوردن و در این باب هفت حدیثست اول اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال
سأله الابرش الكلبي عن قول الله عز وجل يوم تبدل الارض غير الارض قال تبدل خبزة نقية يأكل الناس
منها حتى يفرغ من الحساب فقال الابرش الكلبي ان الناس يومئذ لفي شغل عن الاكل فقال ابو جعفر عليه السلام
هم في النار لا يشتغلون عن اكل الضريع وشرب الحميم وهم في العذاب فكيف يشتغلون عنه في الحساب شرح
ابرش بفتح همزه و سکون باء یک نقطه و فتح راء بی نقطه و شین با نقطه است کلب بفتح کاف و سکون لام و باء یک نقطه نقیه
النقیه بفتح نون و کسر قاف و تشدید یاء دو نقطه در پایین یعنی سفید از جهت خوردنی و آرد سفید باشد یفرغ
بصیغه مضارع غایب مجهول یا معلوم از باب نصر و منع است و من الحساب نایب فاعلست و ...

ضمیر مستتر راجع بالله تعالی نا علت الشغل بفتح و ضم شین و سکون غین با نقطه مصدر باب منع باز داشتن از کاری
و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است و عبارتست از اصحاب یشتغلون هر دو جا بصیغه معلوم باب افتعالست
الضریع مذکورست در آیت سوره غاشیه که لیس لهم طعام الا من ضریع و ظاهرا لا یشتغلون عن اکل الضریع اینست
که ضریع و زقوم که مذکورست در سوره صافات و دخان و واقعه و غسلین که مذکورست در سوره حاقه عبارت
از لیف چنانچه شود باعتبار اینکه چون کسی آزاد ره هست کوارده نداری و تفریح میکند از بوی سوگی در زیر زمینه خورده نه خوردت
از کمال آزار مانند شیطان که گفت که لاحتنکن ذریته الا قلیلا چنانچه در سوره بنی اسرائیل است و رتاجیز باز دهن
از آن شسته شود اوقح و معروف میشود حمیم مذکورست در سوره انعام و یونس و حج و مجادله و رحمن و صافات
و واقعه و حاقه و نبا و آن عبارتست از حمیم آن نهایت گرم مثل مس گداخته تنوین عذاب برای تفخیم است
و در بعض نسخ بالف لام است یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسید امام را ابو
کلبی از قول الله عز وجل در سوره ابرهیم که روزیکه منقلب میشود زمین بغیر زمین امام گفت که منقلب
میشود نانی سفید که میخورند مردمان از آن تا فارغ از حساب گفت ابو کلبی که بدرستیکه مردمان در آن روز هر آینه
در حساب باز داشته شوند از خوردن پس گفت امام محمد باقر علیه السلام که ایشان در آتش جهنم باز نمی ایستند از خوردن
ضریع و آشامیدن حمیم و حال آنکه ایشان در عذاب عظیمند پس چگونه باز می ایستند از خوردن در حساب دوم
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز وجل خلق ابن آدم اجوف شرح روایتست از زراره
از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدرستیکه الله عز وجل آفرید فرزند آدم را میان تهی سوم اصل عن الولید بن صبیح
عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما بنی الجسد على الخبز شرح صبیح بضم صاد با نقطه و سکون یاء یک نقطه
و زای با نقطه یا بفتح خاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه است و بنا و اوله ذکر یافت بعنوان
مثالست یا بعنوان اکتفا بعمده است در اکثر بلاد و بنا ورد یم مراد طعامست چنانچه بیان میشود در شرح
حدیث پنجم این باب یعنی روایتست از ولید بفتح واو و کسر لام ابن صبیح بفتح صاد و کسر باء یک نقطه از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که جز این نیست بنا کرده شده بدن آدمی بر نان مثلا چهارم اصل عن زرارة
قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز وجل یوم تبدل الارض غیر الارض قال تبدل
خبزة نقیة یاکل منها الناس حتى یفرغوا من الحساب فقال له قائل انهم لفی شغل یومئذ
عن الاکل و الشرب فقال ان الله عز وجل خلق ابن آدم اجوف و لا بد له من الطعام و الشراب

ایهم اشد شغلا یومئذ ام من فی النار فقد استغاثوا و الله عز وجل یقول و ان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی
الوجوه بئس الشراب شرح روایتست از زراره گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره
ابرهیم در روزیکه منقلب میشود زمین بغیر زمین امام گفت که منقلب میشود نانی سفید که میخورند از آن مردمان
تا آنکه فارغ شوند از حساب پس گفت او را گوینده که بدرستیکه ایشان هر آینه در باز داشته شدن اند در آن روز از خوردن و آشامیدن
پس امام گفت که بدرستیکه الله عز وجل آفرید فرزند آدم را درون تهی و نیست چاره او را از خوردن و آشامیدن آیا ایشان
سخت ترند باعتبار باز داشته شدن در آن روز یا در آتش جهنم بتحقیق طلب باران کردند از تشنگی و الله عز وجل میگوید در سوره کهف
که اگر طلب باران کنند باران داده میشوند بآبی مانند مس گداخته بریان میکند روها را بد آشامیدنیست این گذشت
در کتاب الایمان و الکفر در حدیث شانزدهم باب مجالسة اهل المعاصی که باب صد و شصت و سوم است پنجم اصل
عن ابن ابی عمیر عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل حکایة عن موسى علیه السلام رب
انی لما انزلت الی من خیر فقیر فقال سال الطعام شرح روایتست از محمد بن ابی عمیر از کسی که مذکور کرد حدیث را
از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در حکایت از موسى علیه السلام در سوره قصص که ای صاحب کل اختیار من
بدرستیکه من برای آنچه فرستادی بسوی من از خیر که نان است محتاجم پس امام گفت که طلب کرد خوردنی را اشارتست
باینکه خیر اینجا افعل التفضیل مستعمل شده و طعام بهترین اموالست که حاصل شده از باران و آن از جانب آسمان فرود آمده
بسوی هر کسی بقدر نصیب او از آن و نهایت اینست که اگر طعام باشد انتفاع باموال دیگر حاصل میشود و عکس نیست
ششم اصل عن ابی البختری رفعه قال قال رسول الله صلى الله علیه و آله اللهم بارک لنا فی الخبز و لا
تفرق بیننا و بینه فلولا الخبز ما صلینا و لا صمنا و لا ادینا فرائض ربنا عز وجل شرح ابو البختری بفتح باء یک نقطه و سکون
خاء با نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و تخفیف راء بی نقطه و تشدید یاء وهب رازی از امام جعفر صادق علیه السلام است
خبز بضم خاء با نقطه و سکون باء یک نقطه و زای با نقطه است و اگر بفتح خاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه
بود بمعنی طعام میبود چنانچه گذشت در شرح سابق یعنی روایتست از ابو البختری نسبت داد حدیث را بامام
امام گفت که گفت رسول الله صلى الله علیه و آله که خداوندا برکت ده برای ما در نان و تفریق مکن میان ما و میان
نان چه اگر نبود نان روزه نمیداشتیم و نماز نمیکردیم و بجا نمی آوردیم واجبات صاحب کل اختیار ما را عز وجل و این مبنی
بر حال غالب اهل بلادست هفتم اصل عن الولید بن صبیح عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما بنی الجسد
على الخبز شرح این موافق حدیث سوم این باب است باب چهل و دوم اصل باب القثاء

والعشاء شرح غدا بفتح غین با نقطه و دال بی‌نقطه و الف ممدوده است یعنی این باب بیان چاشت و شام است
در این باب دو حدیث است اول اصل عن المثنی عن ابی عبد الله علیه السلام قال انّ یعقوب علیه السلام کان له مناد
ینادی کلّ غداة من منزله علی فرسخ الا من اراد الغداء فلیأت الی منزل یعقوب علیه السلام و اذا امسی نادی
الا من اراد العشاء فلیأت الی منزل یعقوب علیه السلام شرح اسم مثنی بکسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین
و فتح ثاء سه نقطه محمد بن الحسن است موافق آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث نهم باب پنجاه و دوم که باب
التفویض الی رسول الله صلی الله علیه و آله تا آخر یا احمد بن الحسن است موافق آنچه می‌آید در حدیث هشتم
باب التسمیة و التحمید و الدعاء علی الطعام که باب چهل و هفتم است علی فرسخ متعلق بینادی است و مراد اینست
که آواز ایشان بلند بود که مردم یک فرسخ از هر جانب منزل یعقوب را می‌شنیدند الا بفتح همزه و تخفیف لام حرف استفتاح
و تنبیه است یعنی روایت است از مثنی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود منادی که یعقوب علیه السلام بود او را فریاد کننده
که فریاد میکرد در هر اول روزی از منزل او یک فرسخ که آگاه باشید هر که اراده کرده چاشت را پس باید که آید بسوی منزل یعقوب
علیه السلام و چون آخر روز میرسید فریاد میکرد که آگاه باشید هر که اراده کرده شام را پس باید که آید بسوی منزل یعقوب علیه السلام
مضمون این روایت گذشت در کتاب العشرة در حدیث چهارم باب حق الجوار که باب بیست و چهارم است
دوم اصل عن ابن ابی شهاب بن عبد ربه قال شکوت الی ابی عبد الله علیه السلام ما القی من
الاوجاع و التخم فقال لی تغدّ و تعشّ و لا تأکل بینهما شیئا فانّ فیه فساد البدن اما سمعت الله عزّ و جلّ
یقول لهم رزقهم فیها بکرة و عشیّا شرح ابن ابی شهاب بن عبد ربه اخنس اسمعیل بن عبد الخالق است
ما موصوله و مفعول شکوت است القی بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم است التخم بضم تاء دو نقطه در بالا
و فتح خاء با نقطه و تخفیف میم جمع تخمه بضم تاء و فتح خاء دردهای ناگواری طعام تغدّ بتشدید دال بی‌نقطه
مفتوحه و تعشّ بتشدید شین با نقطه مفتوحه بصیغه امر باب تفعّل است عشیّا مستعمل میشود بمعنی آخر روز که پس از زوال
آفتاب است و مستعمل میشود بمعنی تمام آن و بنا بر اول منافات نیست میان این و آنچه می‌آید در حدیث اول باب آینده از آنکه
این در بهشت است و آنچه می‌آید در دنیاست یعنی روایت است از پسر برادر شهاب بن عبد ربه گفت که شکایت
کردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام آنچه را که میدیدم از دردها و دردهای ناگواری طعام پس گفت مرا که چاشت بخور و
شام بخور و مخور در میان آن دو چیزی را چه بدرستی که در آن است فساد بدن آیا نشنیدی از الله عزّ و جلّ که میگوید در سوره
مریم که برای اهل جنات عدن است روزی ایشان در آنها اول روز و آخر روز باب چهل و سوم

اصل

اصل باب فضل العشاء و کراهیة ترکه شرح این باب بیان فضیلت شام و ناخوش داشتن ترک آنست در این
باب ده حدیث است اول اصل عن محمد بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
علیه السلام عشاء الانبیاء بعد العتمة فلا تدعوه فانّ ترک العشاء خراب البدن
شرح العتمة بفتح عین بی‌نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا غایب شدن شفق از جانب مغرب که منتهای وقت فضیلت
نماز مغرب است و نماز خفتن را نیز عتمه مینامند و مناسب این بیان میشود در شرح حدیث هفتم این باب فلا
در فلا تدعوه اینست که خطاب با محمد بن سنان از جوان باشد و ضمیر منصوب راجع بعشاء بعد العتمه باشد موافق
حدیث سوم و چهارم و ششم و نهم این باب و در بعض نسخ بجای ضمیر منصوب العشاء است و شاید که الف لام آن
برای عهد خارجی باشد پس حاصل هر دو یکی باشد یعنی روایت است از محمد بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
امیر المؤمنین علیه السلام که شام پیغمبران در وقت ضرورت بعد از غایب شدن شفق مغرب است پس وا مگذارید
شام پیغمبران را بعد از غروب شفق را چه بدرستی که وا گذاشتن شام بعد از غروب شفق باعث ویرانی بدن است
برای پیران دوم اصل عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال اصل خراب البدن ترک
العشاء شرح روایت است از هشام بن الحکم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ماده ویرانی بدن ترک شام است
سوم اصل عن جمیل بن صالح عن ابی عبد الله علیه السلام قال ترک العشاء مهرمة و ینبغی للرجل اذا اسنّ
ان لا یبیت الا و جوفه من الطعام ممتلئ شرح المهرمة بفتح میم و سکون هاء و فتح راء بی‌نقطه بصیغه اسم مکان برای
کثرت محل پیر شدن زود است اسنّ بسین بی‌نقطه و تشدید نون بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است یعنی روایت
از جمیل بن صالح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ترک شام باعث زود پیر شدن است و سزاوار است برای مرد چون
سالخورده شود اینکه شب را نگذراند مگر و حال آنکه درون او از طعام پر باشد یعنی که شاید که گرسنگی او بباشد پس منافات ندارد
با آنچه گذشت در احادیث باب کراهیة کثرة الاکل که باب بیست و دوم است زیرا که مراد در آنها تجاوز از حد است
چهارم اصل عن سعید بن جناح عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال اذا اکتهل الرجل فلا یدع ان یأکل باللیل
شیئا فانّه اهدأ للنوم و اطیب للنکهة شرح اهدی بدال بی‌نقطه و الف منقلب از یاء افعل التفضیل است بمعنی
آرمیده تر و آرام ده تر و لام برای تعدیه است و نسبت آرمیدگی بخواب از قبیل اسناد مجازیست مثل جدّ جدّه و مانند آنست
از روی تاکید و استغراق بخواب النکهة بفتح نون و سکون کاف بوی دهن و نسبت خوش شدن بوی دهن از قبیل
اسناد مجازیست یعنی روایت است از سعید بن جناح بفتح جیم و تخفیف نون و حاء بی‌نقطه از ابو الحسن امام رضا علیه السلام

کفت که چون در موش مرد پس با یکه واکذارد او را که خورده در شب چیزی را چه بود دستی که آن خوردن ساکن کشته تو است

خوابرا و خوش کشته توست بوی ده هند را **پنجم اصل** عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ کَانَ اَبُو الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ لَا یَدَعُ

الْعَشَاءَ وَلَوْ بِکَعْکَةٍ وَکَانَ یَقُولُ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّهُ قُوَّةٌ لِلْجِسْمِ قَالَ وَلَا اَعْلَمُهُ اِلَّا قَالَ وَصَالِحٌ لِلْجِمَاعِ **شرح** الکعکه بفتح کاف و سکون

عین بیتقطه نان و مونث یکان خشک با شی خشک شده که قرص آن کوچک می باشد غالبا و آن معرب کاک است **یعنی**

روایتست از سلیمان بن جعفر که از اولاد جعفر طیارست کفت که بود امام رضا علیه السلام یا امام موسی کاظم علیه السلام که وا میکذاشت شامرا

هر چند که بیک نان کاک باشد و بود که میکفت امام علیه السلام که بدرستی که شام باعث قوت است برای بدن راوی کفت که و نمیدانم امامرا

مکر آنکه او کفت ایضا اینکه و خوب است برای جماع **ششم اصل** عَنِ الْوَلِیدِ بْنِ صَبِیحٍ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ

لَا یَتْرُکَنَّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَبِیتَ خَفِیفًا بَلْ یَبِیتُ مُمْتَلِئًا خَیْرٌ لَهُ **شرح** بل برای اضراب است از نفی برای تاکید نفی است

بیت تقدیر آن بیت است پس منصوب و مرفوع میتواند بود **یعنی** روایتست از ولید بن صبیح کفت که شنیدم از

امام جعفر صادق علیه السلام میکفت که نیست بهتر برای کسی که سالم باشد اینکه شب را بکذراند سبک معده بلکه اینکه شب را بکذراند پر معده

بهتر است برای او **هفتم اصل** عَنْ زِیَادِ بْنِ اَبِی الْحَلَالِ قَالَ تَعَشَّیْتُ مَعَ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ الْعَشَاءُ بَعْدَ الْعِشَاءِ

الْآخِرَةِ عَشَاءُ النَّبِیِّینَ **شرح** عشا در اول بفتح عین است و عبارتست از شام و در دوم بکسر عین است

و عبارتست از غروب آفتاب بنوا باشد و عشاء الآخرة احترازست از قسم اول و تانیث باعتبار اینست که مضاف محذوفست

بتقدیر صلوة العشاء و معنی ان اینست که چون که در مساجد نماز جماعت میکرده اند نماز خفتن را بعد از غروب شفق بفاصله میکرده

پس بهترست شام خوردن در میان نماز شام و نماز خفتن نه اند بیس این ملاحظات ندارد با یکه برای سنت با جمع که در نماز خفتن

نماز جماعت کرده پیغمبر باشد که نماز خفتن را تاخیر کنند و شام را پیش از آن خورند موافق آنچه کذشت در کتاب الصلوة در

شرح حدیث دوم باب الخشوع فی الصلوة وکراهیة العبث که باب شانزدهم است که بعد از نماز خفتن نشستن و مشغول کردن

خوب نیست **یعنی** روایتست از زیاد که نام پدرش ابو الحلال بفتح حاء بی نقطه و تخفیف لام کفت که شام خوردم

با امام جعفر صادق علیه السلام پس کفت که شام بعد از نماز عشاء دوم شام پیغمبرانست **هشتم اصل** عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ

قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ مَنْ تَرَکَ الْعَشَاءَ لَیْلَةَ السَّبْتِ وَلَیْلَةَ الْاَحَدِ مُتَوَالِیَتَیْنِ ذَهَبَتْ عَنْهُ قُوَّةٌ لَمْ تَرْجِعْ

اِلَیْهِ اَرْبَعِینَ یَوْمًا **شرح** روایتست از جمیل بن دراج کفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میکفت که هر که ترک کرد شامرا

در شب شنبه و شب یکشنبه پی در پی رفت از او قوتی از پس برنکشت بسوی او در چهل روز **نهم اصل** عَنْ

ذَرِیحٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ النَّبِیُّ لَا یُدَعُ الْعَشَاءُ وَلَوْ بِلُقْمَةٍ **شرح** روایتست از ذریح بفتح ذال نقطه

دکسر

وکسر را بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که ترک مکنید شامرا هر چند که

بلیک لقمه باشد **دهم اصل** عَنْ عَلِیِّ بْنِ اَبِی عَلِیٍّ اللَّهَبِیِّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا تَقُولُ اَطِبَّاؤُکُمْ فِی عَشَاءِ اللَّیْلِ قُلْتُ

اِنَّهُمْ یَنْهَوْنَا عَنْهُ قَالَ لَکِنِّی آمُرُکُمْ بِهِ **شرح** لهب بکسر لام و سکون هاء و باء یک نقطه قبیله ایست از ازد و لهبی بفتح لام و فتح

هاء و باء یک نقطه قبیله ایست ینهونا بفتح هاء و تخفیف نون بحذف نون اعراب برای التقاء ساکنین است **یعنی** روایتست

از علی بن ابی علی لهبی از امام جعفر صادق علیه السلام امام کفت که چه میکویند طبیبان شما در شام شب کفتم که بدرستی که ایشان نهی

میکنند ما را از آن مراد اینست که میکویند که شامرا در مرض بیاید خورد امام کفت که لیکن من امر میکنم شما را به آن **یازدهم اصل**

عَنْ رَجُلٍ ذَکَرَهُ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ طَعَامُ اللَّیْلِ اَنْفَعُ مِنْ طَعَامِ النَّهَارِ **شرح** روایتست از مردی که مذکور کرده

حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام امام کفت که شام شب نافعترست از شام روز **دوازدهم اصل** عَنْ بَعْضِ الْاَهْوَازِیِّینَ

عَنِ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اِنَّ فِی الْجَسَدِ عِرْقًا یُقَالُ لَهُ الْعِشَاءُ فَاِذَا تَرَکَ الرَّجُلُ الْعَشَاءَ لَمْ یَزَلْ یَدْعُو عَلَیْهِ ذَلِکَ الْعِرْقُ

اِلَی اَنْ یُصْبِحَ یَقُولُ اَجَاعَکَ اللّٰهُ کَمَا اَجَعْتَنِی وَاَظْمَاَکَ کَمَا اَظْمَاْتَنِی فَلَا یَدَعَنَّ اَحَدُکُمُ الْعَشَاءَ وَلَوْ بِلُقْمَةٍ مِنْ خُبْزٍ اَوْ

شَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ **شرح** اهواز بفتح همزه و سکون هاء و زاء با نقطه موضعیست پیوسته بیکدیکر میان بصره و اصفهان عرق بکسر

عین و سکون راء و قاف است **یعنی** روایتست از بعض اهوازیان از امام رضا علیه السلام کفت که امام کفت که بدرستی

که در بدن است رکی که کفته میشود او را شام باعتبار اینکه احتیاج آن بشام بیشترست از احتیاج سایر اجزاء بدن پس چون

ترک کرد مرد شامرا پیوسته نفرین میکند او را آن رک تا آنکه صباح شود بیان این آنکه میکوید بان حال که کرسنه کناد ترا الله

تعالی چنانچه کرسنه کردی مرا و تشنه کناد ترا چنانچه تشنه کردی مرا پس باید که وا نکذارد یکی از شما شامرا هر چند که بیک

لقمه از نان یا جرعه از آبی باشد **باب** چهل و چهارم **اصل** بَابُ الْوُضُوءِ قَبْلَ الطَّعَامِ وَبَعْدَهُ **شرح** الوضوء

بضم و فتح واو و ضم ضاد شستن دست و مانند آن و آبی که بآن شسته میشود **یعنی** این باب بیان شستن دست

و مانند آنست پیش از خوردن طعام و بعد از آن در این باب پنج حدیثست **اول اصل** عَنْ اَبِی الْقَدَّاحِ عَنْ اَبِی

عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ غَسَلَ یَدَهُ قَبْلَ الطَّعَامِ وَبَعْدَهُ عَاشَ فِی سَعَةٍ وَعُوفِیَ مِنْ بَلْوَی فِی جَسَدِهِ **شرح**

السعه بفتح و کسر سین و تخفیف عین مصدر معتل الفاء واوی باب علم است و عوفی بصیغه ماضی غایب مجهول باب

مفاعله است المعافاة رها کردن از آفت بلوی بفتح باء یک نقطه و سکون لام و الف مقصوره است **یعنی** روایتست

از ابو القداح بتشدید دال از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که هر که بشست دست خود را پیش از خوردن طعام و بعد از آن

زندکانی کرد در فراخی و رها کرده شد از آفت در بدن خود **دوم اصل** عَنْ اَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ

قال قال یا ابا حمزة الوضوء قبل الطعام وبعده یذهبان الفقر قلت بابی انت وامی یذهبان بالفقر فقال نعم یذهبان
به شرح روایتست از ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلام گفت که امام گفت که ای ابو حمزه دست شستن پیش از طعام
وبعد از آن میبرد تنگ دستی را گفتم که پدر و مادرم فدای تو باد آیا میبرد تنگدستی را پس امام گفت که آری میبرد آن را
سوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه غسل الیدین
قبل الطعام وبعده زیادة فی العمر واماطة للغمر عن الثیاب ویجلو البصر شرح اماطه بطاء بینقطه مصدر معتل
العین باب افعالست الغمر بفتح غین با نقطه و فتح میم و راء بینقطه چرکی یعنی روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که شستن دو دست پیش از خوردن طعام و بعد از آن باعث
زیادتی در عمرست و دور کردنست چرکی را از جامهها و روشن میکند چشم را چهارم اصل عن السکونی عن
ابی عبد الله علیه السلام قال من سره ان یکثر خیر بیته فلیتوضأ عند حضور طعامه شرح روایتست از سکونی
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که خوشحال کند او را اینکه بسیار شود برکت خانه او پس باید که دست شوید نزد
حاضر شدن طعام او پنجم اصل عن ابی عوف البجلی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الوضوء قبل
الطعام وبعده یزیدان فی الرزق وروی ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال اوله ینفی الفقر وآخره ینفی الهم
شرح روایتست از ابو عوف بفتح عین بینقطه و سکون واو و بجلی بفتح باء یکنقطه و فتح جیم گفت که شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که دست شستن پیش از خوردن طعام و بعد از آن زیاده میکند در روزی
و روایت کرده شده اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله گفت که اولش برطرف میکند تنگدستی را و آخرش برطرف میکند
غم را باب چهل دوم اصل باب صفة الوضوء فی الطعام شرح فی برای سببیت است یعنی این باب
بیان چگونگی دست شستن برای طعام است در این باب سه حدیثست اول اصل عن محمد بن عجلان
عن ابی عبد الله علیه السلام قال الوضوء قبل الطعام یبدأ صاحب البیت لئلا یحتشم احد فاذا فرغ من
الطعام بدأ بمن علی یمین الباب حرا کان او عبدا قال وفی حدیث آخر فیغسل اولا رب البیت یده ثم
یبدأ بمن علی یمینه واذا رفع الطعام بدأ بمن علی یسار صاحب المنزل ویکون آخر من یغسل یده صاحب المنزل
لانه اولی بالصبر علی الغمر شرح الوضوء بضم واو منصوب و مفعول به است و مقدم شده است بر عامل خود فعل منصوب
وعامل الوضوء است یبدأ با یاء یکنقطه و دال بینقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب منع است صاحب مرفوع و فاعل
فرغ بفا و راء بینقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم یا مجهول باب نصر و منع و علم است و بر تقدیر دوم

من الطعام

من الطعام نایب فاعلست بر تقدیر فرغ صاحب خانه از طعام بعد از فراغ دیگرانست بدأ بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است
و نائب فاعل ضمیر مستتر راجع بصاحب و از قبیل اسناد مجازیست زیرا که با مراد است و در بعضی نسخ بدی بصیغه مجهول است یمین
البیت عبارتست از جانب راست کسی که از در خانه بدرون می آید برای آوردن آب وضوء و در بعضی نسخ یمین
الباب است بهمین معنی پس آن یسار صاحب بیت خواهد بود بنابر اینکه او در صدر مجلس نشسته باشد پس حاصل
هر دو روایت یکیست آخر منصوب یا مرفوع است صاحب مرفوع یا منصوب است یعنی روایتست از محمد بن عجلان
بفتح عین بینقطه و سکون جیم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دست شستن را پیش از طعام ابتدا بکند صاحب خانه برای
اینکه شرم نکند کسی پس چون فارغ شود از طعام ابتدا بکند بکسی که بر جانب راست خانه است خواه آزاد و خواه بنده راوی گفت
که و در حدیثی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام اینست که میشوید در اول صاحب خانه دست خود را بعد از آن ابتدا بکند بکسی
که بر دست راست اوست و چون برداشته شود طعام ابتدا بکند بکسی که بر جانب چپ صاحب منزلست و میباشد آخر کسی
که میشوید دست خود را صاحب منزل زیرا که او سزاوارترست بشکیبایی بر آلودگی دست دوم اصل عن عمرو بن ثابت
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اغسلوا ایدیکم فی اناء واحد تحسن اخلاقکم شرح اناء بمعنی ظرفیست که دست شستن در آن
ریخته میشود تحسن بصیغه مضارع غایبه یا غایب معلوم مجرد است یا بصیغه غایب معلوم باب تفعیل است و بر هر تقدیر مجرد
وبنا بر اول اخلاقکم مرفوع است و بنا بر آخر فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر اغسلوا است و اخلاقکم منصوب است یعنی
روایتست از عمرو بن ثابت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بشوئید دستهای خود را در یک ظرف تا آنکه نیکو شود خویهای شما
این مؤید در شرح حدیث آینده سوم اصل عن الفضل بن یونس قال لما تغدی عندی ابو الحسن علیه السلام
وجیء بالطست بدئ به علیه السلام وکان فی صدر المجلس فقال علیه السلام ابدأ بمن علی یمینک فلما توضأ واحد اراد
الغلام ان یرفع الطست فقال له ابو الحسن علیه السلام دعها واغسلوا ایدیکم فیها شرح حکایت آمدن امام موسی کاظم
علیه السلام بخانه فضل بن یونس و چاشت خوردن در آنجا مشهور بوده و مذکور است در کتب رجال الطست بفتح طاء بینقطه
و سکون سین بینقطه و تاء دو نقطه در بالا معرب طشت بشین با نقطه صاحب قاموس گفته که الطست الطس ابدل
من احدی السینین تاء و حکی الشیخ المجید عبارتست از یمین بیت و بیان شد در شرح حدیث اول این باب
ان بفتح همزه و سکون نون زائده است برای تاکید اتصال جواب لما بموضوع لما دعها عبارتست از بیرون بردن
برای خالی کردن و دور کرده اید در این حال دست شستن پیش از طعام متعارف نیست بلکه دست شستن بعد از طعام متعارفست
برای اینکه دستها آلوده میباشد و شستن دست و ریختن آن آب در آب آلوده موجب تنگرات عیب است

ضمیر در دمها و فیها باعتبار ارجاع بماء است یعنی روایتست از فضل بن یونس که گفت که در وقتی که چاشت خورده
در خانه من امام موسی کاظم علیه السلام و آورده شد ظرف مسرای که شد با امام علیه السلام و بود در صدر
مجلس پس گفت امام علیه السلام غلام را که ابتدا کن بکسی که بر دست راست تست در وقت درون آمدن تو پس
در هنگام که دست شستن بکسی اراده کرد غلام ایز آنکه بعد از وحشت را برای رعایت پس گفت او را امام
موسی کاظم علیه السلام که واگذار آنرا بکسی که اوست و بشوید دستهای خدمتکاران را باب بیست و ششم اصل
باب التمندل ومسح الوجه بعد الوضوء شرح تمندل بضم میم زایده و نون و دال بی نقطه مصدر ملحق بباب تفعللست
یعنی این باب بیان دست خشک کردن بدستمال و دست مالیدن رو بعد از دست شستن است در این باب
پنج حدیث است اول اصل عن یحیی قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا غسلت یدک للطعام فلا تمسح یدک
بالمندیل فانه لا تزال البرکة فی الطعام ما دامت النداوة فی الید شرح المندیل بکسر و فتح میم زایده و سکون نون
وکسر دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین دستمال نداوه بفتح نون تریست یعنی روایتست از یحیی که گفت گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که چون شستی دست خود را برای اینکه طعام خوری پس مالیده دست خود را بدستمال زیرا که
شان اینست که پیوسته برکت در طعام است چندانکه تری در دست باشد دوم اصل عن مرازم قال
رأیت ابا الحسن علیه السلام اذا توضأ قبل الطعام لم یمس المندیل و اذا توضأ بعد الطعام مس المندیل
شرح مرازم بضم میم و راء بی نقطه و الف و کسر زای با نقطه است یمس بفتح یاء و میم و تشدید سین مفتوحه است
روایتست از مرازم گفت که دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را که چون دست میشست پیش از طعام دست نمی مالید
بدستمال و چون میشست بعد از طعام دست میمالید بدستمال را سوم اصل عن زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلام
انه کره ان یمسح الرجل یده بالمندیل و فیها شیء من الطعام تعظیما للطعام حتی یمصها او یکون الی جنبه صبی یمصها
شرح کره بصیغه ماضی معلوم باب علم است و فیها شیء من الطعام جمله حالیه است که دو یمسح دستمال متعارف بوده یکی
برای وظیفت کردن چرک از دست پیش از شستن آب و دیگری برای خشک کردن دست بعد از شستن آب
یمصها بتشدید صاد بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم و نصره را اول منصوب و در دوم مرفوع است الصبی
بفتح میم مکیدن یعنی روایتست از زید شحام از امام جعفر صادق علیه السلام آنکه امام ناخوش داشت اینکه پاک کند مرد
دست خود را بدستمال در حالی که در دست باشد چیزی از خوردنی برای تعظیم خوردنی که مبادا که ضایع شود تا آنکه بمکد دست
خود را یا باشد در پهلوی او کودکی که بمکد دست او را چهارم اصل عن عقبة بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلام قال

مسح الوجه بعد الوضوء یذهب بالکلف و یزید فی الرزق شرح در بعض نسخ عن ابراهیم بن عقبه است الکلف بفتح کاف
و فتح لام تیرگی شفوف دور رو یعنی روایتست از عقبه بضم عین بی نقطه و سکون قاف و باء یک نقطه نسبت بسیاه عرض شده
بسوی امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که دست مالیدن رو بعد از دست شستن میبرد لک تیره را از رو و زیاد میکند روزی را
پنجم اصل عن المفضل قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فشکوت الیه الرمد فقال لی او ترید الطریف ثم
قال لی اذا غسلت یدک بعد الطعام فامسح حاجبیک و قل ثلث مرات الحمد لله المحسن المجمل المنعم المفضل
قال ففعلت ذلک فما رمدت عینی بعد ذلک والحمد لله رب العالمین شرح الرمد بفتح راء بی نقطه و فتح میم و دال بی نقطه
مصدر باب علم درد آمدن چشم او ترید بهمزه استفهام و واو عاطفه و مفعول مراد یعنی آیا و همان میخواهی و یمین
در ما فی بمعنی الطریف بفتح طاء بی نقطه و کسر راء بی نقطه و فاء تازه خوش آیند مستحسن و سلف است بمعنی اسم فاعل باب
افعال است یعنی روایتست از مفضل بضم میم و فتح فاء و تشدید ضاد بانقطه مفتوحه گفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق
علیه السلام پس شکایت کردم بسوی او درد آمدن چشم را پس گفت مرا که آیا میخواهی همان تازه عجیب را بعد از آن
گفت مرا که چون شستی دست خود را بعد از خوردن پس دست بمال در ابروی خود را بگو سه بار که ستایش مر الله راست
که نیکوکار است زیبا کننده است نعمت دهنده است عطا دهنده ابتدائی است راوی گفت که پس کردم آنرا پس
درد نیامد چشم من بعد از آن و ستایش مر الله راست که صاحب کل اختیار هر کس است و هر چیزیست باب بیست و
چهارم و هفتم اصل باب التسمیة والتحمید والدعاء علی الطعام شرح این باب بیان بسم الله گفتن و الحمد لله گفتن
و دعا بر سر طعام است در این باب پنج حدیث است اول اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا وضعت المائدة حفتها اربعة آلاف ملک فاذا قال العبد بسم الله
قالت الملائکة بارک الله علیکم فی طعامکم ثم یقولون للشیطان اخرج یا فاسق لا سلطان لک علیهم
فاذا فرغوا فقالوا الحمد لله قالت الملائکة قوم انعم الله علیهم فادوا شکر ربهم و اذا لم یسموا قالت الملائکة للشیطان
ادن یا فاسق فکل معهم فاذا رفعت المائدة ولم یذکروا اسم الله علیها قالت الملائکة قوم انعم الله علیهم
فنسوا ربهم جل وعز شرح مائده عبارتست از خوان طعام خواه و دستار خوان باشد و خواه از چوب باشد و غیر
آن حفتها بحاء بی نقطه و تشدید فاء بصیغه ماضی غایبه معلوم باب نصر است الکنف بفتح حاء و کاف دور کردن
چیزی را از جانبهای آن الف لام الصبی برای عهد ذهنی است و اشارتست بانکه گفتن بسم الله کافیست در گفتن دیگران
چنانچه میآید در حدیث نهم این باب ادن امر از دنو حاضر بوده و دعا بسیق خوبتر و قوم خبر مبتدای محذوف تقدیرا

ادوا بشوید دال بی‌نقطه مفتوحه است لم یسموا بشدید میم مضمومه از باب تفعیل است نکلوهم عبارتست از برکت
شدن طعام فنفسوا بفتح نون وضم سین بی‌نقطه از معتل اللام باب علم است **یعنی** روایتست از مسکوف از امام جعفر
صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله چون گذاشته شود خوان طعام در پیش او از چهار هزار فرشته
پس چون گویند که بسم الله میگویند فرشتگان که برکت کرد الله بر شما در طعام شما بعد از آن میگویند شیطان را که بیرون
رو ای سرکش نیست روزی تو بر ایشان پس چون فارغ شوند پس گویند که الحمد لله میگویند فرشتگان که اینها جماعتی که
انعام کرد الله بر ایشان پس بجا آوردند شکرها صاحب کمال اختیار شان را و چون بسم الله نگویند میگویند فرشتگان شیطان را
که نزدیک شو ای سرکش پس بخور با ایشان چون برداشته شود خوان و ذکر نکنند نام الله را بر آن میگویند فرشتگان
که اینها جماعتی که انعام الله بر ایشان پس فراموش کردند صاحب کمال اختیار شان را **دوم اصل** عن ابی بصیر
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا وضع الخوان فقل بسم الله فاذا اکلت فقل بسم الله علی اوله وآخره
واذا رفع فقل الحمد لله **شرح** باء در بسم الله برای استعانت است تقدیر استعین بسم الله و ظرف در علی اوله
منصوب و حال اسم است چون منعول بواسطه حرف جر است **یعنی** روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت که چون گذاشته شود خوان طعام پس بگو که بسم الله و چون خوری پس بگو که بسم الله علی اوله وآخره
و چون خوان برداشته شود پس بگو که الحمد لله **سوم اصل** عن ابی حمزة عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان ابی صلوات الله علیه اتاه نحو من ستة نفر یستاذن علیه عمرو بن عبید وواصل وبشیر الرحال فاذن لهم
فلما جلسوا قال انه لیس شیء من الاشیاء الا وله حد ینتهی الیه فجیء بالخوان فوضع فقالوا انما بینهم تقدروا تعرفوا منه **شرح**
یستاذن بصیغه مضارع غایب معلوم باب استفعال مرفوع و محلا حالیه است و ضمیر مستتر راجع بعبد الله است بشیر بفتح
با یکنقطه و فتح شین بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه مصغر بشر بکسر باء و سکون شین است واو دوم
رفیقش از روسای معتزله اند الرحال بفتح راء بی‌نقطه و تشدید حاء بی‌نقطه پالان دوز برای شتر اذن بصیغه معلوم و مجهول
باب علم است الحد بفتح حاء بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه تمیز چیزی از چیزی و سرحد اینجا قرار داده شرعی برای هر چیزیست
باعتبار اینکه آن چیز تمیز میشود از آن بسبب آن قرار داده فجیء بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال
و ضمیر مستتر راجع بشیء است الانتهاء رسیدن ضمیر الیه راجع بحد است و مقصود اینست که هیچ یک از اعمال و رفتار و امثال
آنها نیست که نبوده باشد قرار داده های شرعیه برای تمیز آنها و بجا آوردنها هست و آن قرار دادها بسیار و در مسئله نیست
که آن افعال آن قرار داده ها را پس شما غافل مشوید و فرو گذار مکنید تا عذاب جهنم مکنید بسبب بطلان اعمال و رفتار

دسائر

وسائر اعمال شما فقالوا فی اینهم معارتست از نگاه یکدیگر و روی ایشان واسطه شده بیان قوم و سو خوش استکمالشه
نوف بصیغه ماضی متکلم مع الغیر معلوم باب استفعال است الاستکمال جامع شدن از چیزی بهمه قوت تامه و غالب شدن
بان چیز ضمیر فیه راجع بامام علیه السلام است خیال ایشان این بوده که طعام خوردن قرار دادی ندارد چون از عبادات
مشهوره نیست **یعنی** روایتست از ابو حمزه ثمالی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در وقتی که پدرم صلوات
الله علیه آمد نزد او جماعتی نزدیک شش نفر پس رخصت طلبیدند برای عمرو بن عبید و واصل بن عطا و بشیر الرحال و در پس
پدرم رخصت داد برای ایشان پس در وقتی که نشستند پدرم گفت که نیست هیچ چیزی مگر بحالی که آن راست
قرار دادی که میرسد بسوی آن قرار داد پس آورده شد خوان طعام پس گذاشته شد پس معتزله گفتند در تعجب
بیان خود شان بود از تو شنودیم که تحقیق عجز تو شد کوراه اعتراض و غالب شدن بر تو یافتیم **اصل** فقالوا الا یا هذه
الخوان من الشیء فقال لهم قالوا فما حده قال اذا وضع قیل بسم الله واذا رفع قیل الحمد لله ویا کل کل انسان مما بین
یدیه ولا یتناول من بین یدی غیره **شرح** یا کل بفتح مرکوزات یا کل است پس منصوب و مرفوع بتوافق بود و آن معطوف
بر مضمون جمله سابقه که در حکم مفرد است و ضمیر مستتر راجع بانسان است **یعنی** پس معتزله گفتند در کاوی
ابو جعفر آیا این خوان از جمله شیء است پس امام گفت که آری گفتند پس چیست قرار داد آن پدرم گفت که قرار داد آن
مثل اینست که چون گذاشته شود گفته شود که بسم الله و چون برداشته شود گفته شود که الحمد لله و خورد هر شخصی از آنچه
در پیش اوست و برندارد از پیش دیگری چیزی را **چهارم اصل** عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا وضع الغداء والعشاء فقل بسم الله فان الشیطان یقول لاصحابه اخرجوا فلیس ههنا عشاء
ولا مبیت واذا نسی ان تسمی قال لاصحابه تعالوا فان لکم ههنا عشاء ومبیتا **شرح** واو بکسر همزه و دال بی‌نقطه و الف
است و در بعضی نسخه واذا است نسی بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بشیطان است
و مفعول اول محذوف است تقدیر ونسی ای تسمی مصدریه است و مصدر مفعول دوم است تسمی بصیغه مخاطب معلوم باب
تفعیل است و تقدیر اذا بود که نسی بصیغه مجهول باب علم باشد و مصدر نایب فاعل باشد و تسمی بصیغه غایب مجهول باشد
و ضمیر مستتر راجع بانسان باشد تعالوا بفتح لام بصیغه امر معتل اللام باب تفاعل است **یعنی** روایتست از محمد بن مروان
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون گذاشته شود چاشت و شام پس بگو که بسم الله چه بدرستی که شیطان
لعنه الله میگوید یاران خود را که بیرون روید چه نیست اینجا شام و نه شب روز آوردن برای شما و چون از یاد بردی
که بسم الله گویی میگوید یاران خود را که بیایید چه بدرستی که برای شماست اینجا شام و شب روز آوردن

پنجم اصل عن غياث بن ابرهيم عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين صلوات الله
عليه من اكل طعاما فليذكر اسم الله عز وجل عليه فان نسي فذكر اسم الله من بعد تقيأ الشيطان
لعنه الله ما كان اكل واستقبل الرجل الطعام **شرح** بعد بفتح باء و سکون عین مبنی بر ضم است تقیأ بقاف
و یاء دو نقطه در پایین و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است استقبل بقاف و باء یک نقطه بصیغه ماضی
غایب معلوم باب استفعالست و در بعضی نسخ بقاف و تشدید لام است و آن مناسب نیست **یعنی** روایت
از غیاث بن ابرهیم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که هر که خورد طعامی را
پس باید که مذکور کند اسم الله عز و جل را بر آن پس اگر فراموش کند پس مذکور کند اسم الله را بعد از آن قی میکند شیطان
لعنه الله آنچه را که بود که خورده بود و از سر میگیرد آن مرد خوردن طعام را یعنی که آنچه در سابق خورده محسوب بود و محسوب
نمیشود باعتبار برکت و نفع **ششم اصل** وبهذا الاسناد قال قال من ذكر اسم الله عز وجل على الطعام لم يسأل
عن نعيم ذلك الطعام ابدا **شرح** اسناد بکسر همزه است عن نعیم ذلک اشارت است بآیت سوره تکاثر ثم لتسئلن یومئذ
عن النعیم و بیان شود در حدیث سیوم و پنجم باب آخر فی التقوی و اکل الطعام لاحساب به باب سی سیوم است
یعنی و باین سند سابق امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امیر المؤمنین علیه السلام گفت که هر که مذکور کند اسم الله عز و جل را
بر طعام پرسیده نمیشود از راحت آن طعام هرگز **هفتم اصل** عن كليب الاسدي عن ابي عبد الله عليه السلام
قال ان الرجل المسلم اذا اراد ان يطعم طعاما فاهوى بيده وقال بسم الله والحمد لله رب العالمين غفر الله
عز وجل له قبل ان تصل اللقمة الى فيه **شرح** کلیب بضم کاف و فتح لام و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه
یطعم بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است اهوی بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست الاهواء دراز شدن
با در بیده برای تعدیه است **یعنی** روایت است از کلیب اسدی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که مرد مسلمان
چون خواهد که خورد طعامی را پس دراز کند دست خود را برای برداشتن لقمه پس گوید که بسم الله والحمد لله رب
العالمین می آمرزد الله عز و جل گناهان او را پیش از آنکه رسد لقمه بسوی دهن او **هشتم اصل** عن احمد بن
الحسن الميثمي رفعه قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا وضعت المائدة بين يديه قال سبحانك اللهم
ما احسن ما تبتلينا سبحانك ما اكثر ما تعطينا سبحانك ما تعافينا اللهم اوسع علينا وعلى فقراء المؤمنين
والمؤمنات والمسلمين والمسلمات **شرح** سبحانک بیان شود در شرح حدیث اول باب الغداء والعشاء که باب چهل و
دوم است سبحانک منصوب و مفعول مطلق فعل محذوفست ما احسن در دو جا و نظیرش صیغه تعجب است

ما در دوم و

ما در دوم و دو نظیرش مصدریه است تبتلینا بباء یک نقطه و کسر لام و سکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب
معلوم باب افتعالست فرق میان مؤمن و مسلم اینجا اینست که مؤمن کسی را گویند که اصلا و مسلم اعم است از آن و از کسی که کبیره کند
بی اصرار **یعنی** روایت است از احمد بن حسن میثمی رفع حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول
الله صلی الله علیه و آله که چون گذاشته میشد خوان در پیش او میگفت که تنزیه میکنم تنزیهی لایق تو چه بسیار است بخشش تو ما را
تنزیه میکنم تنزیهی لایق تو چه نیکوست رها کردن تو ما را از آفت و مرض بخدا فراخ کن بر ما و بر درویشان مردان مؤمن
و زنان مؤمن و مردان مسلمان و زنان مسلمان **نهم اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام
يقول اذا حضرت المائدة وسمى رجل منهم اجزأ عنهم اجمعين **شرح** روایت است از عبد الرحمن بن حجاج گفت
که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که چون حاضر شود خوان طعام و بسم الله گوید یکی از جماعت حاضران کافی میشود از
ایشان همگی **دهم اصل** عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا طعم عند
اهل بيت قال لهم طعم عندكم الصائمون واكل طعامكم الابرار وصلت عليكم الملائكة الاخيار **شرح** طعم بفتح و کسر عین
ماضی غایب معلوم باب علم است و دوم از جمله دعائیه است شاید که فرق میان طعم و اکل این باشد که اول [illegible]
نماند گرسنگی باشد مثل خوردن دو سه دانه و دوم اعم باشد **یعنی** روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که چون چیزی میخورد در نزد خانواده میگفت ایشان را که خوردند طعام شما را روزه داران و خوردند
طعام شما را نیکوکاران و درود گفتند بر شما فرشتگان بهتران **یازدهم اصل** عن [illegible] عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اكلت
الطعام فقل بسم الله في اوله وآخره فان العبد اذا سمى قبل ان يأكل لم يأكل معه الشيطان واذا لم يسم اكل معه الشيطان
فاذا سمى بعد ما يأكل واكل الشيطان معه تقيأ الشيطان ما اكل **شرح** فی متعلق بقل است و مراد اینست که اگر در اول
فراموش کرده باشی در آخر بگو [illegible] ما مصدریه است **یعنی** روایت است از [illegible] از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که چون خوری طعام را پس بگو بسم الله را در اول آن و در آخر آن چه بدرستی که بنده چون بسم الله گوید پیش
از آنکه خورد نمیخورد با او شیطان و چون بسم الله نگوید میخورد با او شیطان پس چون بسم الله گوید بعد از آنکه خورده و خورده
باشد شیطان با او قی میکند شیطان آنچه را که خورده **دوازدهم اصل** عن ابي يحيى الصنعاني عن ابي عبد الله عليه
السلام قال كان علي بن الحسين عليهما السلام اذا وضع الطعام بين يديه قال اللهم هذا من منك وفضلك
وعطائك فبارك لنا فيه وسوغناه وارزقنا خلفا اذا اكلناه ورب محتاج اليه رزقت فاحسنت اللهم
واجعلنا من الشاكرين فاذا رفع الخوان قال الحمد لله الذي حملنا في البر والبحر ورزقنا من الطيبات وفضلنا

عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً شرح ضعاف بفتح صاد بی نقطه و سکون نون و عین بی نقطه و الف و نون منقلب
از همزه منسوب بشهریست از یمن و بهمزه منسوب بهیئت زده دو از ده شتق تلب بفتح میم و تشدید نون است
تفضلت بفتح تا و سکون ضاد با نقطه است سوغنا بسین بی نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی از باب تفعیل است خلقنا بفتح خاء
با نقطه و فتح لام و فاء است ضمیر کلنا راجع بهما است رتب بضم راء و تشدید باء یک نقطه مفتوحه اسم است نزد کوفیین
و برای تکثیر است نه برای نسبت و مضاف است الینا ابیت با علت ربت بصیغه مخاطب معلوم باب نصر ینصر تقوی ربتم
است و اگر رب مخلا منصوب باشد احتیاج بتقویت نیست حملنا تا آخر اشاره است بآیت سوره بنی اسرائیل یعنی روایت
از ابو یحیی صنعانی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود علی بن الحسین علیهما السلام که چون گذاشته میشد طعام
در پیش او میگفت که خداوندا این از کرم تو و تفضل تو و دهش تست پس برکت ده برای ما در آن و گردان آن را ما را
آن و روزی ده ما را عوض چون خوردیم آن را و بسی محتاج الیه روزی کردی آن را پس نیکوئی کردی خداوندا و گردان
ما را از شکرگزاران نعمت پس چون بر داشته میشد خوان میگفت که سپاس الله راست که سوار کرد ما را در صحرا و دریا
و روزی کرد ما را از پاکیزها و ترجیح داد ما را بر بسیاری از آنکه آفرید ترجیحی سیزدهم اصل عن جراح المدائنی قال قال
ابو عبد الله علیه السلام اذکر اسم الله عز و جل علی الطعام فاذا فرغت فقل الحمد لله الذی یطعم و لا یطعم شرح روایتست
از جراح بفتح جیم و تشدید راء بی نقطه و حاء بی نقطه مدائنی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که یاد کن نام الله عز و جل را
بر طعام پس چون فارغ شوی پس بگو که سپاس الله راست آنکه طعام میدهد و طعام داده نمیشود چهاردهم اصل عن
عبد الرحمن العرزمی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه من ذکر اسم الله عز و جل
علی طعام او شراب فی اوله و حمد الله فی آخره لم یسأل عن نعیم ذلک الطعام ابدا شرح روایتست از عبد الرحمن
عرزمی بفتح عین بی نقطه و سکون راء بی نقطه و فتح زای با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه که هر که مذکور کرد اسم الله عز و جل را نزد خوردنی و آشامیدنی در اول آن و حمد کرد الله را در آخر آن پرسیده نمیشود
از راحت آن خوردنی مثلا هرگز موافق تحقیقی که بیان شد در شرح حدیث ششم این باب پانزدهم اصل عن جمیل عن
ابی جعفر علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا رفعت المائدة قال اللهم اکثرت و اطبت و بارکت فاشبعت
و اروبت الحمد لله الذی یطعم و لا یطعم شرح روایتست از ... از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله
علیه و آله که چون برداشته میشد خوان طعام میگفت که خداوندا بسیار دادی و پاکیزه کردی و برکت دادی پس سیر کردی
و سیراب کردی سپاس الله راست آنکه طعام میدهد و طعام داده نمیشود شانزدهم اصل عن هشام بن سالم

عن ابی

عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابی علیه السلام یقول الحمد لله الذی اشبعنا فی جائعین و اروانا فی ظامئین
و آوانا فی ضاحین و حملنا فی راجلین و امننا فی خائفین و اخدمنا فی عانین شرح ظامئین بظاء با نقطه و کسر میم و
همزه است عانین بعین بی نقطه و الف و کسر نون و سکون یاء دو نقطه در پایین و در اصل عانیین بود یا بوده یکی افتاده یعنی
روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود پدرم علیه السلام که میگفت که سپاس الله راست آنکه سیر کرد ما را
در میان گرسنگان و سیراب کرد ما را در میان تشنگان و جا داد ما را در میان بی سامانان و سوار کرد ما را در میان پیادگان
و ایمن کرد ما را در میان ترسناکان و خدمتکار داد ما را در میان رنج بران هفدهم اصل عن عیینة بن زرارة قال
اکلت مع ابی عبد الله علیه السلام طعاما فما احصی کم مرة قال الحمد لله الذی جعلنی اشتهیه شرح احصی بهاء بی نقطه و صاد بی نقطه
بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افعال است الاحصاء شمردن کم خبریه یا استفهامیه است مرة منصوب بتمیز است اشتهیه
بصیغه مضارع متکلم معلوم باب افتعال است و ضمیر راجع بطعام است یعنی روایتست از عیینة بن زراره گفت که خوردم
با امام جعفر صادق علیه السلام طعامی را پس نمیدانم شمار اینکه چند بار گفت که سپاس الله راست آنکه گردانید مرا اینکه خواهش
کنم آنرا و ادام طعام یا بمعنی که اشتهی و رضی بدان هجدهم اصل عن داود بن فرقد عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ضمنت لمن سمی علی طعام ان لا یشتکی منه فقال له ابن الکواء یا امیر المؤمنین
لقد اکلت البارحة طعاما فسمیت علیه و آذانی فقال لعلک اکلت الوانا فسمیت علی بعضها و لم تسم علی بعض
یا لکع شرح ضمنت بضاد با نقطه و نون بصیغه ماضی متکلم معلوم باب علم است عبد الله بن الکواء بفتح کاف و تشدید واو و الف
ممدوده از خارجیان نهروانست البارحة بباء یک نقطه و کسر راء بی نقطه و حاء بی نقطه شب گذشته لکع بضم لام و فتح کاف
و تخفیف عین بی نقطه است بمعنی احمق یعنی روایتست از داود بن فرقد بفتح فاء و سکون راء بی نقطه و فتح قاف
و دال بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ضامن شدم برای کسی که نام
گوید بر طعامی اینکه آزار نکشد از آن پس گفت او را پسر کواء ای امیر المؤمنین صلوات الله علیه هر آینه تحقیق خوردم
دوش طعامی را پس بسم الله گفتم بر آن و آزار کرد مرا پس امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که شاید که تو خورده
باشی چند رنگ پس بسم الله گفته باشی بر بعض آنها و بسم الله نگفته باشی بر بعضی ای کودن این مبنی بر عدم تنوع
است یا بعنوان مثالست چنانچه ظاهر میشود از حدیث آینده و حدیث بعد از آن نوزدهم اصل عن یسع قال
شکوت ما القی من اذی الطعام الی ابی عبد الله علیه السلام اذا اکلته فقال لم تسم قلت انی لاسمی و انه لیضرنی
فقال لی اذا قطعت التسمیة بالکلام ثم عدت الی الطعام تسمی قلت لا قال فمن ههنا یضرک اما لو انک

اذا عُدتَ الی الطعام تحیّت ما قرّبت شرح مسمع بکسر میم و سکون سین بی‌نقطه و فتح میم دوم و عین بی‌نقطه است
الوبقات والف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب علم است من بیانیه است الاذی بفتح همزه و دال بانقطه والف اسم
مصدر باب افعال آزار کردن و آن مضاف بفاعلست الی متعلق بشکوت است اذا در اول بمعنی حین است و معمول
اذی است و مراد اینست که زود آزار میکنی مخفی نماند که احتمال اذی از معمول شکوت رکیک است لیفرقت
از باب نصر است تسمی بصیغه مخاطب بتقدیر استفهام است اما بفتح همزه و تخفیف میم است یعنی روایتست
از مسمع گفت که شکایت کردم آنچه را که بر میخورم آزار کردن طعام بسوی امام جعفر صادق علیه السلام در وقتی که خوردم
آنرا پس امام گفت که بسم الله نگفتی گفتم که بدرستیکه من هر آینه بسم الله میگویم و بدرستیکه آن هر آینه آزار
میکند مرا پس گفت مرا که چون بودی بسم الله گفتن را بهمراه بعد از آن رکیکی بسوی خوردن طعام آیا بسم الله
میگوئی گفتم که نه گفت که پس از اینجا آزار میکند ترا آگاه باش اگر میبود اینکه چون برگردی بسوی خوردن طعام
بسم الله میگوئی آزار نمیکرد ترا بیستم اصل عن داود بن فرقد قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
کیف اسمّی علی الطعام قال فقال اذا اختلفت الآنیة فسمّ علی کل اناء قلت فان نسیت ان اسمّی قال
تقول بسم الله علی اوله و آخره شرح آنیة جمع اناء است یعنی روایتست از داود بن فرقد گفت که گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام که چگونه بسم الله میگویم بر طعام داری گفت که پس امام گفت که چون شده شود ظرفهای
طعام پس بگو پس بسم الله بگو بر هر ظرفی که شروع در خوردن از آن میکنی گفتم که پس اگر فراموش کرده باشم
اینکه بسم الله بگویم چه بگویم امام گفت که میگوئی که بسم الله علی اوله و آخره بیست و یکم اصل عن یونس بن
ظبیان قال کنت مع ابی عبد الله علیه السلام فی المحضر وقت العشاء و قد هبت اقوم فقال اجلس یا ابا عبد الله
فجلست حتی فرغ الخوان فسمّی حین وضع فلما فرغ قال الحمد لله هذا منک و من محمد صلی الله علیه و آله
شرح ذهبت بصیغه متکلم است اقوم مرفوع است من هر دو جا بفتح میم و تشدید نون یا بکسر میم و سکون نون
است و من محمد صلی الله علیه و آله باعتبار اینست که اشرف مخلوقات است و اگر او نمیبود مخلوق دیگر نمیبود یا باعتبار
اینست که وجود این است طفیل او است یا باعتبار اینست که پدر ائمه علیهم السلام است یعنی روایتست از یونس بن
ظبیان گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلام پس حاضر شد وقت شام پس رفتم که برخیزم پس امام گفت که
بنشین ای ابا عبد الله پس نشستم تا آنکه گذاشته شد خوان طعام پس امام بسم الله گفت وقتی که گذاشته شد
پس در وقتی که امام فارغ شد گفت که سپاس الله راست این نعمت تست و نعمت محمد صلی الله علیه و آله است

بیست و دوم اصل

بیست و دوم اصل عن ابی بکیر قال کنا عند ابی عبد الله علیه السلام فاطعمنا ثم رفعنا ایدینا فقلنا الحمد لله فقال
ابو عبد الله علیه السلام هذا منک و من محمد صلی الله علیه و آله اللهم لک الحمد صل الله علی محمد و علی اهل بیته شرح مادر مقال
اشارتست بآنکه دست برداشتن صاحب خانه از طعام بعد از دست برداشتن دیگرانست یعنی روایتست
از عبد الله بن بکیر گفت که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس طعام داد ما را بعد از آن برداشتیم دستهای ما را از طعام
پس گفتیم که الحمد لله پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که این نعمت تست و نعمت محمد صلی الله علیه و آله است
ترا است سپاس درود گناد الله بر محمد و بر خاندان او بیست و سوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذکروا الله عز و جل علی الطعام و لا تلغطوا فانه نعمة من
نعم الله و رزق من رزقه یجب علیکم فیه شکره و ذکره و حمده شرح لا تلغطوا بسکون لام و فتح غین
بانقطه و طاء بی‌نقطه بصیغه نهی جمع مذکر مخاطب معلوم باب منع یا باب افعالست اللغط بفتح لام و سکون غین
والغاط سخن بیفایده گفتن و آن سخن را لغط بفتح لام و فتح غین میگویند یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ذکر کنید الله عز و جل را بر طعام و سخن بیفایده
مگوئید چه بدرستیکه طعام نعمتی است از نعمت الله و روزی است از روزیهای او واجب است بر شما در آن شکر او
و ذکر او و حمد او بیست و چهارم اصل عن رجل قال امر ابو عبد الله علیه السلام باللحم فبرد ثم اتی به من بعد
فقال الحمد لله الذی جعلنی اشتهیه ثم قال النعمة فی العافیة افضل من النعمة علی القدرة شرح
امر بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است برد بباء یکنقطه و راء بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب
مجهول باب نصر یا باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بلحم است البرد بفتح باء و سکون را سرد کردن بکاره
و مانند آن و خنک کردن التبرید ضعیف کردن و خنک کردن اتی بصیغه مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع
بامام است باء در به برای تعدیه مفعول دوم است و ضمیر راجع بلحم است من بکسر میم و سکون نون بمعنی فی است
بعد مبنی بر ضم است و اشارتست بآنکه خادم دیر آورد و القدرة توانائی و مراد اینجا فراخدستی و مالداریست
یا مراد مکنتست و شوکت است یعنی روایتست از مردی گفت که امر کرد امام جعفر صادق علیه السلام بگوشتی پس
سرد کرده شد یا مانند سرد کرده شد بعد از آن داده شد آن گوشت در بعد از آن پس امام گفت که سپاس الله راست
آنکه گردانید مرا با نیروئی که اشتها دادم آن گوشت را یعنی که اشتها میکنم بعد از آن امام گفت که نعمت در تندرستی
بهتر است از نعمت و مالداری بیست و پنجم اصل عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال

رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا مِنْ رَجُلٍ يَجْمَعُ عِيَالَهُ وَيَضَعُ مَائِدَةً وَيُسَمُّونَ فِي أَوَّلِ الطَّعَامِ وَيَحْمَدُونَ
اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي آخِرِهِ وَتُرْفَعُ الْمَائِدَةُ حَتَّى يُغْفَرَ لَهُمْ شرح روایتست از مسمع از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نیست هیچ مردی که جمع کند عیال خود را و گذارد خوان طعام را و بسم الله
گوید و عیال نیز بسم الله گویند در اول طعام و حمد کنند الله عز و جل را در آخرش پس برداشته شود خوان مگر آنکه می‌آمرزد
گناهان را برای ایشان باب چهل و هشتم اصل باب نوادر شرح این باب بیان مضمونهای
تازه است و درین باب بیست و یک حدیث است اول اصل عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَأْكُلُوا مِنْ رَأْسِ الثَّرِيدِ وَكُلُوا مِنْ جَوَانِبِهِ فَإِنَّ الْبَرَكَةَ مِنْ رَأْسِهِ
شرح الثرید بفتح ثاء سه نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه نان ریزه کرده شده و
فراهم آورده شده در ظرفی برای ریختن آب گوشت و مانند آن بر سر آن و آن طعامیست مشهور جمع ثرید ثرائد بفتح ثاء
دو نقطه در بالا میگویند یعنی روایتست از غیاث بن ابرهیم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین
علیه السلام که مخورید اول بار از سر ترید و بخورید اول بار از اطراف آن چه بدرستی که برکت در سر آنست دوم اصل
عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ سُئِلَ عَنْ سُفْرَةٍ وُجِدَتْ
فِي الطَّرِيقِ مَطْرُوحَةٍ كَثِيرٍ لَحْمُهَا وَخُبْزُهَا وَبَيْضُهَا وَجُبْنُهَا وَفِيهَا سِكِّينٌ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ يُقَوَّمُ مَا فِيهَا ثُمَّ يُؤْكَلُ لِأَنَّهُ يَفْسُدُ وَلَيْسَ لَهُ بَقَاءٌ فَإِنْ جَاءَ طَالِبُهَا غَرِمُوا لَهُ الثَّمَنَ قِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
لَا يُدْرَى سُفْرَةُ مُسْلِمٍ أَوْ سُفْرَةُ مَجُوسِيٍّ فَقَالَ هُمْ فِي سَعَةٍ حَتَّى يَعْلَمُوا شرح مطروحة منصوب و حال نایب
فاعل وجدت است یا مفعول دوم وجدت است بنا بر اول فی الطریق مفعول دوم است و بنا بر دوم ظرف لغو و
متعلق بمطروحة است کثیر مرفوع و با تنوین و خبزها مقدم و مبتداست یقوم بصیغه مضارع غایب مجهول باب
تفعیل است ما فیها عبارتست از غیر کارد و مانند آن یفسد بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب
و حسن است غرموا بغین با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است لا یدری بصیغه مضارع غایب
مجهول باب ضرب است سفرة تقدیر استفهام است هم فی سعة مبنی بر قاعده ایست که مذکور میشود در حدیث
اول باب الجبن که باب هشتاد و نهم است یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام که امیر المؤمنین
صلوات الله علیه پرسیده شد از سفرهٔ یافته شده در راه در حالی که انداخته شده است بسیار است گوشت آن
و نان آن و تخم‌های آن و پنیر آن و در آنست کاردی پس گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بها کرده
میشود

میشود آنچه در آنست و خورده میشود زیرا که آن تباه میشود و نیست آن را بقایی پس اگر آید جوینده آن تاوان میکنند
برای او آن بها را گفته شد که ای امیر المؤمنین معلوم نمیشود که آیا آن سفرهٔ مسلمانست یا سفرهٔ گبریست پس
گفت که ایشان در فراخی و رخصت اند تا بدانند که از گبر است مراد اینست که گردانید اجتناب از گوشت و پنیر
و تخم آنها میکند سوم اصل عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَأْكُلْ مِمَّا يَلِيهِ شرح روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله که چون خورد یکی از شما پس باید که خورد از آنچه در پیش اوست چهارم اصل عَنْ جَرَّاحِ بْنِ جَمِيعٍ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَلْطَعُ الْقَصْعَةَ وَيَقُولُ مَنْ لَطَعَ قَصْعَةً فَكَأَنَّمَا تَصَدَّقَ
بِمِثْلِهَا شرح یلطع بطاء بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم و منع است اللطع بفتح لام و سکون طاء
لیسیدن ظرف با انگشت و خواه بزبان یعنی روایتست از جراح بن جمیع بفتح جیم و کسر میم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که میلیسید کاسه را و میگفت که هر که بلیسد کاسه را پس چنانست که تصدق کرده باشد بطعامی
که در مثل آن کاسه گنجد پنجم اصل عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَسْتَاكُ عَرْضًا وَيَأْكُلُ
هَرْتًا وَقَالَ الْهَرْتُ أَنْ يَأْكُلَ بِفِيهِ أَجْمَعَ شرح یستاك بسین بی نقطه و الف منقلبه از واو بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افتعال است عرضا بفتح عین بی نقطه و سکون راء بی نقطه و ضاد با نقطه مصدر باب ضرب است بمعنی در عرض
دندانها چیزی در راه عرض دندان بمالیدن ... الهرت بفتح هاء و فتح راء بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا فراخ دهن
بودن و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعلست و مراد اینست که در وقت چیزی خوردن لقمه بزرگ بر میداشت برای اینکه نهان
خوردنش کوتاه تر باشد پس در وقت گذاشتن در دهن دهن را فراخ میکرد پس تفسیر آن بخوردن بجمیع انگشتان
از قبیل تفسیر بلازم است و مخفی نماند که کرمک بر داشتن لقمه شعار متکبرانست و تطویل زمان خوردن شعار بیکارانست
و میتواند بود که این نوع خوردن در خانه بر او درفتن میشده باشد برای شاد کردن او سوانست آنچه گذشت در بعضی
احادیث باب سی و دوم یعنی روایت کرد از زید شحام حدیث را بسوی امامی که روایت از اوست امام گفت که بود
امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله که مسواک میکرد پهنا و نوده و چیزی میخورد بدهن فراخ و امام گفت که هرت کنایت از اینست
که چیزی خورد با انگشتان خود همگی ششم اصل عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَجْلِسُ
جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَيَضَعُ يَدَهُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَأْكُلُ بِثَلَاثِ أَصَابِعَ وَأَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَأْكُلُ هَكَذَا لَيْسَ
كَمَا يَفْعَلُ الْجَبَّارُونَ أَحَدُهُمْ يَأْكُلُ بِإِصْبَعَيْهِ شرح جلسة بکسر جیم است اصبع بکسر همزه و فتح باء و سکون صاد بی نقطه

وفتح وكسره وضم با ويكنقطه موئث وسوكوستعمل ميشود **يعنى** روايتست از ابوخديجه سالم بن مكرم از امام جعفر
صادق عليه السلام اينكه امام ميخورد بسه انكشت واينكه رسول الله صلى الله عليه وآله بود كه چيزى ميخورد چنين نيست
چنانچه ميكنند متكبران بيان اين آنكه يكى از ايشان چيزى ميخورد بدو انكشت خود مراد خوردن نان وامثال آنست
كه بانكشتان نميچسبد پس ثلث اصابع درين حديث منافات ندارد با ما بعد اجمع در حديث سابق زيراكه آن
در چيزهايست كه در ديك پخته ميشود وبانكشتان ميچسبند **هفتم اصل** عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ طَعَامًا فَمَصَّ أَصَابِعَهُ الَّتِي
أَكَلَ بِهَا قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بَارَكَ اللهُ فِيكَ **شرح** بارك الله جمله خبريه وانشائيه ميتواند بود **يعنى** روايتست
از ابو بصير از امام جعفر صادق عليه السلام كه كفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه چون خورد يكى از شما طعامى
پس بمكد انكشتان خود كه چيزى خورده با نها كفت الله عز وجل بركت كرد الله در تو **هشتم اصل** عَنْ
يَاسِرٍ الْخَادِمِ قَالَ أَكَلَ الْغِلْمَانُ يَوْمًا فَاكِهَةً وَلَمْ يَسْتَقْصُوا أَكْلَهَا وَرَمَوْا بِهَا فَقَالَ لَهُمْ أَبُو الْحَسَنِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ سُبْحَانَ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ اسْتَغْنَيْتُمْ فَإِنَّ أُنَاسًا لَمْ يَسْتَغْنُوا أَطْعِمُوهُ مَنْ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ **شرح** لم يستقصوا
بسكون قاف وصاد بينقطه ومضموم بصيغه مضارع معلوم معتل اللام باب استفعالست اكلها منصوبست
ورموا بفتح ميم است لم يستغنوا بضم نون است **يعنى** روايتست از ياسر بالف وسين بينقطه در پايين وكسر سين
بينقطه وراء بينقطه خادم امام رضا عليه السلام كفت كه خوردند غلامان روزى ميوه را وتمام نكردند خوردن آنرا
وانداختند بقيه آنرا پس كفت ايشانرا امام رضا عليه السلام ازروى تعجب كه سبحان الله اكر باشيد كه مستغنى
باشيد پس بدرستى كه مردمانى كه مستغنى نيستند بخورانيد آنرا كسى كه حاجت دارد بسوى آن از فقرا **نهم**
اصل عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلَاةِ تَحْضُرُ وَقَدْ وُضِعَ
الطَّعَامُ قَالَ إِنْ كَانَ فِي أَوَّلِ الْوَقْتِ فَلْيَبْدَأْ بِالطَّعَامِ وَإِنْ كَانَ قَدْ مَضَى مِنَ الْوَقْتِ شَيْءٌ وَتَخَافُ أَنْ يَفُوتَكَ
فَتَبْدَأُ بِالصَّلَاةِ **شرح** روايتست از سماعة بن مهران بكسر ميم كفت كه پرسيدم امام جعفر صادق
عليه السلام را از نماز كه حاضر ميشود وحالى كه تحقيق كذاشته شد طعام امام كفت كه اكر باشد در اول وقت ابتدا بكن
بخوردن طعام واكر باشد كه تحقيق كذشته باشد از وقت چيزى ومى ترسى كه فوت شود از تو پس اعاده
كنى نماز را پس ابتدا كن بنماز **دهم اصل** عَنْ يَاسِرٍ الْخَادِمِ وَنَادِرٍ جَمِيعًا قَالَا قَالَ لَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ إِنْ قُمْتُ عَلَى رُؤُوسِكُمْ وَأَنْتُمْ تَأْكُلُونَ فَلَا تَقُومُوا حَتَّى تَفْرُغُوا وَرُبَّمَا دَعَا بَعْضَنَا فَيُقَالُ لَهُ هُمْ يَأْكُلُونَ

ينقول

يَنْقُولُ دَعُوهُمْ حَتَّى يَفْرُغُوا **شرح** روايتست از ياسر خادم ونادر بنون وكسر دال بينقطه وراء بينقطه همكى كفتند كه
كفت ما را امام رضا عليه السلام كه اكر ايستاده باشم بر سرهاى شما وحالى كه شما چيزى ميخوريد پس برنخيزيد تا آنكه فارغ شويد
وبسى كه ميخواند بعض ما خادمانرا پس كفته ميشود او را كه خادمان چيزى ميخورند پس ميكفت كه بكذاريد ايشانرا تا آنكه
فارغ شوند **يازدهم اصل** وَرَوَى عَنْ نَادِرٍ الْخَادِمِ قَالَ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَكَلَ أَحَدُنَا لَا يَسْتَخْدِمُهُ حَتَّى
يَفْرُغَ مِنْ طَعَامِهِ **شرح** وروايت كرده شد از نادر خادم كفت كه بود امام رضا عليه السلام كه چون چيزى ميخورد
يكى از ما خدمت نميفرمود او را تا آنكه فارغ شود از خوردن **دوازدهم اصل** وَرَوَى نَادِرٌ الْخَادِمُ قَالَ كَانَ
أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَضَعُ جَوْزِينَجَةً عَلَى الْأُخْرَى وَيُنَاوِلُنِي **شرح** تا در جوزينجه براى وحدت است الجوزينج
بفتح جيم وسكون واو وكسر زاى با نقطه وسكون ياء دو نقطه در پايين ونون وجيم وكاه هست بجاى جيم دوم قاف ميباشد
معرب كوزينه نان كرده كاف وزاى نانيست كه مغز كردكان كوفته با آن كوفته داخل آرد آن كرده ونانكه با شيرخورده ميشود
پس ظاهر اينست كه در ميان آن دو نان شيره بوده **يعنى** وروايت كرده نادر خادم كفت كه بوده امام رضا عليه السلام
كه ميكذاشت يك كوزينه را دو كوزينه ديكر مراد اينست كه در وقتى كه خود چيزى ميخورد استخاره ميفرمود
مرا تا فارغ شوم از خوردن وشايد كه اين تخصيص براى اين باشد كه آب آوردن براى دست شستن بعد
ورد اشتن سفره خدمت نادر بوده باشد **سيزدهم اصل** عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ قَالَ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ رُبَّمَا أُتِيَ بِالْمَائِدَةِ وَأَرَادَ بَعْضُ الْقَوْمِ أَنْ يَغْسِلَ يَدَهُ فَيَقُولُ مَنْ كَانَتْ يَدُهُ نَظِيفَةً فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْكُلَ
مِنْ غَيْرِ أَنْ يَغْسِلَ يَدَهُ **شرح** ظاهر اينست كه بجاى قال در دوم كان بايد وما موافق ظاهر شرح ميكنيم اتى بتاء
دو نقطه در بالا بصيغه ماضى غايب مجهول باب ضرب است وضمير مستتر راجع با امام است ياء در بالمائده براى تعديه
مفعول دوم است **يعنى** روايتست از سليمان كه از اولاد جعفر طيار است كفت كه بود امام رضا عليه السلام كه بسا اوقات
ميشد كه آورده ميشد خوان طعام پس اراده ميكرد بعضى حاضران كه شويد دست خود را پس امام ميكفت كه هر كه باشد
دست او پاكيزه ومقصود از پاكيزه نماز نمازيست پس نيست پروايى با اينكه چيزى خورد بى آنكه شويد دست خود را **چهاردهم اصل**
عَنْ بُرَيْعِ بْنِ عُمَيْرٍ بْنِ بُرَيْعٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَأْكُلُ خَلًّا وَزَيْتًا فِي قَصْعَةٍ سَوْدَاءَ مَكْتُوبٌ
فِي وَسَطِهَا بِصُفْرَةٍ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ فَقَالَ لِي ادْنُ يَا بُرَيْعُ فَدَنَوْتُ فَأَكَلْتُ مَعَهُ ثُمَّ حَسَا مِنَ الْمَاءِ ثَلَاثَ
حَسَيَاتٍ حِينَ لَمْ يَبْقَ مِنَ الْخُبْزِ شَيْءٌ ثُمَّ نَاوَلَنِيهَا فَحَسَوْتُ الْبَقِيَّةَ **شرح** بريع بضم ودال ما نقتها يكنقطه
وكسر راء با نقطه وسكون ياء دو نقطه در پايين وعين بينقطه است الآن بضم همزه وسكون دال بينقطه وضم نون

حسا بحاء بینقطه و سین بینقطه والف بنقطه از واو بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است الحسو بفتح حاء و سکون
سین تسرکشیدن شوربا حسیات بفتح حا و فتح سین و یاء دو نقطه در پایین است یعنی روایتست از بزیع بن عمرو
بزیع گفت که داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام و او میخورد سرکه و روغن زیتون را در کاسه سیاه که نوشته شده بود در میانش
زرده ی قل هو الله احد پس گفت مرا که نزدیک شو ای بزیع پس نزدیک شدم پس خوردم با او بعد از آن تسرکشید از آن
شوربا سه تسرکشیدن زیرا که ما نماند از آن چیزی بعد از آن داد بمن کاسه را پس تسرکشیدم باقی مانده را یازدهم اصل
عن معمر بن خلاد قال سمعت الرضا علیه السلام یقول من اکل فی منزله طعاما فسقط منه شیء فلیتناوله ومن
اکل فی الصحراء او خارجا فلیترکه للطایر او السبع شرح روایتست از معمر بضم میم و فتح عین بینقطه و تشدید میم مفتوحه
و راء بینقطه ابن خلاد بفتح خاء بانقطه و تشدید لام و دال بینقطه گفت که شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت که هر که خورد در منزلش
طعامی را پس افتد از آن چیزی پس باید که بردارد آن را و هر که خورد در صحرا یا در بیرون پس باید که واگذارد آن افتاده را برای
مرغ یا درنده مثل سگ دوازدهم اصل عن حماد بن عثمان قال اولم اسمعیل فقال له ابو عبد الله علیه السلام
علیک بالمساکین فاشبعهم فان الله عز وجل یقول وما یبدئ الباطل وما یعید شرح اولم بصیغه ماضی
غایب معلوم باب افعالست علیک اسم فعل است بمعنی ادرک باء در بالمساکین برای تقویت تعدیه بمفعول بالست
اشبعهم بصیغه امر باب افعالست ما نافیه است یا برای استفهام انکاریست الابداء فایده رسانیدن در اول کار
شیء فایده رسانیدن در بار الباطل خواهش نفس که مذکور است در سوره والنازعات که واما من خاف مقام ربه
ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی مثل خواهش همچشمی انبیاء و مثل خواهش بیرون طول الاعاده
فایده رسانیدن در آخر کار مثل فایده رسانیدن در روز قیامت یعنی روایتست از حماد بفتح حاء بینقطه و تشدید میم
ابن عثمان گفت که طعام عروسی داد اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که
دریاب مسکینان را پس سیر کن ایشان را بدرستیکه الله عز وجل میگوید و ... که فایده در اول کار ندهد نباید خواهش
نفس و فایده در آخر کار ندهد سیزدهم اصل عن محمد بن الفضیل رفعه عنهم علیهم السلام قالوا کان
النبی صلی الله علیه وآله اذا اکل لقم من بین عینیه واذا شرب سقی من علی یمینه شرح محمد بن فضیل بضم فاء و
فتح ضاد بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام است پس
ضمیر عنهم و قالوا راجع بآن سه امام است و رفعت متعلقست بمحذوف بتقدیر روی الکل از باب نصر است لقم لقمات
بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است التلقیم لقمه دادن کسی را لقمه در دهن گذاشتن کسی را سر هر جا

لقم

بفتح میم دو موصولست من بین عینیه عبارتست از کسی که در برابر او نشسته و لقمه دادن باو برای تلاقی در رو نشستن
او است شرب از باب علم است سقی از باب ضرب است یعنی روایتست از محمد بن فضیل نسبت داده رسیدنش
بیان این که روایت کرده از ائمه علیهم السلام گفتند که بود نبی صلی الله علیه وآله که چون چیزی میخورد لقمه میداد کسی را که روبرو و چشم
او بود و چون می آشامید می آشامانید کسی را که در جانب راست او بود چهاردهم اصل عن علی بن اسباط عن یعقوب
بن سالم رفعه قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا تؤووا منادیل الغمر فی
البیت فانه مربض الشیطان شرح یعقوب بن سالم راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است لا تؤووا
بسکون همزه و ضم واو و واو اول بصیغه نهی جمع مذکر حاضر و مهموز الفا و معتل العین واوی و معتل اللام یایی جمع مذکر حاضر معلوم باب افعالست
الایواء جا دادن منادیل بکسر و فتح میم و زاء جمع منديل است الغمر بفتح غین بانقطه و فتح میم و راء بینقطه چرکی که از ... گوشت
و مانند آن میشود الغمر عبارتست از آنچه بعد از خوردن طعام و دست شستن بدست مالیده میشود برای برطرف
کردن چرب از دست چنانچه گذشت در شرح حدیث سوم باب چهل ششم که باب التمندیل است و آن غالبا که کهنه
رکو و مانند آن میباشد که پرده بان خشک میشود یا اعم است از دستمال پیش از دست شستن و دستمال بعد از آن چون
بسیار چرکین شده باشد المربض بفتح میم و سکون راء بینقطه و کسر باء یک نقطه و ضاد بانقطه بصیغه اسم مکان باب ضرب
خوابگاه گوسفند یعنی روایتست از علی بن اسباط از یعقوب ابن سالم نسبت داده حدیث را بامامی که روایت
از او دست امام گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه وآله که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که جا مدهید دستمال چرکین را
در خانه زیرا که آن خوابگاهست برای شیطان مراد اینست که آن بو و بسیار چرکین میباشد و ملائکه از آن نهاد در آن
بیکتند و شیطان آنجا را دوست میدارد پانزدهم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله اطرفوا اهالیکم فی کل جمعة بشیء من الفاکهة کی یفرحوا بالجمعة شرح اطرفوا
بطاء بینقطه و راء بینقطه و فاء بصیغه امر باب افعالست مأخوذ از طرفه بضم طاء و سکون راء بمعنی تازه الاطراف دادن
چیزی تازه بکسی یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که
تازه دهید عیالات خود را در هر روز جمعه چیزی از میوه و گوشت تا شاد شوند بآمدن روز جمعه شانزدهم اصل عن
السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه وآله من سره ان یستجاب دعاؤه فلیطیب کسبه ولیطعم المساکین
ثم لیقل اللهم ... الجن والانس ... شرح فلیطیب بسکون
لام امر غایب بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است و لیطعم بسکون لام امر غایب و بصیغه مضارع غایب معلوم

باب انعال است ثم لیقل بسکون لام امر غایب و صیغه مضارع غایب معلوم معتل العین باب نصر است ادحر بدال
بی نقطه و حاء بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه امر باب منع است المرده بفتح میم و فتح راء بی نقطه و دال بی نقطه جمع مارد
بغات و لیران در مخالفت حکم الهی و الشیاطین بفتح نون از قبیل ذکر عام بعد از خاص است و شامل شیاطین
جن و انس است تنزالی بتاء حرف جر و ضم نون و تشدید زای با نقطه و الف ضمیر متکلم است النزال جمع نازل فرود آینده
و مراد اینجا ضیفهاست الا انت الاکبر هو و تشدید لام برای استثنا از محذوف است تقدیرها نعل داین جمل استیناف
بیانی سابقست اعطی بصیغه ماضی غایب مجهول باب افعال است یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت که گفت نبی صلی الله علیه وآله که هرگاه بنیاد کرده منزلی را پس باید که ذبح کند قوچی فربه را و باید که خوراند گوشت
آن را مسکینان همواران باید که گوید که خداوندا دفع کن از من بغات و لیران جنیان و انسیان را و برکه گشتی کار را
و برکت ده برای من بسبب بیمها نان من بیان این که نکرده آنچه را که سو گوزیندش مگر آنکه داده شد هرچه طلب کرد
بیست دویم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن الرضا علیه السلام قال اذا اکلت شیئا فاستلق علی قفاک
وضع رجلک الیمنی علی الیسری شرح استلق بسکون لام و کسر قاف بصیغه امر معتل اللام باب استفعال است
الاستلقاء افتادن بر پشت ضع بفتح ضاد با نقطه و سکون عین بی نقطه بصیغه امر معتل الفاء وادی باب منع است
یعنی روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام که گفت که چون خوردی چیزی را پس بخواب بر پشت تو
و بگذار پای راست را بر پای چپ باب چهل و نهم اصل باب اکل ما یسقط من الخوان شرح الفتات
خوان بضم و کسرها با نقطه و سکون واو معرب خان است خواه دستار خوان و خواه خان چوبین باشد و خواه غیر
آنها باشد و در بعض نسخ بجای آن الفتات بضم فاء و دو تاء دو نقطه در بالا است بمعنی ریزه که ریخته شود از چیزی
و باء اول من ابتدائیه است و باء دوم تبعیضیه است یعنی این باب بیان خوردن چیزیست که می افتد از خان
طعام در وقت چیزی خوردن در این باب نه حدیث است اول اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه
السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه کلوا ما یسقط من الخوان فانه شفاء من کل داء باذن
الله عز وجل لمن اراد ان یستشفی به شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بخورید آنچه را که می افتد از خان چه بدرستی که آن باعث شفاء است از هر دردی
باذن الله عز وجل برای کسی که اراده کرده این که طلب شفا کند از الله تعالی بوسیله خوردن آن تفصیلی که گذشت
در حدیث یازدهم باب سابق دوم اصل عن داود بن کثیر قال تعشیت مع ابی عبد الله علیه السلام

عتمة

عتمة فلما فرغ من عشائه حمد الله عز وجل وقال هذا عشائی وعشاء آبائی فلما رفع الخوان تتبع ما سقط منه
ثم القاه فی فیه شرح العتمة بفتح عین بی نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و میم [illegible] است عشاء
بفتح عین و الف ممدوده است عشائی و عشاء آبائی اشارتست باینکه انبیا و اوصیا همه برین وتیره بوده اند
موافق آنچه گذشت در حدیث اول و هفتم باب فضل العشاء و کراهة ترکه که باب چهل و سوم است تتبع بصیغه ماضی
غایب معلوم باب تفعل است التتبع [illegible] بدنبال چیزی رفتن یعنی روایتست از داود بن کثیر بفتح کاف
و کسر ثاء سه نقطه که گفت شام خوردم با امام جعفر صادق علیه السلام پس وقتی که فارغ شد از شام خود حمد کرد الله
عز وجل را و گفت که این شام من و شام پدران منست پس وقتی که برداشته شد خان تتبع کرد آنچه را که افتاده
بود از آن خان [illegible] سوم اصل عن ابراهیم بن عبد الحمید عن عبد الله بن
صالح الخثعمی قال شکوت الی ابی عبد الله علیه السلام وجع الخاصرة فقال علیک بما یسقط من الخوان فکل ففعلت
ذلک فذهب عنی قال ابراهیم قد کنت وجدت ذلک فی الجانب الایمن والایسر فاخذت ذلک فانتفعت به
شرح الخاصره بخاء با نقطه و کسر صاد بی نقطه و راء بی نقطه تهیگاه یعنی روایتست از ابراهیم بن عبد الحمید از عبد الله
بن صالح خثعمی بفتح خاء با نقطه و سکون ثاء سه نقطه و فتح عین بی نقطه و تخفیف میم که گفت که شکایت کردم بسوی امام
جعفر صادق علیه السلام درد تهیگاه را پس امام گفت که خوب در باب آنچه که می افتد از خان طعام پس بخور از آن پس کردم
آن که فرمود پس رفت از من گفت ابراهیم که تحقیق یافتم آن درد تهیگاه را در جانب راست و جانب چپ پس کردم
آن را پس نافع یافتم بآن چهارم اصل عن الحسن بن معاویة بن وهب عن ابیه قال اکلنا عند ابی عبد الله
علیه السلام فلما رفع الخوان لقط ما وقع منه فاکله ثم قال لنا انه ینفی الفقر ویکثر الولد شرح لقط بقاف و طاء
بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است یعنی روایتست از حسن بن معاویة بن وهب بفتح واو و سکون
هاء از پدرش که گفت که چیزی خوردیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس وقتی که برداشته شد خان برچید آنچه که افتاده
بود از خان پس خورد آن را بعد از آن گفت ما را که بدرستی که آن برطرف میکند تنگدستی را و بسیار میکند فرزند را پنجم اصل
عن عمرو بن جمیع قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من وجد کسرة فاکلها کانت له حسنة ومن وجدها
فی قذر فغسلها ثم رفعها کانت له سبعون حسنة شرح عمرو بن جمیع بفتح جیم و کسر میم راوی امام جعفر صادق علیه السلام
است کسرة بکسر کاف و سکون سین بی نقطه است حسنة در اول هر دو جمله [illegible] است القذر بفتح
قاف و سکون و کسرها [illegible] بی نقطه [illegible] بی نقطه بصیغه ماضی غایب

معلوم باب منع است الربع بفتح راء و سکون باء بالا بردن و تعظیم و در هر تقوی عبارتست از خوردن و سیر شدن بو کف تعنی
بانقطه از باب تفعیل باشد و ماخوذ باشد از دنع بفتح را و سکون نا بمعنی طعام نرم و در این تقویه و ترفیع عبارتست از نرم
کردن و رفع نمایدن یعنی روایتست از عمرو بن جمیع کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که بیابد پاره نانی را
پس خورد آن را شود برای او حسنه و هر که بیابد آن را در نجسی پس بشوید آن را بعد از آن بالا برد آن را بسوی دهن خود شود
برای او هفتاد حسنه ششم اصل عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَیْعٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ دَخَلَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ عَلٰی عَائِشَةَ فَرَاٰی کِسْرَةً کَادَ اَنْ یَطَاَهَا فَاَخَذَهَا وَاَکَلَهَا ثُمَّ قَالَ یَا حُمَیْرَاءُ اَکْرِمِی جِوَارَ نِعَمِ اللّٰهِ عَلَیْکِ فَاِنَّهَا
لَمْ تَنْفِرْ مِنْ قَوْمٍ فَکَادَتْ تَعُودُ اِلَیْهِمْ شرح حمیراء بضم حاء بی‌نقطه و فتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه
و الف ممدوده مصغر حمراء بفتح حاء و سکون میم است و آن مونث احمر است یعنی سرخ کننده ای سلاح چنانچه عائشه
در جنگ جمل کرده اکرمی بصیغه امر از باب افعال است جوار بکسر جیم مصدر باب مفاعله است و مضاف بفاعلست لم تنفر
و فاء و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع غائبه معلوم باب نصر و ضرب است فکادت عطف بر تنفر است یعنی روایتست
از عمرو بن جمیع از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که داخل شد رسول الله صلی الله علیه و آله بر عایشه پس دید پاره
نانی را که نزدیک بود که پا بر سر گذارد آن را پس برداشت آن را و خورد آن را بعد از آن گفت که ای حمیرا نیکو بدار همسایگی
نعمتهای الله را بر تو چه بودستی که نیست اینکه گریخته باشد از قومی نزدیک شده باشد که برگردد بسوی ایشان
هفتم اصل عَنْ اِبْرٰهِیمَ بْنِ مَهْزَمٍ عَنْ اَبِی الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ شَکَا رَجُلٌ اِلٰی اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
مَا یَلْقٰی مِنْ وَجَعِ الْخَاصِرَةِ فَقَالَ مَا یَمْنَعُکَ مِنْ اَکْلِ مَا یَقَعُ مِنَ الْخِوَانِ شرح روایتست از ابراهیم بن مهزم
بکسر میم و سکون ها و فتح زای بانقطه از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که شکایت کرد مردی بسوی امام جعفر صادق علیه السلام
آنچه را که می‌بیند از درد تهیگاه پس امام گفت که چه مانع میشود ترا از خوردن آنچه می‌افتد از خوان هشتم اصل
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِیدِ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ مَنْ اَکَلَ فِی مَنْزِلِهِ طَعَامًا فَسَقَطَ مِنْهُ شَیْءٌ فَلْیَتَنَاوَلْهُ
وَمَنْ اَکَلَ فِی الصَّحْرَاءِ اَوْ خَارِجًا فَلْیَتْرُکْهُ لِلطَّیْرِ وَالسَّبُعِ شرح این موافق حدیث یازدهم باب سابقست نهم
اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ الْاَرَّجَانِیِّ قَالَ کُنْتُ عِنْدَ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَهُوَ یَاْکُلُ فَرَاَیْتُهُ یَتَتَبَّعُ مِثْلَ السِّمْسِمِ
مِنَ الطَّعَامِ مَا سَقَطَ مِنَ الْخِوَانِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ تَتَتَبَّعُ هٰذَا فَقَالَ یَا عَبْدَ اللّٰهِ هٰذَا رِزْقُکَ فَلَا تَدَعْهُ
اَمَا اِنَّ فِیهِ شِفَاءً مِنْ کُلِّ دَاءٍ شرح ارجان بفتح همزه و تشدید راء بی‌نقطه مفتوحه و جیم و نون معرب
ارکانست و آن اسم دو موضع است یکی در حوالی شیراز و دیگری در حوالی یزد تتبع تاء دو نقطه در بالا و باء

یکنقطه

یکنقطه و عین بی‌نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است سمسم بکسر دو سین بی‌نقطه و سکون میم اول
ماسوصله و ... الطعام است تتبع بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعل است بحذف یکی از دو تاء و استفهام استبعادی
است یعنی روایتست از عبد الله ارجانی گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که او چیزی میخورد پس دیدم
او را که برمیچید مثل کنجد را از جمله طعام آنچه افتاده بود از خوان پس گفتم که قربانت شوم آیا برمیچینی این را پس گفت
ای عبد الله این روزی تست یا جمعی که دیگری از آن منتفع میشود و اگر برنچینی پس وا مگذار آن را آگاه باش در آن
درآنست شفای از هر دردی باب ـــــ چهارم اصل باب تفضّل الخبز شرح الخبز بضم خاء بانقطه و سکون
باء یکنقطه و زای بانقطه نان است و مشترکست میان نان گندم و جو و برنج و کاورس و مانند آنها یعنی این باب بیان فضیلت
نانست و در این باب چهار حدیثست اول اصل عَنْ عُمَرَ بْنِ شِمْرٍ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ
اِنِّی لَاَلْحَسُ اَصَابِعِی مِنَ الْاُدْمِ حَتّٰی اَخَافُ اَنْ یَرَانِی خَادِمِی فَیَرٰی اَنَّ ذٰلِکَ مِنَ التَّجَشُّعِ وَلَیْسَ ذٰلِکَ
کَذٰلِکَ اِنَّ قَوْمًا اُفْرِغَتْ عَلَیْهِمُ النِّعْمَةُ وَهُمْ اَهْلُ الثَّرْثَارِ فَعَمَدُوا اِلٰی مُخِّ الْحِنْطَةِ فَجَعَلُوهُ خُبْزًا هِجَاءً وَجَعَلُوا یُنْجُونَ
بِهِ صِبْیَانَهُمْ حَتَّی اجْتَمَعَ مِنْ ذٰلِکَ جَبَلٌ عَظِیمٌ شرح لالحس بفتح لام تاکید و فتح همزه و سکون لام و ضم و فتح حاء بی‌نقطه
و فتح سین بی‌نقطه و نون تاکید ثقیله یا خفیفه از باب علم است الادم بضم همزه و ضم دال بی‌نقطه جمع ادام بکسر همزه مثل
کتاب و کتب نان خورشها و بضم همزه و سکون دال ... خادمی بضم یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه و الف
بصیغه مضارع غایب مجهول مهموز العین و معتل اللام باب افعالست بمعنی بظن و پنداشته شود که بفتح یاء از باب
منع باشد و همین معنی التجشع بجیم و شین بانقطه و عین بی‌نقطه مصدر باب تفعل کامل حرص از قبیل بغا و راء بی‌نقطه
و غین بانقطه بصیغه ماضی غایبه مجهول باب افعال است النعمة بکسر نونست ثرثار بفتح ثاء سه نقطه و سکون
راء بی‌نقطه اول اسم نهریست که آب آن بسیار است و اسم موضعی است و سیع میان سنجار و تکریت عمدوا بعین
بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است مخ بضم میم و تشدید خاء بانقطه است الهجا بکسر
هاء و تخفیف جیم و الف ممدوده لفظیست که مرکب از دو حرف باشد و هر شکلی نیز هجا میگویند و مراد اینجا نان
بسیار کوچکیست که هر شکلی ... استنجاء است ینجون بنون و جیم بصیغه مضارع جمع مذکر غایب معلوم معتل
اللام واوی از باب تفعیل است النجعة پاک کردن و روکی از غایط یعنی روایتست از عمرو بن شمر گفت که شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستیکه من هر آینه میلیسم البته انگشتان خود را از نان خورشها تا آنکه
میترسم از اینکه ببیند مرا خدمتکار من پس گمان کند که آن از کمال حرص است و نیست آن همچنان بیان این

آنکه بدرستی که قومی بخشنده شد بر ایشان نعمت و ایشان اهل نهر ثرثار بودند پس تصور کردند بسوی مغز گندم
پس کردند آن را نانها بسیار کوچک و شروع کردند به پاک میکردند به آن نانها کودکان خود را تا آنکه فراهم آمد از آن
نانها کوهی بزرگ اصل قال فمرّ بهم رجل صالح و اذا امرأة و هی تفعل ذلک بصبیّ لها فقال لهم ویحکم
اتقوا الله عزّ و جلّ و لا تغیّروا ما بکم من نعمة فقالت له کأنک تخوّفنا بالجوع امّا ما دام ثرثارنا یجری فانّا لا
نخاف الجوع قال فاسف الله عزّ و جلّ فاضعف لهم الثرثار و حبس عنهم قطر السماء و نبات الارض
قال فاحتاجوا الی ذلک الجبل و انّه کان یقسّم بینهم بالمیزان شرح ویحکم بفتح واو و سکون یاء دو نقطه در
پایین و فتح حاء بی نقطه منادی مضافست بحذف حرف ندا و ویح بمعنی تعجب است و مراد اینست که ای
گروه مردمان تعجب کنید از حال شما الا تغیّروا اشارتست بمضمون آیت سورهٔ انفال ذلک بان الله لم یک
مغیّرا نعمة انعمها علی قوم حتی یغیّروا ما بانفسهم و ترتیب آیت در سورهٔ رعد هست و از ین ظاهر میشود که ما بانفسهم
عبارت از همان نعمت است و مراد اینست که نعمت از زنان و مانند آن برطرف نمیشود از میان قومی مگر آنکه
ایشان باعث برطرف شدن آن شوند باعمال قبیحه باء در بالجوع برای تقویت تعدیه بمفعول دوم است اسف بفتح همزه
و تشدید میم است اسف بهمزه و سین بی نقطه و فا بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب علم است یقسّم بصیغهٔ
مضارع غایب مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است یعنی امام گفت که پس گذشت بایشان مردی صالح
و ناگاه در میان ایشان زنی بود و او میکرد آن را با کودکی که او را بود پس آن مرد گفت ایشان را که ای تعجب شما پرهیز
کنید از غضب الله عزّ و جلّ و تغییر مدهید آنچه که با شماست از نعمتی پس آن زن گفت او را که گویا که تو میترسانی
ما را از گرسنگی بسیار اما چون که نهر ثرثار ما روان میشود پس بدرستی که ما نمیترسیم از گرسنگی امام گفت که پس
غضب کرد الله عزّ و جلّ پس ضعیف کرد برای ایشان نهر ثرثار را و باز داشت از ایشان باران آسمان و گیاه زمین
امام گفت که پس نیازمند شدند بسوی آن کوه و بدرستی که آن کوه بود که بخش کرده میشد میان ایشان بترازو
مراد اینست که پاسبانان گماشتند از اندیشهٔ آنکه مبادا که جمعی اندازه برند دیگران از گرسنگی بمیرند دوم اصل
عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله اکرموا الخبز
فانه قد عمل فیه ما بین العرش الی الارض و الارض و ما فیها من کثیر من خلقه ثم قال لمن حوله
الا اخبرکم قالوا بلی یا رسول الله فداک الآباء و الامهات شرح عمل بصیغهٔ ماضی غایب مجهول باب
تفعیل یا معلوم باب علم است ما بین العرش الی الارض عبارتست از آنچه در میان سطح محدب آسمان

ملتها

بلندتر

بلندتر و سطح محدب زمین است و این نوعی از مجازست زیرا که الله تعالی مکانی نیست تا در فوق آنها بر تخت پادشاهی
باشد باعتبار حقیقت ضمیر فیها راجع بارض است من در اول بیانیه است و برای بیان ما فیها است یا برای سابق
و آن نیز هست من در دوم تبعیضیه است الا اخبرکم استفهام و لا نافیه است یعنی روایتست از مسعدة بن
صدقه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله گرامی دارید نان را چه بدرستی که تحقیق کار فرموده شده
در آن باذن الله آنچه میان تخت پادشاهی الله تعالی است تا زمین و کار فرموده شده در آن زمین و آنچه در زمین
است که بسیار است از جملهٔ مخلوقات الله تعالی بعد از آن گفت جمعی را که در دور او بودند که آیا خبر دهم شما را گفتند بلی خبر
ده ما را ای رسول الله سرهای ما فدای تو باد پدران و مادران اصل فقال انه کان نبی فیمن کان قبلکم یقال له دانیال
و انه اعطی صاحب معبر رغیفا لکی یعبر به فرمی صاحب المعبر بالرغیف و قال ما اصنع بالخبز هذا الخبز عندنا
قد یداس بالارجل فلما رأی ذلک منه دانیال رفع یده الی السماء ثم قال اللهم اکرم الخبز فقد رأیت یا ربّ
ما صنع هذا العبد و ما قال شرح دانیال بکسر نون غیر منصرفست المعبر بکسر میم و سکون عین بی نقطه و فتح باء یک نقطه و راء
بی نقطه کشتی و مانند آن که آلت عبور از نهر است یعبر بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب نصر است باء در به برای تعدیه
است باء در بالرغیف برای تقویت تعدیه است یداس بدال بی نقطه و الف و سین بی نقطه بصیغهٔ مضارع غایب مجهول باب
نصر است یعنی پس گفت که بدرستی که شان اینست که بوده پیغمبری در جمعی که بوده اند پیش از شما گفته میشد او را دانیال
و بدرستی که او داد صاحب کشتی را گرده برای آنکه گذراند او را پس دور انداخت صاحب آن کشتی آن گرده را و گفت که
چه کنم با نان این نان نزد ما گاهی لگدکوب میشود بپاها پس وقتی که دید آن را از او دانیال برداشت دست خود را بسوی
آسمان بعد از آن گفت که خداوندا گرامی کن نان را پس تحقیق دیدی ای صاحب کل اختیار دست آنچه را که کرد این بنده و آنچه را
که گفت اصل قال فاوحی الله عزّ و جلّ الی السماء ان احبسی و اوحی الی الارض ان کونی طبقا کالفخار قال فلم یمطر
حتی انه بلغ من امرهم ان بعضهم اکل بعضا فلمّا بلغ منهم ما اراد الله عزّ و جلّ من ذلک قالت امرأة لاخری
و لهما ولدان یا فلانة تعالی حتی نأکل انا و انت الیوم ولدی و اذا کان غدا اکلنا ولدک قالت لها نعم فاکلتاه
شرح الایحاء شناسانیدن سخن بسوی کسی ایحاء بسوی آسمان و زمین بسوی آنها مجازست مثل و اوحی ربک الی النحل و مراد
جاری کردن قضا و تقدیر خود در آنها بوده است ان در اول و دوم بفتح همزه و سکون نون مفسّره است احبسی
بحاء بی نقطه و باء یک نقطه و سین بی نقطه بصیغهٔ امر باب افعالست الطبق بفتح طاء بی نقطه و فتح باء یک نقطه و قاف
پیوسته بعضی اجزای آن بهم بسته یکدیگر باشد و فرجه در میان آنها نباشد پس چیزی از آن نرود مثل گیاه در آن

عمرو بن الخطاب بفتح فا و تشدید خاء با نقطه و الف و را بی نقطه سفال مثل سبو و کوزه که گیاه از اینها نفوذ میکند ام عطر وا
بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است انفکسر بفتح همزه میتواند بود بلغ بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است
من در منهم حرف جر است ابو سوم بکسر میم اسم است بمعنی بعض و فاعل بلغ است ان بفتح همزه و تشدید نون مفعول بلغ است من
در منهم حرف جر است و ابتدائیه است ما موصول و فاعل بلغ است من در من ذلک حرف جر است و تبعیضیه یا بیانیه است
و مشار الیه ذلک اکرام خبزست و مراد اینست که قحط رسید جایی که هر نوع بلاء بر سر ایشان آورد و هیچ نوعی از فرزند که نشت
کرد پس گویا که از ایشان گذشته چنانچه میگویند که بلغ من زید الداهیة و میگویند که قتل زید القوم عن آخرهم تعالی بفتح تاء
دو نقطه در بالا و عین بی نقطه و الف و فتح لام و سکون یاء بصیغه امر مخاطب معتل اللام باب تفاعل است التعالی
کسر لام آمدن ناکل بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب نصر منصوب است ضمیر مستتر و زکات راجع بجمیع است
غدا منصوب بظرفیت است و ظرف خبر کان است نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است یا بفتح نون و فتح عین
و سکون میم حرف تصدیق است یعنی گفت که پس شتابان کرد الله عز و جل بسوی باران که نو شود و شتابان کرد بسوی
زمین که باشد پوسته مانند سفال گفت که پس باران داده نشود تا آنکه بود سختی که شان اینست که سید بعض کاس
ایشان با آنکه بعض ایشان خورد بعضی دیگر را پس وقتی که رسید و گذشت از ایشان آنچه اراده کرده آن را الله عز و جل
از جلا آن مثل گفت زنی زنی دیگر را در حالی که ایشان را بود و پسری ای فلانه بیا تا خوریم من و تو در امروز پسر برادر تو
شود که بینکو بروز را خوریم پسر تو را آن زن دیگر گفت او را که خوب نیست پس خورده و آن دو زن پسر پسری اول را **اصل**
فلما ان جاعتا من بعد اردت الاخرى على الاولى ولدها فابت عليها فقالت لها بيني وبينك نبي الله
فاختصمتا الى دانيال فقال لهما وقد بلغ الامر الى ما ارى قالتا له نعم يا نبي الله واشتد **شرح** ان بفتح همزه و سکون
نون زائده برای تأکید اتصال جواب لما بجوعه لما است من بمعنی فی است بعد مبنی بر ضم است اردت براء بی نقطه
و دال بی نقطه بصیغه ماضی غائبه معلوم باب مفاعله است المراوده گفتگو در پنهان الاخری مفعول است و قد تقریر
استفهام استبعادی است نعم بفتح نون و فتح عین و سکون میم است اشتد مجرد بمعنی است **یعنی** پس در هنگام وقت
که گرسنه شوند در زمان بعد از آن خوردن گفتگو کرد زن اول زن دیگر را در خوردن پسر پسر دیگر پس زن دیگر
ابا و امتناع کرد پس زن اول گفت او را که حاکم میان من و تو پیغمبر خداست پس داوری بردند بسوی
دانیال پس گفت آن دو زن که با او رسید کار بسوی آنچه میبینم در نزد ما گفتند او را که آری یا پیغمبر خدا سخت از آن **اصل**
قال فرفع يده الى السماء فقال اللهم عد علينا بفضل رحمتك ولا تعاقب الاطفال ومن فيه خير بيت

صاحب

۶۹

صاحب المعيشة واضرابه لتعجيلك قال فامر الله السماء ان امطري على الارض وامر الارض ان انبتي
لخلقي ما تقوتهم حيث باتي تقوية بحيثهم الطفل الصغير **شرح** عد بضم عین بی نقطه و سکون دال
بی نقطه بصیغه امر معتل العین باب نصر است العود بفتح عین و سکون واو برگشتن باء در بفضل برای تعدیه است
فضل رحمتک عبارتست از زیاده و آنچه بیشتر بوده بشود آنچه در تکلی از کرده من موصوله است خیر همزه و بفتح تاء
با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین است اضرابه بفتح همزه مجرور است لام در لتعجیلک برای سببیت است
و ظرف متعلق بنوت است مراد اینست که نعمت تو را بعث عصیان ایشان شود ان همزه و بفتح است
امطری از باب نصر است انبتی از باب افعال است **یعنی** گفت که پس دانیال برداشت دست خود را بسوی
آسمان پس گفت که خداوندا و کرد آن روزها بفضل رحمت تو و عقاب مکن کودکان را و کسی را که در اوست خوبی گناه صاحب
کشتی را بنا اد از سبب نعمت تو گفت که پس امر کرد الله عز و جل ابر را که بباران در زمین و امر کرد زمین را که برویاند
برای مخلوقات من آنچه را که بحقیقت قوت شود از ایشان از حال حرکت توجه درستی که من بحقیقت رحم کردم ایشان را
بسبب کودک کوچک **سوم اصل** عن ابان بن تغلب قال قال ابو عبد الله عليه السلام لا يوضع الرغيف تحت
القصعة **شرح** روایتست از ابان بن تغلب بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون غین با نقطه و کسر لام و باء یک نقطه
مفتوحه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گذاشته نشود گرده نان در پایین کاسه طعام **چهارم اصل**
عن علي بن اسباط عن بعض اصحابه قال قال ابو عبد الله عليه السلام اكرموا الخبز قيل وما اكرامه قال اذا
وضع لا ينتظر به غيره **شرح** روایتست از علی بن اسباط بفتح همزه و سکون سین بی نقطه و باء یک نقطه و طاء بی نقطه
از بعض یاران خود گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گرامی دارید نان را گفته شد که و چیست گرامی داشتن آن
گفت که مثل اینکه چون گذاشته شود انتظار کشیده نشود بآن غیر آن مراد اینست که شروع در خوردن آن
نماید که چیزی دیگر گذاشتن خورش **پنجم اصل** عن بعض اصحابنا رفعه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله اكرموا الخبز قيل يا رسول الله وما اكرامه قال اذا وضع لم ينتظر به غيره وقال رسول الله صلى الله عليه
وآله ومن كرامته ان لا يوطا ولا يقطع **شرح** الکرامه بفتح کاف و تخفیف راء بی نقطه عزیز بودن یوطا بواو و طاء
بی نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب علم است یقطع بصیغه مضارع غایب مجهول باب منع است
شرح روایتست از بعض یاران ما نسبت داده حدیث را بامام که روایت از اوست امام گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که گرامی دارید نان را پس گفته شد که ای رسول الله و چیست گرامی داشتن آن گفت که مثل اینکه

چون گذاشته شود انتظار کشیده نشود بآن غیر آن وگفت رسول الله صلى الله عليه وآله که از جمله گرامی بودن
نان اینست که باورش گذاشته نشود و بوده نشود بکاره مثلا تفصیل که می آید در حدیث دوم این باب **ششم اصل**
عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله اياكم ان تشموا الخبز كما تشمه
السباع فان الخبز مبارك ارسل الله عز وجل له السماء مدرارا وله انبت الله المرعى وبه صليتم وبه صمتم وبه حججتم
بيت ربكم **شرح** ان تشموا بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب معلوم باب علم و نصر است و بوکردن نان کنایت است از
نخوردن آن تو چه ضرر بودن نان و توجه ضمیر مشتمل است بر توهم شوم بودن مبارک بفتح باء یعنی صاحب برکت است اینجا
یعنی باران است مدرارا اشارتست بآیت سوره هود و سوره نوح که یرسل السماء علیکم مدرارا مدرار بمعنی کثیر الخیر والدر
است ما خوذ است از در بفتح دال و تشدید راء که مصدر باب ضرب است بمعنی نفع رسانیدن تقدیم ظرف در له اینست
اشارتست باینکه اهل حضره و کشت نان است طفیل آن است مرعی بفتح میم و فتح عین عبارتست از گیاه کندم و جو و مانند
آنها که نان میشود باعتبار اینکه چراگاه حیوانات میشود مثلا ظهور سنبل و بعد از جو سنبل و گیاه میشود یا عبارتست
از گیاه مطلق باعتبار اینکه همه طفیل نان است تقدیم ظرف در به نیز باعتبار حصر بوده است **یعنی** روایتست از سکونی
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که دوری کنید از خود اینکه بو کنید نان را چنانچه بو میکنند
انواع درندگان مثل گرگ و شیر بجهة توجه بود نشتگان بیضرر است بنان این که فرستاد الله عز وجل برای آن باران را بر حالی
که نهایت نفع رسان است و برای نان رویانید الله تعالى چراگاه را و بوسیله نان نماز گذاردید و بوسیله نان روزه
داشتید و بوسیله نان حج کردید خانه صاحب کل اختیار شما را **هفتم اصل** وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله اذا اتيتم بالخبز واللحم فابدؤا بالخبز فسدوا به خلال الجوع ثم كلوا اللحم **شرح** اتيتم بضم همزه و کسر تاء دو نقطه
در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین است بالخبز و باء برای تعدیه مفعول دوم است فابدؤا بصیغه امر باب
منع است سدوا بضم سین بی نقطه مضمومه و تشدید دال بی نقطه مفتوحه است الخلال بکسر خاء با نقطه و تخفیف
لام جمع خلل بفتح خاء و فتح لام رخنها **یعنی** روایتست امام گفت که گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که چون داده
شوید نان و گوشت پس ابتدا کنید بنان پس ببندید بنان رخنهای گرسنگی را بعد از آن بخورید گوشت را این
مبنی بر اینست که تقدیم خوردن نان و تبدیه بآن انفع است برای بدن و موافق است بتعظیم نان و دو انفع است
گرسنگی را **هشتم اصل** عن يعقوب بن يقطين قال قال ابو الحسن الرضا عليه السلام قال رسول الله صلى
الله عليه وآله صغروا رغفانكم فان مع كل رغيف بركة **شرح** صغروا بصیغه امر باب تفعیل است

الرغفان

الرغفان بضم راء بی نقطه و سکون غین با نقطه و فاء و الف و نون جمع رغیف بفتح راء و کسر غین گرده ها **یعنی** روایت
از یعقوب بن یقطین که گفت که گفت ابو الحسن امام رضا علیه السلام که گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که کوچک کنید گرده های
نان را چه هر گرده با هر گرده ایست برکتی **نهم اصل** وقال يعقوب بن يقطين رأيت ابا الحسن عليه السلام يعني الرضا
عليه السلام يكسر الرغيف الى فوق **شرح** یکسر بیاء بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است
فوق باتنوین است و مراد اینست که موضع شکست در جانب بالا میشد یعنی در طرفی که در رو است در جای
پایین نمیشد و این قسم شکستن بهتر از عکس است باعتبار اینکه ریزه نان کمتر بزمین می افتد **یعنی** وگفت یعقوب
بن یقطین که دیدم ابو الحسن علیه السلام را یعنی امام رضا علیه السلام را که میشکست گرده را بسوی بالا **دهم اصل** عن
السياري عن ابي علي بن راشد رفعه عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان امير المؤمنين عليه السلام اذا لم يكن له
ادم قطع الخبز بالسكين السياري رفعه الى ابي عبد الله عليه السلام قال ادنى الادم قطع الخبز بالسكين **شرح**
سیاری بفتح سین بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین و الف و راء بی نقطه احمد بن محمد بن سیار راوی امام حسن
عسکری علیه السلام است ابو علی بن راشد وکیل امام علی النقی علیه السلام بوده ادم بضم همزه و سکون و ضم دال بی نقطه نان خورش
بوده و در اول مفرد است بمعنی ادام بکسر همزه و با بر دوم جمع ادام است **یعنی** روایتست از سیاری از ابو علی بن راشد
نسبت داده حدیث را بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که بود امیر المؤمنین علیه السلام که چون نبود او را
نان خورشی میبرید نان را بکارد سیاری نسبت داد حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که کمتر
نان خورشها بریدن نان است بکارد محقق نماند که این حدیث که محمل بر حدیث میشود تخصیص میکند حدیث
نهم و حدیث سیزدهم و چهاردهم این باب را بصورتی که نان خورشی باشد **یازدهم اصل** عن الفضل بن يونس
قال تغدى عندي ابو الحسن عليه السلام فجيء بقصعة وتحتها خبز فقال اكرموا الخبز ان لا يكون تحتها وقال
لي مر الغلام ان يخرج الرغيف من تحت القصعة **شرح** روایتست از فضل بن یونس که گفت که چاشت خورد
نزد من امام موسی کاظم علیه السلام پس آورده شد کاسه بر حالی که در پایین آن بود نان پس امام گفت که گرامی دارید
نان را باینکه نباشد در پایین کاسه وگفت مرا که امر کن غلام را باینکه بیرون کند گرده را از پایین کاسه **دوازدهم اصل**
عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام انه كره ان يوضع الرغيف تحت القصعة **شرح** روایتست از ابو
بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام ناخوش داشت اینکه گذاشته شود گرده در پایین کاسه **سیزدهم اصل**
عن اورمة بن يوسف عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا تقطعوا الخبز

بالسكين ولكن اكسروه باليد وليكسر لكم خالفوا العجم شرح وليكسر بسكون لام امر غايب وصيغه مضارع غايب
مجهول باب ضرب است وضمير مستتر نايب فاعل است وراجع بخبز است ومراد اينست كه سفارش كنيد كه كرده كوچك كنند تا احتياج
بشكستن نشود يا احتياج بشكستن كمتر شود خالفوا العجم بالقطع وكسر لام وفا بصيغه امر باب مفاعله است يعني در آن زمان
گبران بوده اند در ملك ايشان سلاطين بوده وبزرگان ايشان كرده در كارد مي بريده اند وبخلاف ايشان پيغمبر اند وما
وسنت ايشان ... يعني روايت است از يونس بن يوسف از امام جعفر صادق عليه السلم كه گفت كه گفت رسول الله
صلى الله عليه وآله كه مبريد نان را بكارد وليك بشكنيد آن را بدست وبايد كه شكسته شود براي شما پيش از اراده خوردن
تا مخالفت كنيد گبران را در اين روشها چهاردهم اصل عن يونس عن ابي الحسن الرضا عليه السلم قال لا تقطعوا
الخبز بالسكين ولكن اكسروه باليد وخالفوا العجم شرح اين ظاهر است از شرح حديث سابق باب
پنجاه ويكم اصل باب خبز الشعير شرح اين باب بيان نان جو است ودر اين باب يك حديث است اصل عن يونس
عن ابي الحسن الرضا عليه السلم قال فضل خبز الشعير على البر كفضلنا على الناس وما من نبي الا وقد دعا
لآكل الشعير وبارك عليه وما دخل جوفا الا واخرج كل داء فيه وهو قوت الانبياء وطعام الابرار ابى الله تعالى
ان يجعل قوت انبيائه الا شعيرا شرح بر بضم باء يك نقطه وتشديد راء بي نقطه است الآكل بكسر لام وهمزه والف وكسر
كاف است القوت بضم قاف وسكون واو وتاء دو نقطه در بالا خوراكي كه از قوت جسد پيشتر باشد چنانچه عادت
جماعت بوده يعني طعام ايشان از قوت است يعني روايت است از يونس از ابو الحسن امام رضا عليه السلم گفت كه بهتر
نان جو بر نان گندم مانند بهتري ماست بر ساير مردمان ونبوده هيچ پيغمبري مگر بتحقيق كه استغفار كرده براي خورنده
نان جو وطلب بركت كرده براي او ونان جو داخل نشده در شكمي مگر آنكه بيرون كرده هر دردي كه در آنست ونان جو
كه خوراك پيغمبرانست وخوراك نيكوكارانست ابا كرده الله تعالى از اينكه گرداند خوراك پيغمبران خود را مگر نان جو شايد
كه اين باعتبار وقتي باشد كه پيغمبران باشد وپيغمبران خانه نشين باشند والله اعلم باب پنجاه ودوم
اصل باب خبز الارز شرح اين باب بيان نان برنج است ودر اين باب سه حديث است اول اصل عن
يونس عن ابي الحسن الرضا عليه السلم انه قال ما دخل جوف المسلول شيء انفع له من خبز الارز شرح المسلول
بفتح ميم وسكون سين بي نقطه آفت زده شده بسيل بكسر سين وتشديد لام وآن جراحتي است در شش يعني روايت
از يونس بن عبد الرحمن از ابو الحسن امام رضا عليه السلم اينكه امام گفت كه داخل نشده درون صاحب سيل را چيزي كه
نافعتر باشد براي او از نان برنج دوم اصل عن بعض اصحابنا قال قال ابو عبد الله عليه السلم اطعموا

المبطون

المبطون خبز الارز فما دخل جوف المبطون شيء انفع منه اما انه يدبغ المعدة ويسل الداء سلا شرح
اطعموا بصيغه امر باب افعال است المبطون بفتح ميم وسكون باء يك نقطه وضم طاء بي نقطه آفت زده شده بيطن
بفتحتين وفتح طاء وآن درد درون است خواه بسيل دفع خواه با اسهال وخواه بغير آنها وانما در اول براي بيان نسبت
باعتبار اينكه علاج سيل مشكلترست يدبغ بدال بي نقطه وباء يك نقطه وغين با نقطه بصيغه مضارع غايب معلوم
باب نصر وضرب ومنع است معده بكسر ميم وسكون عين وبفتح ميم وكسر عين است يسل بسين بي نقطه وتشديد
لام بصيغه مضارع غايب معلوم باب نصر است السل بفتح سين بيرون كشيدن چيزي بهمواري يعني
روايت است از بعضي ياران ما گفت كه گفت امام جعفر صادق عليه السلم كه خورانيد صاحب درد درون را نان برنج
بالاي اينكه داخل نشده صاحب سيل را چيزي نافعتر از نان برنج آگاه باش اينكه نان برنج دباغت ميكند معده را
وبيرون ميكشد درد را بيرون كشيدني سوم اصل عن يحيى بن ابي رافع وغيره يرفعونه الى ابي
عبد الله عليه السلم قال ليس شيء في الجوف ينحدر الى الثفل الا خبز الارز شرح ثفل بثاء سه نقطه وفاء
والف منقلبه از ياء بصيغه مضارع غايب معلوم باب علم است غدوة بضم غين با نقطه وسكون دال بي نقطه
است ... روايت است از يحيى بن ابي رافع وغير او ...
امام جعفر صادق عليه السلم گفت كه نيست كه ... مگر نان برنج مراد اينست
كه قوت آن بيشتر ... از قوت غير آن باب پنجاه وسوم اصل باب الاسوقة وفضل
سويق الحنطة شرح الاسوقة بفتح همزه وسكون سين بي نقطه وكسر واو وقاف جمع سويق بفتح سين وكسر واو
پستها وآن گندم يا ... آسيا كرده شده ... است در نسخ الحنطة است ...
حديث چهاردهم اين باب اينست كه السويق ... اصل ... گندم است چنانچه
گذشت در كتاب المعيشة در حديث اول باب المعارضة في الطعام كه باب هشتادم است يعني اين
باب بيان پستها وفضيلت پست جو است كه از گندم حاصل شده ودر اين باب چهارده حديث است
اول اصل عن سليمان بن جعفر الجعفري عن ابي الحسن الرضا عليه السلم قال نعم القوت السويق
ان كنت جائعا امسك وان كنت شبعانا هضم طعامك شرح امسك بسين بي نقطه بصيغه ماضي
غايب معلوم باب افعال است شبعان بفتح شين با نقطه وسكون باء يك نقطه وعين بي نقطه است هضم
بضاد با نقطه بصيغه ماضي غايب معلوم باب ضرب است يعني روايت است از سليمان كه ...

طعامی است از ابو الحسن امام رضا علیه السلام امام گفت که خوراک کهی است پست بیان این آنکه اگر آن چیز گرسنه نگاه میدارد از
شهوت گوشت و اگر آشامی سیر و هضم میکند خوراک را دوم اصل عن عبد الله بن جندب عن بعض اصحابه قال ذکر
عند ابی عبد الله علیه السلام السویق فقال انما عمل بالوحی شرح روایتست از عبد الله بن جندب بضم جیم و سکون نون
و فتح و ضم دال بی نقطه و باء یک نقطه و بکسر جیم و فتح دال از بعض یاران اش گفت که مذکور شد نزد امام جعفر صادق علیه السلام
پست پس امام گفت که جز این نیست که ساخته شد بوحی مراد اینست که ایجاد آن بامر الله تعالی شده پس با برکتست
سوم اصل عن بکر بن محمد عن ابی عبد الله علیه السلام قال السویق ینبت اللحم و یشد العظم شرح ینبت بنون
و باء یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست و یشد بشین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب نصر است یعنی روایتست از بکر بفتح باء و سکون کاف ابن محمد از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پست میرویاند گوشت را و سخت میکند استخوانها را چهارم اصل عن خالد بن نجیح عن ابی عبد الله
علیه السلام قال السویق طعام المرسلین او قال النبیین شرح روایتست از خالد بن نجیح بفتح نون و کسر جیم و سکون یاء
دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پست خوراک رسولانست یا گفت که پیغمبران پنجم
اصل عن جندب بن عبد الله عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال سمعته یقول انما انزل السویق بالوحی من السماء
شرح روایتست از جندب بن عبد الله از ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام گفت که شنیدم از امام میگفت که جز این نیست
که فرود آورده شد پست بوسیله وحی از آسمان ششم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال السویق
الجاف یذهب بالبیاض شرح الجاف بجیم و تشدید فاء خشک و این احترازست از پست ... که رطوبت
داشته باشد یعنی مطلقا یا بیاض عبارتست از توده شدن ... برص و بهق سفید و فرق میان آن دو اینست که برص
فرو رفته و براق میباشد و چون سوزن در آن فرو برند خون ظاهر نمیشود و زرد آب بخلاف بهق سفید یعنی روایت
از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خورده شدن پست خشک میبرد لک سفید را هفتم اصل عن
عبد الله بن مسکان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول شرب السویق بالزیت ینبت اللحم و یشد العظم
و یرق البشرة و یزید فی الباه شرح یرق براء بی نقطه و تشدید قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست
الباه بباء یک نقطه و الف و هاء و تاء تانیث جماع یعنی روایتست از عبد الله بن مسکان بضم میم و سکون سین بی نقطه
گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که آشامیدن پست با روغن زیتون میرویاند گوشت را و سخت
میکند استخوانها را و نازک میکند پوست را و زیاده میکند قوت جماع هشتم اصل عن قتیبة الاعشی عن

ابی

ابی عبد الله علیه السلام قال ثلث راحات سویق جاف علی الریق تنشف المرة و البلغم حتی لا یکاد یدع شیئا شرح
قتیبه بضم قاف و فتح تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه است الاعشی بفتح همزه و سکون عین
بی نقطه و شین با نقطه و الف شبیه کوتاه راحات براء بی نقطه و حاء بی نقطه جمع راحه است بمعنی کف دست و مراد اینجا
مقدار پستی است که کف دست را پر کند و آن مضاف الیه مضاف است سویق با تنوین است ریق بکسر راء بی نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و قاف است تنشف بنون و شین با نقطه و فاء بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعیل برای مبالغه
یا باب نصر و علم است النشیف بغایت کشیدن رطوبت بجود المره بکسر میم و تشدید راء بی نقطه خلط صفرا یعنی روایت
از قتیبه اعشی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سه کف پست خشک ناشتا بغایت خشک میکند صفرا و بلغم را تا آنکه نزدیک
نمیشود که گذارد چیزی از آنها را در معده نهم اصل عن النضر بن سوید قال قال ابو الحسن الماضی علیه السلام السویق
اذا غسلته سبع غسلات و قلبته من اناء الی اناء آخر فهو یذهب بالحمی و ینزل القوة فی الساقین و القدمین
شرح نضر بفتح نون و سکون ضاد با نقطه و راء بی نقطه است و سوید بضم سین و فتح واو و سکون یاء بی نقطه و دال و الف و شین
با نقطه است شاید که مراد بسویق اینجا سویق جو باشد موافق آنچه می آید در شرح حدیث چهارم این باب غسلته
بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب ضرب است غسلات بفتح غین با نقطه و فتح سین است قلبته بقاف و باء یک نقطه
بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است مراد اینست که بعد از هر غسل قلب واقع شود پس
قلب نیز هفت بار خواهد بود ینزل از باب افعال است بدانکه شستن سویق برای اینست که گرفتگی خاک و ریگ
و مانند آنها داخل آن شده باشد وقت کوفتن یا آسیا کردن یا مانند آنها جدا شود و طریق شستن سویق هفت
بار دو قسم است قسم اول آنکه آورده که سفالی مثلا گشتی و سر کیسه را محکم بندند و آن کیسه را در ظرفی آب
داشته باشد گذارند و دست مالند و چون آب فی الجمله غلیظ شود آن آب را در ظرفی دیگر بریزند و در ظرف اول که کیسه در آنست
آب تازه بریزند و دست مالند تا آن آب نیز فی الجمله غلیظ شود و آن آب را نیز در ظرف دوم بریزند و همچنین کنند تا هفت
بار پس در کیسه خرفها خاک و ریگ و مانند آنها چیزی نماند قسم دوم آنکه سویق را در ظرفی که آب
داشته باشد بریزند و دست بزنند بعد از آن باهستگی چنان کنند که بالای او دو سه انگشت و بالای آب را که چون صاف شود
در ظرفی دیگر بریزند و در ظرف اول آب تازه بریزند و همان عمل کنند تا هفت بار چنانچه شد و مانند آنها
میکنند و در این قسم از خاک و ریگ پاک نمیشود یعنی روایتست از نضر بن سوید گفت که گفت امام موسی کاظم
علیه السلام که پست چون شسته شود آن را هفت شستن و هر بار که دادی آن را از ظرفی بسوی ظرفی دیگر پس آن پست

کرد و بغایت زایل میکند و فرو میآورد قوت را در رو و ساق و دو پا دهم اصل عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ وَ
مُحَمَّدِ بْنِ سُوقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ السَّوِيقُ يَهْضِمُ الْمِرَّةَ شرح المره بضم میم و تشدید راء بی نقطه و هو و سکون
واو و سین بی نقطه جمع راس بفتح راء و سکون همزه طعامهای گوسفند و گاو و شتر و کره و درین باعتبار اینست که سویق کلا زاد و دهن
از خود هضم میکند باعتبار اینست که هضم کلا نشکست پس هر گاه سویق هضم کلا کند هضم غیر کلا بطریق اولی میکند یعنی
روایتست از حماد بن عثمان و محمد بن سوقه بضم سین بی نقطه و سکون واو و قاف از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سویق
هضم میکند کلها را یازدهم اصل عَنْ يَحْيَى بْنِ مُسَاوِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ السَّوِيقُ يُجَرِّدُ الْمِرَّةَ وَالْبَلْغَمَ مِنَ
الْمَعِدَةِ جَرْداً وَيَدْفَعُ سَبْعِينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ شرح یجرد بجیم و راء بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر است الجرد بفتح جیم و سکون راء زایل کردن چیزی از ظاهر چیزی دیگر یعنی روایتست از یحیی بن مساور بضم میم
و سین بی نقطه و کسر واو و راء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سویق زایل میکند خلط صفرا و بلغم را از معده زایل
کردنی عظیم و دفع میکند هفتاد نوع از جمله انواع بلاها دوازدهم اصل عَنْ خَيْثَمَةَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ
شَرِبَ السَّوِيقَ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً امْتَلَأَ كَتِفَاهُ قُوَّةً شرح استعمال شرب در سویق خشک باعتبار اینست که خوردن
دوا را شرب میگویند خواه خشک باشد و خواه تر قوت شانه کنایتست از قوت بازو بعوت از شانه بر دن است یعنی
روایتست از خیثمه بفتح خاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح ثاء سه نقطه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه
السلام که هر که خورد سویق را چهل صباح پر شود دو شانه او از قوت سیزدهم اصل عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ خُرَاسَانَ إِلَى الْمَدِينَةِ لَا تَسْقُوا أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِيَ السَّوِيقَ بِالسُّكَّرِ فَإِنَّهُ رَدِيءٌ
لِلرِّجَالِ وَ عَنْهُ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ أَنَّهُ يُكْرَهُ لِلرِّجَالِ لِأَنَّهُ يَقْطَعُ النِّكَاحَ مِنْ شَهْوَةٍ يَرِدُهُ مَعَ السُّكَّرِ شرح لا تسقوا
بسکون سین بی نقطه و ضم قاف بصیغه نهی معتل اللام باب ضرب است السکر بضم سین بی نقطه و تخفیف کاف شکر هم
مرکب شهوت بر دن است این سویق بشکر باید که ضعیف دهد سویق جو بر دو اگر چه با عتقاد راویست یعنی روایتست
از سیاری از عبید الله بضم عین بی نقطه و فتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین ابن ابو عبد الله گفت که نوشت
امام رضا علیه السلام از خراسان بسوی مدینه که میاشامانید ابو جعفر دوم امام محمد تقی علیه السلام را سویق با شکر چه بدستیکه آن
بدست برای مردان و تفسیر کرد آن را سیاری از جانب عبید الله که آن مکروهست برای مردان برای اینکه میبرد قوت
جماع را بسبب شهوتی که آن با شکر چهاردهم اصل عَنْ سَيْفٍ التَّمَّارِ قَالَ مَرِضَ بَعْضُ رُفَقَائِنَا بِمَكَّةَ وَبَرْسَمَ
فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ فَقَالَ لِي اسْقِهِ سَوِيقَ الشَّعِيرِ فَإِنَّهُ يُعَافَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَهُوَ

غذاء

غِذَاءٌ فِي جَوْفِ الْمَرِيضِ قَالَ فَمَا سَقَيْنَاهُ السَّوِيقَ إِلَّا مَرَّتَيْنِ أَوْ قَالَ مَرَّتَيْنِ حَتَّى عُوفِيَ صَاحِبُنَا شرح برسم بباء یک نقطه و راء
بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه ماضی غایب مجهول باب فعلل ماخوذ است از برسام بکسر باء و سکون راء و آن دردی است که عارض
میشود حجابی را که میان جگر و معده است و باعث هذیان میشود اسقه بصیغه امر باب ضرب است و این اشارتست باینکه آن
سویق را در آب باید داد موافق آنچه گذشت در حدیث نهم این باب یعافی بعین بی نقطه و فاء بصیغه مضارع غایب
مجهول باب مفاعله است و ضمیر مستتر در آن و ضمیر انه راجع ببعض است یا بصیغه معلوم است و ضمیر راجع بسویق است
و متعدی بمجاز است یعنی روایتست از سیف خرما فروشی گفت که بیمار شد بعضی رفیقان ما در مکه و آفت زده شد
برسام پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس خبر دار کردم او را پس گفت مرا که بیاشامان او سویق جو چه
بدستیکه او رها نیده از مرض میشود انشاء الله تعالی و آن تقاضای عظیم با منفعت در درون بیمار راوی گفت
که پس بیاشامانیدیم او را سویق مگر دو دفعه یا گفت که دو بار مگر که رهانیده شد از مرض یار ما باب
پنجاه و چهارم اصل بَابُ سَوِيقِ الْعَدَسِ شرح عدس بفتح عین بی نقطه و فتح دال بی نقطه و سین بی نقطه یعنی
نخود مستعمل میشود چنانچه میآید در حدیث دوم و سوم باب الحمص که باب نود و دوم است و بمعنی مرجمک مستعمل
میشود چنانچه میآید در باب عدس که باب نود و ان است و ظاهر حدیث سوم در تحت عنوان این باب
اینست که مراد اینجا نخود باشد زیرا که سویق مطلق منصرف بسویق نخود میشود چون سویق مرجمک بسیار استعمال
مگر آنکه در آن زمان در سویق مرجمک متعارف بوده باشد و الف سویق در حدیث سوم برای عهد خارجی
باشد و الله اعلم یعنی این باب بیان پست عدس است و در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ سَوِيقُ الْعَدَسِ يَقْطَعُ الْعَطَشَ وَيُقَوِّي الْمَعِدَةَ وَفِيهِ
شِفَاءٌ مِنْ سَبْعِينَ دَاءً وَيُطْفِئُ الصَّفْرَاءَ وَيُبَرِّدُ الْجَوْفَ وَكَانَ إِذَا سَافَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يُفَارِقُهُ وَكَانَ يَقُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
إِذَا هَاجَ الدَّمُ بِأَحَدٍ مِنْ حَشَمِهِ قَالَ لَهُ اشْرَبْ مِنْ سَوِيقِ الْعَدَسِ فَإِنَّهُ يُسَكِّنُ مِنْ هَيَجَانِ الدَّمِ وَيُطْفِئُ
الْحَرَارَةَ شرح العطش بفتح عین بی نقطه و فتح طاء بی نقطه و شین با نقطه مرضی که باعث آشامیدن آب بسیار میشود
و از عطاشی بضم عین بی نقطه ... یطفی بطاء بی نقطه و فاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است
الاطفاء فرو نشانیدن زبانه آتش و یبرد بنون و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است
ضمیر مستتر در لا یفارقه راجع بسویق و ضمیر بارز راجع بامام است یا عکس است الحشم بفتح حاء بی نقطه و فتح شین
با نقطه تابعان لفظ واحد در کلام راوی و در نسخه هست و نا خوش میشاید لیکن از باب تفعیل است من

اسم است بمعنی مفعول یعنی کسی است یعنی روایتست از محمد بن موسی نسبت داد حدیث را بسوی امام یا آن
این آنکه روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام کفت که بیست عدس سیر و سوخت تشنکی را و قوت میدهد معده
و در آنست شفا از هفتاد درد و فرو می نشاند خلط صفرا را و پاک میکند رود را و بود که چون سفر میکرد امام علیه السلام
جدا نمیشد از او و بود که میکفت امام علیه السلام چون زیادتی بکرد خون در کسی از تابعان او که بیاشامد از بیست عدس چه درستی
که آن ساکن میکند بعضی زیادتی خون را و فرو می نشاند کرمی را دوم اصل عن علي بن مهزيار قال ان جارية لنا اصابها
الحيض وكانت لا تنقطع عنها حتى اشرفت على الموت فامر ابو جعفر عليه السلام ان تسقى سويق العدس فسقيت
فانقطع عنها وعوفيت شرح تسقی بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب است سویق منصوب و مفعول دوم
یعنی روایتست از علی بن مهزیار بفتح میم و سکون هاء و کسر زاء با نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه که کفت
که دختری که خدمتکار ما بوده او را آمدن حیض و بوده که بریده نمیشد از او تا آنکه نزدیک مردن شد پس امر کرد امام محمد
تقی علیه السلام اینکه آشامانیده شود بیست عدس پس آشامانیده شد پس بریده شد خون از او و دور کرده شد از آن
سیوم اصل عن رجل من اهل مرو قال بعث الينا الرضا عليه السلام وهو عندنا يطلب السويق بعثنا
اليه بسويق ملتوت فرده وبعث الينا ان السويق اذا شرب على الريق وهو جائع اطفا الحرارة وسكن
المرة واذا لت لم يفعل ذلك شرح مرو بفتح میم و سکون راء بی نقطه و واو شهریست در منتهای خراسان در زمان خ
و آن دار الملک مامون بوده و امام رضا علیه السلام مدتی در آنجا بوده و الملتوت بتاء دو نقطه در بالا بصیغه اسم مفعول
باب نصر یست ترکرده شده بعسل و مانند آن الحیر حرف و ضمیر متکلم است ان بفتح و کسر همزه میتواند بود یعنی روایت
از مردی از اهل مرو که کفت که پیغام فرستاد بسوی ما امام رضا علیه السلام و حالی که او نزد ما در مرو بود که طلب بیست را
پس کسی فرستادیم بسوی او بیست ترکرده شده پس واپس فرستاد آنرا و پیغام فرستاد بسوی من که بیست چون
خورده شود بر ناشتا و حالی که آن کس کرسنه باشد فرو می نشاند کرمی را و ساکن میکند صفرا را و چون ترکرده شود نمیکند
آنرا چهارم اصل باب فضل اللحم شرح این باب بیان رجحان کوشت است و در این
باب نه حدیثست اول اصل عن عبد الله بن سنان قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن سيد الادام
في الدنيا والآخرة فقال اللحم اما سمعت قول الله عز وجل ولحم طير مما يشتهون شرح ادام بکسر همزه است طعام فیه
نحو تبعیض و بالکوا باب است که در سابق این آیت است استشهاد باین آیت بنا برین است که من در مما برای
تبعیض باشد و مما یشتهون عبارت از لحم مطلق باشد یعنی روایتست از عبد الله بن سنان بکسر سین

کفت

62

کفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مهتر خورش در دنیا و در آخرت پس کفت که کوشت است آیا نشنیدی
قول الله عز وجل را در سوره واقعه که و طواف میکنند با اهل جنت بمرغان با کوشت مرغانی از جمله آنچه میخواهند بیان
بهتر کوشت مرغان می آید در حدیث اول باب ششم کتاب لحم الطیر است دوم اصل عن عيسى بن
عبد الله العلوي عن ابيه عن جده عن علي صلوات الله عليه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
سيد الطعام في الدنيا والآخرة اللحم شرح روایتست از عیسی بن عبد الله علوی از پدرش از جدش از علی صلوات الله علیه
که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله که کوشت مهتر خوردنی است در دنیا و آخرت سیوم اصل عن
علي بن الريان رفعه الى ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله سيد ادام الجنة اللحم شرح
روایتست از علی بن ریان بفتح راء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین نسبت داد حدیث را بسوی امام جعفر
صادق علیه السلام کفت که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله که مهتر خورش اهل جنت کوشت است چهارم
اصل عن بعض اصحابنا عن ابي جعفر عليه السلام قال سيد الطعام اللحم شرح این ظاهر است پنجم اصل
عن عبد الاعلى مولى آل سام قال قلت لابي عبد الله عليه السلام انا نروى عنكم عن رسول الله صلى الله
عليه وآله انه قال ان الله تبارك وتعالى يبغض البيت اللحم فقال عليه السلام كذبوا انما قال رسول الله
صلى الله عليه وآله البيت الذي تغتابون فيه الناس وتاكلون لحومهم وقد كان ابي لحما ولقد مات يوم
مات وفي كم امه ثلثون درهما للحم شرح نروی بصیغه متکلم مع الغیر مجهول باب تفعیل است
التروية کسی را راوی کردن و مراد اینجا نقل کلام برای کسی است تا روایت کند برای دیگران یبغض بیاء یک نقطه و
غین با نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است اللحم بفتح لام و کسر حاء بی نقطه
جای خوردن کوشت بسیار یا خورنده کوشت بسیار کذبوا از باب ضرب است و مراد است کفتن دروغی
باعتبار لفظ منافات ندارد با دروغ کفتن در آن باعتبار تصویر معنی چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده موافق
آنچه در نهج البلاغه است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه در جواب شخصی که از خارجیان که لا حکم الا
الله کفت کفت کلمة حق ارید بها الباطل و تاکلون لحومهم اشارت است بآیت سوره حجرات و لا یغتب بعضکم بعضا
ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا اللحم بفتح لام و کسر حا یعنی خورنده کوشت بسیار است و این دلالت بر این
میکند که خانه در جای خوردن کوشت بسیار بوده یعنی روایتست از عبد الاعلی مولای آل سام بسین بی نقطه
و تخفیف میم کفت که کفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که ما روایت کرده میشویم در شهرها از رسول الله صلی الله

علیه وآله اینکه او گفته که دوستی که الله تبارک وتعالی دشمن میدارد خانه‌ای که جای خوردن گوشت بسیار باشد پس
گفت امام علیه السلام که مخالفان در این روایت دروغ گفتند جز این نیست که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله خانه‌ای که غیبت
بکنند در آن مردمان را یعنی بخورند گوشتهای ایشان را و تحقیق بوده پدرم خورنده گوشت بسیار و هر آینه تحقیق مرده در روزی
که مرده بحالی که در آستین کنیزهای او بود سی درهم برای خوردن گوشت ششم اصل عن سیف بن ابی سیابه عن
ابی عبد الله علیه السلام ان رجلا قال له ان من قبلنا یروون ان الله عز وجل یبغض البیت اللحم فقال صدقوا و
لیس حیث ذهبوا ان الله عز وجل یبغض البیت الذی تؤکل فیه لحوم الناس شرح روایتست از سیف ابو سیابه بفتح
سین بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه مردی گفت او را که جمعی که نزد ما بودند روایت
میکنند اینکه الله عز وجل دشمن میدارد خانه‌ای که جای خوردن گوشت بسیارست پس امام گفت که راست گفتند و نیست
لفظ و نیست آن لفظ آنجا که ایشان رفتند و نیست بیان این آنکه دوستی که الله عز وجل دشمن میدارد خانه‌ای که خورده میشود در آن
گوشتهای مردمان هفتم اصل عن الحسین بن ابی العلاء عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله
صلی الله علیه وآله یحب اللحم شرح لحم بفتح لام و کسر حا است و میتواند بود که در دوم بسکون حاء باشد یعنی روایت
از حسین بن ابی العلاء بفتح عین بی نقطه و تخفیف لام و الف ممدوده از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله
علیه وآله خورنده گوشت بسیار و دوست میداشت خورنده گوشت بسیار را هشتم اصل عن الحسین بن هرون عن
ابی عبد الله علیه السلام قال ترک ابو جعفر علیه السلام ثلثین درهما للحم یوم توفی وکان رجلا لحما شرح این ظاهرست
از شرح حدیث پنجم این باب نهم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه
وآله انا معاشر قریش قوم لحمون شرح معاشر منصوب باختصاص است و معاشرست و عبارتست از بنی هاشم از جمله
قریش عبارتست از قبایل قریش مطلقا یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله که ما گروه‌های قریش جمعی خورندگان گوشت بسیاریم باب پنجاه و ششم
اصل باب ان من لم یاکل اللحم اربعین یوما ساء خلقه شرح این باب بیان اینست که هر که نخورد گوشت را در چهل روز
شب دیگرگون میشود خوی او مثل اینکه خیالات فاسده در دماغ او جا بکند و آنها معرفت امام بکند مانند صاحب
وسواس در این باب سه حدیثست اول اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال اللحم ینبت اللحم
ومن ترک اللحم اربعین یوما ساء خلقه ومن ساء خلقه فاذنوا فی اذنه شرح فاذنوا بصیغه جمع و ذال با نقطه
بصیغه امر از باب تفعیل است الاذان گفتن اذان که مشتمل بر شهادتین و این اشارتست باینکه ترک گوشت در چهل

روز چنانچه شعار بعضی اهل ضلالتست باعث خیالاتیست که منافات دارد با شهادتین یعنی روایتست از هشام بن
سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوردن گوشت میرویاند گوشت بدن را یعنی که باعث استقامت مزاج میشود و هر که ترک کند
خوردن گوشت را در چهل روز از شب و روز بد میشود خوی او و هر که بد شود خوی او پس اذان گویید در گوش او دوم اصل عن القاسم
خالد قال قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام ان الناس یقولون ان من لم یاکل اللحم ثلثة ایام ساء خلقه فقال کذبوا ولکن
من لم یاکل اللحم اربعین یوما تغیر خلقه وبدنه وذلک لانتقال النطفة فی مقدار اربعین یوما شرح انتقال نطفه در دوم مادر
در کتاب العقیقه در بعض احادیث باب ششم که باب بدو خلق الانسان وتقلبه فی بطن امه است شاید که تعلیل بانتقال
نطفه اشارت باشد بتغییرات مذکوره در سوره اعراف و واعدنا موسی ثلثین لیلة واتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة یعنی
روایتست از حسین بن خالد گفت که گفتم ابو الحسن امام رضا علیه السلام را که بدرستی که مردمان میگویند که بدرستی که هر که نخورد گوشت
در چهل روز از شب و روز بد میشود خوی او و بدن او و آن برای گردیدن نطفه است در مقدار چهل روز از شب سوم اصل
عن ابی اسامة زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اتی علیه اربعون
یوما ولم یاکل اللحم فلیستقرض علی الله عز وجل ولیاکله شرح روایتست از ابو اسامه زید شحام از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که هر که بگذرد بر او چهل روز از شب و نخورده گوشت را بسبب تنگدستی پس باید
که قرض گیرد بر الله عز وجل و باید که بخورد گوشت را مراد اینست که در آن وقت سعی در قرض گرفتن درست است و الله عز وجل ضامن
ادای آنست باب پنجاه و هفتم اصل باب تفضیل الضان علی المعز شرح الضان بفتح ضاد با نقطه و سکون همزه
جمع ضائن و معز بفتح میم و سکون عین بی نقطه و زای با نقطه جمع ماعز یعنی این
باب بیان رجحان گوشت میشها بر گوشت بزهاست و در این باب سه حدیث است اول اصل علی بن محمد عن سهل
بن زیاد عن بعض اصحابه اظنه محمد بن اسمعیل قال ذکرنا اللحمان عند ابی الحسن الرضا علیه السلام فقلت ما لحم
اطیب من لحم الماعز قال فقال لی ابو الحسن علیه السلام لو خلق الله عز وجل مضغة هی اطیب من الضان
لفدی بها اسمعیل صلی الله علیه وآله شرح اظنه محمد بن اسمعیل کلام مصنف است لحمان بضم لام و سکون حا است المضغة
بضم میم و سکون ضاد با نقطه است یعنی پاره گوشت اعتبار اینکه خائیده میشود ظاهر روایات مختلف است
در اینکه ذبیح اسحق است یا اسمعیل و دفع آن بیان میشود در شرح حدیث سوم این باب یعنی روایت کرد علی بن محمد از سهل
بن زیاد از بعض یاران خود که گمان دارم او را که محمد بن اسمعیل باشد گفت که مذکور کردیم گوشتها را نزد ابو الحسن امام رضا علیه السلام
پس گفتم که نیست گوشتی پاکیزه‌تر از گوشت بز گفت که پس گفت بسوی من امام رضا علیه السلام که اگر آفریده بود

پارچه گوشتی را که آن پاکیزه تر باشد از گوشت میشان هر آینه سربها میساخت بآن اسمعیل صلوات الله علیه و آله دوم اصل عن
سعد بن سعد قال قلت لابی الحسن علیه السلام ان اهل بیتی لا یاکلون لحم الضان فقال و لم قلت انهم یقولون انه
یهیج بهم المرة السوداء و الصداع و الاوجاع فقال لی یا سعد فقلت لبیک قال لو علم الله عز و جل شیئا اکرم من الضان
لفدی به اسمعیل علیه السلام شرح السوداء در بعضی نسخ نیست و بنابران مراد بالمرة شاید که صفراء باشد یعنی روایتست
از سعد بن سعد گفت که گفتم امام رضا علیه السلام را که بدرستی که خانواده من نمیخورند گوشت میش را پس امام گفت که چرا گفتم
که بدرستی ایشان میگویند که بدرستی که آن گوشت بر می انگیزاند در ایشان خلط سودا را و درد سر و دردها را پس امام گفت
مرا که ای سعد پس گفتم که لبیک امام گفت که اگر میدانست الله عز و جل چیزی بزرگوارتر از میش هر آینه سربها میکرد بآن اسمعیل
علیه السلام سوم اصل عن سعد بن سعد قال قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام ان اهل بیتی یاکلون لحم الماعز و لا یاکلون
لحم الضان قال و لم قلت یقولون انه یهیج المرة فقال علیه السلام لو علم الله عز و جل خیرا من الضان لفدی به اسحق
هکذا جاء فی الحدیث شرح اسحق منصوب و مفعول فدی است و این اشارتست بآیت سوره صافات که و فدیناه
بذبح عظیم بنا بر اینکه آن ذبح بوده هکذا جاء فی الحدیث کلام مصنف است و مراد اینست که ذبیح بودن اسحق وارد شده
در حدیث معتبر و بعض احادیث که ذبیح بودن اسمعیل است مؤولست بمثل اینکه اسمعیل در حدیث اول و دوم این
باب مرفوع و نامعلوم باشد و اشارت باین باشد که اسمعیل هرگز بزرگتر قربان نکرده و در منی یا سهو راوی است
مثل اینکه در حدیث اول این باب بجای اسحق اسمعیل باشد و راوی اسقاط یا این کرده باشد و تفصیله از ضان کا بان باشد و مصنف
ذکر اطلاق محمد بن اسمعیل برای اشعار بانکه کرده باشد و بیان این بحث شود در کتاب الحج در شرح ذیل حدیث چهارم
باب حج ابرهیم و اسمعیل و بنائهما البیت و من ولی البیت بعدهما علیهما السلام که باب هفتم است یعنی روایتست از سعد
سعد گفت که گفتم ابو الحسن امام رضا علیه السلام را که بدرستی که خانواده من میخورند گوشت بز را و نمیخورند گوشت میش را امام
گفت که چرا گفتم که میگویند که بدرستی که آن گوشتی است که بر می انگیزاند خلطهای ناسود را پس گفت امام علیه السلام که اگر میدانست
الله عز و جل بهتر را از میشان سربها میکرد بآن اسحق را چنین آمده در حدیث معتبر باب پنجاه و هفتم
اصل باب لحم البقر و شحومها شرح بقر بفتح با و سکون قاف جمع یا اسم جنس بقره است شحوم جمع شحم یعنی چربی است
و مخصوص بپیه نیست یعنی این باب بیان گوشت گاوها و چربیهای گاوها است و در این باب هفت
حدیثست اول اصل عن محمد بن یحیی عن ابی جعفر علیه السلام ما یلقون من البیاض فشکا ذلک الی الله عز
و جل فاوحی الله عز و جل الیه مرهم یاکلوا لحم البقر بالسلق شرح شکی بتخفیف کاف مفتوحه است ما موصوله و مفعول شکی

یلقون

یلقون بضم قاف بصیغه مضارع مجهول ملاقاه باب مفاعله است بیاض عبارتست از قوبا و مشترک میان برص و بهق سفید
مشار الیه ذلک ما موصوله است مرهم بضم میم و سکون را بی نقطه است سلق بکسر سین بی نقطه و سکون لام و قاف چغندر
خواه خام باشد و خواه پخته و این منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث چهارم باب السلق که باب صد و بیست و یکم است
در نهی از خوردن خام چغندر بسبب اینکه باعث سودا است زیرا که سودا ضد بیاض است و علاج آنست بضد بیاض
پس این مخصص آن حدیث است یعنی روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که بنی
اسرائیل شکایت بردند بسوی موسی علیه السلام آنچه را که بر میخوردند از سفیدی پس موسی شکایت برد آنرا بسوی الله
عز و جل پس ثنا بآن کرد الله عز و جل بسوی موسی که امر کن ایشان را بخوردن گوشت گاو با چغندر بیان این بیش
در شرح حدیث سوم این باب دوم اصل عن ابی الصباح الکنانی عن ابی عبد الله علیه السلام قال مرق
لحم البقر یذهب بالبیاض شرح روایتست از ابو الصباح بفتح صاد بی نقطه و تشدید با یکنقطه و حای بی نقطه کنانی
بکسر کاف و دو نون از امام صادق علیه السلام گفت که شوربای گوشت گاوها میبرد که سفیدی را سوم اصل عن
اسمعیل بن ابی زیاد عن ابی عبد الله علیه السلام قال البان البقر دواء و سمونها شفاء و لحومها داء شرح
فرق میان دواء و شفا اینست که مبالغه در شفا بیشتر است از دواء زیرا که دواء گاهی باعث شفا میشود و
گاهی نمیشود خواه باعث استعداد شفا شود و خواه نشود بسبب مانعی یعنی روایتست از اسمعیل بن ابی زیاد
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شیرهای گاوها دواست و روغنهای گاوها شفاء است و گوشتهای
گاوها درد است یعنی که آنها باعث سوداء است و دیر هضم است پس منافات ندارد با اینکه دوای بیاض
باشد یا یعنی که آنچه دوای بیاض است شوربای گوشت گاو است که مذکور شد در حدیث سابق و می آید در
حدیث سابق هفتم این باب نه خودش چهارم اصل عن موسی بن بکر قال سمعت ابا الحسن علیه السلام
یقول [illegible] ادخل جوفه لقمة شحم اخرجت مثلها من الداء شرح ادخل بصیغه ماضی
غایب معلوم باب افعال است جوفه منصوب و مضاف است مراد شحم اینجا پیه است که چون گداخته شود
روغن میشود و این مطلق محمول است بر مقید بآنچه بیان میشود در حدیث ششم این باب اخرجت بصیغه
ماضی غایبه معلوم باب افعال است و جهت مضمون است مثلها منصوب است یعنی روایتست از موسی بن
بکر گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که گوشت هر که داخل کرد در شکم خود لقمه ای
چربی را بیرون میکند از شکم او مثل آن لقمه را از جمله درد پنجم اصل عن محمد بن سوقة عن ابی عبد الله علیه السلام

قَالَ مَنْ أَكَلَ لُقْمَةَ شَحْمٍ أَخْرَجَتْ مِثْلَهَا مِنَ الدَّاءِ شرح این ظاهر است از شرح سابق ششم اصل عَنْ أَحْمَدَ بْنِ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ إِلَى زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ الشَّحْمَةُ الَّتِي تُخْرِجُ مِثْلَهَا
مِنَ الدَّاءِ أَيُّ شَحْمَةٍ هِيَ قَالَ هِيَ شَحْمَةُ الْبَقَرِ وَمَا سَأَلَنِي يَا زُرَارَةُ عَنْهَا أَحَدٌ قَبْلَكَ شرح باء در با برای تعدیه
وضمیر راجع بمحبوب است زرارة منصوب ومفعول دوم است یعنی روایتست از احمد بن ابی عبد الله از بعضی
یاران خود رساینده حدیث را بزراره گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که قربانت شوم آن چربیه که بیرون میکند مثل خود
از جمله درد کدام چربیست آن گفت که آن چربیه گاو است ونپرسیده مرا ای زراره از آن کسی پیش از تو هفتم اصل
عَنْ يَحْيَى بْنِ مُسَاوِرٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام قَالَ السَّوِيقُ وَشَحْمُ الْبَقَرِ يَذْهَبَانِ بِالْوَضَحِ شرح الوضح بفتح واو
وفتح ضاد با نقطه وحاء بی نقطه لکه سفیدی یعنی روایتست از یحیی بن مساور بکسر واو از امام موسی کاظم علیه السلام گفت
که پست وشوربای گوشت گاو رها میبرند لکه سفید را باب پنجاه ودوم اصل بابُ لَحْمِ الْجَزُورِ وَالْبُخْتِ
شرح الجزور بفتح جیم وضم زای با نقطه وسکون واو وراء بی نقطه شتری که آماده کشتن شده ودر نسخ والبخت بواو است
وظاهر اینست که بجای آن من البخت بمن تبعیضیه باید زیرا که در این باب حدیث جزور علیحده نیست البخت بضم باء
یک نقطه وسکون خاء با نقطه وتاء دو نقطه در بالا جمع بختی شتران دو کوهان وبختی معرب بغدی بقاف ودال بی نقطه است
یعنی این باب بیان گوشت کشتنی از جمله شتران دو کوهانست ودر این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ
دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنْ لُحُومِ الْبُخْتِ وَأَلْبَانِهَا فَقَالَ لَا بَأْسَ شرح
روایتست از داود رقی بفتح راء بی نقطه وتشدید قاف گفت که نوشتم بسوی امام موسی کاظم یا امام رضا علیه السلام پرسیدم
اورا از گوشتهای شتران دو کوهان وشیرهای آنها پس گفت که نیست پروایی دوم اصل عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ
قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ أَبِي الْخَطَّابِ نَهَانِي عَنْ أَكْلِ الْبُخْتِ
وَعَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحَمَامِ الْمُسَرْوَلَةِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَا بَأْسَ بِرُكُوبِ الْبُخْتِ وَشُرْبِ أَلْبَانِهَا وَأَكْلِ لُحُومِ
الْحَمَامِ الْمُسَرْوَلَةِ شرح ابو الخطاب محمد بن مقلاص ملعون وغالی بوده دعوی الوهیت برای امام جعفر صادق علیه السلام میکرده
وخود را پیغمبر میشمرده ورجع هذا الخطا الفقها را دیکره وعوام را تابع خود میکرده ودرانها الحمام بفتح حاء بی نقطه وتخفیف میم جمع
حمامه کبوتران المسرولة بضم میم وفتح سین بی نقطه وسکون راء بی نقطه وفتح واو وتخفیف لام پر پا ودر نسخ برکوب است
وظاهر اینست که آن از تبدیل کاتبانست یا بعضی روایات باشد وبجای آن لحوم باید ونا بالجمله در نسخ هست سیران گفت
که اکتفا بذکر رکوب وشرب البان بخت با وجود اشکال اول در سوال مذکور نیست اصلا ودوم مذکور نیست ظاهر اشارت نیست

بانکه

بانکه حلال بودن البان مسلم است نزد اصحاب ابی الخطاب مانند حلال بودن رکوب وهو الماشی حلال باشد
گوشتش حلالست البته یا اشارتست بممنوع بودن قربانی کردن آنها در منی چنانچه گذشت در کتاب الحج در حدیث
هفدهم باب صد وهشتاد ودوم که بابُ ما یستحب من الهدی وما یجوز منه وما لا یجوز است ودر تفسیر آیت سوره
انعام ومن الابل اثنین یا اشارتست بمکروه بودن اکل لحم بخت مطلقا نظر بخبری که بیان میشود در شرح حدیث اول باب
البان الاتن که باب هشتاد وهشتم است وبا موافقت ظاهر شرح میکنیم یعنی روایتست از داود رقی گفت که گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را که قربانت شوم بدرستی که مردی از یاران ابو الخطاب نهی کرد مرا از خوردن شتران دو
کوهان واز خوردن گوشتهای کبوتران پر پا پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست پروای در خوردن گوشتهای
شتران دو کوهان ونا شامیدن شیرهای آنها وخوردن گوشتهای کبوتران پر پا باب پنجاه وسوم اصل
بابُ لُحُومِ الطَّيْرِ شرح این باب بیان گوشتهای مرغانست ودر این باب شش حدیث است اول اصل عَنْ
عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْأَوَزُّ جَامُوسُ الطَّيْرِ وَالدَّجَاجُ خِنْزِيرُ الطَّيْرِ
وَالدُّرَّاجُ حَبَشُ الطَّيْرِ وَأَنْتَ عَنْ رَمِيتَيْنِ نَاهِضَتَيْنِ رَبَّتْهُمَا امْرَأَةٌ بِبَيْتِ نَبِيِّهِ نَقُلْ تَوْتِيهَا شرح الاوز بکسر
همزه وفتح واو وتشدید زای با نقطه قاز وشترمرغ بیابان غاز واردک وآنرا وز با سقاط همزه نیز میگویند جاموس بجیم والف
وضم میم وسکون واو وسین بی نقطه معرب گاو میش است ونسبت آن دو باعتبار موافقت در طبع است یا باعتبار
اینست که گاو میش نیز بسیار در آب ولای میرود ونسبت میان دجاج وخنزیر باعتبار موافقت در طبع است
یعنی منافات با حلال بودن دجاج وحرام بودن خنزیر ندارد تا باعتبار نجاست خوار کیست الدراج بضم دال
بی نقطه وتشدید راء بی نقطه والف وجیم تذرو یا مرغی ماننده آن والحبش بضم حاء بی نقطه وضم باء یک نقطه وسین
بی نقطه جمع حبشی بفتح حاء وکسر باء وسکون یاء دو نقطه در پایین سیاهان وداری وماننده ایشان که بسته میشوند
برای اینکه گوشت ایشان لذیذتر وپاکیزه تر شود وآن اشارتست باینکه گوشت دراج لذیذتر است وپاکیزه تر است
از گوشت مرغان دیگر وآنت تا آخر ظاهرا استثناء است از والدجاج خنزیر الطیر یا بیانست اینکه آن در بعضی
اقسام دجاج است واز الدراج حبش الطیر یا بیانست اینکه بعضی اطیب از دراج است وآن اشارتست بقصه مرغ
بریان که برای رسول الله صلی الله علیه وآله بهدیه آورده بودند وآن چون بسیار نفیس بود گفت که اللهم ائتنی
باحب خلقک الیک یاکل معی وامیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد وآن دو مرغ خانگی پرورده بوده که زنی از بهیه
بهدیه آورده بوده ورمیتین بفتح راء بی نقطه وسکون راء بی نقطه وفتح خاء با نقطه است ناهضتین بنون والف وکسر هاء وفتح

ضاد با نقطه است و تشدید راء بی‌نقطه و کسر باء یکنقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی‌نقطه اسم پدر چند
طائفه است از عرب در بنی تمیم است یعنی روایتست از عرب بن عثمان نسبت داده حدیث را با امامی که روایت از او است
امام گفت که گفت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که مرغ آبی گاومیش مرغانست و مرغ خانگی خوک مرغانست
و تودری میشان پرواری مرغانست و کجا ای تواده جوجه نوخاسته که پدر بود انها از جهت کی ذاتی او طائفه ربیعه یا تمامه
خوراک خود دوم اصل عَنِ السَّیَّارِیِّ رَفَعَهُ قَالَ إِنَّهُ ذُکِرَ اللُّحْمَانُ بَیْنَ یَدَیْ عُمَرَ فَقَالَ عُمَرُ إِنَّ أَطْیَبَ اللُّحْمَانِ لَحْمُ
الدَّجَاجِ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ کَلَّا إِنَّ ذَلِکَ خَنَازِیرُ الطَّیْرِ وَإِنَّ أَطْیَبَ اللُّحْمَانِ لَحْمُ فَرْخٍ قَدْ نَهَضَ
أَوْ کَادَ یَنْهَضُ شرح روایتست از سیاری نسبت داده حدیث را با امامی که روایت از او است امام گفت که بدرستی که شأن
اینست که مذکور شد گوشتها نزد پسر خطاب پس گفت پسر خطاب که بدرستی که پاکیزه‌تر گوشتها گوشت مرغ خانگیست
پس گفت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که حاشا بدرستی که آن مرغان خانگی خوکان مرغانند و بدرستی که پاکیزه‌تر گوشتها
گوشت جوجه مرغ خانگیست که به تحقیق نوخاسته شده باشد یا نزدیک باشد که نوخاسته شود سوم اصل السَّیَّارِیُّ
عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنْ سَرَّهُ أَنْ یَقِلَّ غَیْظُهُ فَلْیَأْکُلْ لَحْمَ الدُّرَّاجِ
شرح روایت کرده سیاری از کسی که روایت کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله که هر شخصی که خوشحال کند او را اینکه کم شود خشم او پس باید که بخورد گوشت تذرو و مراد اینست که آن باعث خوشحالی میشود
چهارم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام قَالَ أَطْعِمُوا الْمَحْمُومَ لَحْمَ الْقِبَاجِ فَإِنَّهُ یُقَوِّی السَّاقَیْنِ
وَیَطْرُدُ الْحُمَّی طَرْداً شرح قباج بکسر قاف و تخفیف باء یکنقطه و الف و جیم جمع قبج بفتح قاف و سکون باء معرب کبک است
یطرد از باب نصر است خورانید گوشت کبک محموم را شاید که مقوی باشد ساقها را و طول کشیدن تب را بیرون میراند و شاید که در
اول این خوردن اندکی از آن نافع باشد یعنی روایتست از محمد بن حکیم از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که خورانید تب دار را گوشت
کبکان چه بدرستی که آن قوی میکند ساقها را و دفع میکند تب را راندنی پنجم اصل عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ قَالَ تَغَدَّیْتُ
مَعَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فَأُتِیَ بِقَطَاةٍ فَقَالَ إِنَّهُ مُبَارَکٌ وَکَانَ أَبِی علیه السلام یُعْجِبُهُ وَکَانَ یَقُولُ أَطْعِمُوهُ صَاحِبَ الْیَرَقَانِ
یُشْوَی لَهُ فَإِنَّهُ یَنْفَعُهُ شرح اتی بصیغه مجهول یا معلوم باب ضرب است القطاة بفتح قاف و تخفیف طاء بی‌نقطه و الف
و تاء وحدت یک مرغ سنگخوار است تذکیر ضمیر انه باعتبار طائر است از جمله مبارک بودن آن اینست که هر آن یک کلا میشود و جمع
در آن راحت میکند یعجبه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بطائر
و ضمیر بارز راجع بابی است یا عکس است الاعجاب خوش آمدن کسی را و خوش آینده شدن چیزی را ضمیر مستتر در کان راجع

بابی است

بابی است الیرقان بفتح یاء دو نقطه در پایین و فتح راء بی‌نقطه و قاف مرضی که بآن زردی ظاهر بدن میشود و گاهی باعث سیاهی
نیز میشود یشوی بشین بانقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب ضرب جمله حالیه است یعنی روایتست از علی بن مهزیار
گفت که چاشت خوردم با امام محمد تقی علیه السلام پس آورده شد سنگخواری پس امام گفت که بدرستی که آن برکت داده شده است
و بود امام رضا علیه السلام که خوش می‌آمد او را و بود که میگفت بخورانید او را صاحب یرقان را در حالیکه بریان کرده شود برای او چه بدرستی که
آن فایده میرساند او را ششم اصل عَنْ نَشِیطِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ علیه السلام یَقُولُ لَا أَرَی بِأَکْلِ الْحُبَارَی
بَأْساً وَإِنَّهُ جَیِّدٌ لِلْبَوَاسِیرِ وَوَجَعِ الظَّهْرِ وَهُوَ مِمَّا یُعِینُ عَلَی کَثْرَةِ الْجِمَاعِ شرح نشیط بفتح نون و کسر شین بانقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و طاء بی‌نقطه است الحباری بضم حاء بی‌نقطه و تخفیف واو و تاء دو نقطه در بالا از جمع بضم حا و فتح باء
یکنقطه نیز میگویند و الف آن برای تانیث نیست زیرا که در مذکر و مونث یکسانست لیکن غیر منصرفست بسبب تشبیه الف
تانیث نظیر اسقاط تنوین در منصرف بسبب تشبیه بغیر منصرف مثل جاء زید عمرو یعنی روایتست از نشیط بن صالح گفت که شنیدم
از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که نمی‌بینم باکی بخوردن حباری و بدرستی که آن خوبست برای بواسیر و درد پشت و آن از جمله چیزیست
که مددکار است بر بسیاری جماع باب شصت و یکم اصل باب لُحُومِ الْحُمُرِ الْوَحْشِیَّةِ شرح حمر بضم حاء بی‌نقطه
بضم و سکون میم جمع حمار است یعنی این باب بیان گوشتهای خرانست در این باب یک حدیثست اصل عَنْ نَصْرِ بْنِ
مُحَمَّدٍ قَالَ کَتَبْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام أَسْأَلُهُ عَنْ لُحُومِ حُمُرِ الْوَحْشِ فَکَتَبَ یَجُوزُ أَکْلُهُ لِوَحْشِیَّتِهِ وَتَرْکُهُ عِنْدِی أَفْضَلُ شرح
حمر مضافست الوحش بفتح واو و سکون حاء بی‌نقطه و شین بانقطه حیوان صحرا اضافه حمر بوحش از قبیل اضافه
بعام بر خصوص عام بخاص بر خصوص گوشت مثل خاتم فضه تذکیر ضمیر اکله و لوحشیته و ترکه باعتبار ارجاع بعود حمار است وحشیته
اشارتست بانچه گذشت در حدیث اول و دوم و یازدهم و سیزدهم باب جامع فی الدواب التی لا تؤکل لحمها که دوم است که نهی
از خوردن حمار اهلی باعتبار اینست که حاجت بآن میشود در سواری و بارکردن و اینکه آن مانع در حمار وحشی نیست
زیرا که رام نمیشود تعلیل عندی در بعضی نسخ نیست و بر تقدیر وجود اشارتست باینکه صید حمار وحشی نهایت مشکلست
و اکثر صید آن از اکابر است مثل خلفای بنی عباس و ایشان اخلال بشرط حلال صید میکرده اند در شهری که امام آنجا حاضر
بوده پس بسیار آن حرام بوده و در این صورت اجتناب از مشتبه بهتر است یعنی روایتست از نصر بفتح نون
و سکون صاد با نقطه ابن محمد گفت که نوشتم بسوی امام علی نقی علیه السلام می‌پرسیدم او را از گوشتهای خران از جمله حیوان
صحرا پس نوشت امام علیه السلام که جایز است خوردن خر صحرایی برای وحشی آن و ترک آن نزد من بهتر است باب
شصت و دوم اصل باب لُحُومِ الْجَوَامِیسِ شرح این باب بیان گوشتهای گاومیشهاست در این باب دو حدیث

اول اصل عن عبد الله بن جندب قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول لا تأکل لحوم الجوامیس
وشرب البانها ولا تأکل شحومها شرح روایتست از عبد الله بن جندب گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت
که نیست روا بی خوردن گوشتهای گاومیشها و آشامیدن شیرهای آنها و خوردن روغنهای آنها دوم اصل عن
عبد الله بن جندب قال سألت ابا الحسن علیه السلام عن لحوم الجوامیس والبانها فقال لا بأس بها شرح این
ظاهرست از شرح سابق باب شصت و سوم اصل باب کراهیة اکل اللحم الغریض یعنی النیء شرح
الغریض بفتح غین با نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه تازه النیء بکسر نون و تشدید یاء
دو نقطه در پایین گوشت خام و مراد اینجا گوشتی است که پخته نشده اصلا نه بآفتاب و نه بآتش و نه بجاش آنها یعنی
النیء برای تفسیر لفظ حدیث اول این باب و دفع توهم اینست که مراد تازه پخته شده باشد یعنی این باب بیان
ناخوشی خوردن گوشت تازه است میخواهد گوشت خام را و در این باب دو حدیثست اول اصل عن
زرارة عن ابی جعفر علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله نهی ان یؤکل اللحم نیئا وقال انما تأکله السباع و
لکن حتی تغیره الشمس او النار شرح ولکن بسکون نون برای استدراک و دفع توهم اینست که مراد تعریض
ناتمام پخته باشد و ذکر شمس و نار بعنوان مثالست زیرا که تغییر آن بآب گرم که از زمین بجوش شود ممکنست و ایضا
بنمک ممکنست چنانچه می آید در حدیث دوم باب آینده یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام که رسول
الله صلی الله علیه وآله نهی کرد از اینکه خورده شود گوشت در حالی که خام باشد و گفت که جز این نیست که میخورند آنرا درندگان
ولیک صبر باید کرد تا اینکه دگرگون کند آنرا آفتاب یا آتش مثلا دوم اصل عن هشام بن سالم قال
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن اکل اللحم النیء فقال هذا طعام السباع شرح روایتست از هشام بن سالم گفت
که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از خوردن گوشت خام پس گفت که این خوراک درندگانست باب
شصت و چهارم اصل باب القدید شرح القدید بفتح قاف و کسر دال بی نقطه اول و سکون یاء دو نقطه در پایین
بصیغه فعیل بمعنی مفعول بریده شده و دراز و اینجا عبارتست از گوشت خشک شده و آنرا قاق مینامند یعنی
این باب بیان گوشت قاق است و در این باب هفت حدیثست اول اصل عن عطیة اخی ابی العرام
قال قلت لابی جعفر علیه السلام ان اصحاب المغیرة ینهون عن اکل القدید الذی لم تمسه النار فقال لا بأس
باکله شرح عطیه بفتح عین بی نقطه و کسر طاء بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین است ابی العرام بفتح و ضم عین
بی نقطه و تخفیف راء بی نقطه و الف و تخفیف میم است و در بعضی نسخها ابو المغرا بفتح میم و سکون غین با نقطه

الخ

وراء

وراء بی نقطه و الف مقصوره یا ممدوده است و ابو محبوب مثنی است و اول موافق کتب رجالست مغیره بضم
و کسر غین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه بن سعید از اعیان محبوب عبد الله بن حسن بوده
که مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث هفتم باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة کتاب
هشتادم است و در وی و امام محمد باقر علیه السلام بیشتر یعنی روایتست از عطیه برادر ابو العرام گفت که گفتم امام
محمد باقر علیه السلام را که بدرستی که یاران مغیره نهی میکنند از خوردن گوشت قاقی که در نیافته باشد آنرا آتش پس امام گفت
که نیست پروایی بخوردن آن بیان وجه این شد در حدیث اول باب سابق دوم اصل عنه رفعه عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قلت له ان اللحم یقدد ویذر علیه الملح ویجفف فی الظل فقال لا بأس باکله ان
الملح قد غیره شرح یقدد بقاف و دو دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است التقدید پاره پاره
کردن بود دادن یذر بذال با نقطه و تشدید راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر است یجفف بجیم و دو
فا بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است یعنی روایتست از عطیه نسبت داده حدیث را در روایت
کرد از امام جعفر صادق علیه السلام که گفتم امام را که بدرستی که گوشت ورق ورق کرده میشود و پاشیده میشود بر آن نمک
و خشک کرده میشود در سایه پس امام گفت که نیست پروایی بخوردن آن زیرا که نمک بتحقیق دگرگون کرده آنرا
مراد اینست که آن نیز نوعی از پختن است پس مانع تحقیق بآفتاب یا آتش است که مذکور شد در حدیث اول
باب سابق سوم اصل عن محمد بن علی عن ابی الحسن الثالث صلوات الله علیه قال کان یقول
ما اکلت طعاما ابقی ولا اهیج للداء من الیابس یعنی القدید شرح ابقی بفتح همزه و سکون باء و قاف و الف بصیغه افعل
التفضیل است بمعنی دیر هضم تر اهیج بیاء دو نقطه در پایین و جیم بصیغه افعل التفضیل است بمعنی برانگیزنده تر و لام
در للداء برای تعدیه است یعنی القدید کلام راویست یعنی روایتست از محمد بن عیسی از امام علی نقی صلوات الله
علیه راوی گفت که امام بود که میگفت که نخوردم خوراکی را دیر هضم تر و نه برانگیزنده تر درد را از گوشت خشک
میخواهد قاق را چهارم اصل عنه عن ابی الحسن علیه السلام انه کان یقول القدید لحم سوء لانه یسترخی
فی المعدة ویهیج کل داء ولا ینفع من شیء بل یضره شرح لحم مضاف است سوء بفتح سین بی نقطه و سکون واو
و همزه مصدر باب نصر است بمعنی آزار کردن و در بعضی نسخها بجای آن بیت است و بنا بر آن لحم موصوف است و مراد
اینست که نفع غیر سایر یسترخی براء بی نقطه و خاء با نقطه و یاء بصیغه مضارع غایب معلوم باب استفعال است الاسترخاء
نرم افتاده شدن و مراد اینجا ماندنیست بمعنی دیر هضم شدن یهیج از باب تفعیل است شیء عبارتست از ناملایم طبع

پس تعدیه نفع بمن برای تضمین معنی ابعاد است یعنی از باب نصر یا باب انفعالست و ضرر رسانیدن قوی ناملایم را
عبارتست از تفویت آن ناملایم یعنی روایتست از محمد بن عیسی از امام علی نقی علیه السلام که او بود که میگفت نانی که گوشت
آزاد کرده است زیرا که مانده میشود در معده و برانگیخته میکند هر دردی را که ساکن شده باشد و مانده میرساند در ریختن از
ناملایم یک ضرر میرساند او را پنجم اصل عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ شَيْئَانِ صَالِحَانِ لَمْ يَدْخُلَا جَوْفاً قَطُّ فَاسِداً إِلَّا أَصْلَحَاهُ وَشَيْئَانِ فَاسِدَانِ لَمْ يَدْخُلَا جَوْفاً صَالِحاً قَطُّ إِلَّا أَفْسَدَاهُ فَالصَّالِحَانِ
الرُّمَّانُ وَالْمَاءُ الْفَاتِرُ وَالْفَاسِدَانِ الْجُبْنُ وَالْقَدِيدُ شرح شیئان مبتداست و برای بیانست صالحان خبر مبتداست
جمله لم یدخلا استینافیست بیانی سابق یا صالحان صفت مبتداست و جمله خبر مبتداست الفاتر بفاء و کسر تاء دو نقطه در بالا
و راء بی نقطه آب معتدل در گرمی و سردی یعنی که نفع و ضرر چیزها مختلف میشود باختلاف مزاجها و طبایع و اوقات و شرایط
مثلا میتواند بود که مقصود درین حدیث بیان افساد جمع میان جبن و قدید باشد و این منافات ندارد با آنکه جبن
اگر با قدید خورده شود نافع باشد در اکثر طبایع چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم و سوم باب الجبن که باب
هشتاد و نهم است و در شرح بعض احادیث باب نودم که باب الجبن والجوز است و با وجود این تنافی نیست میان
احادیث وارده در مدح چیزی و میان احادیث وارده در ذم همان چیز یعنی روایتست از احمد بن محمد بن خالد از
بعض یاران خود نسبت داده حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که دو چیز نیکاند بیان این است که داخل نشوند
در درون ناکاری هرگز مگر آنکه نیک کردند او را و دو چیز ناکاراند بیان این است که داخل نشوند در درون نیکی هرگز مگر آنکه ناکار
کردند او را بیان این است که نیکان انار و آب معتدلند و ناکاران پنیر و گوشت قاقند ششم اصل قَالَ وَرُوِيَ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ثَلَاثٌ يُهْدِمْنَ الْبَدَنَ وَرُبَّمَا قَتَلْنَ أَكْلُ الْقَدِيدِ الْغَابِّ وَدُخُولُ الْحَمَّامِ عَلَى الْبِطْنَةِ وَنِكَاحُ
الْعَجَائِزِ وَزَادَ فِيهِ أَبُو إِسْحَاقَ النَّهَاوَنْدِيُّ وَغِشْيَانُ النِّسَاءِ عَلَى الِامْتِلَاءِ شرح ضمیر قال در اول راجع با احمد بن
محمد بن خالد است یهدمن بدال بی نقطه بصیغه مضارع جمع مونث غایبه معلوم باب نصر یا باب تفعیل برای مبالغه است
اکل مرفوع و بدل تفصیل ثلث است یا خبر مبتدای محذوف است تقدیر هن الغاب بغین با نقطه و الف و تشدید باء
یک نقطه گوشت بدبو البطنه بکسر باء یک نقطه و سکون طاء بی نقطه و نون پری معده از طعام نهاوند بفتح و کسر و ضم نون
و سکون نون و دال بی نقطه شهریست نزدیک همدان غشیان بفتح غین با نقطه و فتح شین با نقطه است یعنی
احمد گفت که روایت کرده شد از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که سه خصلت شکست میدهند بدن را و بسا که کشتند
خوردن قاق بدبو و داخل شدن حمام بر پری معده و جماع پیرزنان و زیاده کرده در آن حدیث ابو اسحق نهاوندی

ایراکه

ایراکه جماع زنان و پری معده این بیتی روایتست که بجای ثلث اربع روایت کرده شد و بنابر هفتم اصل عَنْهُ عَنْ
بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثٌ لَا يُؤْكَلْنَ وَهُنَّ يُسْمِنَّ وَثَلَاثٌ يُؤْكَلْنَ وَيُهْزِلْنَ وَاثْنَانِ
يَنْفَعَانِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَضُرَّانِ مِنْ شَيْءٍ وَاثْنَانِ يَضُرَّانِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَنْفَعَانِ مِنْ شَيْءٍ فَأَمَّا اللَّوَاتِي
لَا يُؤْكَلْنَ وَيُسْمِنَّ اسْتِشْعَارُ الْكَتَّانِ وَالطِّيبُ وَالنُّورَةُ وَأَمَّا اللَّوَاتِي يُؤْكَلْنَ وَيُهْزِلْنَ فَاللَّحْمُ الْيَابِسُ وَالْجُبْنُ وَالطَّلْعُ وَفِي
حَدِيثٍ آخَرَ الْجَوْزُ وَالْكُسْبُ شرح تانیث ثلث و تذکیر اثنان اشارتست بآنست که در ثلث عادتست و خصلت و در
بخلاف اثنان یسمن بفتح سین بی نقطه و کسر میم مشدده و تشدید نون مفتوحه است یهزلن بزای با نقطه بصیغه
مضارع جمع مونث غایبه معلوم باب تفعیل یا باب ضرب است من در اول و دوم و سوم و چهارم باعتبار تضمین
معنی ابعاد است چنانچه بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب پس شی در اول عبارتست از ناملایم طبع و در
دوم عبارتست از ملایم طبع و درین قیاس است باقی الاشعار بشین با نقطه و عین بی نقطه و راء بی نقطه مصدر
باب استفعال پیراهن خود کردن چیزی را و الطیب بکسر طاء و سکون یاء دو نقطه در پایین مر تریح است الطلع بفتح
طاء بی نقطه و سکون لام و عین بی نقطه شکوفه درخت خرما و در حدیث آخر الجوز والکسب کلام احمد بن محمد بن
خالد است و مراد اینست که آن بجای الجبن والطلع است در روایت بعضی دیگر از جمله یاران از امام جعفر صادق
علیه السلام الکسب بضم کاف و سکون سین بی نقطه و باء یک نقطه فشرده یعنی تفاله درخت آنرا گرفته باشند از جمله بادام
و گردکان و مانند آنها یعنی روایتست از احمد بن محمد بن خالد از بعض یاران خود نسبت داده حدیث را گفت که گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که سه خصلت خورده نمیشوند و آن فربه میکنند و سه خصلت خورده میشوند و لاغر
میکنند بدن را و دو چیز نفع میکنند از هر ناملایمی و ضرر نمیرسانند از هیچ ملایمی و دو چیز ضرر میرسانند از هر ملایمی و نفع نمیکنند
از هیچ ناملایمی پس اما آنها که خورده نمیشوند و فربه میکنند پس پیراهن خود کردن کتان است و خوشبویست
و نوره است و اما آنها که خورده میشوند و لاغر میکنند پس گوشت خشک است و پنیر و شکوفه درخت خرماست
و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام گردکان و فشرده است بجای پنیر و شکوفه اصل وَاللَّذَانِ يَنْفَعَانِ مِنْ
كُلٍّ وَلَا يَضُرَّانِ مِنْ شَيْءٍ فَالْمَاءُ الْفَاتِرُ وَالرُّمَّانُ وَاللَّذَانِ يَضُرَّانِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَنْفَعَانِ مِنْ شَيْءٍ فَاللَّحْمُ الْيَابِسُ
وَالْجُبْنُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ ثُمَّ قُلْتَ يُهْزِلْنَ وَقُلْتَ هَهُنَا يَضُرَّانِ فَقَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْهُزَالَ مِنَ الْمَضَرَّةِ
شرح ثم بفتح ثاء سه نقطه و تشدید میم مفتوحه برای اشارتست بمکان بعید است الهزال بضم هاء و تخفیف زای
با نقطه مصدر مجهول باب نصر لاغری حاصل اعتراض اینست که از جمع میان این دو کلام لازم می آید که هر کدام از دو

یابس و چون باهم یابس و بس لاغر گشته باشد و اینجا ضرر کند هرچیز با وسهوم این دو کلام منافیست و حاصل جواب
اینست که منافی این دو مفهوم و درضرورتیست که در صورت حکم بتعریل وضعیه نداشته باشد با لاغری از جمله ضرر باشد و در
ما نحن فیه ضمیمه دارد و آن طلع است یا هر کدام از جوز و کسب است و معلوم است که لاغری از جمله مضرت است از هزاملای
یعنی وضرر نمیرسانند از هیچ ملایمی یعنی آب معتدل و امانند و آن در چیز که ضرر میرساند از هزاملای و نفع نمیرساند از هیچ
املائی یعنی گوشت خشک و نیز نفهم گفتم که زیانت شوم در آنجا گفتی که لاغر هیکشی و گفتی در اینجا که ضرر میرساند هرچیز دایس
امام گفت که آیا ندانستی که لاغری از جمله ضرر است باب شصت و پنجم اصل باب تفضیل الذراع علی سائر الاعضاء
شرح الذراع بکسر ذال با نقطه و تخفیف راء بی نقطه و الف و عین بی نقطه سر دست که در حیوانات بجای بازو است یعنی
این باب بیان رجحان سر دست است بر باقی عضوها و در این باب سه حدیث است اول اصل عن علی بن الرئاب
رفعه قال قلت لابی عبد الله علیه السلم کان رسول الله صلی الله علیه و آله یحب الذراع اکثر من حبه لاعضاء
الشاة فقال علیه السلم ان آدم علیه السلم قرب قربانا عن الانبیاء من ذریته فسمی لکل نبی من ذریته عضوا عضوا
وسمی لرسول الله صلی الله علیه و آله الذراع فمن ثم کان علیه السلم یحبها و یشتهیها و یفضلها شرح اکثر
منصوب و صفت مفعول مطلق محذوفست بتقدیر حبا یعنی روایتست از علی بن رئاب بفتح راء بی نقطه و تشدید
یاء دو نقطه در پایین نسبت داده حدیث را گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که چرا بود رسول الله صلی الله
علیه و آله که دوست میداشت سر دست را دوست داشتنی بیشتر از دوست داشتن او عضوهای دیگر
گوسفند را پس گفت امام علیه السلم که بدرستی که آدم علیه السلم قربانی کرد قربانی را برای پیغمبران صاحب شریعت علیحده از جمله
اولاد او یا بعوض که نام برد برای هر پیغمبری از اولاد او عضوی عضوی را و نام برد برای رسول الله صلی الله علیه و آله
سر دست را پس از اینجاست که بود علیه السلم که دوست میداشت آنرا و میل میکرد آنرا و ترجیح میداد او را بر اعضاء است
که بسر دوست میدارد آنچه را که پدر برای او اختیار کند خصوصا چنین پسری چنان پدری دوم اصل عن
زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یحب الذراع شرح روایتست
از زراره از امام محمد باقر علیه السلم گفت که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که خوش می آمد او را سر دست سوم
اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمت الیهودیة النبی صلی الله علیه و آله فی ذراع وکان
النبی صلی الله علیه و آله یحب الذراع والکتف ویکره الورک لقربها من المبال شرح حکایت این یهودیه
گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث نهم باب العفو که باب صد و سوم است یعنی روایتست

ازعبدالله بن

عن

از عبدالله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که زهر داد زن یهودیه در خیبر نبی را صلی الله علیه و آله در سر
دستی بود نبی صلی الله علیه و آله که دوست میداشت سر دست را و شانه را و ناخوش میداشت ران را برای نزدیکی آن بنشست
بول بود باب شصت و ششم اصل باب الطبیخ شرح الطبیخ بفتح طاء بی نقطه و کسر باء یک نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و خاء با نقطه پخته شده در دیگ و ماننده آن ماخوذ است از طبخ بفتح طاء و سکون باء مصدر باب
نصر و منع بمعنی پختن یعنی این باب بیان پخته شده در دیگ و ماننده آنست در این باب هشت حدیث است اول
اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلم قال اللحم باللبن مرق الانبیاء علیهم السلم شرح باء در باللبن
برای مصاحبت است و مراد اینست که گوشت در آن پخته شده باشد و شیر داخل آن شده باشد یعنی روایتست
از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گوشت پخته شده با شیر شوربای پیغمبران علیهم السلم است
دوم اصل عن المحمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ان الله اضعف
المسلم نبیا من الانبیاء اکل اللحم باللبن شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که چون سست شده بود مسلمان پس با که خورده گوشت پخته با شیر سوم اصل عن
زیاد بن ابی الحلال قال تغدیت مع ابی عبد الله علیه السلم بلحم بلبن فقال هذا مرق الانبیاء علیهم السلم
شرح روایتست از زیاد بن ابی الحلال بفتح حاء بی نقطه و تخفیف لام گفت که چاشت خوردم با امام جعفر صادق
علیه السلم گوشتی با شیری پس امام گفت که این شوربای پیغمبرانست علیهم السلم چهارم اصل عن عبد الله بن سنان
عن ابی عبد الله علیه السلم قال شکا نبی من الانبیاء الی الله عز وجل الضعف فقیل له اطبخ اللحم باللبن فانهما یشدان
الجسم قلت هی المضیرة فقال لا ولکن اللحم باللبن الحلیب شرح ضمیر هو راجع باللحم باللبن است و تانیث باعتبار خبرست
المضیرة بفتح میم و کسر ضاد با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه گوشت پخته شده در دوغ یا ماست که ترش
بیاشد نسبت بشیر الحلیب بفتح حاء بی نقطه و کسر لام و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه شیر تازه یعنی روایتست
از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شکایت کرد پیغمبری از پیغمبران بسوی الله عز وجل سستی بدن را
پس گفته شد او را که بپز گوشت را با شیر چه بدرستی که آن دو توت میدهند بدن را پس گفتم که آن آشی در دوغ یا ماست است
پس امام گفت که نه ولیکن گوشت است با شیر تازه پنجم اصل عن یونس بن یعقوب قال ان احب الطعام
کان الی رسول الله صلی الله علیه و آله النارباج شرح نارباج بنون و الف و کسر راء بی نقطه و الف و باء یک نقطه و الف و جیم معرب
نار با بسکون راء فی جیم است و آن گوشت پخته با آب انار است یعنی روایتست از یونس بن یعقوب که دوی

النارباج

امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم و امام رضا علیه السلام است گفت که بود دستی که مخصوص طعام بود بسوی رسول الله صلی
الله علیه و آله نا دیا ششم اصل عن یونس بن یعقوب قال ارسلت الی ابی عبد الله علیه السلام بقدیرة فیها نار باغ
فاكل منها ثم قال احبسوا باقیها علی فارقی بها مرتین او ثلثا ثم ان الغلام صب منها ماء فاتاه بها فقال له رحمك
الله تنثرتها علی شرح ارسلت بصیغه ماضی غایبه مجهول یا متکلم معلوم باب افعالست باء در بقدیرة زائده برای تقریب
تصغیر است القدیرة بضم قاف و فتح دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه و تاء مدورت یعنی دیک کوچک
احبسوا بصیغه باب ضرب است علی هره ربما بشنو یاء مفتوحه است یعنی روایتست از یونس بن یعقوب
گفت که فرستاده شد بسوی امام جعفر صادق علیه السلام دیگ کوچک که در آن بود نار باغ پس خورد از آن بعد از آن گفت که نگاه
دارید باقی آنرا برای من پس داده شد آن دو بار یا سه بار بعد از آن غلام ریخت در آن دیگ آب را پس داد او را آن
پس امام گفت که ای تعجب تو تباه کردی آنرا او حت هفتم اصل عن ابی بصیر قال کان ابو عبد الله علیه السلام یعجبه
الزبیبیة شرح الزبیبیة بفتح زای با نقطه و کسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و کسر باء یک نقطه دوم و تشدید
یاء دو نقطه در پایین و تاء تانیث مویزبا و آن گوشت پخته در آب مویز است یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که بود
امام جعفر صادق علیه السلام که خوش می آمد او را مویزبا هشتم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله الالوان یعظمن البطن و یخورن الالیتین شرح الالوان بفتح همزه و سکون
لام جمع لون بفتح لام و سکون واو انواع طبیخ و بستوانی بود که مراد بیشتر آنها شوربایات میشود در شرح حدیث اول
باب آینده یعظمن بصیغه مضارع جمع مؤنث غایبه معلوم باب تفعیل است یحدرن بحاء بی نقطه و دال بی نقطه
و راء بی نقطه بصیغه مضارع جمع مؤنث غایبه معلوم باب نصر و ضرب است الحدر بفتح حاء و سکون دال از بالا پایین
آوردن و مراد اینجا لاغر کردنست الالیة بفتح همزه و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین و تاء تانیث سرین یعنی روایت
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله که خوردن انواع طبیخها شکم را بزرگ
میکند و سرین را لاغر میکند و در سرین را باب شصت و هفتم اصل باب الثرید شرح ثرید بفتح ثاء سه
نقطه معرب ترید بفتح تاء دو نقطه در بالاست و مراد ترید گوشت است یعنی این باب بیان ترید گوشت است
در این باب دو حدیث است اول اصل عن المفضل بن عمر قال اکلت عند ابی عبد الله علیه السلام فاتی بلون فقال
کل من هذا فاما انا فانی احب الی من الثرید و لوددت ان الاسفاناجات خرجت شرح [illegible]
بیان و تفصیل است ای بصیغه مجهول باب ضرب است باء در بلون برای تعدیه است و نائب فاعل فرست

بالیب

از نوعی از طبیخ که غیر ترید بوده و پیشتر آورده شده بوده ب
یا باب فاعل ضمیر مستتر راجع با امام است و لون عبارتست وددت بواو و دو دال بی نقطه بصیغه ماضی متکلم
بعد از آن ترید آورده میشود و امام علیه السلام از آن خورده و انتظار ترید میکشیده و دوست بوده و دال بی نقطه
معلوم باب علم است اسفاناجات بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و فاء و الف و نون و الف دوم و جیم جمع اسفاناج است
بمعنی بیشتر آوردن و آن طبیخی است که پیش از طبیخ دیگر آورده میشود و سبب شده برای اینکه اوّلاً از آن خورده شود تا بیا طبیخی دیگر خورده
ماخوذست از سفنجه بفتح سین و سکون فاء و فتح نون و جیم که مصدر باب تفعلل است بمعنی تعجیل در اینجا چیزی صاحب
قاموس گفته که سفنج له سفنجة عجل له نقده و اسفاناجات بیشتر اسفیذباجات بکسر راء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و سین با نقطه و الف و فتح راء بی نقطه و جیم و نیشفارجات بکسر فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح یا کسر شین
با نقطه و فاء و الف و فتح راء بی نقطه و جیم نیز میگویند و آنها معرب پیشباره است ابن اثیر در نهایه گفته که روی حدیث
علی علیه السلام البیشبارجات تعظم البطن قیل اراد به ما یقدم الی الضیف قبل الطعام و هی معربة و یقال لها الفیشفارجات
بدو باره است خرجت بخاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی غایبه مجهول باب ضرب است الخرج بفتح خاء و سکون
راء ترک صاحب قاموس گفته الخادم البارزة و التارك یعنی روایتست از مفضل بن عمر گفت که چیزی خورد دم نزد
امام جعفر صادق علیه السلام پس آورده شد نوعی از طبیخ پس امام گفت که بخور از این پس اما من پس
چیزی محبوب ترین بسوی من از ترید و هر آینه دوست داشتم اینرا که بیشتر ها ترک کرده شود و در عادت دوم
اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال النبی صلی الله علیه و آله اوّل من لوّن ابراهیم علیه السلم
و اوّل من هشم الثرید هاشم شرح لون بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعیل است اللّون حاضر کردن
چند نوع از طبیخ نزد مهمانان برای اینکه هر کس آنچه را که دوست دارد از آن خورد هشم بشین با نقطه بصیغه
ماضی غایب معلوم باب ضرب است الهشم بفتح هاء و سکون شین شکستن نان برای ترید و مانند آن یعنی روایت
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله که اول کسی که چند رنگ طبیخ حاضر کرد برای
مهمانان ابرهیم علیه السلام بود و اول کسی که شکست نان ترید را هاشم بود سوم اصل عن جعفر بن محمد الاشعری
عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله اللهم بارك لامتی فی الثرد و الثرد
قال جعفر الثرد ما صغر و الثرید ما کبر شرح الثرد بفتح ثاء سه نقطه و سکون راء بی نقطه و دال بی نقطه مصدر باب
نصر است و مراد ریزه کردن نان و مصدر اینجا بمعنی اسم مفعول استعمال شده برای مبالغه پس دلالت میکند بر اینکه پاره ها
آن کوچکترست یعنی روایتست از جعفر بن محمد اشعری از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام

كفت كه كفت نبی صلی الله علیه وآله كه خوراك بركت وبركت است من در ثريد ده ثريد كفت جعفر كه ثريد بيست
كه ريزه باشد وثريد ثريد نيست كه درشت باشد **چهارم اصل** عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام قال
الثريد طعام العرب **شرح** روايتست از سكوني از امام جعفر صادق عليه السلام كفت كه ثريد خوراك عرب است يعني اينكه
اول كسي كه ساخت آنرا هاشم است واو از عرب است **پنجم اصل** عن سلمة بن محرز قال قال لي ابو عبد الله عليه السلام
عليك بالثريد فاني لم اجد شيئا اوفق منه **شرح** سلمه بفتح سين بی‌نقطه وفتح لام است محرز بضم ميم وسكون
حاء بی‌نقطه وكسر راء بی‌نقطه وزاي با نقطه است عليك اسم فعل است يعني لازم كن وبا براي تقويت تعديه است **يعني**
روايتست از سلمة بن محرز كفت كه كفت مرا امام جعفر صادق عليه السلام كه در باب ثريد كوشت را چه بود چيزي كه من نيافتم چيزي را
موافق‌تر از آن براي بدن **ششم اصل** عن ابي اسامة زيد الشحام قال دخلت على سيدي ابي عبد الله عليه السلام
وهو ياكل سكباجا بلحم البقر **شرح** السكباج بكسر سين بی‌نقطه وسكون كاف وباء يك نقطه وجيم ثريد كوشت كه با سركه است
وآن معرب سركبا است **يعني** روايتست از ابو اسامه زيد شحام كفت كه داخل شدم بر مهتر من امام جعفر صادق
عليه السلام واو ميخورد سركباي كوشت كاو را **هفتم اصل** عن اسمعيل بن جابر قال كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فدعا
بالمائدة فاتي بثريد ولحم فدعا بزيت فصبه على اللحم فاكلت معه ورواه زرارة **شرح** روايتست از اسمعيل بن جابر
كفت كه بودم نزد امام جعفر صادق عليه السلام پس طلبيد خوان طعام را پس آورده شد ثريد وكوشت پس طلبيد روغن
زيتون را پس ريخت آنرا بر كوشت پس خوردم با او وروايت كرد آنرا زراره نيز **هشتم اصل** عن بعض
اصحابه رفعه قال قال النبي صلى الله عليه وآله الثريد بركة **شرح** شايد كه عن بعض اصحابه كلام مصنف باشد وضمير راجع
بامام غائب عليه وعلى آبائه صلوات الرحمن باشد واصحاب عبارت از سفراء باشد وميتواند بود كه ضمير اصحابه را جع
بامام جعفر صادق عليه السلام باشد كه مذكور است در سابق وبركت بودن ثريد كوشت باعتبار آنست كه باعث قوت
بسيار براي بدن ميشود وخرج بسيار ندارد **يعني** روايتست از بعضي يارانش نسبت داد حديث را بامام كفت
كه كفت نبي صلى الله عليه وآله كه ثريد كوشت بركت است **نهم اصل** عن غياث بن ابراهيم عن ابي عبد الله عليه السلام
قال قال امير المؤمنين صلى الله عليه وآله لا تأكلوا من راس الثريد وكلوا من جوانبه فان البركة في راسه **شرح**
اين كذشت در حديث اول باب نوادر كتاب چهل ودهم است **دهم اصل** عن السميري عن ابي عبد الله عليه
السلام قال اطفئوا نائرة الضغائن باللحم والثريد **شرح** سميري بفتح سين با نقطه وكسر ميم بی‌نقطه كنيت واسم
اسمعيل بن ابي زياد است اطفئوا بطاء بی‌نقطه وفاء وهمزه بصيغه امر از باب افعال است نائره بنون والف وكسر همزه آتش

عنق

بمعنی آتش است مثل عداوت وجمله الضغائن بفتح ضاد با نقطه وغين با نقطه والف وكسر همزه
جمع ضغينه بفتح ضاد وكسر غين وسكون ياء دو نقطه در پايين ونون كينه‌ها **يعني** روايتست از سميري از امام جعفر
صادق عليه السلام كفت كه فرونشانيد آتش كينه‌ها را بخوردن كوشت وثريد كوشت **باب** شصت و
هشتم **اصل** باب الشواء والكباب والرؤس **شرح** شواء بكسر وضم شين با نقطه والف ممدوده است كباب
بفتح كاف ودو باء يك نقطه معروفست رؤس بضم راء وضم همزه وسكون واو است **يعني** اين باب بيان كوشت
بريان وكوشت كباب وكله‌هاست در اين باب پنج حديث است **اول اصل** عن الاصبغ بن نباتة قال
دخلت على امير المؤمنين عليه السلام وبين يديه شواء فقال لي ادن فكل فقلت يا امير المؤمنين هذا لي
ضار فقال لي ادن اعلمك كلمات لا يضرك معهن شيء مما تخاف قل بسم الله خير الاسماء ملء الارض
والسماء الرحمن الرحيم الذي لا يضر مع اسمه شيء ولا داء فتغد معنا **شرح** شايد كه امير المؤمنين عليه السلام ان
را براي ديكران آورده باشد وخود نخورده باشد موافق آنچه مي‌آيد در حديث سوم باب الخل والزيت كه باب
هفتاد وهفتم است يا خوردن امير المؤمنين عليه السلام كوشت بريان را بعد از سقط شدن عثمان باشد پس
منافات ندارد با آنچه منقولست در خوردن او اعلمك بصيغه مضارع متكلم معلوم از باب تفعيل مرفوع و
مجزوم ميتواند بود بنابر آنكه جواب امر باشد از باب نصر وباب افعال ميتواند بود بسم اسم است ملء بكسر ميم وسكون لام
وهمزه مجرور بر صفت ديكر اسم است ومضافست الرحمن مرفوع وخبر مبتداي محذوفست تقديره هو وضمير راجع
بالله است فتغد بغين با نقطه وتشديد دال بی‌نقطه مفتوحه بصيغه امر معلوم از باب تفعل است **يعني** روايتست
از اصبغ بفتح همزه وسكون صاد بی‌نقطه وفتح باء يك نقطه وغين با نقطه ابن نباته بضم نون وتخفيف باء يك نقطه والف
وتاء دو نقطه در بالا كفت كه داخل شدم بر امير المؤمنين عليه السلام ودر پيش او بود كوشت بريان پس كفت مرا كه
نزديك بيا پس بخور پس كفتم كه اي امير المؤمنين اين مرا ضرر كننده است پس كفت مرا كه نزديك بيا تعليم كنم
ترا چند كلمه كه ضرر نميكند ترا با آنها چيزي از جمله آنچه ميترسي بكو بسم الله نام خدا كه بهترين نامهاست پري زمين و
آسمان است يعني كه هر مخلوقي مسخر اوست بآن نام كه رب العالمين است اوست رحمن ورحيم كه ضرر نميكند باسم
او چيزي ونه دردي چاشت بخور با ما **دوم اصل** عن موسى بن بكر قال اشتكيت بالمدينة شكاة فضعفت
منها فاتيت ابا الحسن عليه السلام فقال لي اراك ضعيفا قلت نعم فقال لي كل الكباب فاكلته فبرات **شرح**
اشتكيت بشين با نقطه وياء دو نقطه در پايين بصيغه ماضي متكلم معلوم از باب افتعالست شكاة بكسر شين با نقطه

وتخفیف کاف والف وتاء تانیث منصوب ومفعول مطلق است ضعفت بصیغه متکلم باب حسن ونصر است
بوات بیاء یک نقطه وراء بی نقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم باب علم است یعنی روایتست از موسی بن بکر گفت که بیمار شدم
در مدینه بیماری که بی قوت شدم با آن یا یعنی که نقاهت آن دراز کشید پس آمدم نزد امام موسی کاظم علیه السلام پس گفت مرا
که می بینم ترا بی قوت گفتم آری پس گفت مرا که بخور گوشت کباب را پس خوردم آنرا پس صحیح شدم سوم اصل عن
موسی بن بکر قال قال لی ابو الحسن الاول علیه السلام ما لی اراک مصفرا قلت وعک اصابنی فقال لی کل اللحم فاکلته ثم
رآنی بعد جمعة وانا علی حالی مصفرا فقال لی الم آمرک باکل اللحم قلت ما اکلت غیره منذ امرتنی فقال وکیف تاکله
قلت طبیخا فقال لا کله کبابا فاکلته ثم ارسل الی فدعانی بعد جمعة فاذا الدم قد عاد فی وجهی فقال لی الآن
نعم شرح ما لی مرکبست از ماء استفهامیه ولام حرف جر وضمیر متکلم وبمعنی چرا استعمال شده مصفرا بضم میم وسکون صاد بی نقطه
وفتح فاء وتشدید راء بی نقطه اسم فاعل باب افعلال است الوعک بفتح واو وسکون عین بی نقطه تب سخت الم امرک
بمعنی استفهام انکاری ولم نافیه وهمزه والف وضم میم وسکون راء بی نقطه است لا ناهیه است وموصوف محذوفست
تقدیره لا تاکله طبیخا کلا بضم کاف وسکون لام جمله علیحده است نقیض لا اقسم بیوم القیمة الآن منصوب است نعم بکسر نون
وسکون عین وفتح میم فعل مدح است یعنی روایتست از موسی بن بکر گفت که گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلام که چیست
مرا که می بینم ترا زرد گفتم که تبی سخت بمن رسید پس امام گفت مرا که بخور گوشت را پس خوردم آنرا بعد از آن دید مرا بعد از
یک هفته ومن بر حال خود بودم زرد پس گفت مرا که آیا امر نکردم ترا بخوردن گوشت گفتم که نخوردم غیر گوشت را از وقتی
که امر کردی مرا پس امام گفت وچگونه میخوری آنرا گفتم پخته در دیگ پس امام گفت که نه بخور آنرا کباب پس خوردم
کباب را بعد از آن امام کسی فرستاد بسوی من پس خواند مرا بعد از یک هفته پس ناگاه خون بتحقیق برگشته بود در روی
من پس امام گفت مرا که در این وقت خوب است چهارم اصل عن حسین بن خنظلة عن احدهما
علیهما السلام قال اکل الکباب یذهب بالحمی شرح الحمی بضم حاء بی نقطه وتشدید میم والف منقلبه از یاء لام الفعل
یا از الحمی بضم حاء وسکون میم ویاء دو نقطه در اینجا اثر تب وکسر حاء وتخفیف میم والف پرهیز وپرهیز اخلاطست
وبنا بر احتمال مضاف مقدرست ومراد نقاهت است که اثر تب است وپرهیز در آن مینماید پس حاصل این حدیث
وحدیث سابق یکیست یعنی روایتست از حسین بن خنظله بفتح حاء بی نقطه وسکون نون وفتح ظاء با نقطه
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهم السلام گفت که خوردن گوشت کباب میبرد اثر تب را پنجم اصل عن
درست عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذکرنا الرؤس من الشاة فقال الراس موضع الذکاة واقرب من

المرعی وابعد من الاذی شرح رؤس بضم راء بی نقطه وضم همزه وسکون واو وسین بی نقطه جمع راس بفتح راء و
سکون همزه است الشاة بشین با نقطه والف منقلبه از واو وهمزه منقلبه از هاء جمع شاة بتاء تانیث گوسفندان واصل
مفرد شی شاهة بهاء وتاء تانیث بوده هاء محذوف شده وتاء تانیث قایم مقام آن شده مرعی بفتح میم وسکون راء
وعین بی نقطه والف است الاذی بفتح همزه وتخفیف ذال با نقطه والف ناخوشی مثل سرگین وبول یعنی روایتست
از درست بضم دال بی نقطه وضم راء بی نقطه وسکون سین بی نقطه وتاء دو نقطه الا از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت که مذکور کردیم کلهها را از جمله گوسفندان پس امام گفت که کله جای تذکیه وذبح است ونزدیکترست بسبب
بگیاه وچراگاه ودورتر از سرگین باب شصت ونهم اصل باب الهریسة شرح هریسه ماخوذست
از هرس بفتح هاء وسکون راء که مصدر باب نصر است بمعنی بغایت کوفتن ومراد طعامیست بغایت نرم که مرکب
است از گوشت ودانه خواه گندم وخواه جو وخواه عدس وخواه غیر آنها چنانچه ظاهر میشود در حدیث سوم
این باب ودو حدیث از باب الجاورس که با دو نوع دوشوراست یعنی این باب بیان هریسه است ودر این
باب چهار حدیثست اول اصل عن صالح بن رزین عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه علیکم بالهریسة فانها تنشط للعبادة اربعین یوما وهی من المائدة التی انزلت علی رسول
الله صلی الله علیه وآله شرح تنشط بنون وشین با نقطه وطاء بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب انفعال
یا باب تفعیل است ودر حدیث المائدة تا آخر اشارتست بآنچه می آید در حدیث چهارم این باب یعنی روایتست
از صالح بن رزین بفتح راء بی نقطه وکسر زای با نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که در یابید هریسه را چه بدرستی که آن نشاط میدهد برای عبادت در چهل روز واز ت
وآن از خوانی است که فرود آورده شد بر رسول الله صلی الله علیه وآله دوم اصل عن درست بن ابی
منصور عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان نبیا من الانبیاء شکا الی الله عز وجل الضعف
وقلة الجماع فامره باکل الهریسة شرح روایتست از درست بن ابی منصور از عبد الله بن سنان از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که پیغمبری از پیغمبران شکایت کرد بسوی الله عز وجل سستی بدن را وکمی قوت جماع را
پس امر کرد او را بخوردن هریسه سوم اصل وفی حدیث آخر رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول
الله صلی الله علیه وآله شکا الی ربه عز وجل وجع الظهر فامره باکل الحب مع اللحم یعنی الهریسة شرح ودر حدیث
دیگر که درست بن ابی منصور نسبت داده آنرا بسوی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که رسول الله صلی الله

عليه وآله شكايت كرد بسوى صاحب كل اختيار خود عز وجل درد پشت را پس امر كرد او را بخوردن دانها با گوشت
بجوا هم هريسه را **چهارم اصل** عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله تبارك وتعالى اهدى الى رسول
الله صلى الله عليه وآله هريسة من هرائس الجنة غرست في رياض الجنة وفركها الحور العين فاكلها رسول
الله صلى الله عليه وآله فزاد في قوته بضع اربعين رجلا وذلك شيء اراد الله عز وجل ان يسر به نبيه صلى الله عليه
وآله **شرح** اهدى بدال بي نقطه والف منقلبه از يا بصيغه ماضي غايب معلوم باب افعال است الاهداء هديه كردن
واين كلام اشارتست بانچه گذشت در كتاب النكاح در حديث چهل ويكم باب نوادر كه باب صد ونهم است غرست
بغين بانقطه وراء بي نقطه وسين بي نقطه بصيغه ماضي غايب مجهول باب ضرب است الرياض بكسر را جمع روضه
بفتح را وسبزه زارها كه با آبست فركها بفا وراء بي نقطه بصيغه ماضي غايب معلوم باب نصر است الفرك جدا كردن
پوست از دانه فزاد بزاى با نقطه والف منقلب از ياء ودال بي نقطه بصيغه ماضي غايب معلوم باب ضرب است وفعل
لازم است وبضع مرفوع وفاعلست يا متعديست وضمير مستتر راجع بالله تعالى است وبضع منصوب ومفعول بهاست
ودر بعض نسخ فزاده است وبنابران ضمير مستتر راجع بهريسه است واز قبيل اسناد مجازي است البضع بفتح باء يكنقطه
وسكون ضاد با نقطه وعين بي نقطه سه تا نه باب نصر يسر بياء دو نقطه وسين بي نقطه وتشديد راء بي نقطه بصيغه مضارع غايب
معلوم باب نصر است **يعني** روايتست از ابو بصير از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه بدرستيكه الله تبارك وتعالى
هديه كرد بسوى رسول الله صلى الله عليه وآله هريسه را از جمله هريسهاى بهشت كه كاشته شده بود دانهاى آن در سبزه زارهاى
بهشت وپوست كنده بود دانهاى آنرا حور العين پس خورد آنرا رسول الله صلى الله عليه وآله پس زياده شد در قوت
او قوت چهل وچند مرد وآن چيزى بود كه اراده كرده الله عز وجل كه خوشحال كند بآن پيغمبر خود را صلى الله عليه وآله چون
ذكر شده بود از سختى تمتع مردى كه مذكور شده در كتاب النكاح **باب هفتادم اصل** باب الملثة
والاحساء **شرح** ملثه بدو ثاء سه نقطه بصيغه اسم مفعول باب تفعيل است يعني آنچه سه حصه وا بر شده باشد
ومراد آن سه گانه است كه بيان ميشود در حديث اول اين باب الاحساء بفتح همزه وسكون حا بي نقطه والف ممدوده
جمع حسو بفتح حا وتشديد واو رسل اصوا وعنوا شها آشاميهاست يعني طعامهايى كه قابلست آشاميده شود
يعني اين باب بيان سه گانه كرده شود وآشاميهاست ودر اين باب سه حديث است **اول اصل** عن يحيى بن
ابراهيم بن ابي البلاد عن ابيه عن الوليد بن صبيح قال قال ابو عبد الله عليه السلام اى شيء نطعم عيالنا
في الشتاء قلت اللحم فان لم يكن اللحم فالزيت والسمن قال فما يمنعك من هذا المكوك فانه اهون شيء والحسو

يعني

يعني المثلثة قال واخبرني بعض اصحابنا ان المثلثة يؤخذ قفيز ارز وقفيز حمص وقفيز باقلاء او غيره من
الحبوب ثم يدق جميعا ويطبخ **شرح** اى بفتح همزه وتشديد ياء منصوب ومضاف است نطعم بصيغه مضارع متكلم
معلوم باب افعال است الشتاء بكسر شين با نقطه وتاء دو نقطه در بالا والف ممدوده واست اللحم در اول منصوب است
ودر دوم مرفوعست الزيت والسمن منصوبست المكوك بضم كاف وسكون راء بي نقطه وضم كاف دوم وسكون واو
وراء بي نقطه دوم فراهم آورده شده از چيزهاى مختلف ماخوذ است از كركره بفتح دو كاف كه مصدر باب فعلل است
بمعنى فراهم آوردن يعني المثلثة كلام وليد است قال اينجا كلام ابرهيم است وضمير مستتر راجع بابي البلاد است المثلثة
در دوم بتقدير صنعة المثلثة است يؤخذ بتقديران يؤخذ است پس منصوب ومرفوع ميتواند بود قفيز بهاء ايست واف
مرفوع ومضاف است حمص بكسرها بي نقطه وتشديد ميم مكسوره ومفتوحه وصاد بي نقطه است باقلاء بباء يكنقطه والف
وكسر قاف وتخفيف لام والف ممدوده وبقصوره وتشديد لام والف مقصوره معرب باقلا بسكون قاف والف
مقصوره اسم غيره راجع بقفيز باقلاست ترض براء بي نقطه وتشديد ضاد با نقطه بصيغه مضارع غايبه مجهول باب
نصر منصوب يا مرفوع است **يعني** روايتست از يحيى بن ابرهيم بن ابي البلاد بكسر باء يكنقطه از پدرش از وليد بن صبيح
بفتح صاد بي نقطه گفت كه گفت امام جعفر صادق عليه السلام كدام يك چيز را خورانيم عيال خود را در زمستان گفتم كه گوشت
پس اگر نباشد گوشت پس روغن زيتون را وروغن گوسفند وگاو را امام گفت پس چه چيز مانع ميشود ترا از اين
مجموعه چه بدرستيكه آن آسانتر چيزيست در بدن امام ميخواهد سه گانه را ابو البلاد گفت كه خبر داد مرا بعضى ياران ما
كه ساختن سه گانه اينست كه گرفته شود يك پيمانه برنج ويك پيمانه نخود ويك پيمانه باقلا يا غير آن از جمله انها شبيه مرجك
بعد از ان كوفته شود همه يكجا وپخته شود **دوم اصل** عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان التلبين
يجلو القلب الحزين كما يجلو الاصابع العرق من الجبين **شرح** تلبين بفتح تاء دو نقطه در بالا وسكون لام وكسر
باء يكنقطه وسكون ياء دو نقطه در پايين تلبيه است كه بيان ميشود در حديث آينده يجلو بفتح يا بجيم بصيغه مضارع
غايب معلوم باب نصر الجلاء بكسر جيم والف ممدوده صاف كردن چيزى از كدورت وبردن كدورت از چيزى
واول مراد ست ودر اول ودوم مراد ست ودر دوم تشبيه باعتبار سهولت است **يعني** روايتست از بعضى ياران ما
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه بدرستيكه تلبين صاف ميكند دل اندوهگين را چنانچه ميبرد انگشتان عرق را از پيشاني
سوم اصل وروى عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله لو اغنى عن الموت شيء لاغنت
التلبينة قيل يا رسول الله وما التلبينة قال الحسو باللبن الحسو باللبن وكررها ثلاثا **شرح** اغنى بغين با نقطه

ونون والف منقلب از یاء بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است الاغتناء بپادار کردن کسی را ماخوذ ست
از غنی بکسر غین ونون والف مقصوره که مصدر باب علم است بمعنی پادار بودن صاحب قاموس گفته وکرغنی اقام
وعاش پس تعدیه آن بعن باعتبار تضمین معنی تحویست الحسن بفتح حاء بی نقطه وتخفیف سین بی نقطه مفعو
وتشدید واو بصیغه نعول بمعنی مفعول آنچه بیان شد در شرح عنوان این باب شرح وروایت کرده شد از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت نبی صلی الله علیه وآله کرا پادار ود ودیگر کسی را از مردمان چیزی هر آینه پادار بوده ودیگر
تلبینه گفته شود که ای رسول الله وچیست تلبینه گفت که آش با شیر اخی با شیر مکرر کرد آن کلام سه بار یعنی در این باب غیر
تلبینه آش مذکور نیست بتواند بود که ذکر مصنف در عنوان این باب احساء بلفظ جمع را برای اشارت بوجه تکرار سه بار
در این حدیث باشد وآن اینست که آش شیر سه قسم است اول آش شیر حلیب دوم آش ماست سوم آش کشک
ودوغ باب هفتاد ویکم اصل باب الحلواء شرح الحلواء بفتح حاء بی نقطه وسکون لام والف ممدوده
معروفست یعنی این باب بیان حلوا است ودر این باب چهار حدیثست اول اصل عن احمد بن هرون بن
موفق المدینی عن ابیه قال بعث الی الماضی علیه السلم یوما فاکلت عنده واکثر من الحلواء فقلت ما اکثر هذا
الحلواء فقال علیه السلم انا وشیعتنا خلقنا من الحلاوة فنحن نحب الحلواء شرح موفق بضم میم وفتح واو وتشدید
فاء مفتوحه وقاف است مدینی بفتح میم وکسر دال بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پائین ونون منسوب است بمدینه
مدینه نبی صلی الله علیه وآله مثل بغدادی که مدینه منصوره دراقی است صاحب قاموس گفته که والمدینة الامة وبلا لام امراة
وستة عشر بلدا وگفته که والنسبة المدینة النبی صلی الله علیه وآله مدنی والی مدینة المنصور واصفهان وغیرها مدینی
اکثر بثاء سه نقطه وراء بی نقطه در اول بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست وضمیر مستتر راجع امام علیه السلم
رد دوم داخل صیغه تعجب است پس هذه الحلواء منصوب است وشیعتنا منصوب است بعطف بر ضمیر متکلم مع
الغیر یعنی روایتست از احمد بن هرون بن موفق مدینی از پدرش گفت که کس فرستاد بسوی من امام موسی کاظم
علیه السلم در روزی پس چیزی خوردم نزد او وامام بسیار خورد از حلوا پس گفتم که چه بسیار است این حلواء که خورده
پس گفت امام علیه السلم که بدرستی که ما وشیعه ما آفریده شدیم از شیرینی پس ما دوست میداریم حلوا را دوم اصل عن
ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلم قال من لم یرد بنا الحلواء اراد الشراب شرح من در منا برای تبعیض وبرای
ابتدا میتواند بود ونا اول ظرف مستقر وحال ضمیر مستتر در لم یرد است ونا دوم ظرف لغو متعلق بیرد است
یعنی روایتست از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلم گفت هر که دوست داشت از جمله مسرات با سلام حلوا را دوست

داشت

داشت شراب مست کننده را غالبا سوم اصل عن عبد الاعلی قال اکلت مع ابی عبد الله علیه السلم یوما فاتی
بدجاجة محشوة بخبیص ففککناها فاکلناها شرح الخبیص بفتح خاء با نقطه وکسر باء یک نقطه وسکون یاء دو نقطه در پائین وصاد
بی نقطه حلوایی که از خرما وروغن است فککناها بصیغه ماضی متکلم مع الغیر باب نصر است یعنی روایتست از عبد الاعلی گفت
که چیزی خوردم با امام جعفر صادق علیه السلم در روزی پس آورده شد مرغی خانگی که پر کرده شده بود از خرما وروغن پس جدا
وا ماکشودیم آن را وخوردیم آن را چهارم اصل عن یونس بن یعقوب عن ابی عبد الله علیه السلم قال کنا بالمدینة فارسل
الینا اطعمونا من الفالوذج وادفعوا ما ارسلنا الیه فی قصعة صغیرة شرح بیان فالوذج گذشت در شرح حدیث اول باب الوائع
کباب سی وچهارم است اطلوا بکسر همزه وفاء وتشدید لام مضمومه بصیغه امر باب افعالست یعنی روایتست از یونس بن
یعقوب از امام جعفر صادق علیه السلم یونس گفت که بودیم ما اهل کوفه در مدینه پس امام پیغام فرستاد بسوی ما که بفرستید برای
ما پالوده وبار دادن کینه پس فرستادیم بسوی امام در کاسه کوچکی باب هفتاد ودوم اصل باب
الطعام الحار شرح مراد بحار اینست که گرمی آتش داشته باشد نه گرمی دست و دهان واکره یعنی این باب بیان طعام گرم است ودر این
باب پنج حدیثست اول اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین صلوات
الله علیه اقروا الحار حتی یبرد فان رسول الله صلی الله علیه وآله قرب الیه طعام حار فقال اقروه حتی یبرد ما
کان الله عز وجل لیطعمنا النار والبرکة فی البارد شرح اقروا بقاف وتشدید راء بی نقطه بصیغه امر باب افعالست یبرد
بباء یک نقطه وراء بی نقطه ودال بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر وحسن است قرب بقاف وراء بی نقطه وباء یک نقطه
بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است لام در لیطعمنا لام جحود برای تاکید نفی است یعنی روایتست از محمد بن مسلم
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بحال خود گذارید طعام بسیار گرم را تا سرد شود فی
الجمله چه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله نزدیک کرده شد بسوی او طعامی بسیار گرم پس گفت که بحال خود گذارید او را
تا سرد شود فی الجمله نبوده الله عز وجل برای اینکه خوراند ما را آتش وبرکت در سردیست دوم اصل عن السکونی
عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال النبی صلی الله علیه وآله اتی بطعام حار جدا فقال ما کان الله عز وجل لیطعمنا النار
اقروه حتی یبرد ویمکن فانه طعام ممحوق البرکة وللشیطان فیه نصیب شرح جد بکسر جیم وتشدید دال بی نقطه
صفت مفعول مطلق فعل محذوف تقدیره حار حرارة جدا وآن ضد هزل است ومراد کمال است چنانچه گویا که مرتبه کمتر از آن
هزل است وحرارت نیست یمکن بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست الامکان قادر کردن یعنی روایتست از
سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بدرستی که نبی صلی الله علیه وآله داده شد طعامی گرم بکمال پس گفت که نبوده است الله عز وجل

برای اینکه خورانید ما را آتش بحال خود کذاردن تا اینکه سرد شود و برکت داده شود خوراک و آن چه بدرستیکه آن طعامیست
که وظیفه کرده شده و برکت است و برای شیطان در آن حصه ایست سوم اصل عن محمد بن حکیم عن ابی عبد الله
علیه السلام قال الطعام الحار غیر ذی برکة شرح این ظاهر است از شرح سابق چهارم اصل عن ابن القداح عن
ابی عبد الله علیه السلام قال ان النبی صلی الله علیه وآله اتی بطعام حار فقال ان الله عز وجل لم یطعمنا النار نحوه حتی
یبرد فترک حتی برد شرح نحوه بنون و تشدید حاء بصیغه مفرد مذکر امر معتل اللام از باب تفعیل است یعنی
روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آورده شد نبی صلی الله علیه وآله طعامی بسیار گرم
پس گفت که بدرستیکه الله عز وجل نخورانید ما را آتش دور کنید این را تا سرد شود اند کی پس واگذاشته شد تا سرد شد اند کی
پنجم اصل عن سلیمان بن خالد قال حضرت عشاء ابی عبد الله علیه السلام فی الصیف واتی بخوان علیه خبز
واتی بجفنة ثرید ولحم فقال هلم الی هذا الطعام فدنوت فوضع یده فیها ورفعها وهو یقول علیه السلام استجیر
بالله من النار اعوذ بالله من النار اعوذ بالله من النار هذا ما لا نصبر علیه فکیف النار هذا ما لا نقوی علیه
فکیف النار هذا ما لا نطیقه فکیف النار قال وکان علیه السلام یکرره حتی امکن الطعام فاکل واکلت معه شرح
عشاء بفتح عین والف ممدوده است هلم بفتح ها وضم لام و تشدید میم مفتوحه اسم فعلست یعنی بیا امکن بصیغه
ماضی غائب معلوم باب افعالست یعنی روایتست از سلیمان بن خالد گفت که حاضر شدم شام امام جعفر صادق علیه السلام
در تابستان و آورده شد خوانی که بر آن بود نانی و آورده شد کاسه تریدی و گوشتی پس گفت که بیا بسوی این طعام پس
نزدیک شدم پس گذاشت دست خود را در آن و برداشت دست را و او میگفت علیه السلام که پناه میجویم بالله از آتش پناه
بگیرم بالله از آتش پناه میگیرم بالله از آتش این چیزیست که صبر نمیکنیم بر آن پس چگونه است آتش این چیزیست
که توانائی نداریم بر آن پس چگونه است آتش این چیزیست که تاب نداریم آن را پس چگونه است آتش و بود امام
علیه السلام که مکرر میکرد آن قسم سخن را تا اینکه توانا کرد طعام ما را بر خوردن پس خورد و خوردم با او باب
هشتاد و سوم اصل باب نهک العظام شرح النهک بفتح نون و سکون ها مصدر باب منع کردن جمیع آنچه
میتوان کوفت از چیزی یعنی این باب بیان مبالغه در کندن گوشت از استخوانهاست در این باب یک حدیث است
اصل عن محمد بن الفضیل عن ابیه قال صنع لنا ابو حمزة طعاما ونحن جماعة فلما حضر رای رجلا ینهک عظما
فصاح به وقال لا تفعل فانی سمعت علی بن الحسین صلوات الله علیه یقول لا تنهکوا العظام فان للجن
فیها نصیبا فان فعلتم ذهب من البیت ما هو خیر من ذلک شرح حظا بفتح و سکون دال میتواند بود و نا با اول

ضمیر

ضمیر ستر هست در راجع بطعام است یا راجع با بو حمزه است و ضمیر ارتا مفعول است و تا بر دوم ضمیر ارتا فاعلست و مفعول
مقدر است و آن الطعام است یعنی روایتست از محمد بن هیثم بفتح ها و سکون یا و دو نقطه در پایین و فتح تا و سه نقطه در
تحتانی میم از پدرش گفت که ساخت برای ما ابو حمزه طعامی را و ما جماعتی بودیم پس چون طعام حاضر شد دید مردی را که
پاک میکرد استخوانی پس فریاد زد با او و گفت که مکن چه بدرستیکه من شنیدم از امام زین العابدین صلوات الله علیه که گفت
که بسیار پاک مکنید استخوانها را چه بدرستیکه در آنها برای جنیان نصیبی است و اگر کنید میرود از خانه آنچه بهتر است از آن
شاید که این تشبیه غلامان و نوکران بجنیان باشد و مراد این باشد که چنین شود استیفای حظ خود بکنید و از خانه شما خیر
میرود و الله اعلم باب هشتاد و چهارم اصل باب السمک شرح سمک بفتح سین و فتح میم اسم جنس
ماهی است یعنی این باب بیان ماهی است در این باب ده حدیث است اول اصل عن مولی لابی عبد الله علیه السلام
قال دعا بتمر فاکله ثم قال ما بی شهوة ولکنی اکلت سمکا ثم قال من بات وفی جوفه سمک ثم لم یتبعه بتمرات
او عسل لم یزل عرق الفالج یضرب علیه حتی یصبح شرح روایتست از چاکری برای امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که امام طلب کرد خرما را پس خورد آن را بعد از آن گفت که نیست با من میلی بخرما ولیکن من خوردم ماهی را بعد از آن امام
گفت که هر که شب کند را بیند بر حالی که در درون او ماهی هست که تابع نکرده آن ماهی را بچند خرمای یا عسلی پیوسته رگ فالج میزند برا او
تا اینکه صباح دهد مراد اینست که ماهی سبب باعث حرکت و قوت رگ فالج میشود دوم اصل عن بعض
اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا اکل السمک قال اللهم بارک لنا فیه وابدلنا به
خیرا منه شرح ... در حدیث اول باب الالبان که باب هشتاد و چهارم است اینکه در غیر این قسم دعا میکرده
پس شاید که ذکر مضمون حمد در این حدیث باعتبار مشهور بودن آن باشد یعنی روایتست از بعض یاران ما
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله که چون میخورد ماهی را میگفت که خداوندا برکت ده ما را در آن
و عوض ده ما را بجای آن بهتر از آن مراد اینست که ماهی بهتر نبوده ... سوم اصل عن معتب قال قال
ابو الحسن علیه السلام یوما یا معتب اطلب لی حیتانا طریة فانی ارید ان احتجم فطلبتها ثم اتیته بها فقال لی یا معتب
سکبج لنا نصفها واشو لنا نصفها فتغدی بها وتعشی ابو الحسن علیه السلام شرح معتب بضم میم و فتح عین بی نقطه و کسر و تشدید
تاء دو نقطه در بالا و باء یک نقطه است حیتان بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و تاء دو نقطه در بالا جمع حوت
است سکبج بسین بی نقطه و باء یک نقطه و جیم بصیغه امر باب تفعیل است ماخوذ است از سکباج که بیان شود در شرح حدیث
ششم باب شصت و هفتم که باب الثرود است یعنی روایتست از معتب گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلام

در روزی که ای معتب طلب کن برای من ماهیهای تازه را چه بدرستی که من میخواهم که حجامت کنم پس طلب کردم انها
بعوا ران آوردم نزد او انها را پس گفت مرا که ای معتب سرکه کن برای ما نصف انها را و بریان کن برای ما نصف انها را
پس چاشت خورد از انها و شام خورد امام موسی کاظم علیه السلام چهارم اصل عن ابرهیم بن عبد الحمید قال سمعت ابا الحسن
علیه السلام یقول علیکم بالسمک فانک ان اکلته بغیر خبز اجزأک وان اکلته بخبز امرأک شرح اجزأک بجیم و زای
با نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعال است امرأک براء بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست
الاجزاء کفایت شدن و این اشارتست باینکه خوردن نان با ماهی باعث سیر میشود کاه یعنی روایتست از ابرهیم بن
عبد الحمید گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که میفرمود لازم گیرید ماهی را چه بدرستی که تو اگر بخوری آنرا بی نان کافی میشود و سیر میکند ترا
و اگر بخوری آنرا با نان گوارا میشود ترا پنجم اصل عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
امیر المؤمنین صلوات الله علیه لا تدمنوا اکل السمک فانه یذیب الجسد شرح لا تدمنوا بدال بی نقطه و نون
بصیغه نهی باب افعالست یذیب بذال با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
افعالست یعنی روایتست از مسعده بفتح میم و سکون سین بی نقطه و فتح عین بی نقطه و دال بی نقطه ابن صدقه بفتح صاد
بی نقطه و دال بی نقطه و قاف ابن الیسع بفتح یاء دو نقطه در پایین و فتح سین بی نقطه و عین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که عادت مکنید خوردن ماهی را چه بدرستی که آن میگدازد و لاغر میکند بدن را
ششم اصل عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال اکل الحیتان یذیب الجسم شرح این ظاهر
از شرح سابق هفتم اصل عن موسی بن بکر عن ابی الحسن علیه السلام قال السمک الطری یذیب الجسد شرح
روایتست از موسی بن بکر از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که ماهی تازه میگدازد بدن را هشتم اصل عن عثمان بن عیسی رفعه
قال السمک الطری یذیب شحم العین شرح روایتست از عثمان بن عیسی که راوی امام موسی کاظم علیه السلام است یا امام
رضا علیه السلام بمرتبت داده حدیث را بامامی که روایت از او است امام گفت که ماهی تازه میگدازد پیه چشم را نهم اصل عن
موسی بن بکر عن ابی الحسن علیه السلام قال السمک الطری یذیب شحم العینین شرح این ظاهرست از شرح سابق
دهم اصل محمد بن یحیی قال کتب بعض اصحابنا الی ابی محمد علیه السلام یشکو الیه دما وصفراء فقال اذا احتجمت
هاجت الصفراء واذا اخرت الحجامة اضر بی الدم فما تری فی ذلک فکتب علیه السلام احتجم وکل علی اثر الحجامة سمکا طریا
کبابا قال فاعدت علیه المسئلة بعینها فکتب علیه السلام احتجم وکل علی اثر الحجامة سمکا طریا کبابا بماء وملح قال
فاستعملت ذلک فکنت فی عافیة وصار غذائی شرح حجامه بکسر حاء بی نقطه است اثر بکسر همزه و سکون ثاء سه نقطه

و بفتح

و بفتح همزه و فتح ثاء و راء بی نقطه است غذائی بکسر غین با نقطه و ذال با نقطه و الف ممدوده است یعنی خوردنی یا بفتح غین با نقطه
و دال بی نقطه و الف ممدوده است یعنی چاشت یعنی روایت کرد محمد بن یحیی گفت که نوشت بعضی یاران ما بسوی
امام حسن عسکری علیه السلام شکایت میکرد بسوی او خون و صفرا را یا خون و صفرا را گفت که چون حجامت کنم غلبه میکند صفراء
و چون تاخیر کنم حجامت را ضرر میرساند بمن خون پس چه میبینی در آن پس نوشت امام علیه السلام که حجامت کن و بخور بر پی حجامت
ماهی تازه کباب را گفت که پس برگردانیدم بامام همان مسئله را بعینه که نوشتم که عمل بآن کردم فایده ندیدم پس چه میبینی پس
نوشت امام علیه السلام که حجامت کن و بخور بر پی حجامت ماهی تازه را کباب شده با آب و نمک گفت که پس عمل آوردم آنرا
پس شدم در عافیت از مرض و گردید خوردنی من باب هشتاد و پنجم اصل باب بیض الدجاج شرح
بیض بفتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه اسم جنس یا جمع بیضه است دجاج بفتح دال بی نقطه و
تخفیف جیم اسم جنس یا جمع دجاجه است یعنی این باب بیان تخم مرغ خانگی است و در این باب هفت
حدیث است اول اصل عن احمد بن محمد بن خالد عن جعفر بن محمد بن حکیم عن یونس عن مرازم قال ذکر
ابو عبد الله علیه السلام البیض فقال اما انه خفیف یذهب بقرم اللحم قال ورواه محمد بن اسمعیل بن بزیع
عن جعفر بن حکیم عن مرازم وزاد فیه ولیست له غائلة اللحم شرح الخفیف بفتح خاء با نقطه و دو فاء است
و مراد اینجا آنست باعتبار خوردن و هضم خوردن نسبت بگوشت غالبا القرم بفتح قاف و فتح راء بی نقطه اشتهای
گوشت ضمیر قال اینجا راجع باحمد بن محمد بن خالد است و ضمیر زاد راجع بمحمد بن اسمعیل بن بزیع است الغائله بغین
با نقطه و الف و کسر همزه آزار یعنی روایتست از احمد بن محمد بن خالد از جعفر بن محمد بن حکیم بفتح حاء و کسر کاف
از یونس از مرازم بضم میم و راء بی نقطه است و الف و کسر زای با نقطه گفت که مذکور کرد امام جعفر صادق علیه السلام تخم
مرغ خانگی را پس گفت که آگاه باش بدرستی که آن سبک است میبرد اشتهای گوشت را احمد گفت که و روایت کرد آنرا محمد
اسمعیل بن بزیع بفتح باء یک نقطه و کسر زای با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه از جعفر بن محمد بن حکیم از
مرازم و زیاد کرد در آن این که و نیست در آن تخم ضرر گوشت که در بعض بدنها میباشد دوم اصل عن عمر بن
ابی حسنة الجمال قال شکوت الی ابی الحسن علیه السلام قلة الولد فقال لی استغفر الله وکل البیض بالبصل شرح
استغفر الله اشارتست بآیات سوره نوح فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم
باموال و بنین و آیت سوره هود و یا قوم استغفروا ربکم تا آخر یعنی روایتست از عمر بن ابو حسنه بفتح حاء بی نقطه و
فتح سین بی نقطه و نون ساربان گفت که شکایت کردم بسوی امام موسی کاظم علیه السلام کمی فرزند را پس گفت مرا که استغفار

که اسهال بهم رسد بخوردن تخم مرغ خانگی را یا بسیار سوم اصل عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام قَالَ شَکَا نَبِیٌّ
مِنَ الْاَنْبِیَاءِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ اِلَی اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ قِلَّةَ النَّسْلِ فَقَالَ کُلِ اللَّحْمَ بِالْبَیْضِ شرح روایتست از عبد الله بن سنان
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که شکایت کرد پیغمبری از پیغمبران علیهم السلم بسوی الله عز وجل کمی اولاد را پس گفت
که بخور گوشت را با تخم مرغ خانگی چهارم اصل عَنْ مُوسَی بْنِ بَکْرٍ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَقُولُ کَثْرَةُ اَکْلِ الْبَیْضِ
تَزِیدُ فِی الْوَلَدِ شرح روایتست از موسی بن بکر گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت که بسیاری خوردن تخم مرغ خانگی
زیاده میکند در فرزند پنجم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ اَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ قَیْسِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام
قَالَ مُحُّ الْبَیْضِ خَفِیفٌ وَالْبَیَاضُ ثَقِیلٌ شرح مح بضم میم و تشدید حاء با نقطه است خفیف اینجا بمعنی زود هضم است
و آن نیز مشهورست یعنی روایتست از محمد بن عیسی از پدرش از جد خود قیس بفتح قاف و سکون یاء دو نقطه در
پایین بن عبد العزیز از امام جعفر صادق علیه السلم گفت زرده تخم مرغ خانگی سبک است و سفیدی آن سنگین است ششم
اصل عَنْ اِبْنِ اَبِی یَعْفُورٍ قَالَ قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام اِنَّ الدَّجَاجَةَ تَکُونُ فِی الْمَنْزِلِ وَلَیْسَ مَعَهَا دِیکٌ تَعْتَلِفُ
مِنَ الْکُنَاسَةِ وَغَیْرِهَا وَتَبِیضُ مِنْ غَیْرِ اَنْ یَرْکَبَهَا الدِّیکُ فَمَا تَقُولُ فِی اَکْلِهِ فَقَالَ لِی اِنَّ الْبَیْضَ اِذَا کَانَ مِمَّا یُؤْکَلُ
لَحْمُهُ فَلَا بَأْسَ بِهِ وَبِاَکْلِهِ وَهُوَ حَلَالٌ شرح دیک بکسر دال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین است کناسه بضم کاف
بتخفیف نون و الف و سین بی نقطه است و کبها از باب علم است ما یوکل لحمه احترازست از مرغ نجاست خوار
فلا باس به و باکله اشارتست باینکه انتفاع تخم دو قسم است یکی کرو صاف کردن و مانند آن و دیگری خوردن آن یعنی
روایتست از عبد الله بن ابی یعفور گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بود مرغ خانگی پیدا شود در منزل و نیست
با آن خروسی و دانه میخورد از خاک روبه و غیر آن و تخم میکند بی آنکه بالا رود او را خروس پس چه میگویی در خوردن آن تخم
پس امام گفت مرا که بدرستی که تخم چون باشد از مرغی که خورده میشود گوشت آن پس نیست بد با آن تخم و بخوردن
آن تخم و آن حلال است هفتم اصل عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام عَنِ الشَّاةِ وَالْبَقَرَةِ رُبَّمَا
دَرَّتْ مِنَ اللَّبَنِ مِنْ غَیْرِ اَنْ یَضْرِبَهَا الْفَحْلُ وَالدَّجَاجَةُ رُبَّمَا بَاضَتْ مِنْ غَیْرِ اَنْ یَرْکَبَهَا الدِّیکُ قَالَ فَقَالَ علیه السلام
کُلُّ هَذَا حَلَالٌ طَیِّبٌ لِاَنَّ کُلَّ شَیْءٍ یُؤْکَلُ لَحْمُهُ فَجَمِیعُ مَا کَانَ مِنْهُ مِنْ لَبَنٍ اَوْ بَیْضٍ اَوْ اِنْفَحَةٍ فَکُلُّ هَذَا حَلَالٌ طَیِّبٌ
وَرُبَّمَا یَکُونُ هَذَا مِنْ ضَرْبَةِ الْفَحْلِ وَیُبْطِئُ وَکُلُّ هَذَا حَلَالٌ شرح درت بدال بی نقطه و تشدید راء بی نقطه بصیغه ماضی
غایبه معلوم باب نصر ینصر است و ضمیر مستتر راجع بهر یک از شاة و بقره است اللبن منصوب و مفعول درت
است و الدجاجة مجرور معطوف بر الشاة است و دیک بکسر دال بی نقطه و فتح یاء دو نقطه در پایین جمع دیک است کل ذا اول

بضم کاف

بضم کاف و تشدید لام مرفوع و مبتدا است کل در دوم
نیز بضم کاف و تشدید لام مرفوع و مبتداست و این جملات است
بیانی سابق است جمله فجمیع ما کان منه مرکب است از مبتدا و خبر و این جمله خبر مبتدای اولست پس جمیع مرفوع
و مبتداست و مضاف است بموصول که ما است کان ماخوذ است از کون بمعنی ساختن و ضمیر مستتر راجع بمبتدای اولست و از قبیل
اسناد مجازیست زیرا که الله تعالی است سازنده حقیقت آن و عاید موصول محذوفست و آن ضمیر منصوب است
تقدیرش کانه صاحب قاموس گفته که وکنت الغزل غزلته منه خبر جمیع است و من برای تبعیض مجازیست و مراد تابع
بوده نیست مثل یا علی انت منی و انا منک و ضمیر منه راجع بلحمه است و مراد اینست که هر چه ساخته میرانیست که گوشت
آن حلال است تابع گوشت آن حیوانست در حلال بودن خواه بوسیله جستن نر بر ماده باشد و خواه بوسیله آن
باشد من در من لبن برای بیان موصولست انفحه بیان شود در شرح حدیث اول باب ما لا ینتفع به من المیتة
و ما ینتفع منها که باب نهم است و ذکر انفحه اینجا برای اینست که معلوم است که تولد آن در بودن بره و بزغاله بی
جستن نر بر بره و بزغاله نیست فا در فکل برای تفریعست مشار الیه هذا در دوم و در سوم و در چهارم جمیع مشار الیه
در اولست یعنی انفحه و اول مشار الیه نیست بدانکه ایجاد دو احتمال دیگر هست اول اینکه جمیع منصوب
بفعل محذوف باشد تقدیرش و ادرک جمیع با تقدیر کل جمیع و این جمله خبر مبتدا باشد و کان از افعال ناقصه باشد منه خبر
کان باشد دوم اینکه جمیع مرفوع و مبتدا باشد و کان از افعال تامه باشد و منه خبر کان باشد و فکل هذا تکرار تاکید
جمیع ما کان باشد و حلال خبر جمیع باشد بنا بر احتمال آخر انفحه داخل مشار الیه هذا دوم است حلال و ربما تا آخر برای
بیان اینست که کافی اشتباه در امتثال پیدا شود من بکسر میم برای سببیت است ضربة بفتح ضاد با نقطه و سکون راء
بی نقطه و باء یک نقطه و تاء بصورت مجرور و مضاف است بطی بباء یک نقطه و طاء بی نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب افعال معطوف بر یکون است و ذکر کل هذا حلال برای تاکید تصریح باینست که اگر از ضرب فحل واقع شود با
نیز حلال است یعنی روایتست از داود بن فرقد بفتح فاء و سکون راء بی نقطه و فتح قاف و دال بی نقطه گفت که پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از گوسفند ماده و گاو ماده که بسا که داده شیر را بی آنکه نر او را گشن کند و از ماکیان که بسا که تخم کرد
بی آنکه بالا رود او را خروس راوی گفت که پس گفت امام علیه السلم که همه این شیر و تخم حلال پاکیزه است برای تو بیانت
این آنکه هر حیوانی که خورده میشود گوشت آن پس جمیع آنچه ساخته است از آن از تابع گوشت است خواه شیر باشد یا تخم یا پنیر
مایه باشد پس همه شیر و تخم حلال پاکیزه است و بسا که پیدا شود این شیر و تخم بوسیله زدن گشن و دیر آید هر دو قسم
این شیر و تخم حلال است باب هشتاد و ششم اصل باب تفضیل الهلیلج شرح این باب بیان [illegible]

در این باب ده حدیث است اول اصل عن زرارة عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه وآله
لامیر المؤمنین علیه السلام یا علی افتتح بالملح فی طعامک واختم بالملح فانه من افتتح طعامه بالملح وختم بالملح دفع الله
عنه سبعین نوعا من انواع البلاء ایسرها الجذام شرح روایتست از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که گفت نبی صلی الله علیه وآله امیر المؤمنین علیه السلام را که ای علی آغاز کن بنمک در خوراک تو و انجام کن بنمک چه بدرستی که هر که
آغاز کند خوراک خود را بنمک و انجام کند بنمک دفع میکند الله از هفتاد نوع از انواع بلا که آسانترین آنها خوره است
دوم اصل عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلی صلوات
الله علیه افتتح طعامک بالملح واختم بالملح فانه من افتتح طعامه بالملح عوفی من اثنین وسبعین نوعا من انواع البلاء
منه الجذام والجنون والبرص شرح روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله علی صلوات الله علیه را که ابتدا کن خوراک را بنمک و ختم کن بنمک چه بدرستی که شان اینست که هر که ابتدا کرد
خوراک را بنمک و ختم کرد بنمک رها کرده شود از هفتاد و دو قسم از اقسام بلا از آنجمله است خوره و دیوانگی و لکه پیسی منافات
نیست میان این و سابق زیرا که بعضی اقسام سابق منقسم است بدو قسم یا سه قسم سوم اصل عن سعد الاسکاف
عن ابی جعفر علیه السلام قال ان فی الملح شفاء من سبعین داء او قال من سبعین نوعا من انواع الاوجاع ثم قال
لو یعلم الناس ما فی الملح ما تداووا الا به شرح اسکاف بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و کاف است تداووا با دو واو
و واو اولست تداوی بنمک دو قسم است اول ابتدا و ختم بنمک در خوراک پیش از رسیدن بلا دوم استعمال نمک بعنوان دوا بعد
بلا مثل آنچه می آید در حدیث هشتم و نهم و دهم این باب یعنی روایتست از سعد کفشگر از امام محمد باقر علیه السلام گفت
که بدرستی که در نمک است شفای از هفتاد درد یا گفت از هفتاد قسم از اقسام دردها بعد از آن گفت امام علیه السلام
که اگر میدانستند مردمان آنچه را که در نمک است علاج نمیکردند مگر بنمک چهارم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله
علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ابدءوا بالملح فی اول طعامکم فلو یعلم الناس ما فی الملح لاختاروه
علی الدریاق المجرب شرح الدریاق بکسر و فتح دال بی نقطه و سکون راء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف و قاف
و گاهی بجای دال تاء دو نقطه در بالای مکسور میباشد معرب تریاک بکسر تاء دو نقطه در بالا و کاف هر دوایی که استعمال آن
باعث صحت حال و قت شود و نوعی از دوا که آن را تریاق فاروق نیز میگویند یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ابتدا کنید بنمک در اول خوراک شما چه اگر میدانستند مردمان آنچه
را که در نمک است هر آینه بر میگزیدند آن را بر تریاک تجربه کرده شده مراد آنست که گذشت در شرح حدیث

سابق

سابق پنجم اصل عن الجعفری عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال لا یخصب خوان لا ملح علیه واصح
للبدن ان یبدأ به فی اول الطعام شرح لا یخصب بخاء با نقطه و صاد بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب علم و نصر و افعال ماخوذ است از خصب بکسر خاء و سکون صاد بمعنی برکت در معاش اصح بصیغه افعل التفضیل
مرفوع و مبتدا است لام در للبدن برای تعدیه است ان یبدأ بفتح همزه و سکون نون و بصیغه مضارع غایب مجهول باب
منع خبر مبتدا است یعنی روایتست از سلیمان بن جعفر که از اولاد جعفر طیار است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که
صاحب برکت نمیشود خوانی که نیست نمک بر آن و صحیح کننده تر بدن را اینست که ابتدا کرده شود بنمک در اول خوراک
یعنی که اکتفا بآخر نشود ششم اصل عن فروة عن ابی جعفر علیه السلام قال اوحی الله عز وجل الی موسی بن عمران
علیه السلام ان مر قومک یفتتحوا بالملح ویختموا به والا فلا یلوموا الا انفسهم شرح روایتست از فروه بفتح فاء و سکون راء
بی نقطه از امام محمد باقر علیه السلام گفت که وحی کرد الله عز وجل بسوی موسی بن عمران علیه السلام که امر کن امت خود را که ابتدا کنند بنمک
و ختم کنند بنمک در خوراک و اگر نکنند پس باید که سرزنش نکنند در وقت گرفتار شدن ببلا مگر خود شان را هفتم اصل
عن ابرهیم بن ابی محمود قال قلنا للرضا علیه السلام ای الادام اجزی فقال بعضنا اللحم وقال بعضنا الزیت وقال بعضنا
اللبن فقال هو علیه السلام لا بل الملح ولقد خرجنا الی نزهة لنا ونسی الغلمان الملح فذبحوا لنا شاة من اسمن ما یکون
فما انتفعنا بشیء حتی انصرفنا شرح ای بفتح همزه و تشدید یاء مرفوع و مبتدا است و مضاف است ادام بکسر همزه است
اجزی بجیم و زاء بی نقطه و راء بی نقطه و الف بصیغه افعل التفضیل خبر مبتدا است النزهة بفتح نون و کسر زاء با نقطه بستان
که خوش آینده دیده ها است یعنی روایتست از ابرهیم بن ابی محمود گفت که گفتیم ما از امام رضا علیه السلام که کدام نان خورش
جزا دارنده تر یعنی ضرورتر است پس گفت بعضی ما که گوشت و گفت بعضی ما روغن زیتون و گفت بعضی ما که شیر پس
گفت خود علیه السلام که نه بلکه نمک و هر آینه بیرون رفتیم بسوی سیرگاهی که ما راست و فراموش کردند غلامان نمک را پس
ذبح کردند برای ما گوسفندی از چاقترین آنچه میباشد پس بهره نبردیم بچیزی از آن تا آنکه برگشتیم هشتم اصل عن
یعقوب بن یزید رفعه قال قال ابو عبدالله علیه السلام من ذر علی اول لقمة من طعامه الملح ذهب عنه بنمش الوجه
شرح یعقوب بن یزید یاری امام رضا و امام محمد تقی و امام علی النقی علیهم السلام است ذر بذال با نقطه و تشدید راء بی نقطه
بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر است النمش بفتح نون و فتح میم و شین با نقطه کلهای که مثل نقطه یعنی روایتست
از یعقوب بن یزید نسبت داده حدیث را بسوی امامی که روایت از دوست امام گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
که هر که پاشید و اول لقمه از خوراک خود نمک را دور کرده شود از او کلهای روی نقطها را نهم اصل عن محمد بن

سُلَیم قال إنّ العقرب لسعت رسول الله صلّى الله عليه وآله فقال لعنكِ الله فما تبالين مؤمناً آذيتِ أم كافراً
ثمّ دعا بالملح فدلكه فهدأت ثمّ قال أبو جعفر عليه السلام لو يعلم الناس ما في الملح ما بغوا معه درياقاً **شرح** نزدیك بعضی
این گذشت در کتاب الحج در حدیث دوم باب ما یجوز للمحرم قتله تا آخر که باب نود و هفتم است لسعت بسین بینقطه و عین
بینقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب منع است و در بعض نسخ بدال بینقطه و غین با نقطه است لعنکِ بکسر کاف است
مؤمناً تقدیر استفهام تسویه است آذیت بهمزه و الف و ذال با نقطه و کسر تاء از باب افعال است هدئت بتشدید دال بینقطه
بصیغه ماضی غایبه مجهول باب نصر است الهدء بفتح هاء شکستن و ضمیر مستتر راجع بلسعه است بغوا بیاء یکنقطه و فتح غین
با نقطه بصیغه ماضی جمع مذکر غایب معلوم معتل اللام باب ضرب است **یعنی** روایت است از محمد بن مسلم که راوی امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که بدرستی که عقرب گزید رسول الله صلّی الله علیه وآله را پس گفت که دور
کناد تو را الله چه پروا داری که آیا مؤمن را گزیدی یا کافر را بعد از آن طلب کرد نمک را پس مالید آن را پس شکسته شد آن
گزیدن بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلام که اگر بدانستی مردمان آنچه را که در نمک است طلب نمیکردند با وجود آن تریاکی

دوم اصل عن يعقوب بن شعيب عن أبي عبد الله عليه السلام قال لدغت رسول الله صلّى الله عليه وآله عقرب
فنفضها وقال لعنكِ الله فما يسلم منكِ مؤمن ولا كافر ثمّ دعا بالملح فوضعه على موضع اللدغة ثمّ عصره بإبهامه
حتّى ذاب ثمّ قال لو يعلم الناس ما في الملح ما احتاجوا معه إلى ترياق **شرح** روایت است از یعقوب بن شعیب
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گزید رسول الله صلّی الله علیه وآله را عقرب پس فشاند عقرب را و گفت که دور کناد تو را الله
چرا که بی ضرر نمیشود از تو مؤمنی و نه کافری بعد از آن طلب کرد نمک را پس گذاشت آن را بر جای گزیدن بعد از آن فشرد نمک
را بانگشت خود تا آنکه گداخته شد بعد از آن گفت که اگر بدانستی مردمان آنچه را که در نمک است نیازمند نشوند با وجود آن
بسوی تریاکی

باب هفتاد و هفتم **اصل** باب الخلّ والزيت **شرح** این باب بیان سرکه و روغن زیتون
است در این باب نه حدیث است

اول اصل عن خالد بن نجيح قال كنت مع أبي عبد الله وأبي الحسن
الأوّل عليهما السلام في شهر رمضان فكان أوّل ما يؤتى به قصعة من ثريد خلّ وزيت فكان ما يتناول
منها ثلث لقم ثمّ يؤتى بالجفنة **شرح** الجفنة بفتح جیم و سکون فاء و نون کاسه بزرگ **یعنی** روایت
از خالد بن نجیح بفتح نون و کسر جیم و سکون یاء دو نقطه در پایین و حاء بینقطه گفت که بودم که افطار میکردم با امام جعفر
صادق و با امام موسی کاظم علیهما السلام در ماه رمضان پس بود اول آنچه آورده میشد کاسه از ترید سرکه و روغن
زیتون پس بود آنچه میخوردند از آن کاسه سه لقمه بعد از آن آورده میشد کاسه بزرگ طعام متعارف **دوم اصل** عن

سلامة

سلامة القلانسي قال دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فلمّا تكلّمت قال لي ما لي أسمع كلامك قد ضعف قلت
قد سقط فمي قال فكأنّه شقّ عليه ذلك ثمّ قال فأيّ شيء تأكل قلت آكل ما كان في البيت فقال عليك بالثريد فإنّ
فيه بركة وإن لم يكن لحم فالخلّ والزيت **شرح** ضعف کلام عبارت است از شکستگی سخن بسبب بی دندانی موافق آنچه
می آید در حدیث پنجم باب هشتاد و سوم کتاب الثمن است باعتبار رفتن از سستی آن از سبب کم خوردگی یا بسبب نرم
شدن طعام در دهان الفم بفتح فاء و میم و کسر آن یا تخفیف و تشدید میم دهان و مراد اینجا دندانهای دهان است **یعنی**
روایت است از سلامه بفتح سین بینقطه و تخفیف لام کلاه فروش گفت که داخل شدم بر امام جعفر علیه السلام پس وقتی سخن گفتم گفت
مرا که چرا میشنوم سخن ترا که تخفیف یافته شده گفتم که تخفیف افتاده دندانهای سخن داری گفت که پس گویا که شاق است که مشکل
آمد بر او آن سستی سخن بعد از آن گفت که پس کدام چیز را میخوری گفتم که میخورم آنچه را که در خانه باشد پس گفت که در باب ترید لازم گیر که
در آن است برکتی یا جمعی که بی دندان اند آن را خوب میتوانند خورد و قوت میشود پس اگر نباشد گوشتی برای ترید پس سرکه و روغن
زیتون قایم مقام گوشت میشود در ترید

سوم اصل عن زيد بن الحسن قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول كان أمير المؤمنين
صلوات الله عليه أشبه الناس طعمة برسول الله صلّى الله عليه وآله كان يأكل الخبز والخلّ والزيت ويطعم الناس الخبز واللحم
شرح الطعمة بکسر طاء بینقطه و سکون عین بینقطه مصدر نوعی باب علم روش خوردن **یعنی** روایت است از زید بن حسن گفت
که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه مانندترین مردمان باعتبار روش خوردن برسول الله
صلی الله علیه وآله بیان این آنکه بود که میخورد نان و سرکه و روغن زیتون را و میخورانید مردمان را نان و گوشت

چهارم اصل عن محمّد بن عجلان
قال تعشّيت مع أبي عبد الله عليه السلام بعد عتمة وكان يتعشّى بعد عتمة فأتي بخلّ وزيت ولحم بارد فجعل ينتف اللحم فيطعمنيه و
يأكل هو الخلّ والزيت ويدع اللحم فقال إنّ هذا طعامنا وطعام الأنبياء **شرح** ينتف بنون و تاء دو نقطه در بالا و فاء بصیغه مضارع
غایب معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است النتف بفتح نون و سکون تاء و فاء کندن چیزی از چیزی **یعنی** روایت
از محمد بن عجلان بفتح عین و سکون جیم گفت که شام خوردم با امام جعفر صادق علیه السلام بعد از عتمه و عادت او این بود که شام میخورد بعد
عتمه پس آورده شد سرکه و روغن زیتون و گوشتی سرد پس شروع کرد که میکند گوشت را پس میخورانید مرا آن را و میخورد خود حضرت
سرکه و روغن زیتون را وا میگذاشت گوشت را پس گفت که بدرستی که این سرکه و روغن زیتون خوراک ماست و خوراک
پیغمبران است

پنجم اصل عن عبد الأعلى قال أكلت مع أبي عبد الله عليه السلام فقال يا جارية ائتينا بطعامنا المعروف فأتي بقصعة
فيها خلّ وزيت فأكلنا **شرح** ائتينا بکسر همزه و سکون یاء دو نقطه در پایین منقلبه از همزه و کسر تاء دو نقطه در بالا و سکون
یاء دو نقطه در پایین دوم و ضمیر متکلم مع الغیر بصیغه امر مخاطبه مهموز الفاء و معتل اللام باب ضرب است یا آوردن بطعام برای

تقویه بنیه و دم است **یعنی** روایت است از ابو الاعلی گفت که چیزی خوردم با امام جعفر صادق علیه السلام پس خوش گفت که ای کنیز
بیار نزد ما خوراکی که مقربیست پس آورده شد کاسه که در آن بود سرکه و روغن زیتون پس خوردیم **ششم اصل** عن
السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان أحب الأصباغ إلى رسول الله صلى الله عليه وآله الخل والزيت وقال هو طعام
الأنبياء **شرح** الاصباغ بفتح همزه و سکون صاد بی نقطه و با یک نقطه و غین با نقطه جمع صبغ بکسر صاد و سکون با نان خورش [illegible]
است بقرینه [illegible] بیان خل و زیت و تقدیم خل [illegible] است موافق آنچه می آید در حدیث ششم باب آینده **یعنی** روایت
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود محبوبترین نان خورشها بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله سرکه و روغن زیتون و امام
گفت که آن خوراک پیغمبرانست **هفتم اصل** وبهذا الإسناد قال قال أمير المؤمنين عليه السلام ما افتقر أهل بيت يأتدمون
بالخل والزيت وذلك أدم الأنبياء **شرح** ما افتقر [illegible] یأتدمون بهمزه بصیغه مضارع معلوم باب
افتعال [illegible] احتمال دارد ادم بضم همزه و سکون دال بمعنی ادام بکسر همزه است **یعنی** و باین سند حدیث سابق گفت امام
جعفر صادق علیه السلام گفت امیر المؤمنین علیه السلام که تنگدست نشود خانواده که نان خورش میکنند سرکه و روغن زیتون و آن نان خورش
پیغمبرانست **هشتم اصل** عن محمد بن علي الحلبي قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الطعام فقال عليك بالخل والزيت
فإنه مري وإن عليا عليه السلام كان يكثر أكله وإني أكثر أكله وإنه مري **شرح** افراد ضمیر [illegible] باعتبار ارجاع بمرکب است
که [illegible] نان خورش است مری بفتح میم و کسر را بی نقطه و سکون یا و همزه است یکثر و اکثر بصیغه مضارع معلوم باب افعال
یعنی روایت است از محمد بن علی حلبی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از خوراک پس گفت که در باب سرکه و روغن
زیتون را چه بدرستی که آن گواراست و بدرستی که علی علیه السلام بود که بسیار میکرد خوردن آنرا و بدرستی که من بسیار میکنم خوردن
آنرا و بدرستی که آن گواراست **نهم اصل** عن علي بن أسباط عن يعقوب بن سالم قال سمعت أبا عبد الله عليه
السلام يقول كان أمير المؤمنين عليه السلام يأكل الخل والزيت ويجعل نفقته تحت طنفسته **شرح** ضمیر نفقته راجع بمجموع
خل و زیت است و مراد بنفقه آن دراهمیست که برای خریدن آن مقرر شده باشد طنفسه بفتح طاء بی نقطه و سکون نون
و فتح و کسر فاء و سین بی نقطه و بکسر طاء و فتح فاء و بضم طاء و فاء نوعی از فرش است **یعنی** روایت است از علی بن اسباط بفتح همزه
از یعقوب بن سالم گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بود امیر المؤمنین علیه السلام که میخورد سرکه و روغن
زیتون را و میگذاشت خرجی آنرا در پایین فرش خود که بر آن نشسته بود تا حاضر باشد **باب** هشتاد و هشتم
اصل باب الخل **شرح** این باب بیان سرکه است و در این باب دوازده حدیث است **اول اصل** عن عبد الله بن
سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال دخل رسول الله صلى الله عليه وآله على أم سلمة فقربت إليه كسرة فقال

هل عندك

هل عندك من إدام فقالت لا يا رسول الله ما عندي إلا الخل فقال صلى الله عليه وآله نعم الإدام الخل ما افتقرت بيت فيه الخل
شرح قربت از باب تفعیل است الكسر بکسر کاف و فتح سین بی نقطه و را بی نقطه جمع کسره بکسر کاف و سکون سین پاره های نان
ما افتقرت [illegible] بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال [illegible] باشد الافتقار خلاف
از برکت بودن [illegible] که فیه ما افتقر بیت فیه خل ای ما خلا من الادام ولا عدم اهل الادام والقفار الطعام بلا
ادم واقفر الرجل اذا اكل الخبز وحده من القفر وهي الارض الخالية التي لا ماء بها **یعنی** روایت است از عبد الله بن سنان از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که داخل شد رسول الله صلی الله علیه و آله بسوی ام سلمه پس نزدیک کرد بسوی او چند پاره نان پس
گفت که آیا نزد تست نان خورشی پس ام سلمه گفت که نه ای رسول الله نیست نزد من مگر سرکه پس گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله که خوب نان خورشی است سرکه بی برکت نیست خانه که در آنست سرکه **دوم اصل** عن سليمان بن خالد
عن أبي عبد الله عليه السلام قال الخل يشد العقل **شرح** یشد بشین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب نصر است الشد بفتح شین قوت **یعنی** روایت است از سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که سرکه بسیار محکم میکند خرد را **سوم اصل** عن علي بن أبي حمزة عن أبي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول ما افتقر بيت
فيه خل وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله ذلك **شرح** مضمون این ظاهرست از شرح حدیث اول باب **چهارم**
اصل عن محمد بن علي الهمداني أن رجلا كان عند الرضا عليه السلام بخراسان فقدمت إليه مائدة عليها خل وملح فافتتح
عليه السلام بالخل فقال الرجل جعلت فداك أمرتنا أن نفتتح بالملح فقال هذا مثل هذا يعني الخل وإن الخل يشد الذهن
ويزيد في العقل **شرح** همدانی بسکون میم و دال بی نقطه یا بفتح میم و دال با نقطه است [illegible] بصیغه مجهول باب
تفعیل است ضمیر الیه راجع بامام و راجع بآن مرد [illegible] یعنی الخل کلام راوی است برای تفهیم
هذا و راوی و مقصود آنست که امام [illegible] که سرکه را [illegible] است مگر آنکه مقصود ابطال
سخن اهل [illegible] باشد [illegible] در این وقت
ابتدا بسرکه بجهت نظیر آنچه مشهور است که [illegible] مقصود ابطال سخن مخالفان
باشد که میگویند که آب [illegible] نجس است و روایت [illegible] است افتتاح بسرکه و اختتام بسرکه پس منافات نیست
بیان بعض احادیث این باب که در [illegible] افتتاح یا اختتام بسرکه است و بیان بعض احادیث باب الملح که باب هفتاد
و ششم است **یعنی** روایت است از محمد بن علی همدانی اینکه مردی بود نزد امام رضا علیه السلام در خراسان پس پیش آورده
شد بسوی او خوانی که در آن بود سرکه و نمک پس ابتدا کرد امام علیه السلام بسرکه پس گفت آن مرد که قربانت شوم شما امر [illegible]

اسرکرده بود مارا بانکه ابتدا کنیم بسرکه امام گفت که این مثل عقل است وبدرستیکه سرکه قوت
میدهد فهم را و زیاده میکند در خرد منوی **پنجم اصل** عن اسمعیل بن جابر عن ابی عبد الله علیه السلام قال انا لنبدأ بالخل
عندنا کما تبدؤن بالملح عندکم وان الخل لیشد العقل **شرح** روایت است از اسمعیل بن جابر که از اهل کوفه است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه ما ابتدا میکنیم بسرکه در شبها چنانچه شما ابتدا میکنید بنمک در شبهای خود وبدرستیکه سرکه هر آینه
قوت میدهد خرد منوی را **ششم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان احب الاصباغ الی
رسول الله صلی الله علیه وآله الخل **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث سیم باب سابق **هفتم اصل** عن ابی
بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام نعم الادام الخل یکسر المرة ویطفئ الصفراء ویحیی القلب **شرح**
یکسر بفتح یا وکسر سین بی نقطه وراء بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است المرة بکسر میم وتشدید راء بی نقطه قوه ذهن وسرا ایجا
تجاوز انصوت وافراط زیاد ان سافی عقلی وفهم است یطفئ بطاء بی نقطه وفاء وهمزه بصیغه مضارع غایب معلوم از
افعالست **یعنی** روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که خوب نان خورشی
است سرکه میشکند جر بزه را وفرو مینشاند تیزی خلط صفرا را وزنده میکند دل را نطانت که واسطه است میان جربزه وبلاهت
هشتم اصل عن حنان عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذکر عنده خل الخمر فقال علیه السلام انه لیقتل
دواب البطن ویشد الفم **شرح** خل الخمر عبارتست از آب انگور که خمر شده باشد وبعد از آن بعلاجی سرکه شده باشد
یا عبارتست از سرکه انگور مطلقا واضافه باعتبار اینست که لفظ خمر حقیقت است در مسکری که از انگور باشد ودر غیر آن
حقیقت نیست چنانچه بیان میشود در کتاب الاشربه در شرح عنوان باب اصل تحریم الخمر که باب سیوم است
دواب البطن عبارتست از کرمهای معده وفم عبارتست از دندانها موافق آنچه گذشت در حدیث دوم باب
سابق **یعنی** روایت است از حنان بفتح حاء بی نقطه وتخفیف نون از پدر خود از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که مذکور شد نزد امام سرکه خمر پس گفت علیه السلام که بدرستیکه آن هر آینه میکشد حیوانات شکم را وقوت میدهد دندانها را
نهم اصل عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال خل الخمر یشد اللثة ویقتل دواب البطن ویشد العقل
شرح اللثة بکسر لام وتخفیف ثاء سه نقطه وتاء تانیث که بجای لام الفعل محذوفست وآن یاء دو نقطه در پایین است
بیخ دندانها **یعنی** روایت است از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که سرکه خمر قوت میدهد بیخ دندانها را ومیکشد
حیوانات شکم را وقوت میدهد خرد منوی را **دهم اصل** عن محمد بن علی واحمد ابنی محمد بن عیسی عن ابیهما رفعه
الی ابی عبد الله علیه السلام قال الاصطباغ بالخل یقطع شهوة الزنا **شرح** روایت است از محمد واحمد پسران

عمران

عمران عیسی از پدر خود نسبت داده حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نانخورش کردن بسرکه میبرد اشتیاق زنا را
یازدهم اصل عن سفیان بن السمط عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال علیک بخل الخمر فاغتمس فیه فانه
لا یبقی فی جوفک دابة الا قتلها **شرح** اغتمس بغین با نقطه وسین بی نقطه بصیغه امر باب ضرب است ومفعولش
محذوفست تقدیره الخبز اغتمس بفتح غین وسکون میم زدودن چیزی در آب وما نند آن لا یبقی بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افعال یا باب علم است وبنا بر اول ضمیر راجع بخل الخمر است ودابة منصوب است وبنا بر دوم ضمیر برای شأنست
ودابة مرفوعست **یعنی** روایت است از سفیان بضم سین بی نقطه وسکون فاء ابن سمط بکسر سین بی نقطه وسکون میم
وطاء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت که در باب سرکه خمر یعنی تمام فرو برنان را در آن چه بدرستیکه آن نمیگذارد
در درون تو حیوانی را مگر آنکه میکشد آنرا **دوازدهم اصل** عن سلیمان الدیلمی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان
بنی اسرائیل کانوا یستفتحون بالخل ویختمون به ونحن نستفتح بالملح ونختم بالخل **شرح** روایت است از سلیمان دیلمی
بفتح دال بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وفتح لام وتخفیف میم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه بنی اسرائیل بودند
که ابتدا میکردند بسرکه وختم میکردند بسرکه برای ابطال حقیقت عوام ودر ابتدا وختم وما ابتدا میکنیم بنمک که بهترست وختم میکنیم بسرکه برای
اهتمام بابطال حقیقت عوام ودر ختم بیان امثال این شده در شرح حدیث چهارم این باب **باب** همثاد ودوم
اصل باب المری **شرح** المری بضم میم وتشدید راء بی نقطه وتشدید یاء دو نقطه در پایین آب کامه وآن ترشی
مانند سرکه وماده وآن غیر خمرست وآن غیر کامه است که ماتو ماست است اگرچه ماده وآن نیز خمرست ومذهب اول را ما کامخ ...
میم وخاء با نقطه بیان شد چنانچه میآید در کتاب الاشربه در حدیث اول باب الادام یکون منها الخمر آخر که باب سی وسوم
ودوم را کامخ بیان شد جوهری گفته المری الذی یؤتدم به کانه منسوب الی المرارة والعامة یخففونه واکامه است در این
باب یکصدمست **اصل** عن محمد بن احمد بن ابی محمود عن ابیه رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان یوسف
علیه السلام لما کان فی السجن شکا الی ربه عز وجل اکل الخبز وحده وسأل اداما یأتدم به وقد کان کثر عنده قطع الخبز
الیابس فامره ان یأخذ الخبز ویجعله فی خابیة ویصب علیه الماء والملح فصار مریا وجعل یأتدم به علیه السلام **شرح**
الخابیة بخاء با نقطه والف وکسر باء یک نقطه وتخفیف یاء دو نقطه در پایین ظرف سفالینه از خم **یعنی** روایت است از محمد بن
احمد بن ابی محمود از پدر خود نسبت داده حدیث را وروایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه یوسف علیه السلام در وقتی
که بود در زندان شکایت کرد بسوی صاحب کل اختیار خود عز وجل خوردن نان تنها را وطلب کرد نانخورشی را که نانخورش کند آنرا
وتحقیق بود که بسیار شده بود نزد او پارههای نان خشک پس صاحب کل اختیار خود امر کرد او را بانکه فرو کرد نان را در

از ادرختی و بود وان آب وعلف را پس کرده آنجا که پس شروع کرده با خوردن میکرد یوسف علیه السلام باب
هشتادم اصل باب الزیت والزیتون شرح این باب بیان روغن زیتون وزیتون است و در این باب هفت
حدیث است اول اصل عن ابی الفرّاح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله کلوا الزیت
وادّهنوا بالزیت فانّه من شجرة مبارکة شرح ادّهنوا بتشدید دال بینقطه کرده وشین نقطه ادّ تاء افتعال است
وکسر هاء وضم نون بصیغه امر باب افتعال است یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله بخورید روغن زیتون را وچرب کنید خود را بروغن زیتون چه بدرستیکه آن
از درختی است مبارک چنانچه مذکورست در سوره نور دوم اصل عن ابرهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن
علیه السلام قال کانت ممّا اوصی به آدم علیه السلام الی هبة الله ابنه ان کل الزیتون فانّه من شجرة مبارکة شرح ان بفتح همزه وسکون
نون مفسره است زیرا که ایضا متضمن معنی قول است یعنی روایتست از ابرهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم علیه السلام
گفت که بود از جمله آنچه سفارش کرد آن آدم علیه السلام بسوی هبة الله پسر او اینکه بخور زیتون را چه بدرستیکه آن از درختی
مبارکست سوم اصل عن اسحق بن عمّار عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انّهم یقولون انّ الزیتون یهیج
الریاح فقال انّ الزیتون یطرد الریاح شرح یهیج بیاء دو نقطه در پایین وجیم بصیغه مضارع غایب معلوم باب
ضرب است یطرد بطاء بینقطه وراء بینقطه ودال بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصرست حاصل جواب اینست
که خروج بادها بعد از خوردن زیتون علامت احداث زیتون بادها را نیست بلکه علامت اخراج زیتون بادها راست
یعنی روایتست از اسحق بن عمار یا عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستیکه مردمان میگویند که بدرستیکه
زیتون برمی انگیزد بادها را پس امام گفت که بدرستیکه زیتون دفع میکند بادها را چهارم اصل عن ابی داود
المنقری عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ادّهنوا بالزیت وائتدموا به فانّه دهنة
الاخیار وادام المصطفین مسحت بالقدس مرّتین بورکت مقبلة وبورکت مدبرة لا یضرّ معها داء شرح
وائتدموا بسکون همزه وتاء النقل وضم دال بصیغه امر باب افتعال است وکتابتش بصورت یاء بیان صورت
همزه وتاء افتعال است الدهنة بضم دال بینقطه وسکون هاء ونون [illegible] از جمله روغن ادام بکسر همزه است مصطفین
بفتح فاء وفتح نون است مسحت بسین بینقطه وحاء بینقطه بصیغه ماضی غایبه مجهول باب منع است وضمیر مستتر راجع
بدهنة است واین جمله استیناف بیانی سابقست المسح بفتح میم وسکون سین مالیدن چیزی [illegible] القدس
بضم قاف وسکون وضم دال بینقطه وسین بینقطه پاکیزگی جملة بورکت تا آخر استیناف است برای بیان مرّتین مقبلة

و یاء یکنقطه

و یاء یکنقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال منصوب و حال ضمیر بورکت است و در این قیاس است مدبرة که دال بینقطه و باء
یکنقطه وراء بینقطه است اقبال زیت عبارتست از مالیده شدن یا خورده شدن نصف اول از جمله آنچه مالیده میشود
یا خورده میشود از جمله زیت یا عبارتست از مالیدن زیت در ظاهر بدن یا در معده در نصف اول زمان مالیدن زیت
پس ادبار زیت باعتبار نصف دوم است جمله لا یضرّ معها داء استینافست برای بیان استیناف سابق ومقصود
اینست که چون اکثر جزئی از اجزای زیت در بدن است ضرر درد ممنوع است هر چند که آن جزو اقلّ قلیل باشد ومسح او
بود که مرّتین باعتبار این باشد که زیتون از شجره مبارکه است موافق آیت سوره نور و زیت خلاصه وصافی زیتونست
و بنا بر این اقبال زیت عبارتست از بودن زیت از زیتون و ادبار زیت عبارتست از خروج زیت از زیتون ومسح او
بود که مرّتین باعتبار این باشد که موضع زیتون مذکورست در قرآن دو بار یکی در سوره نور ودیگری در سوره والتین یعنی
روایتست از ابو داود منقری بفتح نون وقاف از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که چرب کنید خود را بروغن زیتون وبا نان خورش کنید آن چه بدرستیکه آن روغن نیکانست
ونان خورش برگزیدگانست بیان این آنکه مالیده شده بپاکیزگی دو بار بیان این آنکه برکت داده شده برحالی که رو آورنده
است وبرکت داده شده برحالی که رو گردانیده است بیان این آنکه ضرر نمیرساند همراه آن بیماری وجود روغن زیتون
در بدن و دردی با جمعی که دردی مانع نمیشود غالبا پنجم اصل عن ابرهیم بن محمد الزراع البصری عن
رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذکر عنده الزیتون فقال الرجل یجلب الریاح فقال لا یطرد الریاح شرح ضمیر
قال راجع بابراهیم است پس رجل داخل شخص مروی نیست یجلب بجیم وباء یکنقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر وضرب است یعنی روایتست از ابرهیم بن محمد [illegible] بکسر باء یکنقطه [illegible] از امام جعفر صادق
علیه السلام ابرهیم گفت که مذکور کردیم نزد امام زیتون را پس گفت آنمرد که میکشاند بادها را پس امام گفت که نه بلکه دفع
میکند بادها را ششم اصل عن عبد المؤمن الانصاری عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله
علیه واله الزیت دهن الابرار وادام الاخیار بورکت فیه مقبلا وبورکت فیه مدبرا انغمس فی القدس مرّتین
شرح الابرار بفتح همزه وسکون باء یکنقطه و دو راء بینقطه جمع بر بفتح باء [illegible] راستکاران [illegible]
یعنی روایتست از عبد المؤمن انصاری از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که روغن
زیتون روغن راستکارانست ونان خورش نیکانست برکت داده شده در آن برحالی که رو آورنده است وبرکت
داده شده در آن برحالی که رو گردانیده است فرو رفته در پاکیزگی دو بار بیان این ظاهرست از شرح حدیث

چهارم این باب هفتم اصل عن عبد الله بن جعفر رفعه قال قال ابو عبد الله علیه السلام الزیتون یزید
فی الماء شرح روایت است از عبد الله بن جعفر نسبت داده حدیث را گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که زیتون زیاد میکند
در آب منی را باب هشتاد و یکم اصل باب العسل شرح این باب بیان عسل است در این باب
پنج حدیث است اول اصل عن محمد بن سوقة عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما استشفی الناس بمثل
العسل شرح روایت است از محمد بن سوقه بضم سین بی نقطه و سکون واو و قاف از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که طلب شفا نکرده مردمان بچیزی که مثل عسل باشد باعتبار اینکه شفا در آن مذکور است در قرآن در سوره نحل بخلاف
شفا در غیر آن یا باعتبار کثرت نفع آن دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال
امیر المؤمنین علی علیه السلام لعق العسل شفاء من کل داء قال الله عز وجل یخرج من بطونها شراب مختلف
الوانه فیه شفاء للناس وهو مع قراءة القرآن ومضغ اللبان یذیب البلغم شرح اللعق بفتح لام و سکون عین
بی نقطه و قاف مصدر باب علم لیسیدن اللبان بضم لام و تخفیف باء یک نقطه کندر که بیان شد در کتاب العقیقه
در شرح حدیث ششم باب ما یستحب ان تطعم الحبلی والنفساء که باب دوازدهم است یعنی روایت است از محمد بن
مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علی علیه السلام که لیسیدن عسل باعث شفا است از هر دردی که
الله عز و جل در سوره نحل گفت که بیرون می آید از درون شکمهای نحل آشامیدنی که مختلف است رنگهای آن در آنست شفا و نفع
برای مردمان و عسل با خواندن قرآن و خاییدن کندر میگدازد بلغم را سوم اصل عن هشام بن سالم عن ابی
عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یعجبه العسل شرح روایت است از هشام بن سالم از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول الله صلی الله علیه وآله که خوش می آمد او را عسل چهارم اصل عن سکین عن
ابی عبد الله علیه السلام قال کان النبی صلی الله علیه وآله یاکل العسل ویقول آیات من القرآن ومضغ اللبان یذیب
البلغم شرح روایت است از سکین بضم سین بی نقطه و تخفیف کاف مفتوحه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود نبی
صلی الله علیه وآله که میخورد عسل را و میگفت که خواندن چند آیت از قرآن و خاییدن کندر میگدازد بلغم را و حاصل این نقل در بی
اهتمام است که عسل نیز میگدازد بلغم را پنجم اصل عن موسی بن بکر عن ابی الحسن علیه السلام قال ما استشفی مریض
بمثل العسل شرح روایت است از موسی بن بکر از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که طلب شفا نکرده بیماری بچیزی که مثل عسل
باشد بیان این شد در شرح حدیث اول این باب باب هشتاد و دوم اصل باب السکر شرح
سکر بضم سین بی نقطه و تشدید کاف مفتوحه و راء بی نقطه معرب شکر است یعنی این باب بیان شکر است

در این باب

در این باب یازده حدیث است اول اصل عن موسی بن بکر قال کان ابو الحسن الاول علیه السلام کثیرا ما یاکل السکر
عند النوم شرح کثیرا منصوب و ظرف زمان است ما زائده برای ابهام است یعنی روایت است از موسی بن بکر گفت که بود
امام موسی کاظم علیه السلام که در بسیاری از اوقات میخورد شکر را در وقت خوابیدن دوم اصل عن عبد العزیز العبدی
قال قال ابو عبد الله علیه السلام لئن کان الجبن یضر من کل شیء ولا ینفع فان السکر ینفع من کل شیء ولا یضر من
شیء شرح لئن بفتح لام و کسر همزه و سکون نون برای تحقیق و نوع شرطی که غریب است و استدراک آن بجز اینها شود و بیان
مثل این شد در کتاب الجهاد در حدیث پنجم باب اول و در کتاب الحج در حدیث دوم باب پنج او چهارم تا آخر که باب هفتم است
و در حدیث اول باب فضل المقام بالمدینة تا آخر که باب دویست و نوزدهم است مضارع باب نصر و باب افعال میتواند
بود مثل در استاد این بیان شد در شرح حدیث چهارم و هفتم باب القدر که باب سی و چهارم است حاصل این
که طبیعتها اختلاف عظیم دارد در خوب بودن پنیر چنانچه بیان میشود در شرح حدیث دوم و سوم باب الجبن که باب
نود دوم است و در بعضی طبیعتها که پنیر مضر است در آن مطلقا مثل طبیعت امام جعفر صادق علیه السلام شکر نافع است
مطلقا و انتفاع آن طبیعت بشکر بیشتر است از انتفاع طبیعتهایی که پنیر ملایم آنها است بشکر یعنی روایت است از عبد
العزیز عبدی بفتح عین بی نقطه و سکون باء یک نقطه و دال بی نقطه گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر آینه اگر چه پنیر ضرر
میکند در طبع من مثلا از جهت ملایم نبودن و نفع نمیرساند از جهت نا ملایمی پس بدرستی که شکر نفع میرساند در طبع من مثلا از هر جهتی
و ضرر نمیرساند از جهت ملایمی سوم اصل عن بعض اصحابنا رفعه قال شکا رجل الی ابی عبد الله علیه السلام فقال
انی رجل شاک فقال له این انت عن المبارک فقلت جعلت فداک وما المبارک قال السکر قلت ای السکر
جعلت فداک قال سلیمانیکم هذا شرح در بعضی نسخ ان رجلا است بجای انی رجل و بنا بر اصل ضمیر غایب
در این هو بنی و اینست که مخاطب با بعض اصحابنا است شاک بتخفیف کاف مکسوره و تنوین بصیغه اسم فاعل
معتل اللام باب نصر است یعنی کسی که بیماری بسیار میکشد ای شنیده هزار و تشدید یاء مرفوع و مضاف سلیمانی بضم
سین و فتح لام عبارت است از قند که بشکل مخروطی در قالب ریخته میشود و وجه تسمیه بیان میشود در حدیث هفتم این
باب یعنی روایت است از بعض یاران ما نسبت داده حدیث را گفت که شکایت کرد مردی بسوی امام جعفر صادق
علیه السلام پس گفت که بدرستی که من مردیم که بسیار بیمار میشوم پس امام گفت که کجاست او که دور افتاده از خوردن
مبارک پس گفتم که قربانت شوم و چیست مبارک گفت که شکر است گفتم که کدام شکر است قربانت شوم
امام گفت که سلیمانی شما است که حاضر است در این شهر یا در این محل چهارم اصل عن محمد بن سهل عن

الرضا علیه السلام او قال عن بعض اصحابنا عن الرضا علیه السلام قال السکر الطبرزد یأکل الداء اکلاً شرح الطبرزد
بفتح طاء بی نقطه و فتح باء یک نقطه و سکون رای بی نقطه و فتح زای با نقطه و دال بی نقطه نباتست و آن شکریست که چون آب شود
میشود و شکری که بسیار صلب و شفاف شود بعد از سرد شدن در ظروف از آن در شیشه ریخته میشود و جوهری و صاحب
قاموس آن را در باب ذال با نقطه ذکر کرده اند و گفته اند که بجای ذال گاهی لام و گاهی نون میباشد و هر سه معرب است
و صاحب کنز اللغه دو دال بی نقطه گفته که الطبرزد شکر تیغ سفید یعنی روایتست از محمد بن سهل از امام رضا علیه
السلام یا محمد گفت که روایتست از بعض یاران ما از امام رضا علیه السلام گفت که شکری که نبات است میخورد بلغم را خوردنی
عظیم پنجم اصل عن بعض اصحابنا قال شکوت الی ابی عبد الله علیه السلام الوجع فقال لی اذا اویت الی فراشک
فکل سکرتین قال ففعلت ذلک فبرأت فخبرت بعض المتطببین وکان افره اهل بلاده فقال من این عرف
ابو عبد الله علیه السلام هذا هذا من مخزون علمنا اما انه صاحب کتب ینبغی ان یکون اصابه فی بعض کتبه شرح اویت
بهمزه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی مخاطب معلوم باب نصر یا باب تفعیل است از شکل بکسرهاء است سکرتین عبارتست
از دو قرص نبات که بقدری معین بیاشد چنانچه ظاهر میشود و حدیث یازدهم این باب و ابرئت بابا یک نقطه و را بی نقطه و همزه بصیغه
ماضی متکلم معلوم باب نصر و منع است خبرت از باب تفعیل است المتطبب بطاء بی نقطه و دو باء یک نقطه بصیغه اسم فاعل باب
تفعل ماهر در علم طب افره بفا و را بی نقطه و ها بصیغه افعل التفضیل است اما بفتح همزه و تخفیف میم است یعنی روایتست
از بعض یاران ما گفت که شکایت کردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام درد اعضا را پس گفت مرا که چون جا گرفتی بسوی
خوابگاه خود پس بخور دو قرص نبات را راوی گفت که پس کردم آن را پس بری از آزار شدم پس خبر دادم بعض ماهران طب را
و بود حاذق‌ترین اهل بلاد خود پس گفت که از کجا شناخت امام جعفر صادق علیه السلام این را این از جمله مخزون علم ماست آگاه باش
بدرستی که او صاحب کتابهاست پس سزاوار اینست که باشد که دریافته باشد آن را در بعض کتابهای خود ششم اصل عن
معتب قال لما تعشی ابو عبد الله علیه السلام قال لی اذا دخلت الخزانة فاطلب لی سکرتین فقلت جعلت فداک لیس ثم
شیء فقال ادخل ویحک قال فدخلت فوجدت سکرتین فاتیته بهما شرح الخزانه بکسر خاء با نقطه و تخفیف زای با نقطه و نون
پیش خانه که برای متاع جنسها ساخته میشود و ویحک بفتح میم و فتح زای ... بفتح تاء ... و تشدید میم است یعنی
روایتست از معتب گفت که در وقتی که شام خورد امام جعفر صادق علیه السلام گفت مرا که چون داخل شوی بسوی پیشخانه پس طلب
کن برای من دو قرص نبات را برای خوردن در خوابگاه پس گفتم که قربانت شوم نیست در آنجا چیزی که بخواهی پس گفت
که داخل شو وای بر تو معتب گفت که پس داخل شدم پس یافتم دو قرص نبات را پس دادم بآن حضرت هفتم اصل

عن ابن

عن ابن ابی عمیر عن نعمة عن ابی عبد الله علیه السلام قال شکا الیه رجل الوباء فقال له واین انت عن الطیب المبارک
قال قلت وما الطیب المبارک فقال سلیمانیکم هذا قال فقال ابو عبد الله علیه السلام ان اول من اتخذ السکر
سلیمان بن داود علیه السلام شرح الوبا بفتح واو و فتح باء یک نقطه و الف و همزه مرضی که بسیار شود در مردمان و مراد اینجا مرض
در بسیار از اوقاتست وای کلمه ... قال ابجایش راجع بابن ابی عمیر است اتخذ بتشدید تاء دو نقطه در بالا که اول آن منقلب
از همزه است و خاء با نقطه و ذال با نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعالست الف لام السکر برای عهد خارجیست
و اشارتست بشکری که نبات شود و شرح حدیث سوم این باب یعنی روایتست از محمد بن ابی عمیر نسبت داده حدیث را
روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام ابن ابی عمیر گفت که شکایت کرد بسوی امام مردی کثرت بیمار شدن را پس
امام گفت او را که کجایی تو که دور افتاده از پاکیزه مبارک ابن ابی عمیر گفت که گفتم که چیست پاکیزه مبارک پس امام گفت
که شکر سلیمانی شماست که حاضر و مشهور است ابن ابی عمیر گفت که پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که اول کسی که ساخت
شکر را سلیمان بن داود علیه السلام است هشتم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لو ان رجلا عنده الف
درهم لیس عنده غیرها ثم اشتری بها سکرا لم یکن مسرفا شرح روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که اگر بوده مردی که نزد او باشد هزار درهم و حالی که نباشد نزد او غیر آنها بعد از آن خرید بآنها شکر نخواهد بود اسراف کننده
مراد اینست که چون شکر مبارکست نفع آن برای آدم بیشتر است از قیمت آن و اگر بهم رسد و محتاج بفروختن شود نفع بسیار غالبا
و آنچه خورده برای او نفع است نهم اصل عن یحیی بن بشیر النبال قال قال ابو عبد الله علیه السلام لابی یا بشیر بای شیء
تداوون مرضاکم فقال بهذه الادویة المرار فقال له لا اذا مرض احدکم فخذ السکر الابیض فدقه وصب علیه
الماء البارد واسقه ایاه فان الذی جعل الشفاء فی المرارة قادر ان یجعله فی الحلاوة شرح النبال بنون و تشدید
باء یک نقطه است تداوون بدال بی نقطه و دو واو بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب معتل العین و معتل اللام باب مفاعله
است المرار بکسر میم و دو رای بی نقطه جمع مر بضم میم و تشدید را تلخیها مثل سنا و صبر و ... است مرض امر
باب علم است السکر الابیض عبارت از شکر سفید است یا عبارت از نبات ... دقه بدال بی نقطه و تشدید قاف
بصیغه امر باب نصر است صب بصاد بی نقطه و تشدید باء یک نقطه مفتوحه و مکسوره و مضمومه بصیغه امر باب نصر است
اسقه بصیغه امر معتل اللام باب ضرب یا باب افعال است المرارة بفتح میم تلخی یعنی روایتست از یحیی بن بشیر
بفتح باء یک نقطه و کسر شین با نقطه تیرگر که از اهل کوفه است گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام پدر مرا که ای بشیر
بکدام چیزها علاج میکنید بیماران شما را پس پدرم گفت که باین دواهای تلخ که مشهور است پس امام گفت او را که

بقیه

ممکن جویت بیمار شود یکی از تنها پس بگیرند و سفید را پس بکوبد آن را و بریزد بر آن آب سرد را و بیاشامد آن را و دآن
آب بود سی که یکی گرده اند شفا داده و تخم ما در دست اتکا کرده اند شفا داده در شیر پنیر **دهم اصل** عن یاسر عن
الرضا علیه السلام قال السکر الطبرزد یأکل البلغم اکلا **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث چهارم این باب
یازدهم اصل عن بعض اصحابنا قال حم بعض اهلنا فوصف له المطبوخ الغلیظ فسقیناه فلم ینتفع به
فشکوت ذلک الی ابی عبد الله علیه السلام فقال ما جعل الله فی شیء مما یرید شفاء خذ سکرة فنقعها فصرها
فی اناء وصب علیها الماء حتی یغمرها وضع علیها حدیدة ونحها من اول اللیل فاذا اصبحت فامرسها بیدک
واسقه **شرح** قریب بمضمون این حدیث مرآه در کتاب الروضه اول کی بعث از حدیث نوح صلی الله علیه وآله
یوم القیامه … و در شرح نجا بنقطه و تشدید میم بصیغه ماضی غایب مجهول باب نصر از ضرب است یعنی اکه آن
زده شود تب و اگر تجم باشد یعنی ابن خواهد بود که آفت زده شود بحام بفتح میم و آن بی حرکت شدن اعضا است
بسبب تجب سخت بعوارض عادت وامت غافث بغین با نقطه والف و کسر فاء و ثاء سه نقطه یا تاء دو نقطه در بالا
گیاهیست بسیار تلخ و بعض اطبا آن را در استسقاء نافع بیشتر شده و در صحاح و قاموس و امثال آنها مذکور نیست
و صاحب کنز اللغه و رثاء سه نقطه گفته که دارویی است گرم و خشک و در تاء دو نقطه در بالا گفته که دارویی است
و از غافث چو گونه ثاء سه نقطه و در اختیارات بدیعی چنین است که غافث گیاهی است لاجوردی رنگ و دراز شکل
و شاخهای وی باریک بود و درازی وی یک وجب بود و گویا هست و گل و شاخ و ورق وی همه تلخ بود و مختار صاحب منهاج
آورده که غافث حشیشی است که ورق آن بورق شهدانج میماند و مایل بسیاهی است الف لام المرواری عهد … حب
و اشاره است بغافث چون تلخ است پس مناسبت ندارد با آنکه در کاشی مثلا شفا باشد ظاهر موافق ظاهر آنچه گذشت
در حدیث نهم این باب ظاهر بکره و بعضا اینست که بابت … بمعین ترجیح میکرده باشی در کدام آنها را
مکرر میگفته باشد نظیر آنچه در … بغین با نقطه و را بنقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب نصرست و ضمیر مستتر راجع بما است و ضمیر ارزن راجع بسکره است ضع بفتح صاد با نقطه
و سکون عین بی نقطه بصیغه امر مفعال الفاء باب منع است حدیدة بفتح حاء بی نقطه و تشدید دال بی نقطه و سکون یاء
دو نقطه در پایین و دال بی نقطه … و تنوین صورت تصغیر … و تشدید دال است که یعنی … است
و اینجا عبارتست از چیزی باریک و ماننده آن که بر بالای ظرف که در آن آب و مانند آنست گذاشته میشود برای
دفع کراهت مکشوف بالکلیه بودن سر ظرف آب نظیر اینکه کسی که در صحرا نماز کند چوبی در پیش خود نصب میکند برای

رفع

رفع کراهت گذر زنده در پیش چنانچه گذشت در کتاب الصلوة در احادیث باب ما یستر به المصلی ممن یمر بین
یدیه که باب چهاردهم است … و در نهایه گفته که فیه خمروا الاناء … ومنه الحدیث انه
اتی باناء من لبن فقال هلا خمرته ولو بعود تعرضه خمر بخاء نقطه دار بصیغه امر باب تفعیل است التخمیر پوشیدن
چیزی در … که … که در … باشد امرسها بابا بی نقطه و سین بی نقطه بصیغه امر باب
نصرست و ضمیر ارزن راجع بسکره است المرس بفتح میم و سکون راء در آب آغشتن دادن **یعنی** روایتست از
بعض یاران ما که گفت که آفت زده بحام شد بعضی منسوبان ما پس بیان کرده شد برای او از ماهرات در صفت غافث را
پس آشامانیدیم او را پس فایده نبخشید آن پس شکایت کردم من آن را بسوی امام جعفر صادق علیه السلام پس امام گفت
که نگردانید الله تعالی در چیزی از چیزها که تلخ شفا … نصف … پس کن آن را در ظرفی و بریز
بر آن … آب را تا آنکه بپوشاند آب … بگذار بر سر آن پاره آهن … آن را از اول شب
پس چون صبح کنی پس بمال … آن را بدست خود و بیاشامان آن بیمار را **اصل** وزاد فیه
اللیلة الثانیة نصف سکرة ونصفا … واسقه وزاد اللیلة الثالثة … سکرات ونصفا
… مثل ذلک قال ففعلت فشفاه الله عز وجل … **شرح** و چون شود شب دوم پس بکن آن در ظرف
دو قرص را و نصف قرص را … و بیاشامان آن بیمار را و چون شود شب
سوم پس بکن سه قرص و نصف قرص … گفت که پس کردم پس
شفا داد الله عز و جل بیمار ما را **باب** هشتاد و سوم **اصل** باب السمن **شرح** السمن بفتح سین
بی نقطه و سکون میم روغنی که از … و ماننده آنها گرفته میشود **یعنی** این باب بیان … و مانند
آنهاست و در این باب شش حدیث است **اول اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه … **شرح** این ظاهرست از آنچه گذشت در حدیث سوم باب … البقر …
کتاب … است **دوم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه السمن دواء وهو فی الصیف … وفی الشتاء … **شرح** روایتست
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که … دواست و آن در
تابستان … و در زمستان …
سوم اصل عن المطلب بن زیاد عن ابی عبد الله علیه السلام قال نعم الادام السمن **شرح** روایتست

از مطلب بضم میم و تشدید طاء بی‌نقطه مفتوحه و کسر لام است زیاد بکسر زای با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوب
ناخوردنی است سمن **چهارم اصل** عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ خَمْسِينَ
سَنَةً فَلَا يَبِيتَنَّ وَفِي جَوْفِهِ شَيْءٌ مِنَ السَّمْنِ **شرح** روایتست از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که چون رسید مرد به پنجاه سال پس شب نگذراند البته بر حالی که در شکم او چیزی از سمن باشد مراد اینست که سمن
برای جوانان بهترست از آن برای پیران چنانچه می‌آید در حدیث آینده و برای پیران نیز سمن در چاشت بهترست از آن
در شامگاه **پنجم اصل** عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَتَكَلَّمَ شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ
فَقَالَ لَهُ مَا لِي أَرَى كَلَامَكَ مُتَغَيِّراً فَقَالَ لَهُ سَقَطَتْ مَقَادِيمُ فِيَّ فَنَقَصَ كَلَامِي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَنَا أَيْضاً قَدْ
سَقَطَ بَعْضُ أَسْنَانِي حَتَّى إِنَّهُ لَيُوَسْوِسُ لِيَ الشَّيْطَانُ فَيَقُولُ إِذَا ذَهَبَتِ الْبَقِيَّةُ فَبِأَيِّ شَيْءٍ تَأْكُلُ فَأَقُولُ لَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْكَ بِالثَّرِيدِ فَإِنَّهُ صَالِحٌ وَاجْتَنِبِ السَّمْنَ فَإِنَّهُ لَا يُلَائِمُ الشَّيْخَ **شرح** ظاهر لایلائم الشیخ با ملاحظه
حدیث سابق اینست که پنجاه ساله شیخ است **یعنی** روایتست از حماد بن عثمان گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام
پس سخن گفت پیری از اهل عراق که کوفه و بصره و توابع آنهاست پس امام گفت او را که چرا می‌بینم سخن ترا دگرگون پس
جواب گفت امام را که افتاده دندانهای پیش دهن من پس ناقص شد سخن من پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام
که من نیز به تحقیق افتاده بعض دندانهای من تا آنکه هر آینه وسوسه می‌کند برای من شیطان پس می‌گوید که چون
رود باقیمانده پس بکدام چیز می‌خوری پس می‌گویم که نیست حرکتی که عزم کاری در نفس و نه قوتی که تمام کاری بکند مگر بوسیله الهی الله تعالی
بعد از آن امام گفت که در باب تو ثرید است را چه بدرستی که آن موافق است و اجتناب کن از سمن چه بدرستی که آن موافق
نیست پیر را **ششم اصل** عَنْ أَبِي حَفْصٍ الْأَبَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ السَّمْنُ مَا دَخَلَ جَوْفاً مِثْلُهُ وَ
إِنِّي لَأَكْرَهُهُ لِلشَّيْخِ **شرح** الابار بفتح همزه و تشدید باء یک نقطه و راء بی‌نقطه سوزن گر الشیخ بفتح شین با نقطه و سکون یاء
دو نقطه و در بایست سوزن گر بود و بنا و ارد معبود در باب ضعیف است یعنی پیری **یعنی** روایتست از ابو حفص سوزن گر از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که سمن داخل نشود شکمی را مثل آن و بدرستی که من ناخوش می‌دارم آن را برای پیر **باب**
هشتاد و چهارم **اصل** بَابُ الْأَلْبَانِ **شرح** این باب بیان شیرهاست و در این باب نه حدیث است **اول اصل**
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَأْكُلُ طَعَاماً وَلَا يَشْرَبُ شَرَاباً إِلَّا
قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهِ وَأَبْدِلْنَا بِهِ خَيْراً مِنْهُ إِلَّا اللَّبَنَ فَإِنَّهُ كَانَ يَقُولُ اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهِ وَزِدْنَا مِنْهُ **شرح**
ابدلنا با یک نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه امر باب افعالست باء برای جلبست پس به معنی عوض است شیر را

سود و بسیار بود نام بخشیده چنین **یعنی** روایتست از عبد الله بن سلیمان از امام محمد باقر علیه السلام گفت که نبود رسول الله
صلی الله علیه و آله که بخورد طعامی و نه بیاشامد آشامیدنی مگر که می‌گفت که خداوندا برکت ده برای ما در آن و عوض ده ما را
بجای آن بهتر از آن مگر شیر چه بدرستی که او بود که می‌گفت که خداوندا برکت ده برای ما در آن و زیاده ده ما را از آن **دوم اصل** عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ لَبَنُ الشَّاةِ السَّوْدَاءِ خَيْرٌ مِنْ لَبَنِ حَمْرَاوَيْنِ وَلَبَنُ الْبَقَرَةِ الْحَمْرَاءِ خَيْرٌ
مِنْ لَبَنِ سَوْدَاوَيْنِ **شرح** حمراوین بواو منقلبه از همزه تثنیه حمراء است که عبارتست از گوسفند سفید یا بقره که در رنگ
زرد سرخ باشد **یعنی** روایتست از محمد بن قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که شیر گوسفند سیاه بهترست باعتبار برکت
از شیر دو گوسفند سرخ و شیر گاو سرخ بهترست باعتبار برکت از شیر دو گاو سیاه **سوم اصل** عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله إِذَا شَرِبَ اللَّبَنَ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهِ وَزِدْنَا مِنْهُ **شرح**
این ظاهرست از شرح حدیث اول این باب **چهارم اصل** عَنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ إِنِّي
أَكَلْتُ لَبَناً فَضَرَّنِي قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَا وَاللَّهِ مَا يَضُرُّ لَبَنٌ قَطُّ وَلَكِنَّكَ أَكَلْتَهُ مَعَ غَيْرِهِ فَضَرَّكَ الَّذِي أَكَلْتَهُ
فَظَنَنْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنَ اللَّبَنِ **شرح** روایتست از کسی که مذکور کرد حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
امام را مردی که بدرستی که من خوردم شیر را پس ضرر کرد مرا راوی گفت که پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نه والله
ضرر نمی‌کند شیر هرگز ولیک تو خوردی آن را با غیر آن پس ضرر کرد ترا آنچه خوردی آن را پس گمان کردی که آن ضرر از شیرست
پنجم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَيْسَ أَحَدٌ يَغَصُّ
بِشُرْبِ اللَّبَنِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لَبَناً خالِصاً سائِغاً لِلشَّارِبِينَ **شرح** یغص بغین با نقطه و تشدید صاد بی‌نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب علمست الغصص بفتح غین و فتح صاد گلوگیر شدن الخالص خالی از آلایش ضرری
کلمه السائغ روان در گلو بسهولت **یعنی** روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که نیست کسی که گلوگیر شود با آشامیدن شیر زیرا که الله عز و جل می‌گوید در سوره نحل شیر بی‌غش
روان بسهولت برای آشامندگان **ششم اصل** عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ اللَّبَنُ طَعَامُ
الْمُرْسَلِينَ **شرح** روایتست از خالد بن نجیح بفتح نون و کسر جیم و حاء بی‌نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شیر خوراک
رسولان الله تعالی است **هفتم اصل** عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَصْبَهَانِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ
لَهُ رَجُلٌ وَأَنَا أَسْمَعُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَجِدُ الضَّعْفَ فِي بَدَنِي فَقَالَ لَهُ عَلَيْكَ بِاللَّبَنِ فَإِنَّهُ يُنْبِتُ اللَّحْمَ وَيَشُدُّ الْعَظْمَ
شرح روایتست از ابو الحسن اصبهانی بکسر همزه و سکون صاد بی‌نقطه و فتح باء یک نقطه که بجای آن فا نیز می‌شود گفت که بودم

نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را مردی و حالی که میشنوم که ترا بات شوم بود دستی که من می پایم سستی براه
رفتن خود پس امام گفت او را که در باب شیر را چه بود دستی که آن سیر را با گوشت را سخت بپز و بخور او را **هشتم اصل**
عَنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ تَغَيَّرَ عَلَيْهِ مَاءُ الظَّهْرِ فَإِنَّهُ يَنْفَعُ لَهُ اللَّبَنُ الْحَلِيبُ وَالْعَسَلُ **شرح**
ماء الظهر عبارتست از منی تغیرآن عبارتست از نقصانی که باعث ضرر شود مثل بچهات بسبب عدم بهبود داده در وجه
و تعدیه تغیر بعلی تضمین معنی اضرارست **یعنی** روایتست از کسی که مذکور نکرده حدیث را از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت
که هر که دگرگون شود آب پشت بد بود دستی که شان اینست که نفع میرساند برای او شیر تازه دوشیده و عسل **نهم اصل**
عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ أَكَلْنَا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأُتِينَا بِلَحْمِ جَزُورٍ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ بَدَنَتِهِ فَأَكَلْنَا ثُمَّ أُتِينَا بِعُسٍّ مِنْ
لَبَنٍ فَشَرِبَ مِنْهُ ثُمَّ قَالَ لِيَ اشْرَبْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَذُقْتُهُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَبَنٌ فَقَالَ إِنَّهَا الْفِطْرَةُ ثُمَّ أُتِينَا بِتَمْرٍ
فَأَكَلْنَا **شرح** فاتانا بصیغه ماضی غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بامام است فاء در فظننت برای تعقیب
باعتبار اینکه بدست خود آورده قرینه است من در اول برای تبعیض است بدنه بفتح باء یکنقطه و فتح دال بینقطه و
فتح نون و تاء دو نقطه در بالا و ضمیر راجع بامام است اتینا در جا بصیغه ماضی مجهول باب ضرب است العس بضم عین
بینقطه و تشدید سین بینقطه کاسه چوبین بزرگ شرب از باب علم است ذقته بضم دال با نقطه و سکون قاف
بصیغه ماضی متکلم معلوم متعدی العین باب نصر است لبن خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذا و مراد اینست که شیر خالص
است و شیرینی نوار در ان حسن طلب شیرینی است ضمیر انها راجع بلبن خالص است و تانیث باعتبار خبرست
الفطرة بکسر فا و سکون طاء بینقطه و راء بینقطه آنچه آدمی بر آن مخلوق میشود و این اشارتست باینکه آدمی در اول
ولادت شیر خالص میخورد پس آن موافق ترست برای بدن و آوردن خرما بسبب حسن طلب است **یعنی** روایت
از ابو بصیر که کنیت دیگر او ابو محمد است گفت که چیزی خوردیم در منی با امام جعفر صادق علیه السلام پس آورد شخصی که بدست
خود آورده گوشت شتر را پس گمان کردم که آن گوشت از جمله شتر قربانی خودش است پس خوردیم بعد از آن آورده
شد نزد ما کاسه چوبینی بزرگ از شیر پس امام آشامید از آن بعد از آن مرا گفت که بیاشام ای ابو محمد پس
چشیدم آنرا پس گفتم که قربانت شوم این شیر تنها است پس امام گفت که بدرستی که آن خوراک اولست بعد از آن آورده شد
نزد ما خرما پس خوردیم **باب** هشتاد و نهم **اصل** بَابُ أَلْبَانِ الْبَقَرِ **شرح** این باب بیان شیرهای گاو است
در این باب سه حدیث است **اول اصل** عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ أَلْبَانُ الْبَقَرِ دَوَاءٌ **شرح** این ظاهر است از آنچه گذشت در حدیث سوم باب لحم البقر و شحمها که باب پنجاه و هشتم است

دوم اصل

دوم اصل عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ شَكَوْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَرَباً وَجَدْتُهُ فَقَالَ
لِي مَا يَمْنَعُكَ مِنْ شُرْبِ أَلْبَانِ الْبَقَرِ وَقَالَ لِي أَشَرِبْتَهَا قَطُّ فَقُلْتُ لَهُ نَعَمْ مِرَاراً فَقَالَ كَيْفَ وَجَدْتَهَا فَقُلْتُ وَجَدْتُهَا
تَدْبُغُ الْمَعِدَةَ وَتَكْسُو الْكُلْيَتَيْنِ الشَّحْمَ وَتُشْهِي الطَّعَامَ فَقَالَ لِي لَوْ كَانَتْ أَيَّامُهُ لَخَرَجْتُ أَنَا وَأَنْتَ إِلَى يَنْبُعَ حَتَّى نَشْرَبَهُ
شرح الذرب بفتح ذال با نقطه و فتح راء بینقطه و باء یکنقطه مصدر باب علم ضعف معده و بیماری و ورم در از بعوده
بجیم و دال بینقطه بصیغه ماضی متکلم معلوم متعدی الفاء باب ضرب است تدبغ بدال بینقطه و باء یکنقطه و غین با نقطه بصیغه
مضارع غایبه معلوم باب نصر و ضرب و منع است تکسو بسین بینقطه و واو بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است
کلیه بضم کاف و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین است تشهی از باب تفعیل است ینبع بفتح یاء دو نقطه در پایین و سکون
نون و ضم باء یکنقطه و عین بینقطه دهیست بسیار آب و علف از توابع مدینه **یعنی** روایتست از یحیی بن ابراهیم بن
ابی البلاد از پدرش از جدش که گفت که شکایت کردم بسوی امام محمد باقر علیه السلام ضعف معده را که یافتم آن را در خود پس
امام گفت مرا که چه چیز مانع میشود ترا از آشامیدن شیرهای گاوان و امام گفت مرا که آیا آشامیدی آنها را هرگز پس گفتم
او را که آری چندبار پس گفت چگونه یافتی آنها را پس گفتم که یافتم آنها را که باعث نیکوی معده و در میپوشاند دو گرده را پیه
و باعث اشتهای طعام میشود پس گفت مرا که اگر میبود روزگار شیرها هر آینه بیرون میرفتم من و تو بسوی ینبع
تا آشامیم آنرا **سوم اصل** عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْكُمْ
بِأَلْبَانِ الْبَقَرِ فَإِنَّهَا تَخْلِطُ مِنْ كُلِّ الشَّجَرِ **شرح** ضمیر فانها راجع بالبان است تخلط بخاء با نقطه و طاء بینقطه بصیغه
مضارع غایبه مجهول باب ضرب است اختلط بفتح خاء و سکون لام آمیخته کردن کل بضم کاف تشدید لام است
الشجر بفتح و ضم شین بینقطه و سکون جاء بینقطه و راء بینقطه و بفتح سین و فتح هاء شتی مخلوط شدن شیرها با شتی
عبارتست از تقویت آن شتی را و حفظ شتی از مرضی که علاج بنوعی باشد غالبا و اکثر نسخ من است
بجای من و الشجر بفتح شین با نقطه و فتح جیم است و آن مناسب اختلام نیست **یعنی** روایتست از زراره از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که در شیرهای گاوان چه چیز
آن شیرها آمیخته کرده میشود با جمیع شتی **باب** هشتاد و ششم **اصل** بَابُ الْمَاسْتِ **شرح** ماست
بکسر سین معرب ماست بسکون سین است **یعنی** این باب بیان ماست است و در این باب یک حدیث
اصل مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى رَفَعَهُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ أَرَادَ أَكْلَ الْمَاسْتِ وَلَا يَضُرُّهُ فَلْيَصُبَّ عَلَيْهِ الْهَاضُومَ
قُلْتُ لَهُ وَمَا الْهَاضُومُ قَالَ النَّانْخَوَاهُ **شرح** ولا یضره مرفوع و منصوب میتواند بود و ما در اول در رجالیست با عاطفه

تقویان مصدریة واعجالف وبنا بر دوم عاطفه است تقویان مصدریة واعجالف و روایت دو تقوی یا کل معطوف علیه
یلحب بسکون لام وصاد بی‌نقطه رتش بر باء یکنقطه بصیغه امر غایب معلوم باب نصر است الهاضوم بضم ضاد با نقطه
بصیغه مبالغه اسم فاعل باب ضرب نهایت هضم کننده واینجا عبارتست از زنیان که آنرا نانخواه بنون والف وفتح نون
دوم وهاء بانقطه والف وهاء بی‌نقطه مینامند وکتابت صورت واو میان خاء والف رسم الخط است وآن معربست یعنی
روایت کرده محمد بن یحیی نسبت داده حدیث را بسوی امام علی نقی علیه السلم گفت که هر که اراده کند خوردن ماست
وحالی که ضرر نکند او را پس باید که بریزد برآن نهایت هضم کننده را گفتم او را که چیست نهایت هضم کننده گفت که زنیان

باب هشتاد وهفتم اصل باب البان الابل شرح این باب بیان شیرهای شترانست ودرین
باب دو حدیث است اول اصل عن الجعفری قال سمعت ابا الحسن موسی علیه السلم یقول ابوال الابل خیر
من البانها ویجعل الله عز وجل الشفاء فی البانها شرح جعفری سلیمان بن جعفر است که از اولاد جعفر طیار است
بهتر بودن ابوال ابل از البان ابل بوجهی منافات ندارد با بهتر بودن البان ابل از ابوال ابل بوجهی دیگر چنانچه ظاهر میشود از حدیث
آینده وایضا منافات ندارد با حرام بودن بول مطلقا زیرا که حلال بودن ابوال ابل بعنوان رخصت در وقت اضطرار است
برای دفع مرض استسقا وحرام بودن بول مطلقا بعنوان عزیمت است نظیر آیت سوره مائده حرمت علیکم المیتة تا قول
او که فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم ودفع منافات میان این وآنچه می‌آید در کتاب
الاشربه ودر بعضی احادیث باب من اضطر الی الخمر للدواء تا آخر که باب بیست وسوم است میشود در شرح آن ان شاء الله
تعالی یعنی روایتست از جعفری که گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت که بولهای شتران بهتر است از شیرهای
شتران وحق تعالی کرده است شفا را در شیرهای شتران دوم اصل عن موسی بن عبد الله بن الحسن
قال سمعت اشیاخنا یقولون البان اللقاح شفاء من کل داء وعاهة ولصاحب البطن ابوالها شرح
موسی بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلم راوی امام جعفر صادق علیه السلم است
واحوال او گذشت در کتاب الحجه در حدیث هفتم باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة که باب
هشتادم است اللقاح بکسر لام وتخفیف قاف والف وحاء بی‌نقطه جمع لقوح بفتح لام وضم قاف شتران وشتران
شیرده البطن بضم باء یکنقطه وسکون طاء بی‌نقطه ونون مصدر باب حسن شکم بزرگ بودن بسبب استسقاء وامثال آن
القینة که مقدمه استسقاء است ودر بعضی نسخ الربو بضم راء بی‌نقطه وضم باء یکنقطه وتشدید واو مصدر باب
نصر است بمعنی برآمدن شکم ومانند آن وهر دو یکیست یعنی روایتست از موسی بن عبد الله الحسن گفت که شنیدم

از بزرگان

از بزرگان ما میگفتند که شیرهای شتران باعث شفا است از هر دردی و آفتی و برای صاحب بزرگی
شکم بولهای شتران است با جمعی که علاج آن منحصر است در بولهای شتران یا با جمعی که در علاج آن بولهای
شتران بهتر است از شیرهای آنها واز آن ظاهر میشود که بولهای آنها بهتر است از شیرهای آنها باعتباری
وعکس است باعتباری دیگر باب هشتاد وهشتم اصل باب البان الاتن شرح الاتن
بضم همزه وضم وسکون تاء دو نقطه در بالا وتخفیف نون وبهمزه والف وضم تاء جمع اتان بفتح همزه وتخفیف تاء
خران ماده یعنی این باب بیان شیرهای خران است ودرین باب چهار حدیث است اول اصل عن
العیص بن القاسم عن ابی عبد الله علیه السلم قال تغدیت معه فقال لی أتدری ما هذا قلت لا قال
هذا شیراز الاتن اتخذناه لمریض لنا فان احببت ان تاکل منه فکل شرح الشیراز بکسر شین بانقطه وسکون
یاء دو نقطه در پایین وراء بی‌نقطه والف وزای بانقطه ماست سوزمه فکل اشارتست بآنکه مکروه بودن
گوشت خر برای حاجت بمرکوب وبار کردن آنست پس شیر آن مکروه نیست یعنی روایتست از عیص بکسر عین
بی‌نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وصاد بی‌نقطه ابن قاسم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که چاشت خوردم با امام
پس گفت مرا که آیا میدانی که چیست این گفتم که نه گفت که این ماست سوزمه خران ماده است ساختیم آنرا برای
بیماری از ما پس اگر دوست داری که خوری از آن پس بخور دوم اصل عن یحیی بن عبد الله قال کنا
عند ابی عبد الله علیه السلم فاتینا بسکرجات فاشار بیده نحو واحدة منهن وقال هذا شیراز الاتن اتخذناه
لعلیل عندنا فمن شاء فلیاکل ومن شاء فلیدع شرح السکرجه بضم یا فتح سین بی‌نقطه وسکون کاف
وفتح راء بی‌نقطه وتخفیف جیم معرب اسکوره بضم همزه وسکون سین وضم کاف وسکون واو وفتح راء پیاله
ماست خوری یعنی روایتست از یحیی بن عبد الله گفت که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلم پس آورده
شد نزد ما پیالهای ماست خوری پس اشاره کرد بدست خود بجانب یکی از آنها وگفت که این ماست
سوزمه خران ماده است ساختیم آنرا برای بیماری که نزد ماست پس باید که خورد هر که خواهد وبس باید که واگذارد
سوم اصل عن عیص بن القاسم قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن شرب البان الاتن فقال
اشربها شرح روایتست از عیص بن قاسم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از آشامیدن شیرهای
خران ماده پس گفت که بیاشام آنها را مراد نفی کراهت است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این
باب چهارم اصل عن ابی مریم الانصاری عن ابی جعفر علیه السلم قال سألته عن شرب البان

الاقي فقال لي لا اُبالي بها شرح این ظاهرست از شرح سابق باب هشتاد و نهم اصل
باب الجُبن شرح جبن بضم جیم و ضم با و یک نقطه و تشدید و تخفیف نون و بسکون با و تخفیف نون است
این باب بیان بیست در این باب سه حدیثست اول اصل عن عبد الله بن سليمان قال سألت
ابا جعفر عليه السلام عن الجبن فقال لي لقد سألتني عن طعام يعجبني ثم اعطى الغلام درهما فقال
يا غلام ابتع لنا جبنا ودعا بالغداء فتغدينا معه واتي بالجبن فاكل واكلنا فلما فرغنا من الغداء
قلت له ما تقول في الجبن فقال لي اولم ترني اكلته قلت بلى ولكني احب ان اسمعه منك فقال
ساخبرك عن الجبن وغيره كل ما كان فيه حلال وحرام فهو لك حلال حتى تعرف الحرام بعينه فتدعه
شرح روایتست از عبد الله بن سلیمان گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از پنیر پس گفت مرا که هر آینه
بتحقیق پرسیدی مرا از خوراکی که خوش می آید مرا بعد از آن داد غلام را درهمی پس گفت که ای غلام بخر برای
ما پنیر را و طلب کرد چاشت را پس چاشت خوردیم با او و آورده شد پنیر پس خورد و خوردیم پس وقتی
که فارغ شدیم از چاشت گفتم امام را که چه میگویی در پنیر پس امام گفت مرا که آیا نمی دیدی مرا که خوردم آنرا گفتم
که بلی دیدم و لیکن من دوست میدارم اینکه بشنوم حکم آنرا از تو پس امام گفت که زود خبر میدهم ترا از پنیر و غیر آن
هر چیزی که باشد در آن قسمی حلال و قسمی حرام پس آن برای تو حلال است تا وقتی که شناسی حرام را بخصوصه پس
واگذاری آنرا مقصود سائل از مبالغه در سوال دانستن وجه حلال بودن پنیرست چون مخالفان مضایقه در
حلال بودن آن میکنند باعتبار اینکه بعضی از پنیرها به منفحه ای که آب کشیده ساخته میشود و حاصل جواب
امام اینست که اگر آن باین سبب حرام شود لازم می آید که جمیع چیزهای بازار حرام باشد زیرا که مثل این سبب
در جمیع آنها جاریست و این خلاف اجماع مسلمانانست دوم اصل عن عبد الله بن سليمان عن
ابي عبد الله عليه السلام في الجبن قال كل شيء لك حلال حتى يجيئك شاهدان يشهدان عندك ان
فيه ميتة شرح شيء عبارت از جبن است ظاهر شاهدان اینست که اهل عدالت باشد تا وقتی که خلاف
ظاهر شود فيه ميتة یعنی در آن نجاست میته است زیرا که پنیرها میته از قبیل میته نیست بلکه متنجس بمیته است
و بشستن پاک میشود چون مجهول است و اگر شسته نشده باشد پنیر را نجس میکند چنانچه گذشت در شرح حدیث
اول باب نهم اگر گویی که حصر مفهوم از حتی منافات دارد با آنچه گذشت در حدیث دوم باب نهم زیرا که مجهول
عبد الله بن سليمان لازم نیست که نجاست میته دانسته باشد گوییم که دفع منافات یکی از سه وجه است اول اینکه

مراد

مراد بمیته در حدیث دوم باب نهم عمل کننده بحکم اسلام باشد و مجهول کافر تحقیق مفروغ عنه و خارج از مبحث باشد دوم
اینکه ذکر میته اینجا بعنوان مثال باشد سوم اینکه ذکر میته اینجا از قبیل مماشاة با مخالفان باشد زیرا که ایشان بعد حرمت
هر پنیر را در انحصار در نجاست میته میشمرند یعنی روایتست از عبد الله بن سلیمان از امام جعفر صادق علیه السلام در پنیر
گفت که هر پنیر را از برای تو حلالست تا آنکه آیند ترا دو گواه که گواهی دهند نزد تو که در آن پنیر نجاست میته است سوم اصل
عن محمد بن الفضيل النيسابوري عن بعض رجاله عن ابي عبد الله عليه السلام قال سأله رجل عن الجبن فقال
داء لا دواء فيه فلما كان بالعشي دخل الرجل على ابي عبد الله عليه السلام فنظر الى الجبن على الخوان فقال جعلت فداك
سألتك بالغداة عن الجبن فقلت لي انه الداء الذي لا دواء فيه والساعة اراه على الخوان قال فقال لي هو ضار
بالغداة نافع بالعشي ويزيد في ماء الظهر وروي ان مضرة الجبن في قشره شرح نیسابور بفتح نون و سکون
یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه و الف و ضم با و یک نقطه و سکون واو و را بی نقطه معرب نشابور بکسر نون و شین
با نقطه است بدانکه عشی بفتح عین بی نقطه و کسر شین با نقطه و تشدید یاء دو نقطه در پایین یعنی آخر روز و بهتر آن
بعد از غروب آفتاب است و غیر وقت چاشت و وقت شامه انبیا از رهبانیست چنانچه گذشت در حدیث
اول و هفتم و دوم باب فضل العشاء تا آخر که باب چهل و سوم است و در حدیث دوم باب الاكل ما يسقط من
الخوان که باب چهل و نهم است پس فرمود امام که داء لا دواء فيه منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول این
باب که لقد سألتني عن طعام يعجبني تا آخر زیرا که اختلاف طبایع در خوردن پنیر بمرتبه ایست که بعضی مردمان
در هر سفره که پنیر در آن باشد چیزی غیر آن نخورند بلکه بر آن سفره غیر او نیست و اگر بعضی چیزی از پنیر دهند
ایشان را و بیمار میشوند و بعضی دیگر محفوظ و متنعم میشوند از پنیر و در حدیث اول امام محمد باقر علیه السلام خبر از حال خود داده
و در این حدیث امام جعفر صادق علیه السلام خبر از حال خود داده و نظیر این می آید در کتاب الزی والتجمل والمروة
در حدیث دوم باب دهن البنفسج که باب پنجاه و نهم است و چون عشی وقت شامه خوردن ائمه علیهم السلام
نیست بلکه وقت شام ایشان بعد از شفق است پس عشی وقت سفره آوردن برای وارد و صادر است
و اکثر مردمان محفوظ و بهره مند نمی شوند از پنیر پس امام در آن وقت خبر از حال اکثر مردمان داده و از حال خود
ساکت شده و قرینه ظاهر بعضی روایات که معارض اینست در کافی مذکور نیست محل اشکالست مثل روایت
برقی در کتاب محاسن که سأل رجل ابا عبد الله عليه السلام عن الجبن فقال ان الجبن يعجبني ثم دعا به فاكله وروی
تا آخر کلام بعضی راویان نسبت داده این روایت را اشارتست باینکه انتفاع اکثر مردمان به پنیر و غیره ...

پنیر نیست و ضرری برای ایشان در خوردن گوشت پنیر نیست اصلا و گوشت پنیر و پنیرهای عبارتست از آنچه متصل بجلد
است در رنگ و مزه آن تغییر یافته و در پنیرهای عبارتست از ظاهر آن که زرد و خشک شده و مزه آن تغییر یافته **یعنی**
روایتست از محمد بن فضل نیشابوری از بعضی شیوخ او از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسید امام را مردی از پنیر
در وقت چاشت امام گفت که در وقت نیست که در منافع در آن پس وقتی که شد در آخر روز زود اهل شد آمد او بامام جعفر صادق
علیه السلام پس نگاه کرد بسوی پنیر بر سفره پس آمد گفت که آیا نیست شوم پرسیدم ترا در وقت چاشت از پنیر پس گفتی مرا که
آن درد نیست که نیست در منافع در آن و در این ساعت میبینم آن را بر سفره راوی گفت که پس امام گفت او را که پنیر [illegible]
در وقت چاشت باعتبار طبیعت من نفع رساننده است و در وقت عصر زیاد میکند در آب پشت که آب منی است
باعتبار طبیعت اکثر مردمان و روایت کرده شده اینکه ضرر پنیر در پوست آنست **باب** نود دوم **اصل** باب
الجبن والجوز **شرح** این باب بیان پنیر و گردکان است و در این باب سه حدیثست **اول اصل** عن السکونی
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اکل الجوز فی شدة الحر یهیج الحر فی الجوف و
یهیج القروح علی الجسد واکله فی الشتاء یسخن الکلیتین ویدفع البرد **شرح** یهیج بیاء دو نقطه و جیم بصیغه
مضارع غایب معلوم باب ضرب از متعدی یا باب تفعیل است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که خوردن گردکان در تابستان برمی انگیزد گرمی را در اندرون و برمی انگیزد دملها را
و ظاهر بدن و خوردن گردکان در زمستان گرم میکند دو گرده را و دفع میکند سرما را **دوم اصل** عن عبد العزیز
العبدی قال قال ابو عبد الله علیه السلام الجبن والجوز اذا اجتمعا فی کل واحد منهما شفاء واذا افترقا کان فی کل واحد
منهما داء **شرح** روایتست از عبد العزیز عبدی بفتح عین بی نقطه و سکون باء یک نقطه و دال بی نقطه گفت که گفت امام جعفر
صادق علیه السلام که پنیر و گردکان چون جمع شوند در هریک از آنها شفاء است و اگر جدا از یکدیگر شوند میباشد در هریک از آنها
دردی مراد اینست که در بعضی طبیعتها و در بعضی اوقات هرکدام باعث دردیست اگر جدا باشد و با اجتماع دفع آن میشود
نظیر آنچه گذشت در شرح حدیث سوم باب سابق یا مراد اینست که گردکان دفع ضرر پوست پنیر که مذکور شد در ذیل
حدیث سوم باب سابق میکند و پوست پنیر دفع ضرر گردکان میکند در وقتی که گردکان مضر باشد پس منافات ندارد
با منع گردکان در تابستان که در حدیث سابقست و منع پنیر که در حدیث اول باب سابق است **سوم اصل**
عن [illegible] زرارة عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الجوز والجبن اذا اجتمعا کانا دواء واذا افترقا
کانا داء **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق **باب** نود و سوم **اصل** ابواب الحبوب

باب

باب الأرز **شرح** اینها که شش باب است بابهای بیان دانهاست این باب بیان برنج است و در این باب
هفت حدیثست **اول اصل** عن یونس بن یعقوب قال قال ابو عبد الله علیه السلام ما اتانا من ناحیتکم شیء
احب الی من الأرز والبنفسج انی اشتکیت وجعی ذلک الشدید فألهمت اکل الأرز فأمرت به فغسل وجفف
ثم قلی وطحن فجعل لی منه سفوف بزیت وطبیخ اتحساه فاذهب الله عز وجل عنی ذلک الوجع **شرح** یونس بن
یعقوب از اهل کوفه است ناحیتکم عبارتست از عراق عرب است احب مرفوع و صفت شیء است بنفسج بفتح باء
یک نقطه و فتح نون و سکون فاء و فتح سین بی نقطه و جیم معرب بنفشه است و اینجا عبارتست از روغن بنفشه موافق
آنچه میاید در کتاب الزی والتجمل والمروءة در حدیث اول باب دهن البنفسج که باب بیست و هشتم است و موصول
مطلق اشتکیت است ذلک صفت وجعی است الشدید منصوب و صفت ذلک است شاید که آن وجع درد روده
باشد مثل سل موافق آنچه گذشت در احادیث باب بیست و دوم که باب خبز الارز است الهمت بصیغه ماضی متکلم مجهول
باب افعال است الالهام انداختن الله تعالی چیزی را در دل کسی بحیثیت رسانیدن آن در وقت حاجت و آن غیر وحی
بانبیاء است غسل بصیغه مجهول باب ضرب است جفف بصیغه مجهول باب تفعیل است قلی بقاف بصیغه مجهول باب
ضرب است طحن بطاء بی نقطه و حاء بی نقطه بصیغه مجهول باب منع است جعل بصیغه مجهول باب منع است السفوف
بفتح سین بی نقطه و ضم فاء اول بصیغه فعول بمعنی مفعول باب علم دوائی که مثل آرد باشد و خشک خورده شود و مراد
اینجا آرد خشک است بزیت ذکر زیت و طبیخ مرفوع و عطف بر سفوف است و مراد دوای تقویم است اتحساه بحاء بی نقطه و
سین بی نقطه بصیغه مضارع متکلم معلوم باب تفعل صفت طبیخ است [illegible] برای تقویت تعدیه است **یعنی** روایتست
از یونس بن یعقوب گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیامد ما را از جانب شما چیزی که محبوبتر باشد بسوی من
از برنج و بنفشه بدرستی که من درد مند شدم در دردی که آن سخت بود پس ملهم شدم بخوردن برنج پس امر کردم
خادم را برنج پس شسته شد و خشک کرده شد و بعد از آن برشته کرده شد و آسیا کرده شد و از برای من سفوفی ساخته بروغن
زیتون و طعام پخته که آشام آن را اندک اندک پس برطرف کرد الله عز و جل از من بآن علاج آن درد را **دوم اصل** عن زرارة
قال رأیت داية ابی الحسن موسی علیه السلام تلقمه الارز وتضربه علیه فغمنی ما رأیته فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام
فقال لی احسبک غمک ما رأیت من داية ابی الحسن موسی علیه السلام قلت له نعم جعلت فداک فقال لی
نعم الطعام الارز یوسع الامعاء ویقطع البواسیر وانا لنغبط اهل العراق بأکلهم الارز والبسر فانهما یوسعان
الامعاء ویقطعان البواسیر **شرح** دایه بفتح دال بی نقطه و سکون همزه و یاء دو نقطه در پایین بمعنی دایه یا خادمه است

وآن زنیست که نگاه داری میکند کودک را وغیر مادر آن کودکست ماخوذست از دای بفتح دال وسکون همزه که مصدر باب
منع است بمعنی بازی دادن چون دایه کودک را بازی مشغول میکند تا گریه نکند زمخشری در اساس گفته که دهو در ابتدای
حاضنه دون امه تلقیه از باب افعالست لقط بفتح با نقطه وراء یکنقطه وطاء بینقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم
باب ضرب ومنع است الغبط بکسر غین وسکون باء صاحب نعمت بهتر شمردن کسی را البسر بضم باء یکنقطه وسکون سین
بینقطه وراء بینقطه خرمایی که هنوز رطب نشده ومراد اینجا نوعی بسر است که بهتر است از آن در دنیی که رطب شود وآن
نوع بسر در غیر عراق نمیباشد ومثال عجوانت که هذا بسر اطیب منه رطبا در آن نوع وارد است ومیتواند که مراد خرمای
خشک باشد وآن خرماییست که خشک میشود در درخت بی آنکه رطب شود وآنرا قسب میگویند **یعنی** روایتست
از زیاد که گفت که دیدم دایه ابوالحسن موسی علیه السلام را که میخورانید او را طعام برنج ومیزد او را بر سر آن اگر پس انداختی در خوردن
میکرد پس غمناک کرد مرا آنچه دیدم آنرا از دایه پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت مرا که میپندارم ترا که غمناک
کرد ترا آنچه دیدی از دایه ابوالحسن موسی علیه السلام گفتم او را که آری قربانت شوم پس امام گفت مرا که خوب خوراکیست برنج فراخ
میکند رودهها را وبیرون میبرد بواسیر را وبدرستی که ما هر آینه صاحب نعمت میشمریم اهل عراق را بخوردن ایشان برنج را وبسر را چه
بدرستی که آن دو فراخ میکنند رودهها را وبیرون میبرند بواسیر را **سوم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَيْضِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عليه السلام فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ إِنَّ ابْنَتِي قَدْ ذَبُلَتْ وَبِهَا الْبَطْنُ فَقَالَ مَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْأَرُزِّ بِالشَّحْمِ خُذْ حِجَارَةً
أَرْبَعاً أَوْ خَمْساً فَاطْرَحْهَا تَحْتَ النَّارِ وَاجْعَلِ الْأَرُزَّ فِي الْقِدْرِ وَاطْبُخْهُ حَتَّى يُدْرِكَ وَخُذْ شَحْمَ كُلًى طَرِيّاً فَإِذَا بَلَغَ الْأَرُزُّ
فَاطْرَحِ الشَّحْمَ فِي قَصْعَةٍ مَعَ الْحِجَارَةِ وَكُبَّ عَلَيْهَا قَصْعَةً أُخْرَى ثُمَّ حَرِّكْهَا تَحْرِيكاً جَيِّداً وَاضْبِطْهَا كَيْ لَا يَخْرُجَ بُخَارُهُ
فَإِذَا ذَابَ الشَّحْمُ فَاجْعَلْهُ فِي الْأَرُزِّ ثُمَّ تَحَسَّاهُ **شرح** ذبلت بذال بانقطه وباء یکنقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم
باب نصر وحسن است البطن بفتح باء یکنقطه وفتح طاء بینقطه مرض شکم مثل اسهال الحجاره بکسر حاء بینقطه وتخفیف
جیم والف وراء بینقطه جمع حجر سنگها واگر جمع حجر بفتح حاء وفتح جیم میبود اربعه او خمسه میبود بجای اربعا او خمسا اطرحها
بطاء بینقطه وراء بینقطه وحاء بینقطه بصیغه امر باب منع یا باب افعال است تحت بیاء حرف جر بفتح جیم وسکون نون
وباء یکنقطه است ودر بعض نسخ تحت بفتح تاء دو نقطه در بالا وسکون حاء بینقطه وتاء دو نقطه است وبنابر اول مراد
بنار آتش افروخته است وبنا بر دوم مراد انگشت ومقصود اینست که چنان کن که اخگر محیط بآنها شود اطبخه بصیغه امر
باب نصر ومنع است یدرک بصیغه مضارع معلوم باب افعال منصوب است وضمیر مستتر راجع بارز است الادراک
رسیدن میوه کلی بضم کاف وفتح لام والف منقلبه از یاء ورسا تلفظ میشود جمع کلیه بضم کاف وسکون لام ویاء دو نقطه در

پایین است طریا بفتح طاء بینقطه وکسر راء بینقطه وتشدید یاء دو نقطه در پایین صفت شحم است کب بضم کاف
وتشدید باء یکنقطه مفتوحه ومکسوره ومضمومه بصیغه امر باب نصر است الکب بفتح کاف سرنشیب کردن چیزی را جیدا
بفتح جیم وتشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره ودال بینقطه بمعنی متوسط میان افراط وتفریط است در شورت وضعف
اضبطها بضاد بانقطه وباء یکنقطه وطاء بینقطه بصیغه امر باب نصر است تحساه بفتح حاء بینقطه وتشدید سین
بینقطه والف منقلبه از واو بصیغه مضارع غایبه معلوم باب تفعل بحذف یکتاء است وضمیر مستتر راجع بابنتی است
الحسو آشامیدن آش بقاشق وما شابه آن **یعنی** روایتست از محمد بن فیض بفتح فاء وسکون یاء دو نقطه در پایین
وضاد بانقطه گفت که بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس آمد نزد او مردی پس گفت او را که بدرستی که دختر من
کاهیده وبا او دست اسهال پس امام گفت که چه چیز مانع میشود ترا از برنج با پیه بگیر سنگها را چهار سنگ یا پنج
سنگ را پس بینداز آنها را در پهلوی آتش وبکن آن برنج را در دیگ وبپز آن برنج را تا آنکه رسد وبگیر پیه گرده را
که تازه باشد پس چون رسید آن برنج پس بینداز آن پیه را در کاسه با آن سنگها وسرنشیب کن بر سر آن کاسه کاسه
دیگر را بعد از آن بجنبان کاسه پایین را جنبانیدنی خوب ونگاهدار کاسه بالا را تا آنکه بیرون نرود بخار پیه پس چون
گداخته شد آن پیه پس بکن آن را در آن برنج پس بخورد آن را بعد از آن دختر تو آشامیدن آش برنج را **چهارم اصل** عَنْ
أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ نِعْمَ الطَّعَامُ الْأَرُزُّ
وَإِنَّا لَنَذْخَرُهُ لِمَرْضَانَا **شرح** نذخره بسکون ذال بانقطه وفتح خاء بانقطه وراء بینقطه بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم
باب منع است الذخر بضم ذال وسکون خاء ذخیره کردن چیزی برای وقت حاجت واگر بتشدید دال بینقطه یا بانقطه
وکسر خاء از باب افتعال باشد بمعنی نگاه داشتن آن برای خود است مثل آیت سوره آل عمران وما تدخرون که بتشدید دال
بینقطه است **یعنی** روایتست از احمد بن محمد بن خالد از عثمان بن عیسی از کسی که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که خوب خوراکیست برنج وبدرستی که ما هر آینه ذخیره میکنیم آنرا برای بیماران ما **پنجم اصل** عَنْهُ عَنْ يَحْيَى بْنِ
عِيسَى عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ نِعْمَ الطَّعَامُ الْأَرُزُّ وَإِنَّا لَنُدَاوِي بِهِ مَرْضَانَا **شرح** ضمیر عنه راجع
باحمد است وآن ظاهرست از شرح حدیث سابق **ششم اصل** عَنْهُ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ قَالَ
شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَجَعَ بَطْنِي فَقَالَ لِي خُذِ الْأَرُزَّ فَاغْسِلْهُ ثُمَّ جَفِّفْهُ فِي الظِّلِّ ثُمَّ رُضَّهُ ثُمَّ خُذْ مِنْهُ كُلَّ
غَدَاةٍ مِلْءَ رَاحَتِكَ وَزَادَ فِيهِ إِسْحَاقُ الْجَرِيرِيُّ تَقْلِيهِ قَلِيلاً وَزْنَ أُوقِيَّةٍ وَاشْرَبْهُ **شرح** ضمیر عنه راجع باحمدست رضه
بضم راء بینقطه وتشدید ضاد بانقطه مفتوحه ومکسوره ومضمومه بصیغه امر باب نصر است الرض بفتح راء کوفتن

الملا بکسر میم وسکون لام و همزه و رسم الخط آن اینست که بصورت الف نباشد تو در روی حوری الراحه براء بی‌نقطه
والف و حاء بی‌نقطه کوکف دست و زاد فا آخر کلام امام است و مقصود اینست که این حدیث را احمد حریری نیز روایت
کرده از خالد بن نجیح و زیاده کرده بعد از فی الظل و بعد از ثم این که تقلیه تقلیا وزن اوقیه و در آخر حدیث این که و اشربه تقلیه
بقاف و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب ضرب است تقلیا صفت مفعول مطلق محذوف
اوقیه بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید و تخفیف یاء دو نقطه در پایین هفت مثقال شرعی یا چهل درم شربت
استعمال شرب در دواء هرچند که خشک باشد متعارفست یعنی روایتست از احمد بن محمد بن خالد از عثمان بن
عیسی از خالد بن نجیح بفتح نون و کسر جیم گفت که شکایت کردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام درد شکم خود را پس گفت
مرا که فرا گیر برنج را پس بشوی آنرا بعد از آن خشک کن آنرا و رسانیده بعد از آن بکوب آنرا و بگیر از آن در هر اول روز کفی
پری کف دست تو و زیاده کرده در آن حدیث احمد حریری بفتح جیم و کسر دو راء بی‌نقطه این که برشته میکنی آنرا اندکی همچون
بلک اوقیه و این که و بیاشام آنرا **هفتم اصل** عن حمران قال کان بابی عبدالله علیه السلام وجع البطن
فامر ان یطبخ له الارز ویجعل علیه السماق فاکله فبرأ **شرح** حماق بضم سین بی‌نقطه و تشدید میم والف
و قاف و الف دارویست ترش طعم که از آن طعام پزند و آن معروفست **یعنی** روایتست از حمران بضم حاء بی‌نقطه و سکون
میم گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلام درد شکم پس امر کرد با این که پخته شود برای او برنج و کردانیده شود بر سر آن سماق
پس خورد آنرا پس به شد **باب** نود و دوم **اصل** باب الحمص **شرح** حمص بکسر حاء بی‌نقطه
و تشدید میم مکسوره و مفتوحه و صاد بی‌نقطه است **یعنی** این باب بیان نخود است و در این باب چهار حدیث است
اول اصل عن نادر الخادم قال کان ابوالحسن علیه السلام یاکل الحمص المطبوخ قبل الطعام و بعده **شرح**
روایتست از نادر خادم گفت که بود امام رضا علیه السلام که میخورد نخود پخته را پیش از طعام و بعد از طعام اشارتست
باینکه بعضی تقدیم و تاخیر آن را منع میکنند صاحب قاموس گفته که نافع ملین مدر یزید فی المنی والشهوة والدم مقو للبدن والکبد
شبهه ان لا یوکل قبل الطعام ولا بعده بل فی وسطه و شاید که ترک [illegible] پخته و سماق [illegible] **دوم اصل** عن
معویة بن عمار قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ان الناس یروون ان النبی صلی الله علیه وآله قال ان
العدس بارک علیه سبعون نبیا فقال هو الذی تسمونه عندکم الحمص ونحن نسمیه العدس **شرح**
روایتست از معویة بن عمار گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که مردمان روایت میکنند که نبی
صلی الله علیه وآله گفت که بدرستی که عدس برکت کرده بر آن هفتاد پیغمبر پس امام گفت که آن همانست که نام میبرید شما

در نزد شما که عراق است حمص و ما اهل حجاز نام میبریم آنرا عدس سایل خیال کرده که مراد بعدس مرجمک است
و جواب اینست که مراد نخود است **سوم اصل** عن رفاعة قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول ان الله تبارک
وتعالی لما عافی ایوب علیه السلام نظر الی بنی اسرائیل قد ازدرعت فرفع طرفه الی السماء وقال الهی وسیدی عبدک
ایوب المبتلی عافیته ولم یزدرع شیئا وهذا لبنی اسرائیل زرع فاوحی الله عز وجل الیه یا ایوب خذ من سبحتک
کفا فابذره وکانت سبحته فیها ملح فاخذ ایوب علیه السلام کفا منها فبذره فخرج هذا العدس وانتم تسمونه الحمص
ونحن نسمیه العدس **شرح** رفاعه بکسر راء بی‌نقطه و فاء و عین بی‌نقطه ابن موسی از اهل کوفه است [illegible] و
نظر با جمع با [illegible] است [illegible] برای با نقطه و دال بی‌نقطه [illegible] از [illegible] افتعال [illegible] و عین بی‌نقطه بصیغه
ماضی غایبه معلوم باب افتعال است الازدراع زراعت کردن برای خود الطرف بفتح طاء بی‌نقطه و سکون راء بی‌نقطه و فاء
چشم عبدک منصوب [illegible] میتواند بود ایوب عطف بیان عبدک است [illegible] بصیغه اسم مفعول باب افتعال است
هذا مبتداء است و مشارالیه آن [illegible] لبنی اسرائیل زرع خبر مبتداء است السبحة بضم سین بی‌نقطه و سکون باء
یک نقطه و حاء بی‌نقطه آنچه برای حفظ عدد تسبیح و مانند آن آماده میباشد کفا بفتح کاف و تشدید فاء است یا بضم کاف
و تشدید فاء است و دوم جمع اولست و اول مستعمل میشود بمعنی پنجه دست گشاده و کشیده که مجموع آنچه در کف
گنجد فابذره بباء یک نقطه و ذال با نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه امر باب نصر است ملح بضم میم و سکون لام و حاء بی‌نقطه جمع
ملح بکسر میم و سکون لام اینجا عبارتست از پارهای سنگ نمک که بشکل نخود بوده و ظاهر مراد اینست که آنها را تمام نخود کرده
باشد نه سنگهای دیگر را **یعنی** روایتست از رفاعه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بدرستی که الله
تبارک و تعالی در وقتی که عافیت داد ایوب را علیه السلام نگاه کرد بسوی [illegible] بنی اسرائیل که بتحقیق زراعت کرده بودند برای
خود پس برداشت چشم خود را بسوی آسمان و گفت که ای معبود من و صاحب اختیار من بنده تو ایوب گرفتار
بلا عافیت دادی او را و زراعت نکرده برای خود چیزی را و این برای بنی اسرائیل است زراعتی پس وحی کرد الله
عز و جل بسوی او که ای ایوب فرا گیر از [illegible] سنگهای تسبیح تو [illegible] پس زراعت کن آنرا و بود سنگهای تسبیح او
با نمک که در آنها بود سنگهای پس فرا گرفت ایوب علیه السلام [illegible] از آنها پس زراعت کرد آنرا پس بیرون
آمد این عدس و شما اهل عراق نام میبرید آنرا حمص و ما اهل حجاز نام میبریم آنرا عدس مراد نخود است **چهارم اصل**
عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن الرضا صلوات الله علیه قال الحمص جید لوجع الظهر وکان یدعو به قبل الطعام
وبعده **شرح** روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا صلوات الله علیه گفت که نخود خوبست برای درد پشت

ونبوده امام که طلب میکرده نخورده باشی از طعام و بعضی از طعام باب — نود و سوم اصل باب العدس

شرح این باب بیان مرجمک است و در این باب چهار حدیث است اول اصل عنه عن السكوني عن أبي
عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام أكل العدس يرق القلب ويسرع الدمعة شرح يرق بياء بی‌نقطه و تشدید
قاف بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است یسرع بسین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و عین بی‌نقطه از باب افعال
و متعدی است دمعه بفتح دال و سکون میم است یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
امیر المؤمنین علیه السلام که خوردن مرجمک نازک میکند دل را و شتابان میکند قطره اشک چشم را در وقت عبادت الله
تعالی دوم اصل عن فرات بن أحنف أن بعض بني إسرائيل شكا إلى الله عز وجل قسوة القلب وقلة الدمعة
فأوحى الله عز وجل إليه أن كل العدس فأكل العدس فرق قلبه وجرت دمعته شرح ان در اول بفتح همزه و تشدید
نون مفتوحه است و در دوم بسکون نون است و مفسره است قسوة بفتح قاف و سکون سین بی‌نقطه است
و قلة الدمعة از قبیل عطف تفسیر است یعنی روایت است از فرات بضم فاء و تخفیف راء بی‌نقطه و الف و تاء دو نقطه
در بالا ابن احنف بفتح همزه و سکون حاء بی‌نقطه و فتح نون و فاء که راوی امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهم السلام است اینکه بعضی بنی اسرائیل شکایت کرد بسوی الله عز وجل سختی دل را و کمی قطره اشک را پس وحی کرد الله
عز وجل بسوی او که بخور مرجمک را پس خورد مرجمک را پس نازک شد دل او و روان شد قطره اشک چشم او
سوم اصل عن عبد الرحمن بن زيد عن أبي عبد الله عليه السلام قال شكا رجل إلى النبي صلى الله عليه وآله قساوة
القلب فقال له عليك بالعدس فإنه يرق القلب ويسرع الدمعة شرح روایت است از عبد الرحمن بن زید
بفتح زای با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که شکایت کرد مردی بسوی نبی صلی الله علیه وآله سختی دل را پس
گفت او را که در بایست مرجمک را چه بدرستی که آن نازک میکند دل را و شتابان میکند قطره اشک را چهارم اصل
عن محمد بن الفيض قال أكلت عند أبي عبد الله عليه السلام مرقة بعدس فقلت جعلت فداك إن هؤلاء
يقولون إن العدس قدس عليه ثمانون نبيا فقال كذبوا لا والله ولا عشرون نبيا إنه يرق القلب ويسرع
الدمعة شرح روایت است از محمد بن فیض گفت که خوردم نزد امام جعفر صادق علیه السلام شوربائی را با مرجمک پس
گفتم که قربانت شوم بدرستی که این مردمان مخالف میگویند که بدرستی که مرجمک طلب پاکیزگی و برکت کرده بر او هشتاد
پیغمبر امام گفت که دروغ گفتند نه بخدا قسم و نه بیست پیغمبر روایت کرده شده از رسول الله صلی الله علیه وآله که
مرجمک نازک میکند دل را و شتابان میکند قطره اشک را باب — نود و چهارم اصل باب الباقلاء و

اللوبياء

اللوبياء شرح باقلاء بکسر قاف و تخفیف لام و الف ممدوده و بتخفیف و تشدید لام و الف مقصوره معرب باقلا بسکون
قاف و تخفیف لام و الف مقصوره است لوبیا بضم لام و سکون واو و کسر باء یک نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و الف
ممدوده است یعنی این باب بیان باقلا و لوبیا خوردن است و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن
محمد بن عبد الله عن أبي عبد الله عليه السلام قال أكل الباقلاء يمخ الساقين ويزيد في الدماغ ويولد الدم الطري
شرح يمخ بمیم و خاء با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است دماغ بکسر دال است یولد از باب تفعیل
طری بفتح طاء بی‌نقطه و تشدید یاء است یعنی روایت است از محمد بن عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که خوردن باقلا پر مغز میکند دو استخوان ساق را و زیاد میکند در مغز سر و باعث بهم رسیدن خون تازه و صاف میشود
دوم اصل عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن الرضا صلوات الله عليه قال أكل الباقلاء يمخ الساقين
ويولد الدم الطري شرح این ظاهر است از شرح سابق سوم اصل عن صالح بن عقبة قال سمعت
أبا عبد الله عليه السلام يقول كلوا الباقلاء بقشره فإنه يدبغ المعدة شرح روایت است از صالح بن عقبه بضم عین
بی‌نقطه و سکون قاف و باء یک نقطه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بخورید باقلا را با پوستش
چه بدرستی که پوستش دباغت میکند معده را چهارم اصل عمن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال اللوبياء تطرد
الرياح المستبطنة شرح تطرد بطاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر است
مستبطنه بباء یک نقطه و طاء بی‌نقطه و نون بصیغه اسم فاعل باب استفعال است یعنی روایت است از کسی که ذکر کرده
او را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که لوبیا دفع میکند بادهایی را که جا گرفته در تجویفهای اعضاء
باب — نود و پنجم اصل باب الماش شرح این باب بیان ماش است و در این باب یک حدیث است
اصل عن بعض أصحابنا قال شكا رجل إلى أبي الحسن عليه السلام البهق فأمره أن يطبخ الماش ويتحساه
ويجعله في طعامه شرح بهق بفتح باء و هاء و قاف لکه ایست در ظاهر بدن و آن دو قسم است سفید
و سیاه و سفیدش [illegible] صاحب قاموس گفته که البهق محركة بياض رقيق يعتري ظاهر
البشرة لسوء مزاج العضو الى البرودة وغلبة البلغم على الدم والاسود يعتري الجلد الى السواد لغلبة المرة السوداء والدم
یعنی روایت است از بعض یاران ما گفت که شکایت کرد مردی بسوی امام موسی کاظم علیه السلام بهق را پس امر کرد
او را باینکه پزد ماش را و آشامد آن را و بکند ماش را در طعام خود باب — نود و ششم اصل
باب الجاورس شرح این باب بیان گاورس است و در این باب دو حدیث است اول اصل عنه

ایوب بن نوح قال حدثنی من اکل مع ابی الحسن الاول علیه السلام هریسة بالجاورس فقال اما انه طعام
لیس فیه ثقل ولا له غائلة وانه لیعجبنی فامرت ان تصنع لی وهو باللبن انفع والین فی المعدة شرح
ضمیر نیست و در فقال راجع با امام است و معطوف بفا و صله کافی خالی از عاید میباشد یعنی روایتست از ایوب بن
نوح گفت که حکایت کرد مرا کسی که خورده با امام موسی کاظم علیه السلام هریسه را با گاورس پس امام گفت که آگاه باش
بدرستیکه آن خوراکیست که نیست در آن سنگینی و نیست آنرا فسادی و بدرستیکه آن خوش آمد مرا پس امر کردم
باینکه ساخته شود برای من و طعام گاورس با شیر نافعترست و نرمترست در معده دوم اصل عن عبد الرحمن
بن کثیر قال مرضت بالمدینة فانطلق بطنی فوصف لی ابو عبد الله علیه السلام وامرنی ان آخذ سویق الجاورس
واشربه بماء الکمون ففعلت فامسک بطنی وعوفیت شرح الکمون بفتح کاف و تشدید میم مضمومه زیره یعنی
روایتست از عبد الرحمن بن کثیر گفت که بیمار شدم در مدینه پس روان شد شکم من پس بیان دوا کرد برای من
امام جعفر صادق علیه السلام و امر کرد مرا اینکه بستانم بست گاورس را و بیاشامم آنرا با آب زیره پس کردم پس منع کرد شکم من
و عافیت داده شدم باب نود و هفتم اصل باب التمر شرح این باب بیان خرماست
در این باب نوزده حدیثست و توضیح برای حدیث دوازدهم در ذیل آنست اول اصل عن میسر بن
عبد العزیز عن ابیه عن ابی جعفر علیه السلام او ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل فلینظر ایها ازکی طعاما
فلیاتکم برزق منه قال ازکی طعاما التمر شرح ازکی طعاما التمر یعنی ازکی الطعام التمرست و این نوع تعبیر برای محافظت
لفظ قرآن متعارفست یعنی روایتست از میسر بضم میم و فتح یاء دو نقطه در پایین و تشدید سین بی نقطه مفتوحه
بن عبد العزیز از پدرش از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره کهف که پس
باید که نگاه کنی که کدام اهل شهر پاکیزه ترست باعتبار خوراک پس باید که آورد نزد شما روزی را از آن امام گفت که پاکیزه
تر انواع خوراک خرماست باعتبار آنکه دورترست غذاها از آلوده شدن بنجس چون پخته و ساخته آدمیان نیست
و قرینه در این آیت و اینکه مراد بازکی پاکیزه تر باعتبار نوع است اینست که امتیاز میان افراد یکنوع بحسب نظر بی جستجو
میسر نیست غالبا خصوصا برای کسی که غریب باشد و حال خود را پنهان کند دوم اصل عن عنبسة بن
بجاد عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما قدم الی رسول الله صلی الله علیه وآله طعام فیه تمر الا بدا بالتمر شرح قدم
بصیغه ماضی غایب مجهول از باب تفعیل است یعنی روایتست از عنبسه بفتح عین بی نقطه و سکون نون و فتح باء
یک نقطه و سین بی نقطه ابن بجاد بکسر باء یک نقطه و جیم و الف و دال بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نبس

آورده

آورده نشد بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله خوراکی که در آن خرما باشد مگر اینکه ابتدا کرد در خوردن بخرما سوم اصل
عن عثمان بن سدیر عن ابیه قال کان علی بن الحسین صلوات الله علیه یعجبه ان یری الرجل تمریا لحب
رسول الله صلی الله علیه وآله التمر شرح روایتست از عثمان بن سدیر از پدرش گفت که بود امام زین العابدین صلوات
الله علیه که دوست میداشت که ببیند مرد را راغب در خرما بسبب دوست داشتن رسول الله صلی الله علیه و آله خرما را
چهارم اصل عن عقبة بن بشیر عن ابی جعفر علیه السلام قال دخلنا علیه فاستدعی بتمر فاکلنا ثم ازددنا منه ثم
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله انی احب الرجل او قال یعجبنی الرجل اذا کان تمریا شرح ازددنا بزای با نقطه
و دال بی نقطه منقلبه از تاء افتعال است الازدیاد دنا دل زیاده از قدر متعارف یعنی روایتست از عقبة بن بشیر از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که داخل شدیم بر امام پس طلب کرد خرما برای ما خوردیم پس زیاده خوردیم از آن بعد از آن امام
گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستیکه من دوست میدارم مرد را یا امام در این حکایت گفت که خوش
می آید مرا مرد چون باشد راغب در خرما پنجم اصل عن ابن ابی عمیر عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال خیر
تمورکم البرنی یذهب بالداء ولا داء فیه ویذهب بالاعیاء ولا ضرر له ویشبع ویذهب بالبلغم ومع کل تمرة حسنة و
فی روایة اخری یهنئ ویمرئ ویذهب بالاعیاء ویشبع شرح برنی بفتح باء یک نقطه و سکون راء بی نقطه و نون و تشدید یاء
نوعی از خرماست صاحب قاموس گفته البرنی تمر معروف اصله برنیک ای الحمل الجید اعیاء بکسر همزه و سکون عین بی نقطه و یاء
دو نقطه در پایین و الف ممدوده مصدر باب افعالست یشبع هم و ما بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست
و فی روایة اخری کلام ابن ابی عمیرست یهنئ بنون و همزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یمرئ براء بی نقطه
و همزه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است یعنی روایتست از محمد بن ابی عمیر از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام
امام گفت که بهترین خرماهای شما اهل مدینه برنی است میبرد درد را و نیست دردی در آن و میبرد ماندگی را و نیست ضرری
آنرا و سیر میکند و میبرد بلغم را و با هریک خرمای آن حسنه ایست و در روایتی دیگر غیر این روایت آمده اینست که خوش
خوراک میباشد و گوارا و عاقبت بخیر میباشد و میبرد ماندگی را و سیر میکند ششم اصل عن سلیمان بن جعفر الجعفری
قال دخلت علی ابی الحسن الرضا علیه السلام وبین یدیه تمر برنی وهو مجد فی اکله یاکله بشهوة فقال لی یا سلیمان
ادن فکل فدنوت منه فاکلت معه وانا اقول له جعلت فداک انی اراک تاکل هذا التمر بشهوة فقال نعم
انی لاحبه شرح مجد بجیم و تشدید دال بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعالست ادن بسکون دال بی نقطه و ضم نون
بصیغه امر معتل اللام باب نصر است ضمیر منه راجع بتمر و راجع با امام میتواند بود یعنی روایتست از سلیمان جعفر

کاز اولاد جعفر طیار است گفت که اهل شدم جواب الحسن امام رضا علیه السلام بر حالی که در پیش او بود خرمای برنی و او صاحب
جود بود در خوردن آن میخورد آنرا بکمال رغبت پس گفت مرا که ای سلیمان نزدیک بیا پس بخور پس نزدیک شدم پس
آن خوردم با او بر حالی که من میگفتم او را که قربانت شوم بدرستی که من می بینم ترا که میخوری این خرما را بکمال رغبت
پس امام گفت که آری بدرستی که من هر آینه دوست میدارم آنرا **اصل** قال قلت و لم ذاك قال لان رسول الله صلى الله
عليه و آله كان تمريا و كان علي عليه السلام تمريا و كان الحسن عليه السلام تمريا و كان ابو عبد الله الحسين عليه السلام تمريا و كان زين
العابدين عليه السلام تمريا و كان ابو جعفر عليه السلام تمريا و كان ابو عبد الله عليه السلام تمريا و كان ابي عليه السلام تمريا و انا تمري
و شيعتنا يحبون التمر لانهم خلقوا من طينتنا و اعداؤنا يا سليمان يحبون المسكر لانهم خلقوا من مارج من نار
شرح مسکر عبارتست از هر چیز که مستی آورد از آنست لانهم خلقوا من مارج من نار و در این ایماء است باینکه مارج
بصیغه اسم فاعل باب نصر است و مأخوذ است از مرج بفتح میم بمعنی پریشانی و عبارتست از اعداء ائمه هدی علیهم السلام
باعتبار اینکه حق را بپوشانند و مارج بصیغه اسم فاعل باب نصر بمعنی خلط کننده است و مسکر و آتش شریکند در اینکه خلط
میکنند اما مسکر باعتبار اینکه باعث عدم تمیز میان معقول و نامعقول میشود و اما آتش باعتبار اینکه هر چیز را که سوزاند خود
خاکستر میکند و امتیاز از او برطرف میکند غالبا **یعنی** سلیمان گفت که گفتم که چرا است این دوست داشتن گفت زیرا که رسول
الله صلی الله علیه و آله بوده راغب خرما و بوده علی علیه السلام راغب خرما و بوده امام حسن علیه السلام راغب خرما و بوده ابو عبد الله الحسین
علیه السلام راغب خرما و بوده امام زین العابدین علیه السلام راغب خرما و بوده ابو جعفر علیه السلام راغب خرما و بوده پدرم علیه السلام راغب
خرما پس من راغب خرمام و شیعه ما دوست میدارند خرما را زیرا که ایشان آفریده شده اند از سرشت ما و دشمنان ما ای
سلیمان دوست میدارند مست کننده را زیرا که ایشان آفریده شده اند از خلط کننده از جنس آتش **هفتم اصل** عن زرارة
عن ابي عبد الله عليه السلام قال التمر البرني يشبع و يهنئ و يمرئ و هو الدواء و لا داء له يذهب بالعياء و مع كل تمرة حسنة
شرح العياء بفتح عین بی نقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و الف ممدوده دردی که علاج پذیر نباشد غالبا **یعنی**
روایتست از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خرمای برنی سیر میکند و هضم میکند و خوش گوار میباشد و گوارا شود و آن
دواست نیست دردی آنرا میبرد دردی دوا ناپذیر را و با هر یک خرمای آن حسنه ایست **هشتم اصل** عن علاء
بن رزين قال قال لي ابو عبد الله عليه السلام يا علاء هل تدري ما اول شجرة نبتت على وجه الارض قلت الله و رسوله
اعلم قال فانها العجوة فما خلص فهو العجوة و ما كان غيرها فانما هو من الاشباه **شرح** عجوه بفتح
عین بی نقطه و سکون جیم نوعیست از درخت خرما و خرمای آن درخت **یعنی** روایتست از علاء بفتح عین و تخفیف

و بوده امام جعفر صادق علیه السلام راغب خرما ام

لام

لام و الف ممدوده و ابن رزین بفتح راء بی نقطه و کسر زای با نقطه گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای علاء آیا میدانی
که چیست اول درختی که روییده بر روی زمین گفتم که الله و رسولش و پسر رسولش دانا ترند گفت که بدرستی که آن درخت
عجوه است پس آنچه خالص از عیب شد پس آن عجوه است و آنچه باشد غیر خالص پس جز این نیست که آن از جمله ما تحقق
عجوه است و عجوه نیست ترتیب این گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب التدلیس ثم من الحق فی ایدی الناس
تا آخر که باب صوم است و این منافات ندارد با اینکه اصل انها التمر العجوه باشد مراد آنکه جاری آید در حدیث دوم این باب
نظیر اینکه اصل جوار گندم است چنانچه گذشت در کتاب المعیشه در حدیث اول باب المعارضة فی الطعام که باب هشتاد و
نهم اصل عن الفضيل عن ابي جعفر عليه السلام قال انزل الله عز و جل العجوة و العتيق من السماء قلت و ما
العتيق قال الفحل **شرح** العتیق بفتح عین بی نقطه و کسر تاء دو نقطه در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف
برگزیده از هر جنس که باشد سما بمعنی مرتفع است و اینجا عبارتست از بهشت آدم باعتبار اینکه اگر چه بر روی زمین بوده چنانچه
گذشت در کتاب الجنائز در حدیث دوم باب نود و سوم که باب فی عنوان بعض از باب الاطفال است لیکن مرتفع بوده
و بلا نسبت از آیت سوره و قلنا اهبطوا الفحل بفتح فاء و سکون حاء بی نقطه نر از هر جنس که باشد و مراد اینجا درخت خرمایست
که دوست و درختان مناسب درخت عجوه است که ماده است صاحب تلقیح کننده که و العتيق فحل است النحل الا نتفع نخله
یعنی روایتست از فضیل بضم فاء و فتح ضاد با نقطه از امام محمد باقر علیه السلام گفت که فرو فرستاد الله عز و جل درخت عجوه را و درخت
برگزیده را از بالا گفتم که چیست برگزیده گفت درخت نر برای عجوه میباید **دهم اصل** عن ابي خديجة عن
ابي عبد الله عليه السلام قال العجوة ام التمر هي التي انزلها الله عز و جل لآدم عليه السلام من الجنة **شرح** ام بمعنی
اصل است **یعنی** روایتست از ابو خدیجه سالم بن مکرم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عجوه مادر و اصل خرماست
و آن همانست که فرو فرستاده آنرا الله عز و جل برای آدم علیه السلام از بهشت **یازدهم اصل** عن ابي خديجة عن ابي
عبد الله عليه السلام قال العجوة ام التمر و هي التي انزلها الله عز و جل من الجنة لآدم و هو قول الله عز و جل ما قطعتم
من لينة او تركتموها قائمة على اصولها قال يعني العجوة **شرح** نزول این آیت در قصه یهود بنی النضیر است که عهد رسول
الله صلی الله علیه و آله را شکستند و امام ایشانرا اخراج کرد از وطن ایشان بعد از غالب شدن ایشان بجهاد و قطع بعض
اشجار ایشان و در این آیت چند احتمالست از جمله که مناسب این حدیثست اینست که رسول الله صلی الله علیه و آله برید
بعض درختان خرمای ایشانرا که غیر عجوه بوده و واگذاشت بعضی که عجوه بوده بسبب اینکه هر لینه از سلسله مادر آن
عجوه نیز عجوه بوده تا عجوه که از بهشت الله تعالی فرو فرستاده پس سخن برای بیان ماست لینه عبارتست از النخل

برای تقسیم است و علی بنائیه است و برای تعلیل است و اصولها عبارتست از سلسله مادران عجوه که در دیار بنی النضیر بوده
یعنی روایتست از ابو خدیجه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عجوه مادر خرماست و آن همانست که فرو فرستاد آنرا الله عز و جل
از بهشت برای آدم و آن مضمون قول الله عز و جل است در سوره حشر که لینه چیزی که نخل است یا آنکه اشیاء ازآن با رجا بیب
ملاحظه مادران امام گفت که مخواهد عجوه که بنا و اصول عجوه را دوازدهم اصل عَنْ مُعَرِّبِ خَلَّادٍ عَنْ أَبِي
الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَتْ نَخْلَةُ مَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ الْعَجْوَةَ وَ نَزَلَتْ فِي كَانُونَ وَ نَزَلَ مَعَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَتِيقُ وَ الْعَجْوَةُ
وَ مِنْهَا تَفَرَّقَ أَنْوَاعُ النَّخْلِ شرح نخله مریم اشارتست بحکایتی که مذکورست در سوره مریم که فاجاءها المخاض الی جذع
النخلة تا آخر و ضمیر مستتر در نزلت راجع بمریم است و کانون از جمله ماههای رومیست و در زمستانست و در آن فصل رطب
آوردن درخت خرما خارق عادتست جوهری گفته که کانون الاول و کانون الآخر شهرانست فی قلب الشتاء بلغة اهل الروم
عتیق بیان شد در حدیث نهم این باب ضمیر منها راجع بعجوه است و اشارتست باینکه فرزند خواه ماده خواه نر
ماده بیرون می آید و بعضی آنها موافق خصلت پدر و مادر اول میباشد پس عجوه و عتیق میشوند و بعضی ضد آن
خصلت میشوند پس در آن انواع مختلفه میباشد در خوبی و بدی نظیر آنچه مشاهدست در فرزندان آدم و حوا یعنی
روایتست از معرب بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید میم مفتوحه بن خلاد بفتح خاء با نقطه و تشدید لام از امام ابو الحسن
امام رضا علیه السلام گفت که بود نخل مریم علیها السلام عجوه و مریم فرود آمد و زاد آن نخل در ماه کانون و فرود آمد با آدم علیه السلام
عتیق و عجوه و از عجوه پراکنده شد انواع درختان خرما سیزدهم اصل عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ أَهْدَوْا إِلَيْهِ الْمَوْتَةَ نَوَى
الْعَجْوَةِ تَغْرِسُهُ صَاحِبُ فِي بُسْتَانٍ فَخَرَجَ مِنْهُ السُّكَّرُ وَ الْهَيْرُونُ وَ الشِّهْرِيزُ وَ الصَّرَفَانُ وَ كُلُّ ضَرْبٍ مِنَ التَّمْرِ شرح
النوی بفتح نون و تخفیف واو و الف جمع یا اسم جنس نواة استخوانهای خرما و تذکیر و تانیث در ضمیر راجع بنوی این
جمع جایزست سکر بضم سین بی نقطه و تشدید کاف مفتوحه و را بی نقطه نوعیست از خرما هیرون بفتح هاء و سکون یاء
دو نقطه در پایین و ضم راء بی نقطه و سکون واو نوعی دیگرست شهریز بضم و کسر شین با نقطه و بی نقطه و سکون هاء و کسر
راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و زای با نقطه نوعی دیگرست صرفان بفتح صاد بی نقطه و فتح راء بی نقطه و فاء نوعی
دیگرست و آن عجوه است بلغة اهل مدینه چنانچه مراد در حدیث پانزدهم این باب و ابن اثیر در نهایه گفته که هو ضرب
من اجود التمر و ارزنه و صاحب قاموس گفته که تمریست صلب المضاغ یعدها ذوو العیالات و الاجراء و العبید لجزائها
او هو الصیحانی و منه المثل اهلها صرفانة ربعیة تصرم بالصیف و تؤکل بالشتاء یعنی روایتست از ابو خدیجه گفت که
کرفتیم از مدینه استخوانهای عجوه را پس کاشت آنها را رفیق که ما را بود در باغی از باغهای کوفه پس بیرون آمد از آن

سکر و هیرون و شهریز و صرفان و هر نوعی از خرما چهاردهم اصل عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ الصَّرَفَانُ سَيِّدُ تُمُورِكُمْ شرح هشام بن الحکم در کوفه متولد شده در بغداد بوده و بسوی واسط بتجارت
میکرده یعنی روایتست از هشام بن الحکم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که صرفان مهتر خرماهای شماست پانزدهم
اصل عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ لَمَّا قَدِمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحِيرَةَ رَكِبَ دَابَّةً وَ مَضَى إِلَى الْخَوَرْنَقِ وَ نَزَلَ فَاسْتَظَلَّ
بِظِلِّ دَابَّتِهِ وَ مَعَهُ غُلَامٌ لَهُ أَسْوَدُ وَ ثَمَّ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ قَدِ اشْتَرَى نَخْلًا فَقَالَ لِلْغُلَامِ مَنْ هَذَا فَقَالَ لَهُ
جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَاءَ بِطَبَقٍ ضَخْمٍ فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شرح قدم بصیغه ماضی غایب معلوم باب علمت
حیره بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه شهریست نزدیک کوفه و یک از ابواب علم است
خورنق بفتح خاء با نقطه و تخفیف واو مفتوحه و سکون راء بی نقطه و فتح نون و قاف نهریست نزدیک کوفه و قصریست
مشهور در توابع کوفه و شاید که مراد آن جانب برای منزل و زیارت امیر المؤمنین علیه السلام باشد یعنی روایتست
از بعضی یاران ما گفت که در وقتی که آمد امام جعفر صادق علیه السلام بحیره سوار شد ستوری خود را و رفت بسوی خورنق
و فرود آمد پس سایه نشین شد بسایه ستور خود و با او بود غلامی از او که سیاه بود و در آنجا بود مردی از اهل کوفه
که تحقیق خریده بود خرماهای درختانی پس آمد و گفت غلام را که کیست این پس غلام گفت او را که این جعفر بن
محمدست علیه السلام پس آمد و آورد طبق بزرگ را از اقسام خرما پس گذاشت آن طبق را پیش امام علیه السلام اصل
فَقَالَ لِلرَّجُلِ مَا هَذَا فَقَالَ هَذَا الْبَرْنِيُّ فَقَالَ فِيهِ شِفَاءٌ وَ نَظَرَ إِلَى السَّابِرِيِّ فَقَالَ مَا هَذَا فَقَالَ السَّابِرِيُّ فَقَالَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا عِنْدَنَا الْبِيضُ وَ قَالَ لِلْمُشَانِ مَا هَذَا فَقَالَ الرَّجُلُ الْمُشَانُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا عِنْدَنَا أُمُّ جِرْذَانٍ
وَ نَظَرَ إِلَى الصَّرَفَانِ فَقَالَ مَا هَذَا فَقَالَ الرَّجُلُ الصَّرَفَانُ فَقَالَ هُوَ عِنْدَنَا الْعَجْوَةُ وَ فِيهِ شِفَاءٌ شرح مشار الیه هذا
مجموع خرماییست که در طبق است و فی بیان شده در شرح حدیث پنجم این باب و این جواب مبنی برآنست
که اکثر آن برنی بوده و نادر در حکم معدوم است سابری بسین بی نقطه و الف و کسر باء یک نقطه و راء بی نقطه و تشدید یاء
نوعی از خرماست که پاکیزه و لطیف است بیض بکسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضاد با نقطه است مشان
بضم و کسر میم و تخفیف شین با نقطه نوعیست از خرما و آنرا ام شان نیز میناند ام جرذان بضم جیم و تشدید میم
و کسر جیم و سکون راء بی نقطه و ذال با نقطه است و آن در اصل بمعنی یاد موشان است بنا بر اینکه جرذان
جمع جرذ بضم جیم و فتح راء است و آن نوعی از موش است یعنی پس امام گفت آن مرد را که چیست نام این
پس گفت که این برنی است پس امام گفت که در انست شفا پس نگاه کرد بسوی سابری پس گفت که چیست

نام این چیست آنمرد گفت که ساوری است پس گفت امام علیه السلام که نام این در مدینه بیض است و امام گفت
برای مشان که چیست نام این پس گفت آنمرد که مشان است پس گفت امام علیه السلام که نام این در مدینه ام جرذان است
در نظر کرد بسوی صرفان پس گفت که چیست نام این پس گفت آنمرد که صرفانست پس امام گفت که نام آن در مدینه عجوه
است و در آنست شفا **یازدهم اصل** عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ذُكِرَتِ التُّمُورُ عِنْدَهُ
فَقَالَ الْوَاحِدُ عِنْدَكُمْ أَطْيَبُ مِنَ الْوَاحِدِ عِنْدَنَا وَالْجَمِيعُ عِنْدَنَا أَطْيَبُ مِنَ الْجَمِيعِ عِنْدَكُمْ **شرح** شاید که مراد بواحد جنس
باشد که بیان شد در شرح حدیث دوم باب الاترج که باب نود و یکم است و میتواند بود که مراد بواحد مشان باشد موافق
آنچه می آید در حدیث پنجم باب العنب که باب نود و نهم است مراد بجمیع مجموع من حیث المجموع است یا مراد سایر انواع است
یعنی روایتست از هشام بن الحکم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مذکور کردم خرماهای عراق را نزد امام پس امام
گفت که یکنوع خرما نزد شما اهل عراق پاکیزه ترست از آن یکنوع نزد ما و جمیع خرماها نزد ما پاکیزه ترست از جمیع خرماهای
نزد شما **شانزدهم اصل** عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ الْحَمَّارِ قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَاءَنَا بِمَضِيرَةٍ وَبِطَعَامٍ بَعْدَهَا ثُمَّ
أُتِيَ بِقِنَاعٍ مِنْ رُطَبٍ عَلَيْهِ أَلْوَانٌ فَجَعَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْخُذُ بِيَدِهِ الْوَاحِدَةَ بَعْدَ الْوَاحِدَةِ فَيَقُولُ أَيَّ شَيْءٍ تُسَمُّونَ هَذِهِ فَنَقُولُ
كَذَا وَكَذَا حَتَّى أَخَذَ وَاحِدَةً فَقَالَ مَا تُسَمُّونَ هَذِهِ فَقُلْنَا الْمُشَانَ فَقَالَ نَحْنُ نُسَمِّيهَا أُمَّ جِرْذَانَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ أُتِيَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَدَعَا لَهَا فَلَيْسَ شَيْءٌ مِنْ نَخْلٍ أَحْمَلَ مِنْهَا **شرح** ابوسلیمان داود بن سلیمان کوفیست حمار
بفتح حاء بی نقطه و تشدید میم و راء بی نقطه است المضیره بفتح میم و کسر ضاد با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه
دوغبا یعنی آش دوغ اتی بصیغه مجهول و معلوم باب ضرب میتواند بود القناع بکسر قاف و تخفیف نون و عین بی نقطه
طبق بافته از شاخهای درخت خرما بفتح جیم و تشدید یاء مفعول دوم یسمون است که مقدم شده المشان منصوب است
اتی دوم بصیغه مجهول باب ضرب است احمل بحاء بی نقطه بصیغه افعل التفضیل است **یعنی** روایتست از ابوسلیمان
حمار گفت که بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس آورد نزد ما دوغبا را و طعامی را بعد از دوغبا بعد از آن آورده شد طبقی
از رطب که در آن بود چند نوع پس شروع کرد امام علیه السلام میگرفت خود یکی را بعد از یکی پس میگفت که چه چیز نام میبرید این را
پس میگفتیم که چنین و چنین تا آنکه گرفت یکی را پس گفت که چه نام میبرید این را پس گفتیم که مشان پس امام گفت که ما نام
میبریم این را ام جرذان بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله آورده شد نزد او چیزی از آن پس دعا کرد از آن و دعای برکت
کرد برای آن پس نیست چیزی از درختان خرما بار آورنده تر از آن **هفدهم اصل** عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ قَالَ
كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأُتِيَ بِرُطَبٍ فَجَعَلَ يَأْكُلُ مِنْهُ وَيَشْرَبُ الْمَاءَ وَيُنَاوِلُنِي الْإِنَاءَ فَأَكْرَهُ أَنْ أَرُدَّهُ فَأَشْرَبُ

حتی

حَتَّى فَعَلْتُ ذَلِكَ مِرَاراً قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنِّي كُنْتُ صَاحِبَ بَلْغَمٍ فَشَكَوْتُ إِلَى أَهْرَنَ طَبِيبِ الْحَجَّاجِ فَقَالَ لِي أَلَكَ بُسْتَانٌ
قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فِيهِ نَخْلٌ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ لِي عُدَّ عَلَيَّ مَا فِيهِ فَعَدَدْتُ حَتَّى بَلَغْتُ الْهِيرُونَ **شرح** اهرن بفتح همزه و سکون هاء
و فتح راء بی نقطه و تخفیف نون منون است طبیب بجر و بدست نخل جمع نخلاست عد بضم عین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه
مفتوحه و مکسوره و مضمومه بصیغه امر باب نصر است هیرون بیان شد در شرح حدیث سیزدهم این باب **یعنی** روایتست
از عمار ساباطی گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلام پس آورده شد رطبی پس امام شروع کرد بخوردن از آن و می آشامید آب
و میداد بمن ظرف آب را پس من ناخوش میداشتم اینکه رد کنم آنرا پس می آشامیدم تا آنکه امام کرد آنرا چند بار گفت
که پس گفتم امام را که بدرستیکه من بودم صاحب بلغم پس شکایت کردم بسوی اهرن که طبیب حجاج پس گفت مرا که آیا ترا
باغی گفتم که آری گفت که در آنست درختان خرما گفتم که آری پس اهرن گفت مرا که شمار کن آنچه را که در آن
بستان است پس شمردم تا آنکه رسیدم بهیرون **اصل** فَقَالَ لِي كُلْ مِنْهُ سَبْعَ تَمَرَاتٍ حِينَ تُرِيدُ أَنْ تَنَامَ وَلَا تَشْرَبِ
الْمَاءَ فَفَعَلْتُ فَكُنْتُ أُرِيدُ أَنْ أَبْصُقَ فَلَا أَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ ذَلِكَ فَقَالَ لِي اشْرَبِ الْمَاءَ قَلِيلاً وَأَمْسِكْ
حَتَّى تَعْتَادَ طَبِيعَتُكَ فَفَعَلْتُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَّا أَنَا فَلَوْلَا الْمَاءُ مَا بَالَيْتُ أَلَّا أَذُوقَهُ **شرح** ابصق بباء یک نقطه و صاد
بی نقطه و قاف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است البصق بفتح باء و سکون صاد خیو افکندن است امسک بسین بی نقطه بصیغه
امر باب افعال است الامساک خود داری از کاری و مراد اینجا خود داری از آشامیدن آب زیاد و تعتاد منصوب است
خواه در آن وقت و خواه در غیر آن وقت دیگر که نزدیک آن بود بالیت از باب است الا بفتح همزه و تشدید لام مرکب است از ان ناصبه
و لا نافیه **یعنی** پس اهرن گفت مرا که بخور از هیرون هفت دانه خرما در وقتی که میخواهی که خواب کنی و میاشام آب را پس عمل
کردم پس بودم که میخواستم که آب دهن اندازم پس توانا نمیشدم بر آن بسبب کمال تشنگی و خشکی دهن پس
شکایت کردم بسوی اهرن آنرا پس اهرن گفت مرا که بیاشام آب را اندکی و خود را نگاهدار از آشامیدن آب بسیار
تا آنکه معتاد شود مزاج تو پس کردم پس امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اما من پس اگر نبود لذت آشامیدن
آب پروا نمیداشتم از اینکه نچشم خرما را مراد اینست که طبع من بلغمی نیست و خرما را برای این نمیخورم که میل آب بهم
رسانم **هیجدهم اصل** عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ أَكَلَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعَ تَمَرَاتٍ
عَجْوَةٍ عَلَى الرِّيقِ مِنْ تَمْرِ الْعَالِيَةِ لَمْ يَضُرَّهُ سَمٌّ وَلَا سِحْرٌ وَلَا شَيْطَانٌ **شرح** تمرات مضاف الیه و مضافست
ریق بکسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف است عالیه بعین بی نقطه و کسر لام و تخفیف یاء دو نقطه
در پایین عبارتست از دههائی که در جانب ... است از جمله دههای حوالی مدینه که نزدیکتر

دهها ی مدینه است و ابن اثیر در نهایه گفته که العالیه والعوالی اماکن باعلا اراضی المدینه والنسبة الیها علوی علی
غیر قیاس وادناها من المدینه علی اربعة امیال وابعدها من جهة نجد ثمانیة لم یضره انا باب نصر یا باب
انفعال است النثر بفتح سین بی نقطه وتشدید میم زهر الشجر بکسر سین بی نقطه وسکون هاء بی نقطه وراء بی نقطه معنی
باب منع چشم بندی بعضی را نمودن خلاف واقع بکاری عجیب برای تصدیق بشوکات با آنکه موافق واقع است
وما اشبه معجزه انبیا است وآن قسمی از سحر است ومکروه است یعنی روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که هر که خورد در هر روزی هفت دانه خرمای عجوه در حالی که ناشتا باشد از خرمای حوالی مدینه
ضرر نمیکند او را زهری ونه سحری ونه شیطانی مراد این است که صاحب فطانت وفهم مستقیم میشود غالبا وآن
وسیله احتراز از استعداد زهر ونوشیدن از سحر وبازی خوردن از شیطان میباشد غالبا نوزدهم اصل عن
عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اکل سبع تمرات عجوة عند منامه قتلن الدیدان من
بطنه شرح الدیدان بکسر دال بی نقطه اول وسکون یاء دو نقطه در پایین جمع دوده بضم دال اول وسکون واو کرمها
یعنی روایت است از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که خورد هفت دانه خرمای عجوه نزد
خواب خود میکشند کرمهای شکم او را باب نود وهشتم اصل باب الفواکه شرح این باب
میوهاست در این باب چهار حدیث است اول اصل عن احمد بن یحیی الکهان عمن حدثه عن ابی عبد الله
علیه السلام قال خمس من فواکه الجنة فی الدنیا الرمان الاملیسی والتفاح الشیسقان والسفرجل والعنب الرازقی
والرطب المشان شرح من فواکه صفت خمس است وفی الدنیا خبر مبتدا است الاملیسی بکسر همزه وسکون میم وکسر
لام وسکون یاء دو نقطه در پایین وسین بی نقطه وتشدید یاء انار ریزانه الشیسقان بکسر شین با نقطه وسکون یاء دو نقطه
در پایین وفتح وضم سین بی نقطه وتخفیف قاف والف ونون است وشیخ طوسی در امالی گفته که التفاح الشیسقان
یعنی المشان الرازقی با راء بی نقطه والف وکسر زای با نقطه وتخفیف قاف وتشدید یاء انگور سفید … مثل خمس مشان
گذشت در شرح حدیث یازدهم باب سابق یعنی روایت است از احمد بن یحیی … از کسی که خبر داد او را از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پنج میوه از جمله میوهای بهشت در دنیا است انار ملیسی وسیب شامی … وانگور
… ورطب مشان دوم اصل عن سلیمان بن جعفر قال سمعت ابا الحسن … عن ابی
جعفر علیه السلام قال اربعة نزلت من الجنة العنب الرازقی والرطب المشان والرمان الاملیسی والتفاح
الشیسقان شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق سوم اصل عن ابن القداح عن ابی عبد الله

علیه

علیه السلام انه کان یکره تقشیر الثمرة شرح التقشیر بقاف وشین با نقطه وراء بی نقطه مصدر باب تفعیل کندن پوست
ثمره عبارت است از میوه درختی یعنی میوه درخت مثل سیب وانگور وامرود وکراهت تقشیر میوه درختی منافات ندارد با عدم
کراهت کندن غلاف گردکان وبادام ومانند آنها پس بعوانات مقشر باید کرد وایضا منافات ندارد با آنچه می آید در
حدیث اول وسوم باب المولد که باب صد وهشتم است زیرا که خربزه از ثمر نیست وایضا منافات
ندارد با عدم کراهت کندن پوست هندوانه وخربزه وامثال آنها که داخل میوه درختی نیست یعنی روایت است
از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام بود که ناخوش میداشت پوست کندن میوه درختی را
چهارم اصل عن زرارة بن اعین قال قال ابو عبد الله علیه السلام ان لکل ثمرة سما فاذا اتیتم بها فمسوها بالماء او اغمسوها
فی الماء یعنی اغسلوها شرح مسوها بفتح میم وتشدید سین بی نقطه مضمومه بصیغه امر باب علم است با ورا بالماء
تعدیه بمفعول دوم است الغمس بغین با نقطه وسین بی نقطه بصیغه امر باب ضرب است یعنی اغسلوها برای تفسیر
… بیان دو شق است زیرا که هر کدام مستحق است اگر چه اول ضعیف‌تر است یعنی روایت
از زرارة بن اعین گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که با هر میوه درختی زهری است پس چون داده شوید
آن میوه را پس بمالید آن را به آب یا فرو برید آن را در آب امام … که شوید آن را … که باشد باب نود ونهم
اصل باب العنب شرح عنب بکسر عین وفتح نون است یعنی این باب بیان انگور است در این باب شش
حدیث است اول اصل عن معروف بن خربوذ عمن رای امیر المومنین صلی الله علیه وآله یاکل الخبز بالعنب
شرح روایت است از معروف بن خربوذ بفتح خاء با نقطه وتشدید راء بی نقطه مفتوحه وضم باء یک نقطه وسکون واو ودال با نقطه
از کسی که دید امیر المومنین صلی الله علیه را که میخورد نان را با انگور دوم اصل عن سوید بن العلاء عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لما حسر الماء عن عظام الموتی فرأی ذلک نوح علیه السلام جزع جزعا شدیدا واغتم لذلک فاوحی الله عز وجل
الیه هذا عملک بنفسک انت دعوت علیهم فقال یا رب انی استغفرک واتوب الیک فاوحی الله عز وجل
الیه ان کل العنب الاسود لیذهب غمک شرح حسر بحاء بی نقطه وسین بی نقطه وراء بی نقطه بصیغه ماضی غایب
مجهول باب نصر وضرب است الحسر بفتح حاء وسکون سین برطرف کردن حجاب از روی چیزی جزع بجیم وزای با نقطه
وعین بی نقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است الجزع بفتح جیم وفتح زای بیتاب کردن عملک یعنی اثر عملک است
واین کلام از قبیل خوشنود کردن است زیرا که جزع واغتمام نوح بسبب رقت جنسیت است نظیر قول یونس که انی کنت
من الظالمین وبیان شود در کتاب العقیقه در شرح حدیث دوم باب الدعاء فی طلب الولد که باب چهارم است

پس میتواند بود که استغفار و توبه نوح بسبب پشیمانی از نفرین نباشد بلکه بسبب پشیمانی از بی‌تابی باشد نظیر ان ابنی
من اهلی که بجواب شد که انه عمل غیر صالح فلا تسألن ما لیس لک به علم چنانچه مذکور است در سوره هود بدانکه
از جمله سفاهتها و تحریفهای یهود اینست که در توریة داخل کرده اند اینکه الله تعالی نیز پشیمان شد از طوفان
و شرط کرد که دیگر طوفان نکند چنانچه سموئل مغربی در کتاب تحقیق الابحاث للملل الثلث نقل کرده **یعنی** روایت است
از موسی بن علاء بفتح عین بی‌نقطه و تخفیف لام و الف ممدوده از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در وقتی که برطرف کرده
شد آب طوفان از استخوانهای مردگان کفار پس دید آنها را نوح علیه السلام بی‌تابی کرد بی‌تابی سخت و غمناک شد برای
آن پس وحی کرد الله عز و جل بسوی نوح که این اثر کار تست با خود مت تو نفرین کردی برایشان که رب لا تذر علی الارض
من الکافرین دیارا پس نوح گفت که ای صاحب کل اختیار من بدرستی که من استغفار میکنم ترا بازگشت میکنم بسوی
تو پس وحی کرد الله عز و جل بسوی نوح که بخور انگور سیاه را تا برطرف شود غم تو **سوم اصل** عن هشام بن سالم
قال کان علی بن الحسین صلوات الله علیه یعجبه العنب فکان یوما صائما فلما افطر کان اول ما جاءه
العنب اتته ام ولد له بعنقود عنب فوضعته بین یدیه فجاء سائل فدفعه الیه فدسّت ام ولده الی
السائل فاشترته منه ثم اتته به فوضعته بین یدیه فجاء سائل آخر فاعطاه ایاه ففعلت ام ولده کذلک ثم
اتته به فوضعته بین یدیه فجاء سائل آخر فاعطاه ففعلت ام الولد مثل ذلک فلما کان فی المرة الرابعة اکله ثم
شرح افطر یعنی اراده الافطار است در نسخه کان ف واو است و ظاهر اینست که واو از قلم کاتبان افتاده باشد و جمله حالیه
باشد بتقدیر قد پس جمله اتته جواب لما باشد و بنابراین ضمیر مستتر در کان راجع بعنب است و افطر است و اول منصوب و ظرف
زمانست بتقدیر فی اول و ظرف منصوب است بمحلا و خبر کان است و ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه است
و اتت زمانست العنب مرفوع و فاعل جاء است عنقود بضم عین بی‌نقطه و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و دال بی‌نقطه
خوشه است دست بدال بی‌نقطه و تشدید سین بی‌نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم از باب نصر است الدس پنهان کردن و تعدیه
آن بالی بتضمین معنی دفع تمنا است **یعنی** روایت است از هشام بن سالم گفت که بود علی بن الحسین صلوات الله
علیه که خوش می‌آمد او را انگور و بود در روزی روزه پس در وقتی که اراده افطار کرد و حالی که حقیقت بود در اول زمان
آمدن انگور آورد نزد او کنیز خاصه او از او خوشه انگوری را پس گذاشت آن را در پیش او پس آمد نزد او سائلی پس داد آن
خوشه انگور را بآن سائل بعوض آن آورد نزد امام آن خوشه انگور را پس گذاشت آن را در پیش او پس آمد سائلی دیگر پس
داد او را بآن سائل ذات آن خوشه پس کرد آن کنیز خاصه همچنان بعوض آن آورد نزد او آن خوشه را پس گذاشت آن را

در بیتی

در پیش او پس آمد سائلی دیگر پس داد او نیز پس کرد آن کنیز خاصه مثل آن را پس در وقتی که شد در بار چهارم که آن شد تن
خورده آن را امام علیه السلام **چهارم اصل** عن بکر بن محمد بن صالح رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال شکا نبی من
الانبیاء الی الله عز و جل الغمّ فامره الله عز و جل باکل العنب **شرح** روایت است از بکر بن محمد بن صالح نسبت
داده حدیث را روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام گفت که شکایت کرد پیغمبری از پیغمبران بسوی الله عز و جل غم را پس
امر کرد او را الله عز و جل بخوردن انگور **پنجم اصل** عن ابی الحسن الرضا قال کنت ادعو جمالا لی فی طریق
الحرمین فمررت بقوم قاعدین قلت الی بعض من معهم نقلت من هؤلاء فقال جعفر بن محمد علیهما السلام
وعبد الله بن الحسن ثم رجعوا علی المقبرة قال فسالت منهم من بعض فقیل لی انهم نزلوا الحجة بالکرت
لاتیم علیهم **شرح** رسانت بتشدید بی‌نقطه و تشدید سین بی‌نقطه است جمالا کسر جیم و تخفیف میم است خوش قیافت
شد در شرح حدیث پانزدهم باب نود و هفتم که باب الفراست بمعرفت از باب حسن است ملت کسر میم است اهوال علم
بن الحسن و بسر این محمد مذکور شود در کتاب الحجة در حدیث هفدهم باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر
الامامة که باب هشتادم است فرم بصیغه ماضی غایب مجهول باب علم است با دو بها برای تعدیه است و ظرف
باب تا علیست و تعدیه قدوم بعلی بتضمین معنی ورود در وجه است معو مبنی بر ضم است چنانچه بیان شد در شرح حدیث
پانزدهم باب نود و هفتم بکرت از باب تفعیل است **یعنی** روایت است از ابو الحسن رضی فرزند گفت که بودم که کرایه میکردم
شتری را برای خود در راه حرمین پس دیدم قومی را که نشسته بودند پس میل کردم بسوی بعضی از ایشان بود پس
گفتم که کیانند ایشان پس گفت که جعفر بن محمد علیهما السلام و عبد الله بن الحسن که آورده شد نزد منصور دوانیقی پیاده
گفت که پس رسیدم از ایشان بعوض آن پس گفت که بدرستی که ایشان آورده اند بود در شهر حیره پس در دل
بود برای ایشان سلام کنم بایشان **اصل** ثم قلت ماذا ترا انهم سیلا ذبنها رطب فقد اهدیت الیهم مما
الکوفة وکلفت فلما سمهم قدمته حضرت جعفر بن محمد علیه السلام فاکل وقال لی کل ثم قال للعبد الله بن الحسن یا ابا محمد ما
احسن هذا الرطب ثم التفت الی جعفر بن محمد علیهما السلام فقال لی یا اهل الکوفة تفضلتم علی الناس
فی المطعم بثلثة بسمککم هذا البنانی وعنبکم هذا الرازقی ورطبکم هذا المشان **شرح** ثم ابهم هر دو بضم فا و تشدید
دال بی‌نقطه منصوب بظرفیت است و ظرف و راود خبر مبتدا است که مقدم شده السلال کسر سین بی‌نقطه جمع سله بفتح
سین و تشدید لام ظرفها که در آنها تحفه گذارند مثل جعبها و مثل طبقها اهدیت بدال بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه
ماضی غایبه مجهول باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بسلال است کلفت بصیغه مجهول باب ضرب است ما دون این

استفهامیه است و برای تعجب است ما احسن صیغه تعجب است الرطب منصوب است نخلتم بصیغه مجهول
باب تفعیل است مطعم بفتح میم و فتح عین یعنی طعام است سمکم مجرور و بدل تفصیل ثلثه است هذا عطف بیان نخلکم
است ظاهر که هذا در صفه جا اینست که در این سه این سه جنس بوده است بنانی بفتح باء یکنقطه و تخفیف نون
اول و دوم و تشدید یا نوعی از ماهیست و ان منسوبست ببنان که موضعیست و کاهی منسوب میشود بجمع بنات و ران
بن بفتح باء و تشدید نون است صاحب قاموس گفته که والبنی کغنی ضرب من السمک و در گیلان نوعی از ماهیست
که بهترین انواع ماهیهای انجاست و ازاذ بان ماهی بکسر راء دو نقطه در بالا و تخفیف یاء دو نقطه در پایین میباشد
یعنی پس داخل شدیم پس ناگاه ریش ایشان بوده چنو سله در انها بود رطبی که بتحقیق هدیه کرده شده بود هم
بسوی ایشان از کوفه پس سر کشوده شد ریش ایشان پس دراز کرد دست خود را جعفر بن محمد علیهما السلام پس
خورد و گفت مرا که بخور بعد از ان گفت عبد اللّه بن حسن را که ای ابو محمد چه بینی چه خوبست این رطب بعد از ان
رو کرد بسوی من جعفر بن محمد علیهما السّلام پس گفت مرا که ای اهل کوفه ترجیح داده شدید بر سایر مردمان
در طعام بسه چیز ماهی شما ابن نافی و انگور شما ابن رازقی و رطب شما این مشان ششم اصل دخل ابن
عکاشة بن محصن الاسدی علی ابی جعفر علیه السلام فقدم الیه عنبا و قال له حبة حبة یاکل الشیخ الکبیر و الصبی
الصغیر و ثلثة و اربعة یاکل من یظن انه لا یشبع و کل حبتین حبتین فانه مستحب شرح مضمون
این کذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب مولد ابی الحسن موسی علیه السلام و در نسخ موافق کتاب الحجة ابن عکاشه بود
و ظاهر اینست که ابن بودن باید موافق کتاب الحجة عکاشه بضم عین بینقطه و تشدید و تخفیف کاف و الف و شین
با نقطه از اصحاب رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله است محصن بکسر میم و سکون حاء بینقطه و فتح صاد بینقطه و نون
است موافق انچه ابن اثیر در جامع الاصول گفته اسدی بفتح همزه و فتح سین بینقطه و دال بینقطه است قدم بصیغه
معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بامام است حبه حبه هر دو منصوبست لا یشبع از باب علم است اکل بهمزه
و الف بصیغه مضارع متکلم معلوم باب نصر است و در بعضی نسخ بجای ان کلا است یعنی داخل شد پسر
عکاشة بن محصن اسدی بر امام محمد باقر علیه السلام پس پیش آورد بسوی او انگوری را و گفت او را که یک دانه یک دانه
میخورد پیر کهن سال و کودک کوچک و سه دانه و چهار دانه میخورد کسی که پندارد که سیر نمیشود و من بخورم دو دو
دو دانه چه بدرستی که آن مستحب است باب صدم اصل باب الزبیب شرح این باب
بیانه مویزست و در این باب چهار حدیثست اول اصل عن السکونی عن ابی عبد اللّه علیه السلام قال قال

امیر المومنین

امیر المؤمنین علیه السلام من اصطبح باحدی و عشرین زبیبة حمراء لم یمرض الا مرض الموت ان شاء اللّه شرح
اصطبح بصاد بینقطه و طاء منقلبه از تاء افتعال و باء یکنقطه و حاء بینقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افتعال است
لم یمرض بصیغه مضارع غایب معلوم باب علم است الا برای استثنای مفرغ است مرض منصوب و مفعول مطلق است
یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که هر که ناشتا کند در اول روز
به بیست و یک مویز سرخ مثل مویز کشمش بیمار نمیشود مگر بیماری مردن اگر خواهد اللّه تعالی مراد اینست که دفع امراض
میکند غالبا [illegible] عدد زبیب بحساب ابجد بیست و یکست دوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد اللّه
علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه و آله احدی و عشرین زبیبة حمراء فی کل یوم علی الریق تدفع جمیع
الامراض الا مرض الموت شرح الریق بکسر راء بینقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف ناشتا مضمون این
موافق سابق است سوم اصل حدثنی رجل من اهل مصر عن ابی عبد اللّه علیه السلام قال الزبیب یشد العصب
و یذهب بالنصب و یطیب النفس شرح یشد بشین بانقطه و تشدید دال بینقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر است النصب بفتح نون و فتح صاد بینقطه و باء یکنقطه مصدر باب علم مانده گی یطیب از باب تفعیل یا باب
افعال یا باب ضرب است نفس بفتح نون و فتح فا است یعنی خبر داد مرا مردی از اهل مصر از امام جعفر صادق
علیه السلام امام گفت که مویز محکم میکند پی را و میبرد ماندگی را و خوش میکند نفس را چهارم اصل عن فلان المصری
عن ابی عبد اللّه علیه السلام قال الزبیب الطائفی یشد العصب و یذهب بالنصب و یطیب النفس شرح فلان
بضم فا عبارتست از کسی که اسمش مجهولست طائفی بطاء بینقطه و الف و کسر همزه و فا منسوبست بطائف که دران
دهها بسیار و انگورهای خوب پیدا شود مثل رازقی که مانند کشمش است و تخلی که سفید و کشیده است ما نوعی
ترکیب و مکمم بضم میم و فتح کاف و سکون عین بینقطه و فتح باء یکنقطه و راء بینقطه که سفید و مدورست و در انجای
آن اختلاف بسیار دارد در بزرگی و کوچکی و دیگر میشود لطیفترین انواع انگور انجاست و بیاضی که سفید و کشیده
و بزرگتر از تخلی است و سوادی که سیاه است و شکل بیاضی است یعنی روایتست از فلان مصری از امام جعفر
صادق علیه السلام امام گفت که مویز طائفی محکم میکند پی را و میبرد ماندگی را و خوش میکند نفس را باب
صد و یکم اصل باب الرمان شرح این باب بیان اناراست و در این باب هجده حدیثست اول اصل عن
ابراهیم بن عبد الحمید قال سمعت ابا عبد اللّه علیه السلام یقول علیکم بالرمان فانه لم یاکله جائع الا اجزاه و لا
شبعان الا امراه شرح علیکم اسم فعل است یعنی لازم گیرید انار را برای تقویه تقوی است اجزاه بجیم و زای

با نقطه وهمزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب افعالست وضمیر مستتر راجع برمان است وضمیر بارز راجع بجائع است شبعان
بفتح شین با نقطه وسکون با یکنقطه وعین بی نقطه با تنوین است امراه برا بی نقطه وهمزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب
افعال است وضمیر مستتر راجع برمانست وضمیر بارز راجع بجائع است یعنی روایتست از ابرهیم بن عبد الحمید گفت که
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که دربابید انار را هر چند درستی که شان اینست که هرگاه اورا گرسنه مکلّف کفایت کرده اورا
و سیر مکلف که اورا شیوا و را با وجود اکل خوردن بعد از سیر شدن منطقه ضرر است دوم اصل عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْفَاكِهَةُ مِائَةٌ وَعِشْرُونَ لَوْناً سَيِّدُهَا الرُّمَّانُ شرح روایتست از مسعدة بفتح میم وسکون
سین بی نقطه وفتح عین بی نقطه ودال بی نقطه ابن زیاد بکسر زای با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که میوه صد وبیست
قسم است مهتر آنها انار است سوم اصل عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبَانٍ الْكَلْبِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَأَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولَانِ
مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ثَمَرَةٌ كَانَتْ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الرُّمَّانِ وَكَانَ وَاللَّهِ إِذَا أَكَلَهَا أَحَبَّ أَنْ
لَا يَشْرَكَهُ فِيهَا أَحَدٌ شرح ضمیر مونث در اکلها وفیها راجع برمانه بتاء وحدت است که در ضمن رمان است لا یشرکه از
باب علم است واین منحصر است باینکه انار از دانه های از بهشت است چنانچه می آید در حدیث پنج این باب وباینکه اگر
دیگری اراده شرکت با او میکرده باشد انار ه یکی را مخصوص او میکرده باشد غالبا یعنی روایتست از عمرو بن ابان کلبی گفت
که شنیدم از امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلم میگفتند که نیست بر روی زمین میوه که بوده باشد محبوبتر بسوی رسول
الله صلی الله علیه وآله از انار وبود بخدا قسم که چون میخورد انار دوست میداشت که شریک نشود در آن هیچ کس از کسی چهارم
اصل عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا أَوْحَى إِلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هِبَةُ اللَّهِ أَنْ قَالَ لَهُ عَلَيْكَ بِالرُّمَّانِ
فَإِنَّكَ إِنْ أَكَلْتَهُ وَأَنْتَ جَائِعٌ أَجْزَأَكَ وَإِنْ أَكَلْتَهُ وَأَنْتَ شَبْعَانُ أَمْرَأَكَ شرح من در منا تبعیضیه است ظرف
خبر مقدم بر مبتدا است هبة الله پسر بواسطه آدم در وصی او بوده چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب
ان الائمة علیهم السلم ورثوا علم النبی آدم که باب سی وسوم است ان بفتح همزه وسکون نون مصدریه است ومصدر مبتدا است
یعنی روایتست از ابرهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم علیه السلم گفت که از جمله آنچه سفارش کرد بآن آدم علیه السلم وصی خود هبة الله
اینست که گفت اورا که دریاب انار را چه درستی که اگر خوردی آنرا در حالی که تو گرسنه باشی کفایت میکند ترا واگر خوردی آنرا در حالی
که تو سیر باشی گوارا میشود پنجم اصل عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ شَيْءٍ أُشَارِكُ فِيهِ
أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنَ الرُّمَّانِ وَمَا مِنْ رُمَّانَةٍ إِلَّا وَفِيهَا حَبَّةٌ مِنَ الْجَنَّةِ فَإِذَا أَكَلَهَا الْكَافِرُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ مَلَكاً
فَانْتَزَعَهَا مِنْهُ شرح اشارک بصیغه مضارع متکلم مجهول باب مفاعله وفیه ومن شیء است پس منصوب وموضع

میتوانی

میتوانی بود وجود اشتمال شیء است ابغض منصوب است من الرمان متعلق است اشارک فی الرمان است
ومقصود اینست که مشارکت در رمان ابغض است از مشارکت در غیر رمان واین مبنی بر مجاز است نظیر اصحاب
الجنة یومئذ خیر مستقرا بقرینه حدیث آینده یعنی روایتست از حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که نیست
هیچ چیزی که شریک شود مرا کسی در آن مبغوضتر بسوی من از شریک شدن کسی مرا در انار ونیست هیچ یک انار مگر
در حالی که در آنست دانه از بهشت پس چون اراده خوردن کند کافر میفرستد الله عز وجل بسوی آن کافر فرشته را پس
میرباید آن دانه را از دهان کافر ششم اصل عَنْ مُفَضَّلٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَا مِنْ طَعَامٍ آكُلُهُ إِلَّا وَأَنَا
أَشْتَهِي أَنْ أُشَارَكَ فِيهِ أَوْ قَالَ يُشْرِكُنِي فِيهِ إِنْسَانٌ إِلَّا الرُّمَّانَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ رُمَّانَةٍ إِلَّا وَفِيهَا حَبَّةٌ مِنَ الْجَنَّةِ
شرح اکله بهمزه والف است اشارک بفتح راء است یشرکنی منصوب است یعنی روایتست از مفضل بضم میم
وفتح فا وتشدید ضاد با نقطه مفتوحه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که نیست هیچ خوراکی که بخورم آنرا
مگر در حالی که من میل دارم اینکه شریک کرده شوم در آن یا گفت که شریک شود مرا در آن انسانی مگر انار چه درستی که
شان اینست که نیست هیچ اناری مگر در حالی که در آنست دانه از بهشت هفتم اصل عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِذَا أَكَلَ الرُّمَّانَ بَسَطَ تَحْتَهُ مِنْدِيلًا فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ
فَقَالَ إِنَّ فِيهِ حَبَّاتٍ مِنَ الْجَنَّةِ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى وَمَنْ سِوَاهُمْ يَأْكُلُونَهُ فَقَالَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ بَعَثَ
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ مَلَكاً فَانْتَزَعَهَا مِنْهُ لِئَلَّا يَأْكُلَهَا شرح روایتست از سماعه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که بود امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که چون میخورد انار را میگسترانید در زیر آن دستمالی را پس پرسیده شد از سبب آن پس گفت
که درستی که در بعضی انارهاست دانه های از بهشت بوده انار ها پس گفته شد او را که درستی که یهودان وترسایان وکسی
که غیر ایشان باشد از جمله مخالفان شیعه ما میخورند انار را پس امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که چون باشد
آن خوردن مخالف انار را میفرستد الله عز وجل بسوی آن انار فرشته را پس میرباید آن دانه را از آن انار برای اینکه نخورد
آن دانه را هشتم اصل عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ أَكَلَ حَبَّةً مِنْ رُمَّانٍ
أَمْرَضَتْ شَيْطَانَ الْوَسْوَسَةِ أَرْبَعِينَ يَوْماً شرح امرضت براء بی نقطه وضاد با نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب
افعال است وضمیر مستتر راجع بحبه ما کول آنکس است پس عائد موصول محذوف است برای سیاق الکلام است شیطان منصوب
ومضاف است یعنی روایتست از منصور بن حازم بحاء بی نقطه وکسر زای با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که خورد
دانه از انار را بیمار کرد آن دانه خورده او شیطانی را که کار او وسوسه در دلهاست در چهل روز از شب نهم اصل

عن زیاد بن عبد الملک النوفلی قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام وفی یده رمانة فقال یا معتب اعطه رمانة
فانی لم اشرک فی شیء ابغض الیّ من ان اشرک فی رمانة ثم احتجم واحتجمت ثم
دعا برمانة اخری ثم قال یا زیاد ایما مؤمن اکل رمانة حتی یستوفیها اذهب الله عز وجل الشیطان عن انارة قلبه
اربعین صباحا **شرح** معتب بضم میم وفتح عین بی‌نقطه وتشدید تاء دو نقطه در بالای مکسوره وبا یک نقطه غلام امام
جعفر صادق علیه السلام بوده و اشرک بصیغه متکلم معلوم و مجهول از باب افعال میتواند بود و بیان لم اشرک فی شیء ابغض تا آخر گذشت
در شرح حدیث پنجم این باب ایما مرکب است از ای بفتح همزه وتشدید یاء دو نقطه در پایین که مرفوع و مبتدا است و مضاف
و ما که زائده است بیان مضاف و مضاف الیه الانارة بکسر همزه ونون والف وراء بی‌نقطه مصدر باب افعال روشن کردن
و اینجا عبارت از تقویت الله تعالی ایمان است **یعنی** روایتست از زیاد بن عبد الملک نوفلی بفتح نون وفتح فا گفت که داخل
شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که در دست او بود اناری پس گفت خادم خود را که ای معتب بده او را اناری چه
بدرستی که من شریک نکردم کسی را در چیزی که مبغوض‌تر باشد بسوی من از اینکه شریک کنم کسی را در یک انار بعد از ان امام حجامت
کرد و امر کرد مرا که حجامت کنم پس حجامت کردم بعد از ان طلب کرد اناری دیگر را بعد از ان گفت که ای زیاد هر مؤمنی که خورد
یک انار را تا آنکه تمام کند او را میبرد الله عز وجل شیطان را از روشن کردن دل او چهل صباح **اصل** ومن اکل اثنتین
اذهب الله عز وجل الشیطان عن انارة قلبه مائة یوم ومن اکل ثلاثا حتی یستوفیها اذهب الله عز وجل الشیطان
عن انارة قلبه سنة ومن اذهب الله الشیطان عن انارة قلبه سنة لم یذنب ومن لم یذنب دخل الجنة
شرح ... در نسخ حتی یستوفیها نیست و ... لم یذنب از باب افعالست **یعنی** و هر که خورد دو انار
با تمام میبرد الله عز وجل شیطان را از روشن کردن دل او در صد روز و هر که خورد سه انار را تا آنکه تمام کند آنها را
میبرد الله عز وجل شیطان را از روشن کردن دل او در یکسال تمام و هر که برد الله تعالی شیطان را از روشن کردن دل او در
یکسال تمام گناه نمیکند و داخل میشود بهشت را بی انتظار **دهم اصل** عن عبد الله بن سنان قال سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول علیکم بالرمان الحلو فکلوه فانه لیست من حبة تقع فی معدة مؤمن الا ابادت
داء واطفأت شیطان الوسوسة عنه **شرح** ابادت بباء یک نقطه والف ... ودال بی‌نقطه بصیغه
ماضی غایبه معلوم باب افعالست اطفأت بطاء بی‌نقطه وفاء وهمزه نیز از باب افعالست **یعنی** روایتست
از عبد الله بن سنان گفت که شنیدم از امام جعفر علیه السلام میگفت که دریابید انار شیرین را پس بخورید او را چه بدرستی
که شان اینست که نیست هیچ دانه‌ای از ان که قرار گیرد در معدهٔ مؤمنی مگر آنکه میبرد دردی را و فرو مینشاند شعلهٔ شیطان

وسوسه

وسوسه از ان مؤمن **یازدهم اصل** عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول من اکل
رمانة علی الریق انارت قلبه اربعین یوما **شرح** الانارة روشن کردن **یعنی** روایتست از هشام بن سالم از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که شنیدم از امام میگفت که هر که خورد یک انار را ناشتا روشن میکند آن انار دل او را چهل
روز ناشتا **دوازدهم اصل** عن صالح بن عقبة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کلوا الرمان بشحمه فانه یدبغ المعدة
ویزید فی الذهن **شرح** شحمه بفتح شین با نقطه وسکون حاء بی‌نقطه وضمیر راجع برمان عبارتست از پرده نازک که فاصله است
در میان کوزه‌های انار صاحب قاموس در معنی شحم گفته که ومن الرمان الرقیقة التی بین ظهرانی الحب **یعنی** روایتست
از صالح بن عقبه گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که بخورید انار را با پرده‌های نازک آن چه بدرستی که آن پرده
از انار دباغت میکند معده را و زیاد میکند ذهن را **سیزدهم اصل** عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال کلوا الرمان
المز بشحمه فانه دباغ للمعدة **شرح** المز بضم میم وتشدید زای با نقطه متوسط میان ترش وشیرین ودباغ بکسر دال بی‌نقطه وتخفیف
با است یا بفتح دال وتشدید باء است و بنا بر اول مصدر است و ضمیر فانه راجع بمصدر کلوا است و بنا بر دوم راجع بشحم است **یعنی** روایتست
از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بخورید انار ترش و شیرین را با پرده نازک آن چه بدرستی که آن دباغت
است برای معده **چهاردهم اصل** عن الولید بن صبیح عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذکر الرمان الحلو فقال المز اصلح
فی البطن **شرح** روایتست از ولید بن صبیح واو وکسر لام ابن صبیح صاد بی‌نقطه وکسر باء یک نقطه از امام جعفر علیه السلام گفت که مذکور شد انار
شیرین پس امام گفت که انار ترش شیرین بهترست در شکم شاید که باعتبار بعض مزاجها باشد **پانزدهم اصل** عن زیاد بن
عبد الملک قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من اکل رمانة انارت قلبه ومن انار الله قلبه بعد الشیطان
عنه قلت ای الرمان جعلت فداک فقال سوراسیکم هذا **شرح** سوراسی بضم سین بی‌نقطه وسکون واو وراء بی‌نقطه والف
ونون منسوب است بسوراء بالف ممدوده ومقصوره و آن موضعیست از توابع بغداد صاحب قاموس گفته که سوراء
کطوبی موضع بالعراق وهو بلد السریانیین وموضع من اعمال بغداد و قد یمد **یعنی** روایتست از زیاد بن عبد الملک گفت
که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که هر که خورد اناری روشن میکند دل او را بآن الله تعالی و هر که روشن کند الله
تعالی دل او را دور میشود شیطان از او گفتم که کدام انار قربانت شوم پس امام گفت که انار سوراسی شما که حاضرست
مراد اینست که هر اناری که حاضر باشد مثل انار **شانزدهم اصل** عن زیاد بن مروان القندی قال سمعت ابا الحسن
الاول علیه السلام یقول من اکل رمانة یوم الجمعة علی الریق نورت قلبه اربعین صباحا فان اکل رمانتین فثمانین
یوما فان اکل ثلاثا فمائة وعشرین یوما وطردت عنه وسوسة الشیطان ومن طردت عنه وسوسة الشیطان ...

ومن طرد عنه وسوسة الشيطان لم يعص الله عز وجل ومن لم يعص الله ادخله الله الجنة شرح نورت
بنون وراء بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب تفعیل است ثمانین یوما وتکریر ثمانات نواده با آنچه گذشت در حدیث
نهم این باب زیرا که آنچه گذشت بعد از اناره است واین پیش از اناره است طرد بطاء بی نقطه ودال بی نقطه در اول بصیغه معلوم
یا مجهول باب نصر بوده دوم بصیغه مجهول است یعنی روایتست از زیاد بن مروان قندی بفتح قاف وسکون نون ودال بی نقطه
گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که هر که خورد انار را در روز جمعه بناشتا روشن میکند آن انار دل او را در چهل
روز پس اگر خورد دو انار را پس در هشتاد روز پس اگر خورد سه انار را پس در صد وبیست روز ودور میکند از او وسوسه
شیطان را وهر که دور کرده شود از او وسوسه شیطان عصیان نمیکند الله عز وجل را وهر که عصیان نکند الله تعالی را داخل میکند الله تعالی
در بهشت هفدهم اصل عن محمد بن ابرهیم عن الخراسانی قال اکل الرمان المحلوة یزید فی ماء الرجل ویحسن الولد شرح
عمرو بضم عین وفتح میم بی واو است در بعضی نسخ وبفتح عین وسکون میم در صورت واو است در بعضی دیگر شاید که خراسانی عبارت
از امام رضا علیه السلام باشد یعنی روایتست از محمد بن ابراهیم از کسی از خراسان گفت که خوردن انار شیرین زیاد میکند در آب
پشت مرد ونیکو میکند فرزند را هجدهم اصل عن زیاد عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال دخان شحم الرمان
ینفی الهوام شرح الهوام بفتح هاء وتخفیف واو وتشدید میم جمع هامه بتشدید میم جانوران کوچک که از زمین بیرون می آیند
وانها را حشرات الارض مینامند وتشدید واو وتخفیف میم غلط است یعنی روایتست از زیاد از امام موسی کاظم صلوات
الله علیه گفت که دود پیه انار دور میکند حشرات الارض را باب صد ودوم اصل باب التفاح
شرح این باب بیان سیب است ودر این باب دوازده حدیث است اول اصل عن اسمعیل بن جابر قال
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول التفاح نضوح المعدة شرح روایتست از اسمعیل بن جابر گفت که شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلام میگفت که سیب جلا میدهد معده را از کدورتها دوم اصل عن الجعفری قال سمعت ابا الحسن
موسی علیه السلام یقول التفاح ینفع من خصال عدة من السم والسحر واللمم یعرض من اهل الارض والبلغم الغالب
ولیس شیء اسرع منه منفعة شرح تعرض بفتح عین بتضمین معنی اعتیاد ست خصال با تعزیت است عدة بکسر عین وتشدید
دال صفت خصال است بیان بخش شود در شرح حدیث هجدهم باب الترک باب نوزدهم هفتم است اللمم بفتح لام وفتح
میم اول الوده گی بکنایه که سبب وسوسه شیاطین انس یا شیاطین جن بهم رسد یعنی روایتست از سلیمان بن
جعفر جعفری گفت که شنیدم از ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که سیب نفع میرساند ودور میکند از خصلتهای چند
از زهر وسحر والوده گی بکنایه که عارض شود از جانب شیاطین انس وبلغم غالب ونیست شیء با منفعت تر از سیب باعتبار

منفعت

منفعت سوم اصل عن درست بن ابی منصور قال بعثنی المفضل بن عمر الی ابی عبد الله علیه السلام بلطف
فدخلت علیه فی یوم صائف وقدامه طبق فیه تفاح اخضر فوالله ان صبرت اذ قلت له جعلت فداک أتأکل من
هذا والناس یکرهونه فقال علیه السلام لی کأنک لم تزل تعرفنی وعکت فی لیلتی هذه فبعثت فأتیت به فأکلته وهو یقلع
الحمی ویسکن الحرارة فقدمت فأصبت اهلی محمومین فأطعمتهم فأقلعت الحمی عنهم شرح اللطف بفتح لام وفتح
طاء بی نقطه وفا جمع لطفه بفتح لام وفتح طاء هدیه است الصائف بصاد بی نقطه والف وکسر همزه وفا زمان گرم ان صبرت بکسر همزه
وسکون نون مرکب است از حرف شرط وصیغه ماضی متکلم معلوم باب ضرب وبمعنی لم اصبر است وجواب قسم است مثل
والله لو فعلت کذا بمعنی والله لم افعل کذا اذ بکسر همزه وسکون ذال ظرف زمانست ومضافست بجمله در بعض نسخ ان
مصدریه است وبنا بر آن مصدر نایب ظرف زمانست ودر اصل همزه دیگیست که اذ قائم مقام مفعول مطلق است وضمیر
راجع با امام است یعرفنی بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است وضمیر مستتر راجع با امام است ومقصود اینست
که چنان مهربانانه سخن گفت که گویا که او همیشه مرا میشناخته با وجود آنکه در زمان آشنایی بوده وعکت بعین بی نقطه بصیغه ماضی
متکلم مجهول ثلاثی مجرد است اتیت بصیغه ماضی متکلم مجهول باب ضرب است با دو به برای تعدیه بمفعول دوم است یسکن
از باب تفعیل است قدمت از باب علم است اقلعت بقاف وعین بی نقطه بصیغه ماضی غایبه معلوم باب افعال است الاقلاع
باز داشتن خود از چیزی الحمی مؤنث است تقدیرا وفاعلست یعنی روایتست از درست بضم دال بی نقطه وضم را بی نقطه
وسکون سین بی نقطه وتاء دو نقطه در بالا ابن ابو منصور گفت که فرستاد مرا مفضل بن عمر بسوی امام جعفر صادق علیه السلام با تحفه
چند پس داخل شدم بر امام در روزی گرم ودر پیش او بود طبقی که در آن بود سیب سبز بخدا قسم که اگر صبر کرده
باشم در وقتی که گفتم او را که قربانت شوم آیا میخوری از این وحال آنکه مردمان ناخوش میدارند او را پس گفت مرا امام علیه السلام مانند
آنکه او همیشه میشناخته مرا که تب کردم در این شب من پس کس فرستادم برای آوردن سیب سبز پس داده شدم
سیب سبز پس خوردم آن را وآن دور میکند بالکلیه تب را ودور میشاند حرارت را پس آمدم پس دریافتم عیال خود را
تب دار پس خورانیدم ایشان را سیب سبز پس دور شد بالکلیه تب از ایشان چهارم اصل عن زیاد القندی
قال دخلت المدینة ومعی اخی سیف فأصاب الناس رعاف فکان الرجل اذا رعف یومین مات فرجعت
الی المنزل فاذا سیف یرعف رعافا شدیدا فدخلت علی ابی الحسن علیه السلام فقال یا زیاد اطعم سیفا التفاح فأطعمته
ایاه فبرئ شرح الرعاف بضم را بی نقطه وتخفیف عین بی نقطه مصدر معلوم وبمعنی نصر ومنع وعلم ومعلوم باب حسن
آمدن خون از بینی یعنی روایتست از زیاد قندی گفت که داخل شدم در مدینه وبا من بود برادرم سیف پس رسید

مردمان را رعافی پس بود مردی که چون صاحب رعاف میشد درد و رید رمیمیرد پس برگشتم بسوی جایی که زرد
آمده بودم در بیرون شهر پس آگاه سیف رعاف بیکرد رعافی سخت پس داخل شدم و امام موسی کاظم علیه السلام
پس امام گفت که ای زیاد بخوران سیف را سیب پس خورانیدم سیف را سیب پس صحت یافت پنجم
اصل عَنْ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ اَصَابَ النَّاسَ وَبَاءٌ بِمَكَّةَ فَكَتَبْتُ اِلَى اَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَتَبَ اِلَيَّ كُلِ التُّفَّاحَ
شرح الوباء بفتح واو و تخفیف باء یکنقطه و همزه که هر چیزی از همزه الف باشد طاعون و مرضی که شایع باشد یعنی
روایتست از زیاد بن مروان گفت که رسید مردمان را طاعون در مکه پس نوشتم بسوی امام موسی کاظم علیه السلام پس
نوشت بسوی من که بخور سیب را ششم اصل عَنْ اَبِي بَكْرٍ قَالَ رَعَفْتُ سَنَةً بِالْمَدِينَةِ فَسَأَلَ اَصْحَابُنَا اَبَا عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ شَيْءٍ يُمْسِكُ الرُّعَافَ فَقَالَ لَهُمْ اِسْقُوهُ سَوِيقَ التُّفَّاحِ فَسَقَوْنِي فَانْقَطَعَ عَنِّي الرُّعَافُ شرح يمسك
بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست اسقوه بضم قاف بصیغه امر معتل اللام باب ضرب است و استعمال
سقی و رعو را یدن در راه چون که مثل باشد شمارست سقونی بفتح قاف است یعنی روایتست از ابو بکر
گفت که رعاف کردم در سالی در مدینه پس پرسیدند یاران ما امام جعفر صادق علیه السلام را از چیزی که بند کند رعاف را
پس گفت ایشان را که بخورانید او را پست سیب پس خورانیدند مرا پست برید شد از من رعاف هفتم اصل
عَنْ بَعْضِ اَصْحَابِنَا رَفَعَهُ اِلَى اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا اَعْرِفُ لِلسُّمُومِ دَوَاءً اَنْفَعَ مِنْ سَوِيقِ التُّفَّاحِ شرح
السموم بضم سین بینقطه و ضم میم اول جمع سم بفتح و کسر و ضم سین و تشدید میم زهرها و بفتح سین باد بغایت گرم یعنی
روایتست از بعض یاران ما که نسبت داده حدیث را بسوی امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت که نشناسم برای
دفع ضرر سموم دوایی سودمندتر از پست سیب هشتم اصل عَنْ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ كَانَ اِذَا لَسَعَ اِنْسَانًا
مِنْ اَهْلِ الدَّارِ حَيَّةٌ اَوْ عَقْرَبٌ قَالَ اِسْقُوهُ سَوِيقَ التُّفَّاحِ شرح در نسخه زید بیاء دو نقطه در پایین و کسر زای با نقطه
ظاهر اینست که بجای آن زید بی یاء و فتح زای با نقطه باشد و احمد زیدی از یاران امام رضا علیه السلام باشد لسع بسین
بینقطه و عین بینقطه بصیغه ماضی معلوم باب فتح است یعنی روایتست از احمد بن محمد زید گفت که بود امام
که چون میگزید کسی را از اهل سرا ماری یا عقربی میگفت که بخورانید او را پست سیب نهم اصل عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ
عُمَرَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ذُكِرَ لَهُ الْحُمَّى فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّا اَهْلُ بَيْتٍ لَا نَتَدَاوَى اِلَّا بِاِفَاضَةِ الْمَاءِ الْبَارِدِ يُصَبُّ
عَلَيْنَا وَاَكْلِ التُّفَّاحِ شرح اهل منصوب باختصاص و عطف بیان و مرفوع بخبریت میتواند بود و تنوین بیت برای
تعظیم است لا نتداوی بدال بینقطه و فتح واو بصیغه مضارع متکلم مع الغیر معلوم باب تفاعل است یصب بصاد

بینقطه

بینقطه و تشدید با یکنقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر حال است و صفت است بنا بر آنکه الف لام الماء برای
عهد ذهنی است پس در حکم نکره است گذشت در شرح حدیث هفدهم باب التریک که باب نود و هفتم است که طبع امام
بلغمی بوده پس این منافات ندارد با آنکه بخورند و ریختن آب سرد در تب بلغمی زیان کند یعنی روایتست از مفضل بن
عمر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که مذکور شد برای امام تب پس گفت علیه السلام که بدرستیکه ما اهل بیتی علاج نمیکنیم مگر بریختن
آب سرد و مالی که ریخته شود بر ما و بخوردن سیب دهم اصل عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي التُّفَّاحِ مَا دَاوَوْا مَرْضَاهُمْ اِلَّا بِهِ شرح روایتست از یونس بن عبد الرحمن از کسی که مذکور
کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اگر بدانستندی مردمان آنچه را که در سیب است علاج نکردندی بیماران
خود را مگر بآن بدانکه منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت سوم باب فضل الخل که باب هشتاد و ششم است
زیرا که این بعد از ورود مرض است و آنچه گذشت قبل از ورود مرض چنانچه بیان شد در شرح آن یازدهم اصل
قَالَ وَرَوَى بَعْضُهُمْ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اَطْعِمُوا مَحْمُومِيكُمُ التُّفَّاحَ فَمَا شَيْءٌ اَنْفَعَ مِنَ التُّفَّاحِ شرح یونس گفت
که روایت کرده بعضی راویان حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بخورانید تب داران شما را سیب چه نیست
چیزی سودمندتر از سیب دوازدهم اصل عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ قَالَ كُلُوا التُّفَّاحَ فَاِنَّهُ يَدْبُغُ الْمَعِدَةَ شرح يدبغ بدال بینقطه و با یکنقطه و غین با نقطه بصیغه
مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب و منع است و در بعض نسخ بجای آن نضوح بفتح نون و ضم ضاد با نقطه و سکون
واو و حاء بینقطه است و آن نوعی از خوشبویی است یعنی روایتست از سماعه بکسر سین و سکون میم بینقطه و فتح میم
دوم و عین بینقطه ابن عبد الملک از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت
که بخورید سیب را چه بدرستیکه آن دباغت میکند معده را باب صد و سوم اصل بَابُ السَّفَرْجَلِ
شرح سفرجل بفتح سین بینقطه و فتح فاء و سکون راء بینقطه و فتح جیم و تخفیف لام است یعنی این باب بیان آنچه
در باب به است حدیث است اول اصل عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ
عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اَكْلُ السَّفَرْجَلِ قُوَّةٌ لِلْقَلْبِ الضَّعِيفِ
وَيُطَيِّبُ الْمَعِدَةَ وَيُذَكِّي الْفُؤَادَ وَيُشَجِّعُ الْجَبَانَ شرح يطيب از باب تفعیل یا باب افعال یا باب ضرب است
یذکی بذال با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم معتل اللام باب تفعیل یا باب افعال است فؤاد بضم فاء و همزه است
یشجع از باب تفعیل است جبان بفتح جیم و تخفیف باء یکنقطه است یعنی روایتست از قاسم بن یحیی از جد خود

حسن بن راشد از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که خوردن به قوت است
رای دل ضعیف و خوشبو یکند معده را و تن هم یکند لوا و دلیر یکند بود دلرا دوم اصل عنه السکونی عن ابی
عبد الله علیه السلام قال کان جعفر بن ابی طالب عند النبی صلی الله علیه وآله فاهدی الی النبی علیه السلام سفرجل فقطع منه
النبی صلی الله علیه وآله قطعة وناولها جعفرا فابی ان یأکلها فقال خذها وکلها فانها تذکی القلب وتشجع الجبان
وفی روایة اخری کل فانه یصفی اللون ویحسن الولد شرح روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که
بود جعفر بن ابی طالب نزد نبی صلی الله علیه وآله پس هدیه کرده شد بسوی نبی علیه السلام بهی پس پاره کرد از آن نبی صلی الله علیه
وآله پاره را و داد آنرا بجعفر پس ابا کرد از اینکه خورد آنرا پس گفت که بگیر آنرا و بخور آنرا چه بدرستی که تیز فهم یکند دل را و دلیر یکند
بد دلرا و در روایتی دیگر که غیر روایت سکونیست اینست که بخور آنرا چه بدرستی که صاف یکند رنگ رو را و خوش شکل یکند
فرزند را سوم اصل عن معلی بن محمد رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اکل سفرجلة علی الریق طاب
ماؤه وحسن ولده شرح روایتست از معلی بن محمد بالا برده سند حدیث را روایت کرد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که هر که خورد بهی را ناشتا پاکیزه میشود آب منی او و نیکو میشود فرزند او اگر جماع کند چهارم اصل عن محمد بن اسمعیل بن
بزیع عن جده حمزة بن بزیع عن ابی ابرهیم صلوات الله علیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لجعفر یا
جعفر کل السفرجل فانه یقوی القلب ویشجع الجبان شرح روایتست از محمد بن اسمعیل بن بزیع بفتح با یکنقطه
و کسر زای با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه از جدش حمزة بن بزیع از امام موسی کاظم صلوات الله علیه
که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله جعفر طیار را که ای جعفر بخور بهی را چه بدرستی که آن قوت میدهد دلرا و دلیر یکند
بد دلرا پنجم اصل عن جمیل بن دراج عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اکل سفرجلة انطق الله عز وجل
الحکمة علی لسانه اربعین صباحا شرح انطاق حکمت بر زبان کسی عبارتست از اجراء حق صریح مثل محکمات قرآن
بر زبان او چنانچه گویا که حق از او نشئت میکند و نظیر آنست سوره مؤمنین ولدینا کتاب ینطق بالحق و آیت سوره جاثیه
هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق یعنی روایتست از جمیل بفتح جیم و کسر میم ابن دراج بفتح دال بی نقطه و تشدید راء بی نقطه
والف و جیم از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که هر که خورد بهی را گویا یکند الله عز وجل حق را بر زبان او در چهل روز
ششم اصل عمن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما بعث الله عز وجل نبیا الا ومعه رائحة السفرجل
شرح روایتست از کسی که مذکور کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که نفرستاده الله عز وجل پیغمبری مگر وحالی
که با او بوی به هفتم اصل عن سفیان بن عیینة قال سمعت جعفر بن محمد علیهما السلام یقول السفرجل

یذهب

یذهب بهم الحزین کما تذهب الید بعرق الجبین شرح روایتست از سفیان بن عیینه بضم عین بی نقطه و فتح یاء
دو نقطه در پایین او اول و سکون دوم و نون گفت که شنیدم از امام جعفر بن محمد علیهما السلام میگفت که به میبرد اندوه غمناک
چنانچه میبرد دست عرق پیشانی را باب صد و چهارم اصل باب التین شرح تین بکسر تاء دو نقطه
در بالا و سکون یاء دو نقطه در پایین است یعنی این باب بیان انجیر است در این باب یک حدیث است اصل عن
احمد بن محمد بن ابی نصر عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال التین یذهب بالبخر ویشد الفم والعظم وینبت
الشعر ویذهب بالداء ولا یحتاج معه الی دواء وقال علیه السلام التین اشبه شیء بنبات الجنة شرح البخر بفتح
با یکنقطه و فتح خاء با نقطه و راء بی نقطه مصدر باب علم گنده دهن شدن و عبارت از دندانهاست موافق انچه
گذشت در حدیث دوم باب الخل والزیت که باب هفتاد و هفتم است و محتاج بصیغه مجهولست یعنی روایتست
از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابو الحسن امام رضا علیه السلام گفت انجیر میبرد گندگی دهن را و محکم میکند دندانها را واستخوانرا
و میرویاند موی را و میبرد درد را و حاجت نمیشود با آن بسوی دوائی و گفت امام علیه السلام که انجیر مانند ترین چیزیست
بروئیده بهشت باب صد و پنجم اصل باب الکمثری شرح کمثری بضم کاف و تشدید میم مفتوحه و سکون
ثاء سه نقطه و راء بی نقطه و الف است یعنی این باب بیان امرود است و در این باب دو حدیث است اول اصل
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال کلوا الکمثری فانه یجلو القلب ویسکن اوجاع الجوف باذن الله
تعالی شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بخورید امرود را چه بدرستی که آن جلا میدهد دلرا
و تسکین میکند دردهای درون را باذن الله تعالی دوم اصل عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام
قال الکمثری یدبغ المعدة ویقویها هو والسفرجل سواء وهو علی الشبع انفع منه علی الریق ومن اصابه طخاء فلیأکله
یعنی علی الطعام شرح طخ بکسر طاء بی نقطه و فتح خاء با نقطه و فتح شین و سکون و فتح باء مصدر باب علم است الطخاء
بفتح طاء بی نقطه و تخفیف خاء با نقطه و الف و همزه مثل ... سنگینی دل و مراد اینجا سنگینی است که از ثقل طعام بهم رسیده
باشد و اینست مراد قول راوی که یعنی علی الطعام زیرا که علی برای تعلیلیه است و مراد اینست که بسبب طعام باشد یعنی روایتست
از بعض یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امرود دباغت میکند معده را و قوت میدهد معده را و آن و به مثل
یکدیگرست و آن بر سیری سود مندترست از آن بر ناشتا و هر که برخورد او را سنگینی دل پس باید که خورد امرود را
بعد از هر شوربای که بسبب طعام بهم رسیده باشد باب صد و ششم اصل باب الاجاص شرح
اجاص بکسر همزه و تشدید جیم والف و صاد بی نقطه است یعنی این باب بیان آلوست و در این باب یک حدیث است

اصل عن زیاد القندی قال دخلت علی ابی الحسن الاول علیه السلام وبین یدیه تور ماء فیه اجاص
اسود فی ابانه فقال انه هاجت بی حرارة وان الاجاص الطری یطفئ الحرارة ویسکن الصفراء وان
الیابس منه یسکن الدم ویسل الداء الدوی شرح التور بفتح تاء دو نقطه در بالا وسکون واو وراء بی نقطه جام
آبخوری مانند طشت ومضاف الیه است الابان بکسر همزه وتشدید باء یک نقطه والف ونون هنگام رسیدن چیزی طری
بفتح طاء بی نقطه وکسر راء بی نقطه وتشدید یاء است یطفئ بطاء بی نقطه وفاء وهمزه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
افعال است یسل بسین بی نقطه وتشدید لام بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر یا باب افعال است السل بفتح
سین والاسلال بیرون کشیدن بهمواری الدوی بفتح دال بی نقطه وکسر واو ویاء وهمزه در داء که وصف داء بودن
برای مبالغه است نظیر جدید یعنی روایتست از زیاد قندی گفت که داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلام
ودر پیش او بود جام آبی که در آن بود آلوی سیاه در هنگامش پس امام گفت که بدرستی که شان اینست که انگیخته
شده بمن حرارت وبدرستی که آلوی تازه فرو مینشاند حرارت را وتسکین میکند صفرا را وبدرستی که خشک از جمله آلو تسکین
میکند خون را وبیرون میکند درد دیرینه را که دردناکست باب صد وهفتم اصل باب الاترج شرح
اترج بضم همزه وسکون تاء دو نقطه در بالا وضم راء بی نقطه وتشدید جیم است یعنی این باب بیان ترنج است
در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی بصیر قال کان عندی ضیف فتشهی اترجا بعسل فاطعمته
واکلت معه ثم مضیت الی ابی عبد الله علیه السلام واذا المائدة بین یدیه فقال لی ادن فکل فقلت انی
اکلت قبل ان آتیک اترجا بعسل وانا اجد ثقله لانی اکثرت منه فقال یا غلام انطلق الی الجاریة فقل لها
ابعثی الینا بحرف رغیف یابس من الذی نجففه فی التنور فاتی به فقال لی کل من هذا الخبز الیابس
فانه یهضم الاترج فاکلته ثم قمت فکانی لم آکل شیئا شرح تشهی بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است
نجففه بصیغه متکلم مع الغیر باب تفعیل است تنور بفتح تاء دو نقطه در بالا وتشدید نون مضمومه است یعنی روایت
از ابو بصیر گفت که بود نزد من مهمانی پس میل کرد ترنج را با عسل پس خورانیدم او را وخوردم با او بعد از آن رفتم
بسوی امام جعفر صادق علیه السلام وناگاه سفره در پیش او بود پس گفت مرا که نزدیک شو پس بخور پس گفتم که بدرستی که
من خوردم پیش از آنکه آیم نزد تو ترنج را با عسل ومن مییابم ثقل آن را زیرا که من بسیار خوردم از آن پس امام
گفت که ای غلام روان شو بسوی کنیزک پس بگو او را که بفرست بسوی ما کنار گرده خشک را از جمله آنچه خشک میکنیم آن را
در تنور مراد آن در آتشدان است پس غلام آورد آن را پس امام گفت مرا که بخور این نان خشک را بدرستی که

ان هضم

آن هضم میکند ترنج را پس خوردم آن را بعد از آن برخاستم پس گویا که من نخورده بودم چیزی را دوم اصل عن
عبد الله بن ابراهیم الجعفری عن ابی عبد الله علیه السلام قال بای شیء یامرکم اطباؤکم فی الاترج قلت یامروننا
ان ناکله قبل الطعام فقال علیه السلام ولکنی آمرکم به بعد الطعام شرح روایتست از عبد الله بن ابراهیم که از اولاد
جعفر طیار است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بکدام چیز امر میکنند شما را طبیبان شما در ترنج پس گفتم که امر میکنند
ما را بآنکه خوریم آن را پیش از طعام پس گفت امام علیه السلام که لیکن بدرستی که من امر میکنم شما را بخوردن آن بعد از طعام
سوم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال کلوا الاترج بعد الطعام فان آل محمد صلوات الله علیهم
یفعلون ذلک شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بخورید ترنج را بعد از طعام چه بدرستی که
آل محمد علیهم السلام میکنند آن را چهارم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال الخبز
الیابس یهضم الاترج شرح روایتست از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابو الحسن امام رضا علیه السلام گفت که نان خشک
هضم میکند ترنج را شاید که مراد آن در آتشدان خشک کردنست در حدیث اول این باب پنجم اصل عن ابراهیم بن
عمر الیمانی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انهم یزعمون ان الاترج علی الریق اجود ما یکون فقال ابو عبد الله علیه السلام
ان کان قبل الطعام خیر فهو بعد الطعام خیر وخیر شرح الاترج بفتح یا کون الاترج است تقریر آنکه ما مصدریه است
ویکون از افعال تامه است وخیر مشترک با جمع با ترج است در نسخ خیر در اول بی من نوع است وظاهر اینست که خیر اسم تفضیل
باید زیرا که خیر مشترک در کان راجع با ترج است ومقصود اینست که خوردن ترنج پیش از طعام در اکثر طبیعتها خوب
نیست واگر در طبیعتی خوب باشد خوردن آن بعد از طعام در آن طبیعت بهتر وخوبترست یعنی روایتست از ابراهیم
عمر یمانی گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که طبیبان دعوی میکنند که بودن ترنج در ناشتا بهتر بودن آنست
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر باشد ترنج پیش از طعام خوب در طبیعتی پس ترنج بعد از طعام خوب وخوب
است در آن طبیعت ششم اصل عن سلیمان بن جعفر الجعفری عن ابی الحسن الرضا علیه السلام ان رسول الله
صلی الله علیه واله کان یعجبه النظر الی الاترج الاخضر والتفاح الاحمر شرح روایتست از سلیمان بن جعفر که از اولاد جعفر
طیارست از ابو الحسن امام رضا علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه واله بود که خوش می آمد او را نگاه بسوی ترنج سبز وسیب
سرخ باب صد وهشتم اصل باب الموز شرح موز بفتح میم وسکون واو وزاء نقطه دار میوه ایست
معروف که شبیه است بخیار وشبیه است بمیوه درخت یعنی این باب بیان موز است در این باب سه حدیث است
اول اصل عن یحیی بن موسی الصنعانی قال دخلت علی ابی الحسن الرضا علیه السلام بمنی وابو جعفر الثانی

علیه السلام علی فخذه وهو یقشر له موزا ویطعمه **شرح** صنعانی بفتح صاد بی نقطه و سکون نون و عین بی نقطه و الف
و نون منسوبست بصنعا با الف ممدوده و آن شهریست در یمن یقشر بصیغه غایب معلوم باب نصر و ضرب یا باب
تفعیل است **یعنی** روایتست از یحیی بن موسی صنعانی کفت که داخل شدم بر ابو الحسن امام رضا علیه السلام در منی و امام محمد تقی
علیه السلام در ران او بود و او پوست میکند برای او موز را و میخورانید او را **دوم اصل** عن ابی اسامة قال دخلت علی ابی عبد الله
علیه السلام تقرب الی موزا فاکلته **شرح** روایتست از ابو اسامه بضم همزه و سین بی نقطه کفت که داخل شدم بر امام جعفر صادق
علیه السلام پس نزدیک کرد بسوی من موز را پس خوردم آنرا **سوم اصل** عن یحیی الصنعانی قال دخلت
علی ابی الحسن الرضا علیه السلام وهو بمکة وهو یقشر موزا ویطعمه ابا جعفر علیه السلام فقلت له جعلت فداک هذا المولود المبارک
قال نعم یا یحیی هذا المولود الذی لم یولد فی الاسلام مثله مولود اعظم برکة علی شیعتنا منه **شرح** مثله منصوب و حال
مولود است که مرفوع و نایب فاعلست یا آنکه مثل تعریف با اضافه نمیکند بها نیست تقدیم حال بر صاحب حال که نکره باشد
مثل رمیت علی الفصد طالوا و مقصود اینست که از ابتدای اسلام تا امروز امامی برای شیعه امامیه که مثل ابو جعفر باشد در
سن ابتدای امامت متولد نشده و این منافات ندارد با آنکه سن صاحب الزمان صلوات الله علیه در ابتداء امامت
کمتر از سن ابو جعفر علیه السلام باشد چنانچه مفهوم میشود از آنچه کذشت در کتاب الحجة در کلام مصنف که باب در مولد ابی
الحسن الرضا علیه السلام و در کلام مصنف در مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی علیهما السلام که سن ابو جعفر در ابتداء امامت هفت
سال و کسری بوده و در کلام مصنف در مولد الصاحب علیه السلام که سن صاحب الزمان در ابتداء امامت پنج سال بوده نفی
اعظم عبارتست از نفی مثل و نیز در متعارف ما تو لیس فی البلد افضل من زید بمعنی زید افضل اهل البلد **یعنی** روایتست
از یحیی صنعانی کفت که داخل شدم بر ابو الحسن امام رضا علیه السلام و او در مکه بود و او پوست میکند موز را و میخورانید ابا امام
محمد تقی علیه السلام پس کفتم او را که قربانت شوم اینست آن مولود مبارک که وعده میکردی امام کفت که آری ای یحیی اینست
مولودی که زاده نشده در اسلام بر حالی که مثل او باشد و رسته مولودی که بزرکتر باشد باعتبار برکت بر شیعه ما از او **باب**
صد و نهم **اصل** باب الغبیراء **شرح** غبیراء بضم غین با نقطه و فتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی
نقطه و الف ممدوده است **یعنی** این باب بیان غبیراء است و در این باب یک حدیث است **اصل** عن ابن بکیر انه
سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول فی الغبیراء ان لحمه ینبت اللحم وعظمه ینبت العظم وجلده ینبت الجلد ومع ذلک
فانه یسخن الکلیتین ویدبغ المعدة وهو امان من البواسیر والتقطیر ویقوی الساقین ویقمع عرق الجذام **شرح**
لحمه عبارتست از مغز میانی آن و عظمه عبارتست از دانه که در میان پوست و استخوانست و تقطیر عبارتست که ایشان غیر لحمه

عبیراء

لفظ است

لفظ است نظیر آن رحمه الله قریب من المحسنین چنانچه جوهری کفت و نیز در مفرد شرح کاینه در مبحث حال در قریب
کفته که از قبیل تشبیه فعیل بمعنی فاعل بفعیل بمعنی مفعولست و بعضی میکویند که حذف تاء در قریب برای فرق میان قریب
بمعنی نزدیک در مسافت و قریب بمعنی خویش است کلیتین بضم کاف و سکون لام است و نوع از باب نصر و ضرب
و منع است التقطیر بقاف و طاء بی نقطه و راء بی نقطه آمدن بول بی اختیار یقمع بقاف و میم بی نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب منع است **یعنی** روایتست از عبد الله بن بکیر که او شنید از امام جعفر صادق علیه السلام میکفت در غبیراء که بدرستیکه
کوشت آن میرویاند کوشت را و پوست آن میرویاند پوست را و استخوان آن میرویاند استخوان را و با آن منافع پس بدرستیکه
آن کرم میکند دو کرده را و دباغت میکند معده را و آن امان است از بواسیر و سلس البول و قوی میکند دو ساق را و مغلوب
میکند رک خوره را **باب** صد و دهم **اصل** باب البطیخ **شرح** بطیخ بکسر باء یک نقطه و تشدید طاء بی نقطه
مکسوره و سکون یاء دو نقطه در پایین و خاء با نقطه است **یعنی** این باب بیان خربزه است و در این باب پنج حدیث
اول اصل عن یاسر الخادم عن الرضا علیه السلام قال البطیخ علی الریق یورث الفالج نعوذ بالله منه **شرح** الفالج بفاء و الف
و کسر لام و جیم فی حس و حرکت شدن بعض اعضا و اکثر آن در نصف بدن میباشد **یعنی** روایتست از یاسر خادم از امام
رضا علیه السلام کفت که خوردن خربزه در ناشتا باعث فالج میشود پناه میکیریم بالله از فالج **دوم اصل** عن بعض اصحابنا
عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یاکل الرطب بالخربز **شرح** خربز بکسرها با نقطه و سکون راء
بی نقطه و کسر باء یک نقطه و زای با نقطه است **یعنی** روایتست از بعضی یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که بود رسول
الله صلی الله علیه وآله که میخورد رطب را با خربزه **سوم اصل** عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان
رسول الله صلی الله علیه وآله یاکل البطیخ بالتمر **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث سابق **چهارم اصل** عن ابن
القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یعجبه الرطب بالخربز **شرح** روایتست از
عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که بود نبی صلی الله علیه وآله وسلم که خوش می آمد او را رطب با خربزه
پنجم اصل عن ابراهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال اکل النبی صلی الله علیه وآله البطیخ بالسکر
واکل علیه السلام البطیخ بالرطب **شرح** روایتست از ابراهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم علیه السلام کفت که خورد نبی صلی الله
علیه وآله خربزه را با شکر و خورد علیه السلام خربزه را با رطب **باب** صد و یازدهم **اصل** باب البقول **شرح**
بقول بضم باء یک نقطه و ضم قاف جمع بقل بفتح باء و سکون قاف است **یعنی** این باب بیان ترهاست و در این باب
ده حدیث است **اول اصل** عن موفق المدنی عن ابیه عن جده قال بعث الی الماضی علیه السلام یوما

فاجلسني للغداء فلما جاؤوا بالمائدة لم تكن عليها بقل فامسك يده ثم قال للغلام اما علمت اني لا آكل على مائدة
ليس فيها خضرة فأتني بالخضر قال فذهب الغلام فجاء بالبقل فالقاه على المائدة فمد يده عليه السلام حينئذ فاكل شرح
الخضر بضم خاء با نقطه وسکون وفتح ضاد با نقطه جمع خضره بضم خاء وسکون ضاد سبزیها مثل کاسنی ونعناع وکندنا ومانند آن
نیست میان این حدیث وآنچه گذشت در حدیث چهارم باب پنجم که باب فضل الخبز است زیرا که میتواند بود که آنچه گذشت
در صورتی باشد که تعدد انواع طعام نباشد واینجا میتواند بود که درین مائده خبز نباشد یا امساک بود بعد از تناول اهل گ
از خبز باشد یعنی روایت است از موفق مدنی از پدرش از جدش گفت که فرستاد بسوی من ابوالحسن اول امام موسی کاظم
علیه السلام روزی پس نشانید مرا برای چاشت پس در وقتی که خادمان آوردند سفره را نبود در سر آن تره پس باز داشت
دست خود را بعد از آن گفت غلام را که آیا نخواستی که من چیزی نخورم بر سر سفره که نیست در آن سبزی پس بیاور تره من
سبزیها را داوی گفت که پس رفت غلام پس آورد تره را پس انداخت آن را بر سر سفره پس دراز کرد دست خود را امام علیه السلام
در آن هنگام وچیزی خورد دوم اصل عن حنان قال کنت مع ابی عبدالله علیه السلام علی المائدة فمال علی البقل وامتنعت
انا منه لعلة کانت بی فالتفت الی وقال یا حنان اما علمت ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه لم یؤت بطبق الا وعلیه
بقل قلت ولم جعلت فداک قال لان قلوب المؤمنین خضرة وهی تحن الی اشکالها شرح خضره بفتح خاء با نقطه وکسر
ضاد با نقطه است تحن بحاء بی نقطه وتشدید نون بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است یعنی روایت است از حنان
بفتح حاء بی نقطه وتخفیف نون گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلام بر سر سفره پس میل کرد بتره وباز ایستادم من خود را از آن
برای آزاری که بود با من پس التفات کرد بسوی من وگفت ای حنان آیا ندانستی اینکه امیر المؤمنین صلی الله علیه آورده
نشد نزد او طبقی مگر وحالی که بر سر آن بود تره گفتم که چرا فدایت گردم گفت که برای اینکه دلهای مؤمنان سبزها است
وآنها رغبت میکنند بسوی هم جنسهای خود شان باب صد و دوازدهم اصل باب ما جاء فی الهندباء
شرح الهندباء بکسر هاء وسکون نون وفتح دال وکسر دال بی نقطه وتخفیف باء یک نقطه والف مقصوره وممدوده کاسنی یعنی این باب
بیان چیزیست که آمده در کاسنی از جناب ائمه هدی علیهم السلام در این باب ده حدیث است اول اصل عن المثنی بن الولید
عن ابی عبدالله علیه السلام قال من بات وفی جوفه سبع ورقات من الهندباء امن من القولنج لیلته تلک ان شاء الله
شرح القولنج بضم قاف وسکون واو وفتح لام وسکون نون وجیم وبفتح قاف وضم لام درد روده که بآن عسر خروج
غائط وباد میباشد یعنی روایت است از مثنی بضم میم وفتح ثاء سه نقطه وتشدید نون والف وابن ولید بفتح واو وکسر لام از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت که هر که شب گذراند وحالی که در درون او باشد هفت برگ از کاسنی ایمن میشود از قولنج در آن شب او

ان شاء الله

ان شاء الله دوم اصل عن ما لیدین محمد عن جده سفیان بن السمط عن ابی عبدالله علیه السلام قال من احب ان
یکثر ماله وولده فلیکثر اکل الهندباء شرح یکثر از باب حسن است در نسخه ما اینجا در حدیث آینده بلام است واگر بجای
آن هر دو بیوه میبود موافق حدیث سوم این باب میبود فلیکثر بسکون لام بصیغه امر غایب باب افعال است یعنی روایت است از
خالد بن محمد از جدش سفیان بن سمط بکسر سین بی نقطه وسکون میم وطاء بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که دوست
دارد که بسیار شود مالش وفرزندش پس باید که بسیار کند خوردن کاسنی را سوم اصل عن السکونی عن ابی عبدالله
علیه السلام قال من احب ان یکثر ماله وولده فلیدمن اکل الهندباء شرح فلیدمن بسکون لام ودال بی نقطه بصیغه امر غایب
باب افعال است یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که دوست دارد که بسیار شود مالش وفرزندش
پس باید که عادت خود کند خوردن کاسنی را چهارم اصل عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال نعم البقلة الهندباء
ولیس من ورقة الا وعلیها قطرة من الجنة فکلوها ولا تنفضوها عند اکلها قال وکان ابی علیه السلام ینهانا ان ننفضه اذا اکلنا
شرح من زائده است برای تأکید عموم ورقه بفتح واو وراء برگ است لا تنفضوها بضم نون وفاء وضاد با نقطه بصیغه نهی باب نصر
النفض بفتح نون وسکون فاء افشاندن چیزی برای برطرف شدن آنچه بروی نشسته است ومراد اینجا افشاندن هندبا است
که نشسته شود برای برطرف کردن گرد وچیزی از آن آب که بروی آن مانده است ونهی از افشاندن برای این است
که آب روی آن بنظام قطره بهشت شده وباعث اینست که نفع کاسنی کمتر باشد ومراد ننفضه بصیغه مضارع
متکلم مع الغیر باب نصر است وتذکیر ضمیر راجع بهندبا جائز است چنانچه گذشت در شرح حدیث باب صد ونهم که باب الخیار است
یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوب تره ایست کاسنی ونیست هیچ برگی از آن مگر وحالی
که بر آن برگ است قطره از بهشت پس بخورید آن برگ را ومفشانید آن را نزد خوردن وگفت امام گفت که بود پدرم علیه السلام که
نهی میکرد ما را از اینکه افشانیم کاسنی را چون بخوریم آن را پنجم اصل عن زیاد عن ابی عبدالله علیه السلام قال الهندباء سید
البقول شرح شاید که مراد بقول درینجا در حدیث هفتم این باب ترهائی باشد که با خبز عربی خورده میشوند آنها متعارف باشد پس
منافات ندارد با آنچه می آید در بعض احادیث باب الکراث که باب صد وچهاردهم است وایضا ریحان حیثیه وجمیع علاوه
باعتباری منافات ندارد با ریحان بودن حیثی دیگر وجمیع غیر آن باعتباری دیگر پس این منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث
هندم اول باب الفرفخ که باب صد وهفتم است یعنی روایت است از زیاد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کاسنی مهتر ترهها
ششم اصل عن رجل عن ابی عبدالله علیه السلام قال علیک بالهندباء فانه یزید فی الماء ویحسن الولد وهو حار
لین یزید فی الولد الذکورة شرح یعنی از باب تفعیل یا باب افعال است وولد بفتح واو ودال بفتح واو وفتح لام است

یاد راول و دوم بضم واو و سکون لام است یعنی بفتح لام و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره و تسکین یاء یعنی تخم آن
و مراد اینجا معنی الکراره است موافق حدیث آینده یا مراد تخم کتوم است یا مراد رطب و یابس است الذکر
بضم ذال و ضم کاف جمع ذکر منصوب و مفعول به است یا مجرور و صفت و لوست یعنی روایتست از سروی از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که در باب کاسنی را چه بود ستی که آن زیاده میکند در آب منی و نیکو میکند فرزند را آن کرم و تخم است می افزاید در
فرزندان و نکاح را هفتم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَیْضِ قَالَ تَغَدَّیْتُ مَعَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ عَلَی الْخِوَانِ بَقْلٌ وَ مَعَنَا شَیْخٌ
فَجَعَلَ یَتَنَکَّبُ الْهِنْدِبَاءَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ أَمَا إِنَّکُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ الْهِنْدِبَاءَ بَارِدَةٌ وَ لَیْسَتْ کَذَلِکَ وَ لَکِنَّهَا مُعْتَدِلَةٌ وَ فَضْلُهَا
عَلَی الْبُقُولِ کَفَضْلِنَا عَلَی النَّاسِ شرح روایتست از محمد بن فیض گفت که چاشت خوردیم با امام جعفر صادق علیه السلام و بر خوان
بود تره و با ما بود پیری که اجتناب میکرد از خوردن کاسنی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که آگاه باشید بدرستیکه شما
گمان میکنید که کاسنی سرد است و نیست چنان ولیکن آن معتدل است و فضل آن بر سائر ترها مانند فضل ما است بر سایر
مردمانست هشتم اصل عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ کُلُوا الْهِنْدِبَاءَ فَمَا مِنْ
صَبَاحٍ إِلَّا وَ یَنْزِلُ عَلَیْهَا قَطْرَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ فَإِذَا أَکَلْتُمُوهَا فَلَا تَنْفُضُوهَا قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ کَانَ أَبِی عَلَیْهِ السَّلَامُ یَنْهَانَا أَنْ
نَنْفُضَهَا إِذَا أَکَلْنَاهَا شرح روایتست از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که بخورید
کاسنی را چه نیست هیچ اول روزی مگر بحالی که فرود می آید بر کاسنی قطره از بهشت پس چون خورید آن را پس مفشانید
آن را ابو بصیر گفت که و گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بود پدرم علیه السلام که نهی میکرد ما را از اینکه افشانیم کاسنی را چون خوریم آن را
بیان این شد در شرح حدیث چهارم این باب نهم اصل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ أَکْلُ
الْهِنْدِبَاءِ شِفَاءٌ مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَ مَا مِنْ دَاءٍ فِی جَوْفِ ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَمَعَهُ الْهِنْدِبَاءُ قَالَ وَ دَعَا بِهِ یَوْماً لِبَعْضِ الْحَشَمِ وَ کَانَ
یَأْخُذُهُ الْحُمَّی وَ الصُّدَاعُ فَأَمَرَ أَنْ یُدَقَّ وَ یُصَیَّرَ عَلَی قِرْطَاسٍ وَ یُصَبَّ عَلَیْهِ دُهْنُ الْبَنَفْسَجِ وَ یُوضَعَ عَلَی رَأْسِهِ ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ
یُذْهِبُ بِالْحُمَّی وَ یَنْفَعُ مِنَ الصُّدَاعِ وَ یُذْهِبُ بِهِ شرح ضمیر مستتر در دعا و در امر و در وضع راجع بامام است و با سم راجع
بعض است الحشم بفتح حاء بی نقطه و فتح شین با نقطه و تخفیف میم خواص و ملازمان یدق بدال بی نقطه و تشدید قاف بصیغه
مضارع غایب معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع به بعض است یصیر از باب تفعیل است یصب بصاد بی نقطه
و تشدید با یکنقطه از باب نصر است یعنی روایتست از محمد بن اسمعیل گفت که شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت
که خوردن کاسنی باعث شفا است از هر دردی بیان این که نیست هیچ دردی در درون فرزند آدم مگر اینکه مغلوب
میکند آن را کاسنی راوی گفت که امام طلب کرد کاسنی را در روزی برای بعض خواص خود و بود که میگرفت او را تب و درد سر

پس

پس امر کرد با اینکه کوفته کنند آن را و کرده شود آن را بر کاغذی و ریخته شود بر آن روغن بنفشه را و گذاشته شود بر سر او و بعد از آن امام گفت
که بدرستی که کاسنی میبرد تب را و فائده میبخشد و دور میکند از درد سر دهم اصل عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی
عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ بَقْلَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ الْهِنْدِبَاءُ وَ بَقْلَةُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ الْبَاذَرُوجُ وَ بَقْلَةُ
فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ الْفَرْفَخُ شرح باذروج بباء یکنقطه و الف و فتح ذال با نقطه و ضم راء بی نقطه و سکون واو و جیم در اختیارات
بدیعی گفته که نوعی از ریحان کوهیست و در دامن کوهها میباشد و صاحب کتاب محاسن آداب تفسیر آن بباذرنجویه
کرده الفرفخ بفتح فاء و سکون راء بی نقطه و فتح فاء دوم و خاء با نقطه خرفه یعنی روایتست از بعض یاران ما از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت که تره رسول الله صلی الله علیه و آله که بسیار میخورد کاسنی است و تره امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله که بسیار میخورد
باذروج است و تره فاطمه علیها السلام که بسیار میخورد خرفه است مراد اینست که هر کدام اینها خوانند و مزاج یکی موافق بود ه ه
باب صد و سیزدهم اصل بَابُ الْبَاذَرُوجِ شرح این باب بیان باذروج است که بیان شد در شرح حدیث
آخر باب سابق و در این باب چهار حدیث است اول اصل عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ
صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ کَانَ یُعْجِبُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مِنَ الْبُقُولِ الْحَوْکُ شرح الحوک بفتح حاء بی نقطه و سکون
واو باذروج و کاف حرف آخر است یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین
صلی الله علیه و آله که بود که خوش می آمد رسول الله صلی الله علیه و آله را از ترهها باذروج دوم اصل عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ
عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ تُعْجِبُهُ الْبَاذَرُوجُ شرح این ظاهر است از شرح حدیث
سابق سوم اصل عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ قَالَ حَدَّثَنِی مَنْ حَضَرَ مَعَ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَیْهِ السَّلَامُ الْمَائِدَةَ فَدَعَا بِالْبَاذَرُوجِ
وَ قَالَ إِنِّی أُحِبُّ أَنْ أَسْتَفْتِحَ بِهِ الطَّعَامَ فَإِنَّهُ یَفْتَحُ السُّدَدَ وَ یُشَهِّی الطَّعَامَ وَ یُذْهِبُ بِالسُّلِّ وَ مَا أُبَالِی إِذَا أَنَا افْتَتَحْتُ
بِهِ مَا أَکَلْتُ بَعْدَهُ مِنَ الطَّعَامِ فَإِنِّی لَا أَخَافُ دَاءً وَ لَا غَائِلَةً شرح یفتح بفاء و تاء دو نقطه در بالا و حاء بی نقطه بصیغه مضارع
غایب معلوم باب منع است السدد بضم سین بی نقطه و فتح دال بی نقطه اول جمع سده بضم سین و تشدید دال بستگیهای
رودها و مانند آنها یشهی بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل است الطعام منصوب و مفعول به است یعنی
روایتست از ایوب بن نوح گفت که خبر داد مرا کسی که حاضر شد با امام موسی کاظم علیه السلام سفره چاشت را پس طلب کرد باذروج
و گفت که بدرستی که من دوست میدارم که ابتدا کنم بباذروج طعام را چه بدرستیکه آن میگشاید بستگیها را و اشتهای طعام می
آورد و میبرد سل را و پروا نمیکنم چون من ابتدا کرده باشم بباذروج آنچه را که خورده باشم بعد از آن از طعام چه بدرستیکه
من نمی ترسم از دردی و نه مفسده در آن هنگام اصل قَالَ تَغَدَّیْنَا [illegible] دَعَا بِهِ أَیْضاً [illegible]

على المائدة وياكله ويناولني منه وهو يقول اضم طعامك به فانه يمرئ ما قبله ويشهي ما بعده ويذهب
بالثقل ويطيب الجشاء والنكهة شرح يمرئ بياء دو نقطه در بالا و را بيك نقطه و عين بى نقطه بصيغه مضارع غايب
معلوم باب تفعل است اضم با نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصيغه امر باب ضرب است يمرى براء بى نقطه و همزه بصيغه
مضارع غايب معلوم باب افعال است قبل و بعد مبني بر ضم است يطيب از باب تفعيل است الجشاء بضم جيم
و تخفيف شين با نقطه و الف و همزه باد گلو النكهة بفتح نون و سكون كاف نفس دهن يعنى راوى گفت كه پس در وقتى
كه فارغ شديم از چاشت امام طلب كرد بادروج را [illegible] امام را كه [illegible] بادروج را [illegible]
از آن را و ميگفت كه ضم كن خوراك خود را بآن چه بدرستى كه آن گوارا ميكند آنچه را كه پيش از آن خورده شده و چنانچه
اشتها مى آورد آنچه كه بعد از آن خورده ميشود و ميبرد سنگينى معده را و خوشبو ميكند باد گلو را و نفس دهن را چهارم
اصل عن اشكيب بن عبدة الدهقان باسناده له عن ابى عبد الله عليه السلام انه قال الحوك بقلة الانبياء اما
ان فيه ثمان خصال يمرئ ويفتح السدد ويطيب الجشاء والنكهة ويشهي الطعام ويسل الداء وهو امان من
الجذام اذا استقر في جوف الانسان قمع الداء كله شرح روايتست از اشكيب بكسر همزه و سكون شين با نقطه و كسر
كاف و سكون ياء دو نقطه در پايين و با يك نقطه ابن عبده بفتح عين بى نقطه و سكون و فتح با يك نقطه دهقان بفتح ها و سكون
ميم و دال بى نقطه بسوى كه او روايت از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه او گفت كه بادروج ترة پيغمبرانست آگاه باش بدرستى كه
در آنست هشت خصلت اول گوارا ميكند طعام را دوم ميگشايد بستگيها را سوم خوشبو ميكند باد گلو را
چهارم خوشبو ميكند نفس را پنجم اشتهاى طعام مى آورد ششم بيرون ميكند درد را هفتم آن
باعث ايمنى است از خوره هشتم چون قرار گيرد در درون آدمى مغلوب ميكند درد را بهمگى آن باب
صد و چهاردهم اصل باب الكراث شرح كراث بضم كاف و تشديد راء بى نقطه و الف و ثاء سه نقطه است
يعنى اين باب بيان گندنا است و در اين باب هشت حديث است اول اصل عن موسى بن بكر قال اشتكى
غلام لابى الحسن عليه السلام فسال عنه فقيل به طحال فقال اطعموه الكراث ثلثة ايام فاطعمناه فقعد الدم ثم برا
شرح الطحال بفتح طاء بى نقطه و تخفيف حاء بى نقطه مصدر باب علم و دم طحال بكسر طاء يعنى سپرز قعد بصيغه ماضى غايب
معلوم باب نصر است و ضمير مستتر راجع بغلام است الدم منصوب و مفعول قعد است بتضمين معنى اخرج نظير قوله
شاعر [illegible] مقصود اينست كه بجاى غائط از او خون بيرون آمد برا با ياء و راء بى نقطه و همزه
بصيغه ماضى غايب معلوم باب نصر و منع است يعنى روايتست از موسى بن بكر گفت كه درد مند شد غلامى از امام

موسى كاظم عليه

موسى كاظم عليه السلام پس امام پرسيد از او پس گفته شد كه با او است ورم سپرز پس امام گفت كه بخورانيد او را
گندنا در سه روز پس خورانيديم او را پس نشست خون بعد از آن صحيح شد دوم اصل عنه قال حدثني من
رأى ابا الحسن عليه السلام ياكل الكراث من المشارة ويغسله بالماء وياكله شرح المشارة بفتح ميم و تخفيف شين
با نقطه و الف منقلبه از واو و تخفيف راء بى نقطه كردى زمين زراعت و آن قطعه ايست از زمين كه جدا كرده شده براى
كاشتن چيزى خصوص مثلا يعنى روايتست از موسى بن بكر گفت كه خبر داد مرا كسى كه ديد امام موسى كاظم عليه السلام را كه ميخورد گندنا را
از كردى گندنا و ميشست آن را بآب و ميخورد آن را سوم اصل عن يونس بن يعقوب قال رايت ابا الحسن عليه السلام يقطع الكراث
باصوله فيغسله بالماء وياكله شرح روايتست از يونس بن يعقوب گفت كه ديدم امام موسى كاظم عليه السلام را كه ميبريد گندنا را با بيخهاى
آن پس ميشست آن را بآب و ميخورد آن را چهارم اصل عن [illegible] بن احنف قال سئل ابو عبد الله عليه السلام عن الكراث
فقال كله فان فيه اربع خصال يطيب النكهة ويطرد الرياح ويقطع البواسير وهو امان من الجذام لمن ادمن عليه شرح روايتست
از [illegible] بن احنف گفت كه پرسيده شد امام جعفر صادق عليه السلام از گندنا پس گفت كه بخوريد آن را چه بدرستى كه در آنست چهار خصلت
خوشبو ميكند نفس دهن را يعنى كه گند دهن را ميبرد و دفع ميكند بادها را و ميبرد بواسير را و آن ايمنى است از خوره براى كسى كه
مداومت كرده بر آن پنجم اصل عن احمد بن ابى عبد الله عن محمد بن على رفعه عن عبد الرحمن عن حماد بن زكريا عن
ابى عبد الله عليه السلام قال ذكرت البقول عند رسول الله صلى الله عليه وآله فقال طيب الكراث فان مثله في البقول كمثل الخبز
في سائر الطعام او قال الادام الشك من محمد بن يعقوب شرح المثل بفتح ميم و ثاء سه نقطه حال و صفت [illegible] و قال
الادام يعنى اينست كه يا بجاى البقول گفت كه الادام پس الادام مجرور است و اين تا آخر كلام معترضه است كه شك را نسبت
بمحمد داده يعنى روايتست از احمد بن ابى عبد الله از محمد بن على مرفوعا از عبد الرحمن از حماد بن زكريا از امام جعفر صادق
عليه السلام گفت كه مذكور شد سبزيها نزد رسول الله صلى الله عليه وآله پس گفت كه بخوريد گندنا را چه بدرستى كه مثال آن در ميان سبزيها مثال
نان است در ساير خوراكها يا بجاى البقول گفت كه الادام بكسر همزه يعنى نان خورش شك از محمد بن يعقوب است ششم اصل عنه
عن داود بن ابى داود عن رجل راى ابا الحسن عليه السلام بخراسان ياكل الكراث من البستان كما هو فقيل له ان فيه السماد فقال
عليه السلام لا يعلق به منه شيء وهو جيد للبواسير شرح كما هو يعنى بهمانحال كه است كاف بمعنى على است و ما موصوله است و هو مبتدا
و راجع بكراث است و خبرش محذوف است تقديرش عليه و ضميرش راجع بما موصوله است ابن هشام در مغنى اللبيب در بيان اينكه كاف
گاهى بمعنى استعلا مى آيد گفته كه قيل في كن كما انت ان المعنى على ما انت عليه السماد بفتح سين بى نقطه و تخفيف ميم و الف و دال
بى نقطه سرگين زمين خاكستر و سرگين لا يعلق بفتح ياء و لام بصيغه مضارع غايب معلوم باب منع است ضميرش راجع بسماد

گندنا است یا رابع گندنا را نشسته است یعنی روایتست از احمد بن ابی عبدالله از داود بن ابی داود از مردی که دید امام
رضا علیه السلام را در خراسان که میخورد گندنا را از بستان چنانچه آنست پس گفت شنیدم او که بدرستی که در آنست ... پس گفت امام
علیه السلام که بخصوص گندنا از جمله ... و گندنا ... برای بواسیر هفتم اصل عَنْهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ حَنَانِ بْنِ
سَدِيرٍ قَالَ كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمَائِدَةِ فَمِلْتُ عَلَى الْهِنْدَبَاءِ فَقَالَ لِي يَا حَنَانُ لِمَ لَا تَأْكُلُ الْكُرَّاثَ قُلْتُ لِمَا جَاءَ عَنْكُمْ مِنَ
الرِّوَايَةِ فِي الْهِنْدَبَاءِ فَقَالَ وَمَا الَّذِي جَاءَ عَنَّا قُلْتُ أَنَّهُ يَقْطُرُ عَلَيْهِ مِنَ الْجَنَّةِ فِي كُلِّ يَوْمٍ قَطْرَةٌ قَالَ فَقَالَ عَلَى الْكُرَّاثِ إِذَنْ سَبْعُ
قَطَرَاتٍ قُلْتُ فَكَيْفَ آكُلُهُ قَالَ اقْطَعْ أُصُولَهُ وَاقْذِفْ رُءُوسَهُ شرح ملت بکسر میم و سکون لام است تعدیه بعلی بتضمین معنی
اکباب است و مراد اینست که راستی را نسبت بهندبا میخوردم و غیر آنرا از سبزیها نمیخوردم من بیانست انا بفتح همزه و ضم نون خبر مبتداء
محذوفست تقدیره هو انه یقطر بقاف و طاء بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر یا مجهول باب تفعیل یا باب
نصر است قطره مرفوع است اذن بکسر همزه و فتح ذال با نقطه و سکون نون بمعنی در این هنگام است سبع مرفوع است آکله بمد همزه
و الف و ضم کاف بصیغه متکلم است یا بفتح همزه و سکون کاف بصیغه مصدر است اقطع بصیغه امر باب منع است و اصل
بمعنی بیخ چیزیست که سفید است و در زمین پنهان است پس مراد اینست که بیخ مکن اقذف بصیغه امر باب ضرب است
یعنی روایتست از احمد بن ابی عبدالله از بعض یاران ما از حنان بن سدیر گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلام بر سر سفره پس
میل کردم در خوردن بسوی کاسنی پس امام گفت مرا که ای حنان چرا نمیخوری گندنا را گفتم برای آنچه آمده از جانب شما از روایت
در کاسنی پس گفت که چیست آنچه آمده از جانب ما گفتم که آن اینست که شأن اینست که میچکد بر کاسنی از بهشت در هر روز
قطره راوی گفت که پس امام گفت که بر گندنا در این هنگام که چنین باشد میچکد هفت قطره گفتم که پس چگونه بخورم گندنا را امام
گفت بیخهای آنرا ببر و بینداز سرهای آنرا و مراد اینست که بیخ آنرا که سفید است نیز بخور و سر آنرا بخور هشتم اصل عَنْهُ عَنْ
بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ يَأْكُلُ الْكُرَّاثَ بِالْمِلْحِ الْجَرِيشِ شرح الجریش بفتح جیم و کسر راء بی نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین و شین با نقطه نرم کوب یعنی روایتست از احمد بن ابی عبدالله از بعض یاران او که بسند او میرساند
با امام که گفت که بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه که میخورد گندنا را با نمک نرم کوب باب صد و پانزدهم اصل بَابُ
الْكَرَفْسِ شرح کرفس بفتح کاف و فتح راء بی نقطه و سکون فاء و سین بی نقطه نوعیست از سبزی که معروفست و در فارسی کرفس میگویند
سین بی نقطه را بصاد میکنند و کرفس بسکون فاء و شین با نقطه که هم میگویند یعنی این باب بیان کرفس است و در این باب
دو حدیثست اول اصل عَنْ حَمَّادِ بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْكُمْ
بِالْكَرَفْسِ فَإِنَّهُ طَعَامُ إِلْيَاسَ وَالْيَسَعَ وَيُوشَعَ بْنِ نُونٍ شرح روایتست از حماد بن زکریا از امام جعفر صادق که گفت که گفت

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که در یابید کرفس را چه بدرستی که آن خوراک سه پیغمبر است اول الیاس بکسر همزه و سکون لام و یاء دو
نقطه در پایین و الف و سین بی نقطه و دوم الیسع بفتح یاء دو نقطه در پایین و فتح سین بی نقطه و عین بی نقطه و سوم یوشع بضم یاء دو
نقطه در پایین و سکون واو و فتح شین با نقطه و عین بی نقطه ابن نون بضم نون و سکون واو دوم اصل عَنْ دَاوُدَ الْخَادِمِ
قَالَ ذَكَرَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكَرَفْسَ فَقَالَ أَنْتُمْ تَشْتَهُونَهُ وَلَيْسَ مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا وَهِيَ تَحْتَكُّ بِهِ شرح دابه عبارتست از هوام
که مکروه شود و حیوان مجموع باب الرمان که باب صد و ... است یا هم از انست تحتک بتاء دو نقطه و نون بصیغه مضارع غایب
مجهول باب انفعال است الاحتکاک و کرد با بدن یعنی روایتست از داود خادم گفت که مذکور کرد امام رضا علیه السلام کرفس را پس
گفت که شما آدمیان میخواهید آنرا و نیست هیچ جنبنده از حشرات الارض مکروه مگر آنکه آن و کرد با بدن میشود بسبب کرفس مراد اینست
که آنها بکرفس بسبب آن پس این فایده نبوده از دو برای شما باب صد و شانزدهم اصل بَابُ الْكُزْبَرَةِ
کزبره بضم کاف و سکون زای با نقطه و ضم و فتح باء یک نقطه و راء بی نقطه است شرح این باب بیان کشنیز است و در این
باب یک حدیث است اصل عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ أَكْلُ التُّفَّاحِ وَالْكُزْبَرَةِ
يُورِثُ النِّسْيَانَ شرح روایتست از ابراهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم صلوات الله علیه گفت که خوردن سیب و کشنیز
می آورد فراموشی را شاید که مراد سیب ترش باشد یا مراد خوردن آن دو با یکدیگر باشد باب صد و هفدهم
اصل بَابُ الْفَرْفَخِ شرح فرفخ بفتح دو فاء و سکون راء بی نقطه و خاء با نقطه است یعنی این باب بیان خرفه است و در این
باب دو حدیثست اول اصل عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَحْنَفَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ
بَقْلَةٌ أَشْرَفُ وَلَا أَنْفَعُ مِنَ الْفَرْفَخِ وَهُوَ بَقْلَةُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمَيَّةَ هُمْ سَمَّوْهَا بَقْلَةَ الْحَمْقَاءِ بُغْضاً
لَنَا وَعَدَاوَةً لِفَاطِمَةَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهَا شرح روایتست از زرارة بن احنف گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت
که نیست بر روی زمین سبزی شریفتر و سود دهنده تر از خرفه و آن سبزی فاطمه علیها السلام است بعد از آن امام گفت که لعنت کناد خدا
تعالی بنی امیه را ایشان نام نهادند خرفه را سبزی احمق بسبب دشمنی با ما و دشمنی با فاطمه صلی الله علیها مراد اینست
که ایشان نام آن البقلة الحمقاء است که مرکب توصیفی است چنانچه می آید و بعضی آنرا بقلة الحمقاء باسقاط الف لام اول کرده تا
مرکب اضافی شود دوم اصل عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَطِئَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
الرَّمْضَاءَ فَأَحْرَقَتْهُ فَوَطِئَ عَلَى الرِّجْلَةِ وَهِيَ الْبَقْلَةُ الْحَمْقَاءُ فَسَكَنَ عَنْهُ حَرُّ الرَّمْضَاءِ فَدَعَا لَهَا وَكَانَ يُحِبُّهَا وَيَقُولُ
مِنْ بَقْلَةٍ مَا أَبْرَكَهَا شرح وطی بطاء بی نقطه و همزه بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم است الرمضاء بفتح راء بی نقطه و سکون
میم و ضاد با نقطه و الف ممدوده ریگ بسیار گرم از تابش آفتاب الرجله بکسر راء بی نقطه و سکون جیم خرفه و توصیف البقلة الحمقاء

در مشهور اینست که با وجود کثرت منافع آن در هر راهی کاشتن میسر و بدین کو یا که قدر بوده نمیتواند من برای تبعیض است
و ظرف خبر مبتدای محذوفست تقدیرش هی بقلة بفتح باء یکنقطه و سکون قاف و تاء قابلیت بی تنوین است و تقدیر بقلتی است
و در بعضی نسخ بقلها بی تاء تانیث و با ضمیر مؤنث راجع بفاطمه علیها السلم است ما اوکلها صیغه تعجب است یعنی روایتست
از بعضی یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که یا بقله رسول الله صلی الله علیه وآله ریکته بسیار کرم را پس سوزانید و سیاه
پس یا بقله خرفه و آن ترهایست که فرفحین است پس ساکن شد از او کرمی ریکته کرم پس و ما کره برای خرفه و بود که دوست میداشت
خرفه را علیه السلم ومیگفت که آن از جمله سبزیهای منتست چه صاحب برکت و نفع است باب صد و هجدهم اصل باب
الخس شرح خس بفتح خاء با نقطه و تشدید سین بی نقطه است یعنی این باب بیان کاهو است در این باب یک حدیث است
اصل عن ابی حفص الابار عن ابی عبد الله علیه السلم قال علیکم بالخس فانه یصفی الدم شرح حفص بفتح حاء بی نقطه
و سکون فاء و صاد بی نقطه است ابار بفتح همزه و تشدید باء یکنقطه و الف و راء بی نقطه است یصفی از باب تفعیل است یعنی روایتست
از ابو حفص سوزنگر از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که دریابید کاهو را چه بدرستیکه آن صاف میکند خون را باب
صد و نوزدهم اصل باب السذاب شرح سذاب بفتح سین بی نقطه و ذال با نقطه و باء یکنقطه ترهایست معروف و بفارسی
آن سداب بدال بی نقطه است یعنی این باب بیان سداب است در این باب دو حدیث است اول اصل عن
بعض عن ابی الحسن علیه السلم قال السذاب یزید فی العقل شرح روایتست از مردی از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلم
گفت که سداب میافزاید در عقل دوم اصل عن محمد بن موسی عن علی بن الحسن الهمدانی عن محمد بن عمرو بن
ابراهیم عن ابی جعفر او ابی الحسن علیهما السلم الوهم من محمد بن موسی قال ذکر السذاب فقال اما ان فیه منافع
زیادة فی العقل و توفیر فی الدماغ غیر انه ینتن ماء الظهر و یروی انه جید لوجع الاذن شرح ذکر بصیغه ماضی غایب
مجهول یا معلوم باب نصر است السذاب مرفوع یا منصوب است زیادة مرفوع و خبر مبتدای محذوفست تقدیرهی و ماء
بکسر وال است غیر منصوب و معنا فست و برای استثنای منقطع است انه بفتح همزه است ینتن بنون و تاء و دو نقطه در بالا بصیغه
مضارع غایب معلوم از باب افعال است مراد به ماء الظهر آب منی است و یروی تا آخر کلام علی بن الحسن است و مراد اینست
که در روایت غیر محمد بن عمرو بن ابراهیم چنین از غیر آنها آخرات منقلب بین مذکور هست پس اضبار از جمع بسیه چنین شده پس
ظاهر اینست که انه بکسر همزه باشد و بنابر روایت اولی اخبار از جمع با ثنین شده باعتبار اینکه هر کدام از اثنین متضمن منافع بسیاریست
یا ذکر اثنین بعنوان مثالست یعنی روایتست از محمد بن موسی از علی بن حسن همدانی از محمد بن عمرو و الف بی نقطه با تنبیه
میم و ذال با نقطه از محمد بن عمرو بن ابراهیم از امام محمد باقر یا امام موسی کاظم علیهما السلم شک از محمد بن موسی است راوی گفت

کمذکور

کمذکور شد سداب پس امام گفت که آگاه باش بدرستیکه در آنست منافعی انها افزودن در عقل است و بسیار کردن
در دماغ است لیکن ابتنو رهست که گنده میکند آب پشت را و روایت کرده شده که بدرستیکه سداب خوبست
برای درد گوش باب صد و بیستم اصل باب الجرجیر شرح جرجیر بکسر جیم و سکون راء بی نقطه و کسر جیم دوم
و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه دوم است یعنی این باب بیان ترهتیزکست در این باب چهار حدیث
اول اصل عن حماد بن زکریا عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما تملأ رجل من الجرجیر بعد ان یصلی العشاء الآخرة
فبات تلک اللیلة الا و نفسه تنازعه الی الجذام شرح تملأ بصیغه ماضی غایب معلوم باب تفعل است عشاء بکسر
عین و الف ممدوده است اللیلة منصوب است تنازعه بتاء دو نقطه در بالا و نون و زاء با نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلومه
باب مفاعله است تعدیه بالی بتضمین معنی میل است یعنی روایتست از حماد بن زکریا از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت که نیست اینکه سیر شود مردی از ترهتیزک بعد از آنکه گزارده نماز خفتن را پس شب کند باشد در آن شب
مگر در حالیکه طبع او نزاع میکند او را و میل میکند بسوی خوره دوم اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلم قال من
اکل الجرجیر باللیل ضرب علیه عرق الجذام من انفه و بات ینزف الدم شرح باء در باللیل بمعنی فی است ضرب بصیغه
ماضی غایب معلوم مجرد است عرق مرفوع و فاعل است من برای ابتداست یا برای تبعیض است و بنابر اول مراد اینست
که شروع در ضرب میکند از بینی و بعد از آن در سایر اعضا میکند و بنابر دوم مراد اینست که آن عرق از جمله بینی است ینزف
در باب راجع بمن است ینزف بیاء مضموم و ضم نون و سکون زای با نقطه و فاء است و باء برای مصاحبت است
النزف اسم مصدر باب ضرب خشک شدن آب چاه و رفتن آن و خشک کردن آب چاه و رفتن آن الدم مجرور و مضاف
الیه است و این اشارتست باینکه خوره بسبب کثرت سودا و انتشار آن در اعضا و فساد مزاج اعضا بسبب سودا
پیدا شود و سودا سرد و خشک است و خون گرم و ترست پس آنچه خون خشک شود سودا غالب میشود و باعث خوره میشود
یعنی روایتست از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که بخورد ترهتیزک را در شب میزند و او را رگ خوره از بینی او
و شب میکند او را با خشک شدن خون او سوم اصل عن ابی بصیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن
البقل الهندباء و الباذروج و الجرجیر فقال الهندباء و الباذروج لنا و الجرجیر لبنی امیة شرح باذروج بیان شود در باب
حدیث دوم باب ما جاء فی الهندباء که باب صد و یازدهم است یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلم را از تره کاسنی و باذروج و ترهتیزک پس گفت که کاسنی و باذروج از ماست و ترهتیزک از بنی امیه است چهارم
اصل عن موفق مولی ابی الحسن علیه السلم قال کان مولای ابو الحسن علیه السلم اذا امر بشراء البقل یأمر بالاکثار

بيّنة و بيت الخمر جيرجير يشترى له ركاب يقول عليه السلام ما احمق بعض الناس يقولون انّه ينبت في واد في جهنّم و الله عزّ
و جلّ يقول وقودها الناس و الحجارة فكيف ينبت البقل شرح الشراء بكسر شين با نقطه و تخفيف راء بى نقطه و الف
ممدوده و مقصوره مصدر باب ضرب خريدن و فروختن و مراد اينجا معنى اول است و من الخمر جيرجاى و الجرجير است و در من
براى عاقبت حراز عطف و جرجير بهرست و مقصود اينست كه امر ميكرد بخريدن هر نوع از سبزى حتى جرجير و شايد كه خريدن جرجير
براى اين باشد كه جمعى از مخالفان در مجلس او حاضر ميشده باشند و ايشان رغبت ميكرده باشند در آن يا براى اين باشد كه اهل
كند قول بعض الناس را كه آن را حرام ميشمرند بخيال فاسد و يشترى بصيغه غايب مجهول و بصيغه متكلم مع الغير معلوم نيز ميتواند بود ما احمق
صيغه تعجب نيست زيرا كه صيغه تعجب بنا كرده نميشود از عيوب و الوان و ساير امور خلقيه كه صفت آن در مذكر افعل است
و در مونث فعلاء بالف ممدوده است پس ما نافيه است و احمق بصيغه مضارع متكلم معلوم باب تفعيل است التحميق احمق
شمردن كسى را و بعض منصوب و مفعول است و ضمير يقولون راجع ببعض است باعتبار معنى و جمله حاليه است و مقصود اينست
كه قول اينكه جرجير در وادى جهنم ميرويد رو دو وجه است اول اينكه مراد اين باشد كه آن محبوب بنى اميه است و ايشان
آن را در مواضع خود مكار و شنى كرده در وادى جهنم ميرويد موافق آيت سوره توبه و ان جهنم لمحيطة بالكافرين دوم
اينكه مراد حقيقت باشد و رد او علامت حمق نيست با وجود آنكه مضمون اين آيت حق است و در اين آيت چند احتمالست
از آنجمله اينكه مراد اين باشد كه آتش جهنم وقود ندارد اصلا بخلاف آتشهاى دنيا بلكه سبب از وصفى آن است بر شتهاى مرده ما
پيش از آنكه مردمان و سنگهاى ايشان در آن داخل شوند بريد اعمرت الكافرين زيرا كه آن پيش از وصف كافران دران آتش است
يعنى روايتست از موفق بخشوده غلام امام موسى كاظم عليه السلام گفت كه بود امام موسى كاظم عليه السلام كه چون
امر ميكرد بخريدن تره امر ميكرد بسيار از خريدن آن از آن و از تره ترك بيش خريده ميشد و اى ... كه گفت عليه السلام كه صاحب
جاهت ... مرده ما را و حال آنكه ميگويند كه بدرستى كه تره تيزك ميرويد در دره در جهنم با وجود آنكه الله عز و جل در وصف آتش
جهنم ميگويد در سوره بقره و سوره تحريم كه افروزينه آتش مردمان و سنگهاست پس چگونه ميرويد تره مراد اينست كه پس قول آن بعض
باعتبار حقيقت نيست باب صد و بيست و يكم اصل باب السلق شرح سلق بكسر سين بى نقطه و سكون لام
و قاف است يعنى اين باب بيان چغندر است در اين باب پنج حديث است اول اصل عن الحسن بن على بن
ابي عثمان رفعه الى ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله عزّ و جلّ رفع عن اليهود الجذام باكلهم السلق و قلعهم
العروق شرح رفع راء بى نقطه است و در بعض نسخ دال بى نقطه است مراد بعروق رگهايى است كه در گوشت
ميباشد و يهود آنها را حرام ميشمرند و ظاهر اين حديث اينست كه مكروه باشد موافق آنچه مذكور شد در شرح حديث

چهارم

چهارم باب ما لا يؤكل من الشاة و غيرها كه باب هفتم است و سزاوار بود كه مراد رگهاى حرام باشد موافق آنچه مى آيد در
حديث پنجم اين باب يا مراد رگهاى چند باشد كه آنها را نخورده بود يعنى روايتست از حسن بن على بن ابى
عثمان بالا برد سند حديث را تا امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه بدرستى كه الله عزّ و جلّ برداشت از جهودان خوره را بخوردن
ايشان چغندر را و كندن ايشان رگها را دوم اصل عن صفوان بن يحيى عن ابي الحسن عليه السلام قال نعم البقلة
السلق شرح روايتست از صفوان بن يحيى از امام رضا عليه السلام گفت كه خوب تره ايست چغندر سوم اصل عن
محمد بن يحيى عن ابي جعفر عليه السلام ان بني اسرائيل شكوا الى موسى عليه السلام ما يلقون من البياض فشكا ذلك
الى الله سبحانه و تعالى فاوحى الله عزّ و جلّ اليه ان مرهم باكل لحم البقر بالسلق شرح مضمون اين گذشت در حديث
اول باب لحم البقر و شحومها كه باب بيست و هشتم است چهارم اصل عن محمد بن عيسى عن ابي الحسن الرضا
عليه السلام انه قال اطعموا مرضاكم السلق يعني ورقه فان فيه شفاء و لا داء معه و لا غائلة له و يهدئ نوم المريض
و اجتنبوا اصله فانه يهيج السوداء شرح يهدئ دال بى نقطه و همزه بصيغه مضارع غايب معلوم باب افعال است
الاهداء آرميده كردن و ساكن كردن يعنى روايتست از محمد بن عيسى از ابو الحسن امام رضا عليه السلام كه او گفت كه بخورانيد
بيماران خود را چغندر يعنى برگهاى چغندر را چه بدرستى كه در آنست شفا و نيست دردى با آن و نيست مفسده و او
آرميده ميكند خواب بيمار را و اجتناب كنيد از بيخ چغندر چه بدرستى كه آن برمى انگيزاند سودا را پنجم اصل عن
بعض الحضينيين عن ابي الحسن عليه السلام ان السلق يقمع عرق الجذام و ما دخل جوف المبرسم مثل ورق
السلق شرح حضينيين بفتح حاء بى نقطه و كسر ضاد با نقطه و سكون ياء دو نقطه در پايين و نون و صاحب خلاصه
بضم حاء بى نقطه و صاد بى نقطه گفته ابن منذر بضم ميم و سكون نون و كسر ذال با نقطه و راء بى نقطه ابو ساسان حضين
بى نقطه انصارى از اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله بوده و صاحب ... ابو كلثمه و صاحب رايت امير المؤمنين
عليه السلام بوده و شايد كه راوى بعض اولاد او باشد المبرسم بصيغه اسم مفعول باب فعلله آفت زده شده و برسام كه بيان شد در شرح
حديث چهاردهم باب الاسوقة و فضل سويق العدس كه باب بيست و سوم است يعنى روايتست از بعض اولاد حضين
از امام رضا عليه السلام يا امام موسى كاظم عليه السلام اينكه چغندر ميبرد رگ خوره را و داخل نشود شكم صاحب برسام را مثل برگ چغندر
در منفعت باب صد و بيست و دوم اصل باب الكماة شرح الكماة بفتح كاف و سكون ميم و فتح همزه و تا نايك
و بلاى آن چيزيست كه شكل پنج شلغم ميباشد و گياه ندارد و در ريگستان در سال بسيارى باران بهم ميرسد در زير
زمين و در دى زمين را بلند ميكند و از آن جاى آن معلوم ميشود و هم كباب آن مانند هم كباب گوشت ... است

صاحب قاموس گفته که الکمات معروف الجمع الکمؤ وکماة وهو اسم للجمع او هی للواحد والکمؤ للجمع او هی تکون واحدة وجمعا یعنی
این باب بیان دنبلان است ودرین باب دو حدیث است اول اصل عن امامة بنت ابی العاص بن الربیع وامها
زینب بنت رسول الله صلی الله علیه واله قالت اتانی امیر المؤمنین علیه السلام فی شهر رمضان فاتی بعشاء وتمر وکماة
فاکل علیه السلام وکان یحب الکماة شرح امامه بضم همزه وتخفیف دو میم زوجه امیر المؤمنین صلوات الله علیه بوده وگذشت
در کتاب النکاح در شرح حدیث ششم باب نوادر که باب صد ونوزدهم است وامها مرفوع ومبتدا است زینب مرفوع وخبر
مبتدا است بنت صفت زینب است واین جمله معترضه است ضمیر مستتر در قالت راجع بامامه است اتی بصیغه مجهول باب
ضرب است وضمیر مستتر نایب فاعل وراجع بامیر المؤمنین علیه السلام است عشاء بفتح عین است وتمر از قبیل عطف خاص بر عام
یعنی روایتست از امامه دختر ابی العاص بن الربیع ومادرش زینب دختر رسول الله صلی الله علیه واله است امامه گفت
که آمد نزد من امیر المؤمنین علیه السلام در ماه رمضان پس داده شد شام وخرما ودنبلان پس خورد علیه السلام وبود که دوست
میداشت دنبلان را دوم اصل عن عبد الرحمن بن زید عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه
واله الکماة من المن والمن من الجنة وماؤها شفاء للعین شرح المن بفتح میم وتشدید نون خوردنی خداداده وآن
خوردنیست که بی آزار کاشتن وآب داده حاصل شود مثل ترنجبین وگزانگبین ومن المن اشارتست بآیت سوره بقره
وانزلنا علیکم المن والسلوی کلوا من طیبات ما رزقناکم یعنی روایتست از عبد الرحمن بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه واله که دنبلان از جمله خوردنی خداداده است وخوردنی خداداده از بهشت
است وآب دنبلان باعث شفاء است برای چشم باب صد وبیست وسوم اصل باب القرع شرح
قرع بفتح قاف وسکون راء بی نقطه وعین بی نقطه است یعنی این باب بیان کدو است ودرین باب هفت حدیث است
اول اصل عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه سئل عن القرع یذبح فقال
القرع لیس یذکی فکلوه ولا تذبحوه ولا یستهوینکم الشیطان شرح یذکی بذال با نقطه والف منقلبه از یاء منقلبه از واو
بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعیل است لا یستهوینکم بسکون هاء وکسر واو وفتح یاء دو نقطه در پایین ونون
تاکید ثقیله مفتوحه یا خفیفه ساکنه بصیغه نهی غایب معلوم باب استفعالست الاستهواء وا داشتن کسی را بر هوی
یعنی خود رایی وبیهودگی خواهش نفس که مذکور است در آیت سوره نازعات ونهی النفس عن الهوی یعنی روایتست
از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام که امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیده شد از کدو که آیا ذبح کرده میشود چون
سر وگردن دارد پس گفت کدو نیست که تذکیه کرده شود پس بخورید آنرا وذبح مکنید آنرا وباید که بر هوا وهوس وا ندارد البته

شمارا

شمارا شیطان لعنه الله دوم اصل بالاسناد عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان النبی صلی الله علیه واله یعجبه
الدباء فی القدور وهو القرع شرح دباء بضم دال بی نقطه وتشدید باء یک نقطه که عین الفعل ولام الفعل است والف
ممدوده است ضمیر هو راجع بدباء است وتذکیر باعتبار خبر است یا باعتبار معنی است چنانچه گذشت در شرح حدیث باب
الغبیرا یعنی وبس حدیث سابق روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که بود نبی صلی الله علیه واله که خوش می آمد
او را دباء در دیگهای ودبا کدوست سوم اصل عن عبد الله بن میمون القداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال
کان النبی صلی الله علیه واله یعجبه الدباء ویلتقطه من الصحفة شرح یلتقطه بقاف وطاء بی نقطه بصیغه مضارع غایب
معلوم باب افتعالست الصحفه بفتح صاد بی نقطه وسکون حاء بی نقطه وفا کاسه ایست که نه تو دری در آن کمتر کاسه بزرگ
ونه بزرگتر از او اجفنه میباشد یعنی روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که بود نبی صلی الله
علیه واله که خوش می آمد او را کدو ومیچید آنرا از کاسه چهارم اصل عن الحسین بن حنظلة عن احدهما علیهما السلام
قال الدباء یزید فی الدماغ شرح روایتست از حسین بن حنظله بفتح حاء بی نقطه وسکون نون وظاء با نقطه از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلام که گفت که کدو می افزاید در دماغ پنجم اصل عن موسی بن بکر قال سمعت ابا الحسن علیه السلام
یقول الدباء یزید فی العقل شرح این ظاهرست از شرح سابق ششم اصل عن السیاری رفعه قال کان النبی
صلی الله علیه واله یعجبه الدباء وکان یامر نساءه اذا طبخن قدرا یکثرن فیها من الدباء وهو القرع شرح سیاری
بفتح سین بی نقطه وتشدید یاء دو نقطه در پایین وراء بی نقطه احمد بن محمد بن سیار است یامر بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر است ومامور به اینجا محذوف است ودو وجه در آن احتمال است اول آنکه معین نباشد پس یامر جاری مجرای غیر
متعدی بحرف جر باشد ومراد این باشد که اختیار تعیین طعام ودیگ با زنان وا نمیگذاشت بلکه خود رد وبدل تعیین میکرد مقادیر
اجزای طعام را دوم آنکه اذا ظرف یامر باشد که دلالت میکند بر مامور به وآن یکثرن فیها من الدباء است یکثرن بصیغه مضارع
جمع مؤنث غایبه معلوم باب افعالست ضمیر فیها راجع بقدرست چون مؤنث سماعیست وبعضی میگویند که قدر اکثری مؤنثست
یعنی روایتست از سیاری بالا برده سند حدیث را تا امام که روایت از وست امام گفت که بود نبی صلی الله علیه واله که خوش می آمد
او را دباء وبود که امر میکرد زنان خود را باینکه چون بپزند دیگی را بسیار بکنند در آن دیگ از دباء وآن کدوست هفتم
اصل عن بعض اصحابنا عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال کان فیما اوصی به رسول الله صلی الله علیه واله علیا علیه السلام انه
قال له یا علی علیک بالدباء فکله فانه یزید فی الدماغ والعقل شرح روایتست از بعض یاران ما از ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام
گفت که بود در آنچه سفارش کرد بآن رسول الله صلی الله علیه واله علی علیه السلام را اینکه او گفت او را که ای علی لازم گیر دباء را پس بخور آنرا

چه بود سببی که آن می افزاید در دماغ و عقل باب صد و بیست و چهارم اصل بَابُ الکُرَّاثِ شرح کراث
بضم تا و سکون و ضم میم است یعنی این باب بیان کراث است و در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ
حَنَانٍ قَالَ کُنْتُ مَعَ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَلَی الْمَائِدَةِ فَنَاوَلَنِی جُلْدَةً فَقَالَ یَا حَنَانُ کُلِ الکُرَّاثَ فَإِنَّ فِیهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ
یُطَیِّبُ النَّکْهَةَ وَ یَطْرُدُ الرِّیَاحَ وَ یُسَهِّلُ الْبَوْلَ وَ أُصُولُهُ یَقْطَعُ الْبَلْغَمَ شرح و در نکهة بفتح نون و فتح واو و فتح دال بی نقطه و تای مضارع غایب است
یطرد از باب نصر است ... بضم لام و تشدید ... گفته و ضمیر غایب است ... ادام ... انها و مراد اینجا ...
توب است که ... از ... توب ... سفیدی ... و آن ... توب
که ... ظاهر ... از ... و ... توب ... در بعضی نسخ اصل بلفظ ...
یعنی روایت است از حنان گفت که بودم با امام جعفر صادق علیه السلام ... پس ... داد مرا ... پس گفت که ای حنان
بخور ... که در آنست سه خصلت اول آنکه ... دفع میکند ... دوم آنکه ... آن انسان
میکند ... سوم آنکه ... دوم اصل وَ فِی رِوَایَةٍ أُخْرَی ... شرح ... بی نقطه در
هر ... مضارع غایب معلوم باب افعال است یعنی و در روایت دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام اینست که ...
... میکند طعام را سوم اصل عَنْ ... عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ الکُرَّاثُ یَقْطَعُ الْبَلْغَمَ ...
... شرح ... از باب نصر است ... بی نقطه و دال بی نقطه ... مضارع
غایب معلوم باب نصر و ضرب است ... و سکون دال ... یعنی روایت است از ...
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ... طعام را ...
باب صد و بیست و پنجم اصل بَابُ الْجَزَرِ شرح جزر بفتح جیم و فتح زای ... است یعنی
این باب بیان جزر است و در این باب سه حدیث است اول اصل عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ
قَالَ أَکْلُ الْجَزَرِ یُسَخِّنُ الْکُلْیَتَیْنِ وَ یُقِیمُ الذَّکَرَ شرح روایت است از داود بن فرقد بفتح فا و سکون را ... و ... قاف
و دال بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خوردن ... گرم میکند دو گرده را و ... میکند آلت مرد را دوم اصل عَنْ بَعْضِ
أَصْحَابِنَا قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ الْجَزَرُ أَمَانٌ مِنَ الْقُولَنْجِ وَ الْبَوَاسِیرِ وَ یُعِینُ عَلَی الْجِمَاعِ شرح روایت است از بعض
یاران ما گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ... امان است از قولنج و بواسیر و مدد میکند مرد را در جماع سوم
اصل عَنْ دَاوُدَ بْنِ زَرْبِیٍّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ أَکْلُ الْجَزَرِ یُسَخِّنُ الْکُلْیَتَیْنِ وَ یُقِیمُ الذَّکَرَ قَالَ قُلْتُ
... کَیْفَ آکُلُهُ ... قَالَ ... شرح ... و الف ...

بسلقه

بسلقه با حرف جر و فتح سین بی نقطه و سکون لام و قاف است یا بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است یعنی
روایت است از داود بن فرقد گفت که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت که خوردن ... گرم میکند دو گرده را و ... آلت
مرد را ... گفت که پس گفتم امام را که ... پس گفت که امام
گفت ... باب صد و بیست و ششم اصل بَابُ السِّلْجَمِ شرح ... بفتح سین بی نقطه
و ... و سکون لام و فتح جیم و تخفیف میم است یعنی این باب بیان شلغم است و در این باب چهار حدیث است اول اصل
عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْمُسَیَّبِ قَالَ قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ بِاللِّفْتِ فَکُلْهُ یَعْنِی السِّلْجَمَ فَإِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ بِهِ عِرْقٌ مِنَ
الْجُذَامِ وَ اللِّفْتُ یُذِیبُهُ شرح مسیب بضم میم و فتح سین بی نقطه و تشدید یاء دو نقطه ... مکسوره ...
لفت بکسر لام و سکون فا و تاء دو نقطه در بالاست یعنی روایت است از علی بن مسیب گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلام که ...
لفت را پس بخور آن را ... شلغم را ... که نیست هیچ یک مگر ... رگی از خوره و لفت
میگدازد آن را دوم اصل عَنْ عَمْرٍو الْعَزْرَمِیِّ الْمُهْتَدِی رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ فِیهِ عِرْقٌ
مِنَ الْجُذَامِ فَأَذِیبُوهُ بِالسِّلْجَمِ شرح روایت است از عمرو العزرمی المهتدی ... امام جعفر صادق
علیه السلام ... که نیست هیچ یک مگر ... رگی از خوره پس بگدازید آن را بخوردن شلغم سوم اصل عَنْ عَلِیِّ بْنِ
أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ أَوْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ بِهِ عِرْقٌ مِنَ الْجُذَامِ فَأَذِیبُوهُ بِالسِّلْجَمِ شرح
این ظاهر است از شرح سابق چهارم اصل عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ عَلَیْکُمْ بِالسِّلْجَمِ فَکُلُوهُ وَ أَدِیمُوا أَکْلَهُ وَ اکْتُمُوهُ إِلَّا
عَنْ أَهْلِهِ فَمَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ بِهِ عِرْقٌ مِنَ الْجُذَامِ فَأَذِیبُوهُ بِأَکْلِهِ شرح ادیموا بیاء دو نقطه ...
باب افعال است ... دو نقطه در بالا ... امر باب نصر است ... ضمیر منصوب راجع ...
... اینست که ... میکنید ... باب ...
از ... یعنی روایت است از کسی که مذکور کرده حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ... شلغم را پس بخورید آن را
و ... خوردن آن را و پنهان کنید آن را از کسی ... هیچ یک مگر ... رگی از خوره پس
بگدازید آن را بخوردن شلغم باب صد و بیست و هفتم اصل بَابُ الْقِثَّاءِ شرح قثاء بکسر قاف و تشدید ثاء سه
نقطه و الف ... است یعنی این باب بیان خیار است و در این باب ... حدیث است اول اصل عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ
أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ کَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ یَأْکُلُ الْقِثَّاءَ بِالْمِلْحِ شرح روایت است از کسی که مذکور کرده حدیث را
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که میخورد خیار را با نمک دوم اصل عَنْ عَلِیِّ بْنِ

سنان قال قال ابو عبد الله عليه السلام اذا اكلتم القثاء فكلوه من اسفله فانه اعظم لبركته شرح اسفل عبارتست
از آنچه بعد از انداختن لام در لبركته براى تقويه است يعنى روايتست از عبد الله بن سنان كه گفت كه گفت امام جعفر
صادق عليه السلام كه چون خورديد خيار پس بخوريد آن را از پايين آن چه بدرستيكه آن قسم خوردن نزديك كننده تر است بركت
خيار را باب صد و بيست و هشتم اصل باب الباذنجان شرح باذنجان بباء يكنقطه والف وفتح ذال
با نقطه وسكون نون معرب بادنگان بكسر دال بى نقطه است يعنى اين باب بيان بادنجان است ودراين باب سه حديث است
اول اصل عن جعفر بن يحيى عن ابيه عن ابى عبد الله عليه السلام قال كلوا الباذنجان فانه يذهب الداء ولا داء له شرح
روايتست از جعفر بن يحيى از پدرش از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت كه بخوريد بادنجان را چه بدرستيكه آن ميبرد درد را و نيست
دردى براى آن دوم اصل عن بعض اصحابنا قال قال ابو الحسن الثالث عليه السلام لبعض قهارمته استكثروا لنا من
الباذنجان فانه حار فى وقت الحرارة وبارد فى وقت البرودة معتدل فى الاوقات كلها جيد على كل حال شرح القهارمه
بفتح قاف وتخفيف ها والف وكسر را بى نقطه وتخفيف ميم جمع قهرمان بفتح قاف وسكون ها وفتح را سركارات خواه وكيل خرج باشد
وخواه موكل بر زراعت وما سواى آن باشد ابن اثير در نهايه گفته كه هو الخازن والوكيل الحافظ لما تحت يده والقائم بامور الرجل بلغة
الفرس وقت الحرارة عبارتست از وقت مطلوب بودن حرارت وآن وقت غالب شدن برودت وبلغم است ودر حين براين
قياس است وقت البرودة معتدل اينجا يعنى مشتمل بر اجزاى حاره واجزاى بارده بالسويه است بروشى كه هيچكدام مغلوب
ديگرى نشوند واطبا آن را مركب القوى ميناميم يعنى روايتست از بعض ياران ما كه گفت كه گفت امام على نقى عليه السلام بعض
سركاران خود را كه بسيار كنيد براى ما از بادنجان چه بدرستيكه آن گرمست در وقتى كه گرمى مطلوبست وسردست در وقتى كه سردى
مطلوبست معتدلست در جميع اوقات خوبست در هر حالى سوم اصل عن عبد الرحمن الهاشمى قال قال لبعض
مواليه اقل لنا من البصل واكثر لنا من الباذنجان فقال له مستفهما الباذنجان قال نعم الباذنجان جامع الطعم منفى الداء
صالح للطبيعة منصف فى احواله صالح للشيخ والشاب معتدل فى حرارته وبرودته حار فى مكان البرودة بارد فى مكان
الحرارة شرح عبد الرحمن بن كثير هاشمى شايد كه اين روايت را از امام جعفر صادق يا امام موسى كاظم عليهما السلام كرده باشد اقل
بكسر قاف وتشديد لام صيغه امر باب افعالست اكثر نيز صيغه امر باب افعالست مستفهما بكسر ها حالست الباذنجان
در دوم مقول استفهام است با همزه والف است ودر هر دو تقدير مكسور است نعم بفتح نون وفتح عين وسكون ميم حرف تصديق است
الباذنجان در سوم مرفوع است جامع الطعم يعنى است كه طعم آن جمع كرده شيرينى وتلخى را باين اعتبار نوعى از دوا شده
با قوت غالب وليك مكروه ذائقه نيست منفى بشد يا بصيغه اسم مفعول از باب افعالست منصف بصيغه اسم

فاعل

فاعل از باب افعال يعنى معتدل كننده است مكان البرودة عبارتست از بدنى كه برودت بر آن غالب شده و بر اين قياس
است مكان الحرارة يعنى روايتست از عبد الرحمن هاشمى گفت كه امام گفت بعض ملازمان خود را كه كم كن براى ما از پياز
و بسيار كن از براى ما از بادنجان پس ملازم گفت امام را بر وجهى كه استفهام تعجبى ميكرد كه بادنجان پس امام گفت كه آرى
بادنجان اين آنكه بادنجان جمع كننده مزه است وطرف كرده شده درد است موافقست براى مزاج آدمى معتدل كننده است
در حالات خود موافقست براى پير وجوان ميانه است در گرمى وسردى گرمست در جاى برودت سردست در جاى حرارت
باب صد و بيست ونهم اصل باب البصل شرح بصل بفتح باء يكنقطه وفتح صاد بى نقطه وتخفيف لام است
يعنى اين باب بيان پيازست ودراين باب پنج حديث است اول اصل عن عبد الله بن يحيى الجعفى قال ذكر ابو عبد الله عليه
السلام البصل فقال يطيب النكهة ويذهب بالبلغم ويزيد فى الجماع شرح جعفى بضم جيم وسكون عين بى نقطه وفا وتشديد ياء
بو رائحه ايست از دهن ولفظ منسوب ومنسوب اليه در آن يكى است يعنى روايتست از عبد الله بن يحيى جعفى گفت كه ذكر كرد
امام جعفر صادق عليه السلام پياز را پس گفت كه خوش ميكند بوى دهن را يعنى كه بوى دهن را بر طرف ميكند وميبرد بلغم را و زياد ميكند
در قوت جماع دوم اصل عن جابر قال قال ابو عبد الله عليه السلام البصل يذهب بالنصب ويشد العصب ويزيد فى
الخطا ويزيد فى الماء ويذهب بالحمى شرح النصب بفتح نون وفتح صاد بى نقطه وبا يكنقطه ماندگى الخطا بفتح خاء
بى نقطه وطاء با نقطه والف مقصوره از دو گام قدم يعنى روايتست از جابر گفت كه گفت امام جعفر صادق
عليه السلام كه پياز ميبرد ماندگى را ومحكم ميكند پى را و زياد ميكند در قدمها و زياد ميكند در آب منى وميبرد تب را سوم اصل عن الحسن
بن على الكلابى عن ميسر بياع الزطى وكان خادما قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول كلوا البصل فان فيه ثلاث خصال
يطيب النكهة ويشد اللثة ويزيد فى الماء والجماع شرح زطى بضم زاى با نقطه وتشديد طاء بى نقطه منسوب است بزطوان
معرب جت بفتح جيم وتخفيف تاء دو نقطه در بالا معنى روستائى وجماعتى اند كه غلامان وكنيزان هندى از ايشان ميباشد
غالبا اللثة بكسر لام وتخفيف ثاء سه نقطه وتاء تانيث كه عوض لام الفعل محذوف است وآن ياء دو نقطه در پايين است گوشت بيخ دندان
يعنى روايتست از حسن بن على كلابى بفتح كاف وسكون سين بى نقطه از ميسر بفتح ميم وفتح ياء دو نقطه در پايين وتشديد
سين بى نقطه معروف فروشنده غلام وكنيز هندى وبود خادمى حسن گفت كه شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت كه بخوريد پياز را
چه بدرستيكه در آنست سه خصلت خوش ميكند بوى دهن را ومحكم ميكند گوشت بيخ دندان را و زياد ميكند در آب منى ودر قوت جماع چهارم اصل
عن درست عن ابى عبد الله عليه السلام قال البصل يطيب الفم ويشد الظهر ويرق البشرة شرح روايتست از درست
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه پياز خوش ميكند دهن را ومحكم ميكند پشت را و نازك ميكند پوست را پنجم اصل عن

عن عبد الرحمن بن زيد بن اسلم عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا دخلتم بلدا فكلوا
من بقلها يطرد عنكم وباءها شرح يطرد بطاء بي نقطه و راء بي نقطه و دال بي نقطه بصيغه مضارع غايب معلوم يا مجهول
باب نصر ينصر است [illegible] يعني روايت است
از عبد الرحمن بن زيد بن اسلم از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله كه چون در شهرى داخل شويد
سبزيهاى او را پس بخوريد از براى آنكه [illegible] دفع كند از شما ناسازگارى هواهاى آنجاها را باب صد و سي ام اصل
باب الثوم شرح ثوم بضم ثاء سه نقطه و سكون واو است يعني اين باب بيان سير است و در اين باب سه حديث است
اول اصل عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال سألته عن اكل الثوم فقال انما نهى رسول الله صلى
الله عليه وآله عنه لريحه فقال من اكل هذه البقلة الخبيثة فلا يقرب مسجدنا فاما من اكله ولم يات المسجد فلا
باس شرح لا يقرب بصيغه نهى [illegible] است ظاهر مسجدنا اينست كه نهى مخصوص قرب مسجد رسول الله باشد چون
رسول الله بسيار متاذى ميشد از خوردن آن و بوى آن چون مخالف مزاجش بوده [illegible]
پس الف لام المسجد اينجا [illegible] حديث آينده [illegible] حديث سوم اين باب [illegible]
مخصوص باشد والله اعلم يعني روايت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر عليه السلام كه گفت كه پرسيدم امام را از خوردن سير پس
امام گفت كه جز اين نيست كه نهى كرده رسول الله صلى الله عليه وآله از آن براى بوى آن پس گفت كه هر كه خورد اين تره [illegible]
پس بايد كه نزديك نشود مسجد ما را پس اما كسى كه خورد آنرا و نيامد مسجد پس نيست پروايي و مراد اينست كه استعمال [illegible]
موافق نيست با استعمال خبايث در آيت سوره اعراف يحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث بلكه مراد ناخوش [illegible] مزاج
قائل آن كلام است دوم اصل عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال سئل عن اكل الثوم والبصل والكراث فقال
لا بأس باكله نيا وفي القدور ولا بأس بان يتداوى بالثوم ولكن اذا اكل ذلك احدكم فلا يخرج الى المسجد شرح روايت است
از ابو بصير از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت كه امام پرسيده شد از خوردن سير و پياز و گندنا پس امام گفت كه نيست پروايي بخوردن
آن [illegible] خام باشد [illegible] و نيست پروايي بآنكه دوا كرده شود بخوردن سير وليك چون خورده [illegible] كسى از شما
پس بايد كه [illegible] بسوى مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله سوم اصل عن الحسن بن الزيات قال لما
ان قضيت نسكي مررت بالمدينة فسألت عن ابي جعفر عليه السلام فقالوا هو بينبع فاتيت ينبع فقال لي يا حسن اتيتني الى هاهنا قلت
نعم جعلت فداك كرهت ان اخرج ولا اراك فقال اني اكلت من هذه البقلة يعني الثوم فاردت ان اتنحى عن مسجد رسول
الله صلى الله عليه وآله شرح ان بفتح همزه و سكون نون [illegible] است نسكي بضم [illegible] سين است [illegible] بي نقطه و الف

متنحى

متنحى از باب [illegible] بصيغه مضارع متكلم معلوم باب تفعل است يعني روايت است از حسن زيات كه گفت كه در
وقتى كه تمام كردم افعال حج را [illegible] گذشتم بمدينه پس پرسيدم [illegible] از امام محمد باقر عليه السلام پس گفتند كه او در ينبع است پس آمدم بينبع
پس گفت مرا كه اي حسن آمدي تو [illegible] اينجا گفتم [illegible] خواستم كه بيرون روم [illegible] پس امام گفت كه بدرستي كه
من خوردم اين تره را يعني سير را پس خواستم كه دور شوم از مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله و ظاهر اينست كه دور شدن از مسجد
ينبع مطلوب باشد باب صد و سي و يكم اصل باب القنبيط شرح قنبيط بضم قاف و [illegible]
[illegible] است و فارسي آن [illegible] است يعني اين باب
[illegible] است در اين باب دو حديث است اول اصل عن زياد القندي عن ابي الحسن الاول عليه السلام قال كان [illegible] امير
المؤمنين صلوات الله عليه [illegible] شرح [illegible]
[illegible]
[illegible]
يعني روايت است از زياد قندي از امام موسى كاظم عليه السلام كه گفت كه بود در زمان امير المؤمنين صلوات الله عليه [illegible]
[illegible] دوم اصل عن بعض الواسطيين عن ابي الحسن عليه السلام انه شكا
اليه الرطوبة فامره ان يستف الصعتر على الريق شرح يستف بسين بي نقطه و تشديد فاء بصيغه مضارع غايب معلوم باب
افتعال است الاستفاف خوردن [illegible] يعني روايت است از بعض اهل
واسط از امام موسى كاظم عليه السلام [illegible] حكايت كرد بسوى امام رطوبت معده را پس امام امر كرد او را بآنكه سفوف كند صعتر را
ناشتا باب صد و سي و دوم اصل باب الخلال شرح الخلال بكسر خاء با نقطه و تخفيف لام [illegible]
[illegible] يعني اين باب بيان [illegible] است در اين باب دوازده حديث است اول اصل
عن هشام بن سالم قال قال ابو عبد الله عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نزل علي جبرئيل عليه السلام بالخلال شرح
روايت است از هشام بن سالم كه گفت كه گفت امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كه فرود آورد بر من جبرئيل
عليه السلام خلال را يعني [illegible] دوم اصل عن ابي جميلة قال قال ابو عبد الله عليه السلام نزل جبرئيل على
رسول الله صلى الله عليه وآله بالسواك والخلال والحجامة شرح السواك بكسر سين بي نقطه و تخفيف واو [illegible] حجامه بكسر حاء
بي نقطه [illegible] است يعني روايت است از ابو جميله كه گفت كه گفت مرا امام جعفر صادق عليه السلام كه فرود آورد جبرئيل عليه السلام بر رسول الله صلى الله
عليه وآله سواك و خلال را و حجامت را [illegible] در كتاب العقيقه

در حدیث هفتم آخر ابواب و شاید که بخصوص سنت فضیلت باشد چنانچه ظاهرست از حدیث نهم باب الرمان که باب
صورتها است **سوم اصل** عَنْ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَتَخَلَّلُ فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَتَخَلَّلُ وَهُوَ [illegible] الْفَمَ **شرح** روایتست از وهب بفتح واو و سکون و فتح ها و با یکنقطه ابن عبد ربه
گفت که دیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که خلال میکرد پس نگاه کردم بسوی او از روی تعجب پس امام گفت که بدرستی که رسول الله
صلی الله علیه و آله بود که خلال میکرد و آن خوشبو میکند دهن را **چهارم اصل** عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ نَاوَلَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خِلَالًا فَقَالَ لَهُ يَا جَعْفَرُ تَخَلَّلْ فَإِنَّهُ مَصْلَحَةٌ لِلْفَمِ أَوْ قَالَ لِلِّثَةِ وَمَجْلَبَةٌ لِلرِّزْقِ **شرح** ضمیر انه
راجع بمصدر تخلل است مصلحة بفتح میم و سکون صاد بینقطه و فتح لام بصیغه اسم مکان برای کثرت است مثل ماسده و ... بکسر میم
بصیغه اسم آلت برای مبالغه در صفت است مثل منقال بمعنی کثیر القفل و شکاة بمعنی کثیرة الشکایة چنانچه گذشت در کتاب
الحجة در شرح حدیث پنجم باب ان الائمة علیهم السلام نور الله عز و جل که باب سیزدهم است و ... ماخوذ است از صلاح که اسم اصلاح است
نظیر فساد در آیت سوره بقره که ان الله لا یحب الفساد که اسم افساد است ... و روایت ... است مجلبة بفتح میم
و سکون جیم و فتح لام و با یکنقطه ... شک راوی است ... راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است ... بتخفیف ثا ... نقطه
بیان شد در شرح حدیث سوم باب ... **یعنی** روایتست از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که داد نبی صلی الله
علیه و آله جعفر بن ابی طالب را خلالی پس گفت او را که ای جعفر خلال کن چه بدرستی که خلال کردن جای اصلاح بسیار است برای دهن
یا گفت که ... گوشت بیخ دندانها ... بسیار است جالب روزی **پنجم اصل** عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام
قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَخَلَّلُوا فَإِنَّهُ مَصْلَحَةٌ لِلِّثَةِ وَالنَّوَاجِذِ **شرح** النواجذ بفتح نون و تخفیف واو و الف و کسر جیم و ذال با نقطه
جمع ناجذ بکسر جیم ... **یعنی** روایتست از عبد الله بن میمون قداح از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله که
خلال کنید زیرا که خلال کردن جای اصلاح بسیار است برای گوشت بیخ دندانها و برای دندانها **ششم اصل** عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَخَلَّلُوا فَإِنَّهُ يُنَقِّي الْفَمَ وَمَطْهَرَةٌ لِلِّثَةِ **شرح** ینقی ... بصیغه مضارع غایب
معلوم باب تفعیل است ... ظاهرست از شرح حدیث سابق **هفتم اصل** عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ
عَمَّنْ أَخْبَرَهُ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام أُتِيَ بِخِلَالٍ مِنْ ... لِلْفِنَاءِ وَهُوَ فِي مَنْزِلِ الْفَضْلِ بْنِ يُونُسَ فَأَخَذَ مِنْهُ شَظِيَّةً وَرَمَى
بِالْبَاقِي **شرح** ... بفتح همزه و کسر خا ... جمع خلال ... دو نقطه در پایین ... بصیغه اسم مفعول
باب تفعیل ... بمعنی ...
... حدیث سوم باب صفة الوضوء فی الطعام

کتاب

١١٩

کتاب ... الشظیة بفتح شین با نقطه و کسر ظا با نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین پاره که ... از چوب ... بزرگ
یعنی روایتست از یعقوب بن شعیب از کسی که خبر داد او را که امام موسی کاظم علیه السلام ... خلالی از خلالها که ... داده
شده بود ... که امام در خانه فضل بن یونس بود پس گرفت از آن خلال پاره ... را **هشتم اصل** عَنْ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ لَا تَخَلَّلُوا بِعُودِ الرَّيْحَانِ وَلَا بِقَضِيبِ الرُّمَّانِ فَإِنَّهُمَا يُهَيِّجَانِ عِرْقَ الْجُذَامِ
شرح العود بضم عین و سکون واو و دال بینقطه چوب الریحان بفتح را بینقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و ها ... گیاه
خوشبو صاحب قاموس گفته که الریحان نبت معروف طیب الرائحة او کل نبت کذلک او اطرافه او ورقه و عود الریحان عبارت
از ساق ریحان خشک شده القضیب بفتح قاف و کسر ضاد با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و با یکنقطه چوب باریک که ...
باشد مثل شاخ درخت یهیجان از باب تفعیل یا باب افعال است **یعنی** روایتست از ابراهیم بن عبد الحمید از امام موسی کاظم
علیه السلام گفت که خلال مکنید بچوب ریحان و نه بچوب باریک درخت انار چه بدرستی که آنها ... رگ خوره را **نهم اصل**
عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ مَنْ تَخَلَّلَ بِالْقَصَبِ لَمْ تُقْضَ لَهُ حَاجَةٌ سِتَّةَ أَيَّامٍ **شرح** القصب بفتح قاف
و فتح صاد بینقطه و با یکنقطه است لم تقض بصیغه مضارع غایبه مجهول معتل اللام باب ضرب است **یعنی** روایتست
از کسی که مذکور کرده ... از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که خلال کند بنی روا کرده نمیشود برای او حاجتی در شش روز
دهم اصل عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يُتَخَلَّلَ بِالْقَصَبِ وَالرَّيْحَانِ
شرح یتخلل بصیغه مضارع غایب مجهول باب تفعل است باقی ظاهرست از شرح سابق **یازدهم اصل** عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَتَخَلَّلُ بِكُلِّ مَا أَصَابَ مَا خَلَا الْخُوصَ وَالْقَصَبَ **شرح** الخوص
بضم خا با نقطه و سکون واو و صاد بینقطه برگ درخت خرما **یعنی** روایتست از عبد الله بن سنان از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که بود نبی صلی الله علیه و آله که خلال میکرد بهرچه میرسید سوای برگ درخت خرما و نی ... نیست بیان
این در حدیث هشتم این باب زیرا که احتمال ... و نبی صلی الله علیه و آله نبوده **دوازدهم اصل** عَنْ ... عَنْ ... عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ التَّخَلُّلِ بِالرُّمَّانِ وَالْآسِ وَالْقَصَبِ وَقَالَ إِنَّهُنَّ يُحَرِّكْنَ عِرْقَ
الْأَكِلَةِ **شرح** الآس بهمزه و الف و تخفیف سین بینقطه درخت مورد الاکلة بهمزه و الف و کسر کاف و تخفیف لام خوره **یعنی**
روایتست از بعضی ... از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله ... از
خلال کردن بچوب انار و درخت مورد و نی و گفت که بدرستی که آنها ... رگ خوره را **باب** ...
اصل ... مَا يُجْمَعُ مِنَ الْأَسْنَانِ **شرح** ... باب بیان ... است که ... دندانها

در این باب چهار حدیث است اول اصل عن اسحق بن جریر قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن اللحم الذی یکون
فی الاسنان فقال اما ما کان فی مقدم الفم فکله و اما ما کان فی الاضراس فاطرحه شرح الاسنان بفتح همزه و سکون
سین بی نقطه و نون جمع [illegible] و تشدید نون دندانها مقدم الفم عبارتست از جایی که خارج است از دندانها در
جانب پوست در دو لب و برای بیرون آوردن چیزی از آنجا احتیاج بخلال نیست بلکه زبان یا انگشت کافیست الاضراس
بفتح همزه و سکون ضاد با نقطه و را بی نقطه و سین بی نقطه جمع ضرس بکسر ضاد و سکون راء دندانهای کلان یا بمعنی کرسی
یکی کیست و مراد فی الاضراس بین الاضراس است اطرحه بصیغه امر باب منع است یعنی روایتست از اسحق
بن جریر بفتح جیم و کسر را بی نقطه اول و سکون یاء دو نقطه در پایین گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از گوشتی که
میباشد در دندانها پس امام گفت که اما آنچه باشد در پیش دهن که بیرون از دندانهاست پس بخور آنرا و آنچه باشد در میان
دندانهای کلان پس بینداز آنرا دوم اصل عن ابن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما یکون علی اللثة فکله
وازدرده و ما یکون بین الاسنان فارم به شرح لثه بکسر لام و تخفیف ثاء سه نقطه است از دو دندانها بی نقطه دال
بی نقطه منقلب از تاء افتعال و را بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه امر باب افتعال است الازدراد فرو بردن چیزی در گلو فارم بضم(?)
آن سبب که یکی یعنی روایتست از ابن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آنچه میباشد بر روی گوشت بیخ دندانها
پس بخور آنرا و آنچه میباشد در میان دندانها پس بینداز آنرا سوم اصل عن الفضل بن یونس قال
تغدی عندی ابو الحسن علیه السلام فلما ان رفع من الطعام اتی بالخلال فقلت جعلت فداک ما حد هذا الخلال فقال
یا فضل کلما بقی فی فیک فما ادرت علیه لسانک فکله و ما استکرهته بالخلال فانت فیه بالخیار ان شئت طرحته
و ان شئت اکلته شرح ادرت بدال بی نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی مخاطب معلوم معتل العین از ادار باب افعالست
کل اشاره است بکلما و فی فیک از نوع اسرافست استکرهت بتشدید نون منترعه بصیغه ماضی مخاطب معلوم مضاعف باب
استفعالست الاستکراه در کرده شدن و مراد اینجا ماخوذ در میان دندانهاست فاطرحه فرمود بالخلال اینست که اگر اخراج آن
بزبان کند مکر قسم دوم در اشتباه شده بسیار است در میان آنها فاقات نزاده با استحباب یکی و کراهت دیگری یعنی روایتست
از فضل بن یونس گفت که چاشت خورده نزد من امام موسی کاظم علیه السلام پس هرگاه فارغ شد از طعام داده شد خلال
پس گفتم که قربانت شوم چیست قرار و اندازه این خلال پس گفت که ای فضل هر آنچه مانده در دهن تو پس آنچه گردانیدی بر آن زبان
خود را یعنی که بیرون آوردی آنرا بزبان چون در میان دندانها بود پس بخور آنرا و آنچه در میان دندانها ماند پس بیرون
آوردی آنرا بخلال و دشوار بود بالاختیاری اگر خواهی بخور آنرا و اگر خواهی [illegible] بینداز چهارم اصل عن احمد بن محمد رفعه

الی

الی ابی عبد الله علیه السلام قال لا یزدردن احدکم ما یتخلل به فانه تکون منه الدبیلة شرح باء به بمعنی لام تعلیل است
یا برای آلت است و باء اول مراد ما یتخلل به خلالیست که بخلال بیرون می آورد ما [illegible] الدبیلة بضم دال بی نقطه
و فتح باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین آنست در دو حرف جوهری گفته که والدبیلة الداهیة [illegible] صاحب قاموس گفته که
والدبیلة الداهیة و داء فی الجوف [illegible] غالبا [illegible] و دمل [illegible] در مغرب گفته که والدبیلة داء
فی البطن من فساد یجتمع فیه و در شرح کتاب [illegible] در باب صفات المنافقین گفته که اما الدبیلة بضم دال مهمله و با موحده مفتوحه
و تو [illegible] الحدیث [illegible] یعنی روایتست از احمد بن محمد بالاسناد [illegible] حدیث را تا امام
جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امام باید که فرو نبرد یکی از شما آنچه را که بخلال بیرون آورد چیزی که میباشد بسبب آن آفت در درون
باب [illegible] در چهارم اصل باب الاشنان والسعد شرح اشنان بضم همزه و سکون شین با نقطه و دو نون
[illegible] سعد بضم سین بی نقطه و سکون عین بی نقطه و دال بی نقطه [illegible]
[illegible] صاحب اختیارات گفته سعد [illegible] یعنی این باب بیان اشنان و سعد است و در این
باب پنج حدیث [illegible] است اول اصل عن احمد بن [illegible] عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال اکل الاشنان یذیب البدن شرح
یذیب بیاء دو نقطه و ذال با نقطه و باء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعالست یعنی روایتست از احمد بن [illegible]
در نقطه در پایین از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که خوردن اشنان [illegible] دهن را دوم اصل عن یعقوب بن یقطین قال قلت
لابی الحسن علیه السلام ان الناس [illegible] الاشنان [illegible] ابو الحسن علیه السلام اذا توضا [illegible] و فیه خصال تکره انه یورث السل و یذهب
بماء الظهر و یوهی الرکبتین فقلت فالطین فقال اکل الطین حرام مثل المیتة والدم و لحم الخنزیر الا طین قبر الحسین علیه السلام فان
فیه شفاء من کل داء و امنا من کل خوف شرح [illegible] یعنی [illegible] در اشنان است [illegible]
[illegible] رابع [illegible] است [illegible] اشنان است [illegible] بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است و در بعضی نسخ [illegible]
است [illegible] در معنی [illegible] مغزبست فقلت فالطین [illegible] کرده اول [illegible] باب اکل الطین کتاب [illegible]
فالطین مرفوع است [illegible] الطین منصوب است [illegible] اکل الطین لا اکره بصیغه نفی [illegible] معلوم [illegible] غایب [illegible]
باب افعال است یعنی روایتست از یعقوب [illegible] گفت که گفتم امام رضا علیه السلام را که چه [illegible] اشنان و [illegible] گفت که چه
امام موسی کاظم علیه السلام که [illegible] با اشنان [illegible] و خوردن اشنان چند خصلت است که [illegible]
[illegible] سل [illegible] گفتم که پس چگونه است
گل پس گفت که خوردن گل حرام است [illegible] مگر گل قبر امام حسین علیه السلام [illegible]

درانست شفای از هر دردی و لیک شیا ... دانست ایمنی از هر ترسی **سوم اصل** عن رجل عن

أبي الحسن الأول عليه السلام قال [illegible] التخلل ... الغائط ... لم تصبه علة في فيه ولم

يخف شيئا من ارياح ... **شرح** استنجا ... یعنی داخل کردن ... استنجاء است ... کاب

مضاف شود ... **یعنی** روایت از ...

از امام موسی کاظم علیه السلام کفت که هر که استنجا کند ... غایط ... دهن خود ... طعام ...

علتی در دهنش و ... بادهای ... **چهارم اصل** عن المفضل بن عثمان عن أبي عمرو المدائني

قال وهو خالي قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ... في اسنانكم ... في الجماع

شرح روایت از مفضل بن عثمان از ابی عمرو ... کفت که ... ابی عمرو کفت که شنیدم از

امام جعفر صادق علیه السلام میکفت که ... دهن ...

در وقت جماع **حکایت اصل** عن ابرهيم بن ابي البلاد قال اكلت ... موسى ... في ...

اسناني ثم ... الطعام فرأيت ابي في المنام ... لا اعرفه فقال ... رحمك الله ... عليه

يا ابه من هو فقال هذا ابو شيبة الخراساني قال فسلمت عليه ... قال قلت ... القاسم

بن موسى ... في ... اسناني ... بالسواك ...

شرح عباس بن موسی مذکور ... شرح ... باب الاکل والشرب فی آنیة الذهب والفضة ...

... معلوم است ... مجهول ... است ... و سکون جیم ...

... و ... نقطه ... باب ... حرکت کردن ... نقطه ...

... معلوم ... است ... بجای ... غایب است

... کلام ... و ... نسخ ...

... ابو شیبه ... از اصحاب امام محمد باقر علیه السلام ...

... **یعنی** روایت از ابرهیم بن ابی البلاد که از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا

علیهم السلام است کفت که ... موسی ... حرکت کرده ...

من پس ... طعام ... خواب ... کفت ...

... سلام کن ... کفتم ... کفت ... ابو شیبه خراسانیست ابرهیم

کفت

کفت پس سلام کردم بر او پس کفت مرا که چرا ... چنین ... حال ابرهیم کفت که کفتم ...

اسحق بن موسی امر کرد ... پس ... حرکت کرده ... پس ... حرکت

... آنها را ... سیوم ... کردم ...

پنجم اصل عن ابي ولاد قال رأيت ابا الحسن الأول عليه السلام في الحجر وهو قاعد ومعه عدة من

اهل بيته فسمعته يقول ضربت علي اسناني فاخذت السعد فدلكت به اسناني فنفعني ذلك وسكنت عني

شرح ... بفتحه ... سکون جیم ... در جانب ... بصیغه ماضی غایبه مجهول ...

... **یعنی** روایت

... که ... مقام معلوم ...

از ابو ولاد ... امام موسی کاظم علیه السلام ... نشسته بود ...

... از اهل بیت او پس شنیدم ... من پس ... سعد را ...

... دندانهای خود را ... **اصل** تم كتاب الاطعمة ويتلوه ان شاء الله كتاب

الاشربة **شرح** این ... **یعنی** ... کتاب الاطعمه و ...

ان شاء الله كتاب الاشربة فرغ الشارح الفقير الى عفو ربه الغني خليل بن

الغازي القزويني عفي عنه تعالى ... في يوم الاحد

الثالث من شهر محرم الحرام سنة ثمان

وسبعين والف هجرية حامدا

مصليا مسلما

هزاران درود و هزاران سلام

زما بر محمد و آلش تمام

كتبه العبد الاقل ...

بن حاجی ...

١٩٣

[illegible]

[illegible]